

تاریخ تجزیه می ایران

دکتر پنجم

تجزیه سرزمین حامی خاوری

(افغانستان، بلوچستان، سیستان، خوارزم و فرارود)

دکتر هوشنگ طالع

تاریخ تجزیه‌ی ایران

« دفتر پنجم »

تجزیه‌ی سرزمین‌های خاوری

(افغانستان، بلوچستان، سیستان، خوارزم و فراورد)

دکتر هوشنگ طالع

| | |
|----------------------|--|
| موضوع | : مرزها - ایران |
| موضوع | : ایران - تاریخ - قرن ۱۴ - دخالت خارجی |
| موضوع | : ایران - سیاست و حکومت - قرن ۱۴ |
| موضوع | : ایران - تاریخ - قاجاریان |
| رده بندی کنگره | : ۱۳۸۸ ج ۳۵ - ۱۵۰۱۵۲ - DSR |
| رده بندی دیونی | : ۹۵۵/۰۸۴۲ |
| شماره کتاب شناسی ملی | : ۱۸۰۷۸۹۲ |

| | |
|-------------------------|---|
| سرشناسه | : طالع هوشنگ ۱۳۱۲ |
| عنوان و نام پدیدآورنده | : تجزیه‌ی سرزمین‌های خاوری / هوشنگ طالع |
| مشخصات نشر | : لنگرود: سمرقند، ۱۳۸۸ |
| مشخصات ظاهری | : ج [۲۷۹] ص: نقشه |
| فروست | : تاریخ تجزیه‌ی ایران، دفتر پنجم |
| شابک | : ۷-۲۶-۷۷۷۵-۹۶۴-۹۸۷ |
| وضعیت فهرست‌نویسی: فیپا | |
| یادداشت | : کتاب‌نامه: ص ۲۷۳-۲۶۹ |
| یادداشت | : نمایه |



انتشارات سمرقند

تاریخ تجزیه‌ی ایران «دفتر پنجم» تجزیه‌ی سرزمین‌های خاوری

(افغانستان، بلوچستان، سیستان، خوارزم و فرارود)

دکتر هوشنگ طالع

انتشارات سمرقند، چاپ نخست ۱۳۸۸

شمارگان: ۳۵۰۰

ISBN 978-964-7775-27-7

شابک ۷-۲۶-۷۷۷۵-۹۶۴-۹۷۸

همه‌ی حقوق چاپ و نشر این کتاب، محفوظ است

نشانی:

گیلان - رشت - صندوق پستی ۴۱۳۵

تلفن: ۵۲۲۳۹۴۴ - ۰۱۴۲

تهران - صندوق پستی: ۳۵۸ - ۱۵۸۵۵

نمبر: ۸۸۸۳۷۹۰۴ - ۰۲۱

فهرست نوشته‌ها

- الف دیدی نو بر شناسایی تاریخ
 پ ایران بزرگ، آریانا، ایرانا، ایران
 ۱ درآمد
 ۵ پیش‌گفتار
- ۹ گفتار یکم : نگاه به خاوران
 ۹ بخش یکم - پایان بدفرجام لشگرکشی به هرات ...
 ۳۲ بخش دوم - سفارت آجودان‌باشی به اروپا ...
- ۴۳ گفتار دوم : تلاش بریتانیا برای تجزیه‌ی سرزمین‌های خاوری ایران
 ۴۳ بخش یکم - کشورسازی در شرق ایران
 ۶۳ بخش دوم - برقراری دوباره‌ی روابط با انگلستان
- ۷۱ گفتار سوم : تجزیه‌ی افغانستان
 ۷۱ بخش یکم - امیرکبیر و ایمن‌سازی سرزمین‌های خاوری
 ۷۶ بخش دوم - نبردهای قریم (کریمه) در رابطه با مسایل ایران
 ۸۲ بخش سوم - تلاش فرانسه برای نفوذ در ایران
 ۸۷ بخش چهارم - تجزیه‌ی افغانستان
- ۱۰۹ گفتار چهارم : تجزیه‌ی مکران و بلوچستان
 ۱۰۹ بخش یکم - سرزمین مکران و بلوچستان
 ۱۱۱ بخش دوم - اقدام بریتانیا در راستای تجزیه‌ی مکران و بلوچستان
 ۱۱۸ بخش سوم - تلگراف در ایران
 ۱۲۳ بخش چهارم - حکمیت گلداسمید، تجزیه‌ی مکران و بلوچستان
- ۱۳۷ گفتار پنجم : تجزیه‌ی سیستان
 ۱۳۷ بخش یکم - بوم‌نگاری (جغرافیای) سیستان
 ۱۴۰ بخش دوم - گام در راه تجزیه‌ی سیستان
- ۱۹۱ گفتار ششم : افغانستان پس از جدایی
- ۲۲۳ گفتار هفتم : تجزیه‌ی سرزمین‌های خوارزم و فرارود

واقعیت‌های جهان فردا، در قالب استعداد‌های جامعه امروز، وجود دارد .

مردم، می‌توانند با توجه به استعداد‌های موجود، به پرورش جنبه‌ی ویژه‌ای از آن پرداخته و جامعه را به سوی گزینه‌ای که استعداد آن را دارد، به حرکت آورند .
علم تاریخ به معنای نوین آن، علمی است که استعداد‌های یک ملت را که واقعیت‌های جهان فردا خواهند بود، به ما می‌شناساند .

گفته شد که مردم می‌توانند از میان استعداد‌های موجود جامعه، جنبه‌ی ویژه‌ای از آن را توان بخشند. این سخن بدان معنا نیست که اجتماع می‌تواند هر تحولی را که دل‌خواه اوست، از قوه به فعل درآورد. بلکه جامعه، تنها توان پیاده کردن برنامه‌هایی را دارد که موجبات آن در نهاد جامعه، آماده شده باشد .

در این برداشت از مساله، جامعه چونان شخصیتی است که می‌تواند استعدادی را بر استعداد دیگری ترجیح داده و در این فرآیند، به آینده شکل ویژه‌ای بخشد .

عامل گزینش نیز، خود از پدیده‌ها و نهاد‌های اجتماعی است . اما اثر آن، معطوف به آینده است . به گفته دیگر، اثری که گذشته و حال بر آینده می‌گذارند، موجب پدید آمدن نیرویی می‌گردد که کشش آن، بر زمان حال احساس می‌شود .

هنگامی که ساختمانی برپاست، می‌توان تاریخ ساخت آن را در قالب شرحی از حوادث گذشته، بررسی کرد . یعنی : می‌توان مشخص کرد که « پی » ساختمان در چه زمانی کنده شده، چه زمان دیوارهای آن را ساخته‌اند و چه زمان درهای آن را نصب کرده‌اند و ... اما ساختمانی که هنوز ساخته نشده است، با کشش خود، برنامه‌ی کار را نشان می‌دهد. در اصطلاح می‌گویند : ساختمان به این تعداد « آجر » ، به این تعداد « در » و ... نیاز دارد .

گذشته‌ها، تنها امروز را نساخته‌اند ، بلکه فردا را نیز خواهند ساخت . تاریخ به ما نشان می‌دهد که با چه استعدادی، امروز پدید آمده و با استعداد‌های موجود، چگونه فردایی پدید خواهد آمد . سرانجام تاریخ به ما می‌نمایاند که کدام یک از حرکت‌هایی که امروز وجود دارد، ناشی از کشش جهان فرداست .

خوابسته‌های یک ملت، عبارت است از کشش‌هایی که جهان فردای آن ملت، بر مردم امروز تحمیل می‌کند . تحمیلی دل‌پذیر که امروز با هزاران وسیله، موجبات آن را فراهم می‌سازیم .

ب

ایران بزرگ، آریانا، ایرانا، ایران

قلمرو فرمانروایی « دولت ایران»، در درازای تاریخ این سرزمین، یعنی از چند هزار سال پیش تا کمابیش دو سده‌ی اخیر، پهنه‌ی « فلات ایران » بود .

فلات یا پشته (نجد) ایران، یک واحد شناخته شده‌ی جغرافیایی در سطح جهانی است. مرزهای فلات ایران، عبارتند از :

آن سوی کوه‌های قفقاز در شمال باختری و رودخانه‌های سیردریا در شمال خاوری . از سوی خاوران، فلات پامیرو رود سند. از جنوب اقیانوس هند و خلیج فارس و از باختر، رودخانه‌ی فرات . در درازای سده‌ها . پای تخت شاهنشاهی ایران در کرانه‌ی باختری دجله قرار داشت . از این رو، سرزمین میان رودان (بین النهرین) را « دل ایران شهر» می‌نامیدند .

این سرزمین پهناور که بیش از چهار میلیون کیلومتر مربع وسعت دارد، در درازای چند هزار سال، قلمرو دولت ایران بود. البته در زمان‌های بسیار، این قلمرو ، از پهنه‌ی فلات ایران فراتر رفته است و در زمان‌هایی نیز، چندین دولت ایرانی (در آرامش و یا جنگ و ستیز) در کنار هم در این پهنه، فرمانروایی داشته‌اند .

فلات پهناور ایران که بیش از چهار میلیون کیلومتر مربع وسعت دارد، در درازای چندین هزار سال، قلمرو دولت ایران بود. البته در زمان‌های بسیار، این قلمرو، از پهنه‌ی فلات ایران، فرا رفته است و در زمان‌هایی نیز، چندین دولت ایرانی (در آرامش یا جنگ و ستیز) در کنار هم، در این پهنه فرمانروایی داشته‌اند.

با ظهور دولت عثمانی در این بخش از جهان، هجوم دولت مزبور به سرزمین‌های دولت ایران، چندین سده به درازا کشید و به دنبال فراز و فرودهای بسیار در جنگ‌های میان دو دولت، بخش‌هایی از سرزمین‌های ایران در باختر از دست رفت که مرزهای کنونی در غرب ایران‌زمین ، حاصل آن است .

با آغاز سده ی نوزدهم میلادی، دولت ایران مورد یورش سازمان یافته‌ی استعمار گران اروپایی، یعنی امپراتوری‌های روس و انگلیس قرار گرفت. در زمانی کم‌تر از هفتاد سال، دولت ایران وسیله‌ی دو امپراتوری مزبور، تجزیه شد و بخش‌های پهناوری از آن تحت سلطه‌ی روس‌ها و پاره‌ای نیز زیر چنگ بریتانیا قرار گرفت. در این میان با دخالت‌های آشکار و نظامی بریتانیا و با تحمیل قرارداد پاریس، بخش مستقل باقی مانده از حاصل تجزیه نیز، دوپاره شد.

چنان که گفته شد، با آغاز سده ی نوزدهم میلادی، فراگشت تجزیه‌ی دولت ایران در اثر یورش نظامی روس‌ها و انگلیس‌ها، آغاز شد و در فاصله‌ی زمانی سال‌های ۱۱۹۲ تا ۱۲۶۰ خورشیدی (۱۸۱۳ تا ۱۸۸۱ میلادی)، یعنی تنها در ۶۸ سال، ایران بزرگ تجزیه شد. قراردادهای منجر به تجزیه‌ی «ایران»، عبارتند از:

قرارداد گلستان (۱۸۱۳ م / ۱۱۹۲ خ): برپایه‌ی این قرارداد، بخش‌هایی از سرزمین‌های قفقاز، به اشغال روس‌ها در آمد.

قرارداد ترکمان‌چای (۱۸۲۸ م / ۱۲۰۶ خ)، یا قرارداد تجزیه‌ی سرتاسری قفقاز

قرارداد پاریس (۱۸۵۷ م / ۱۲۳۵ خ): برپایه‌ی این قرارداد، دیوار جدایی میان مردم ایران و افغانستان کشیده شد.

تجزیه مکران و بلوچستان (۱۸۷۱ م / ۱۲۵۰ خ)

تجزیه‌ی سیستان (۱۸۷۳ م / ۱۲۵۲ خ)

قرارداد آخال (۱۸۸۱ م / ۱۲۶۰ خ): تجزیه‌ی سرتاسری سرزمین‌های خوارزم و فرارود و الحاق آن سرزمین‌ها، به امپراتوری روسیه تزاری.

در فراگشت تجزیه‌ی «دولت ایران» در سده‌ی نوزدهم میلادی، پای‌تخت دولت ایران در شهر تهران قرار داشت. از این رو، با هر تجزیه و جدایی، نام «ایران» برای باقی مانده‌ی آن بخش که در برگیرنده‌ی پای‌تخت یعنی «تهران» بود، باقی ماند. از این رو، در سال‌های اخیر، به دلیل عدم روشن‌گری لازم، دو مفهوم «دولت ایران» از گاه کهن تا تجزیه‌ی این واحد در قرن نوزدهم و دولت حاصل از تجزیه (به دلایلی که در بالا گفته شد)، در یکدیگر تداخل کرده و در نتیجه، سبب ایجاد بدفهمی‌ها و گزفهمی‌های بسیار شده است.

ت

بدین گونه برای «بازماندگان» دولت ایران از گاه کهن تا همین سال‌های اخیر، این توهم ایجاد شده است که منظور از واژه‌ی ایران، سرزمین و دولت کنونی ایران است. در حالی که اگر پای‌تخت دولت ایران در دوران تجزیه‌های اخیر فلات ایران، در شهر کابل، بخارا، گنجه، یا...، قرار داشت، امروز بخش‌هایی که شهر کابل، بخارا، گنجه، یا...، در آن قرار دارند، به نام «ایران» خوانده می‌شد. در آن صورت، «ایران» امروزی بدون تردید، نام دیگری می‌داشت و...

از این رو، باید که میان دو نام‌همسان اما با مفهوم ناهمسان، فرق گذارد. شاید راه این است که از دولت ایران، از عهد کهن تا سده‌ی نوزدهم میلادی، به نام «ایران بزرگ» یا «ایران واحد (یگانه)»، یا به اصطلاح هم خانمانان افغانستانی «آریانا» و به گفته‌ی درست‌تر «ایرانا»، نام ببریم.

اما باید دانست که برگزیدن هر یک از این نام‌ها و یا هر نام دیگری که بتواند فرق میان این دو مفهوم را (نام همسان ولی درون مایه‌ی ناهمسان، به گونه‌ای که یکی، جزیی از دیگری است و نه همه‌ی آن) آشکار کند، متضمن اتفاق نظر همه‌ی فرزندان این پدر است.

این چیزی است که امروز، اهمیت آن برای تاریخ‌نگاری و بررسی پیشینه‌ی کهن مردمانی که در این روزگار، از هم جدا افتاده‌اند و در واحدهای سیاسی گوناگون زندگی می‌کنند، بیش از هر زمان دیگر احساس می‌شود.

با توجه به این که فرزندان این پدر، بسیارند و شاید پاره‌ای از آن‌ها، در اثر قرار گرفتن زیر سلطه‌ی بیگانه و یا تحت تبلیغات بیگانگان، از «اصل خود» دور افتاده‌اند، می‌بایست برای باز جستن «روزگار وصل» فرهنگی، مراکزی فعال در خانه‌های این «فرزندان» برپا گردد، تا این کارست‌رگ، به انجام برسد.

فرزندان «پدر»، این مردمان‌اند و در حال حاضر، در این واحدهای سیاسی زندگی می‌کنند.

نخست - در منطقه‌ی قفقاز:

جمهوری آذربایجان (اران)

جمهوری ارمنستان

جمهوری گرجستان

سرزمین‌های ضمیمه شده به خاک فدراسیون روسیه: داغستان، اوستی شمالی،

چچن‌ستان، اینگوش‌ستان، قبادرین - بالخارستان، کراچای - چرکستان، اودیغه ...

دوم - در منطقه‌ی خوارزم و فرارود
جمهوری ترکمنستان
جمهوری ازبکستان
جمهوری تاجیکستان
بخش‌های ضمیمه شده به جمهوری‌های قزاقستان و قرقیزستان

سوم - افغانستان

چهارم - ایران (کنونی)

پنجم - بخش‌هایی از مکران و بلوچستان که ضمیمه‌ی خاک جمهوری
پاکستان شده است و...

ششم - کردها و دیگر مردمان سرزمین‌های بخش‌های تجزیه شده از سوی
دولت عثمانی ، در میان رودان و غرب «ایران زمین» .

هفتم - بحرین

درآمد

سرزمین‌های خاوری فلات ایران که امروزه ، به نام کشور افغانستان و جمهوری های آسیای میانه و ... نامیده می‌شوند، همیشه بخشی از خراسان بزرگ بوده‌اند. نام افغانستان بر پاره‌ای از سرزمین‌های خراسان بزرگ، نام نوی است. در این زمینه، میرغلام محمد (غبار) که با بافتن ریسمان و آسمان و یا آسمان‌وریسمان ، کوشش نافرجامی برای تاریخ‌سازی به کار بسته است ، می‌نویسد:^۱

نام افغان با قرن چهاردهم [میلادی] از طرف نویسندگانی چون الفی و فرشته و ابن بطوطه، در مورد قبیله یا قبایلی از پشتو زبانان ذکر می‌گردید...

هم چنین عبدالرزاق در کتاب مطلع السعدین ، می‌نویسد:^۲

ذکر توجه صاحب‌قران [امیر تیمور گورکان] به سیستان و قندهار و افغانستان ...

بدین سان، روشن می‌گردد که تا زمان امیر تیمور گورکان، قندهار، جدا از منطقه‌ای بوده که به نام افغانستان نامیده می‌شد و تنها:^۳

تخت سلیمان و نواحی آن ، افغانستان نامیده می‌شد.

۱- افغانستان در مسیر تاریخ - میر غلام محمد (غبار) - پیام مهاجر - چاپ دوم - قم (ایران) ، اسد [مرداد] ۱۳۵۹ - رویه‌ی ۳۰۹ - چاپ یکم - مطبعه‌ی دولتی کابل - میزان [مهر] ۱۳۴۶

۲- همان

۳- همان

نام افغانستان به عنوان یک کشور، نخستین بار از سوی انگلیس‌ها به کار گرفته شد و این امر، سنگ نخست جداسازی این سرزمین از ایران قرار گرفت:^۴

در همین قرن نوزدهم [میلادی] بود که در نامه‌ی جوابیه‌ی لارد اکلند، وایسرای [نایب‌السلطنه] هندوستان، مورخ ۱۶ اگست ۱۸۳۸ [۲۵ مرداد ۱۲۱۷]، به عنوان شاه شجاع‌الملک ... برای بار اول نام « افغانستان » در عوض اسم « خراسان » ذکر گردید ...

... در حالی که شاه شجاع در مقدمه کتاب « واقعیات»، خود در عوض افغانستان، همان نام تاریخی و عمومی « خراسان » را ذکر کرده است ...

وی در ادامه گفتار، می‌افزاید:^۵

... متعاقباً انگلیس‌ها که در زیر نقاب شاه شجاع به قندهار مسلط شدند، معاهده‌ای در ۷ می ۱۸۳۹ [۱۷ اردی‌بهشت ۱۲۱۸] به شاه شجاع تحمیل کردند که در دو ماده آن، اسم « افغانستان » به جای نام « خراسان » مذکور گردید ... از این تاریخ به بعد، نام رسمی کشور « افغانستان » قرار گرفت.

دیگر تاریخ‌سازان نیز نتوانسته‌اند، کار بیش‌تری از پیش ببرند:^۶

کلمه‌افغان در اوایل ظهور اسلام، به قبایل چندی از افغانان غور، اطلاق می‌شد و در مورد شعبه‌ی ابدالی، پختانه مستعمل و در قرن ششم هجری در مقابل قبایل خلج، اسم افغان به تواتر مذکور گردید تا اسم عمومی پختانه‌ها شد و بالاخره در قرن ۱۹ مسیحی، نام ملی افغانستان قرار گرفت.

پس از جنگ جهانی نخست و فروپاشی امپراتوری روسیه، انگلیس‌ها بر پایه‌ی خلق کشور افغانستان، در پی کشور سازی در سرزمین‌ها خوارزم و فرارود افتادند:^۷

۴- همان

۵- همان - ر ۳۱۰

۶- کابل (مجله) - شماره ۱۵ - رویه ۹۴ (برگرفته از : پاسخ دکتر محمود افشار یزدی به انجمن ادبی کابل - ۱۳۱۱ خورشیدی - روزنامه شفق سرخ - روزهای ۱۸، ۱۹ و ۲۰ بهمن ماه ۱۳۱۱)

۷- تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران - جلد اول انقراض قاجاریه - ملک‌الشعراى بهار (محمدتقی بهار) - کتاب‌های جیبی - چاپ سوم - تهران ۱۳۵۷ - ر ۲۶

دولت انگلیس میل داشت در خوارزم و ترکستان و ماورالنهر نیز دولت‌هایی به نام « ترکمنستان » در خوارزم و « تاجیکستان » در بخارا و « ازبکستان » در سمرقند، به وجود آید.

با فرو افتادن حکومت روسیه‌ی تزاری، مردم سرخس نیز مانند بسیاری از سرزمین‌های جدا کرده شده از ایران، خواهان پیوستن به میهن شدند. از این رو، دولت ایران نیروهایی به سرخس فرستاد و در برابر این گام دولت ایران^۸:

انگلیس‌ها اخطار کردند که دولت ایران باید سرخس را تخلیه کند و ابداً پیرامون تعرض به حاکمیت همسایه شرفی نگردد، زیرا ما می‌خواهیم در آن جا، دولتی به نام ترکمنستان ایجاد کنیم.

نیرو گرفتن حکومت بلشویکی در روسیه، امکان کشور سازی از انگلیس‌ها را در بخش‌های دیگری از خراسان بزرگ گرفت؛ اما بلشویک‌ها پس از درهم کوبیدن پای‌داری‌های مردمی در سرزمین‌های خوارزم و فرارود، با بهره‌گیری از الگوی انگلیسیان، با تکه‌تکه کردن این سرزمین (سیاست تبرتقسیم^۹)، دست به جمهوری سازی زدند ...

۸- همان

۹- اصطلاح مردم تاجیکستان برای تجزیه‌ی سرزمین‌های خوارزم و فرارود

پیش‌گفتار

بخش‌هایی از سرزمین‌های خراسان بزرگ که میان سال‌های ۱۲۲۶ تا ۱۲۶۰ خورشیدی (۱۸۴۷ تا ۱۸۸۱ م)، از پیکر ایران جدا کرده شد و یا به گفته‌ی بهتر، دیوار جدایی میان مردمان این‌سو و آن‌سو کشیده شد، از نخستین بنگاه‌های ایرانیان پس از مهاجرت، به‌شمار می‌روند. در دوران کنونی زمین‌شناسی، چهار یخبندان بزرگ رخ داده است. هنگامی که فرجامین یخبندان در هزاره‌ی دهم - نهم پیش از میلاد حال ناپدید شدن بود^۱:

یخ‌چال‌های ورم (Worm) که در حال ناپدید شدن بودند، برای آخرین بار گسترش پیدا کردند. گسترش یخ‌چال‌ها تا عرض ۳۳ درجه‌ی شمالی را نیز در بر گرفت.

از این‌رو، ایران‌ویج^۲ یا سرزمین ویژه‌ی ایرانیان و یا نخستین بنگاه ایرانیان یا «بیضه‌ی ایران»^۳، در کام سرما فرو رفت، به گونه‌ای که برپایه‌ی اسنادی که در دست داریم^۴:

در آن جا [ایران‌ویج]، ده ماه زمستان است و در آن دو ماه نیز، هوا برای آب و خاک و درختان سرد است.

در اثر این رخداد، ایرانیان با ساختن «ور» به زیر زمین پناه بردند^۵. پس از پایان دوران

-
- ۱- آب و هوای باستانی ایران - محمدتقی سیاه‌پوش - انتشارات ابن‌سینا - تهران - خرداد ماه ۱۳۵۲ - ۲۵
 - ۲- دکتر محمد مقدم، از ایران‌ویج به‌عنوان «بیضه‌ی» ایران یا مهد فرهنگ ایرانی نام می‌برد. (داستان جم - ایران کوده شماره شش - چاپ دوم - تهران، مهرماه ۱۳۶۳ - ر ۹۴)
 - ۳- داستان جم - دکتر محمد مقدم - ایران کوده - شماره ۶ - چاپ دوم - سازمان انتشارات فروهر - تهران، مهرماه ۱۳۶۴ - ر ۴۰
 - ۴- ون دی داد - فرگرد نخست - بند۴ (اوستا ... دکتر جلیل دوست‌خواه - ج ۲ - ر ۶۵۹)
 - ۵- برای آگاهی بیشتر، نگاه کنید: تاریخ تمدن و فرهنگ ایران کهن-چاپ دوم-جم‌وی‌ونگ‌هان و جم‌شید- رر ۱۷۲-۱۵۶

یخبندان و گذشت سیصدسال (سیصد زمستان)، در اثر افزایش جمعیت، پهنه‌ی ایران‌ویج بر آنان تنگ شد، به‌گونه‌ای که^۱:

زمین پر شد از رمه‌ها و ستوران و سگان و پرندگان و آتشان سرخ سوزان^۲. و رمه‌ها و ستوران و مردمان، بر این زمین جای نیافتند.

بدین‌سان، گروه‌هایی از ایرانیان ناچار از مهاجرت شدند و از شمال (پاختر)، راه جنوب (نیمروز) را در پیش گرفتند و آنان در این مهاجرت، به‌سوی^۳:

... روشنی، به سوی نیمروز، به راه خورشیدفراز [رفتند] ...

در نخستین دوره از مهاجرت، ایرانی‌ها در سرزمین‌های زیر مستقر شدند^۴:

«جلگه‌ی سغد»، «مرو نیرومند و پاک»، «بلخ زیبای افراشته درفش»، «نسایه میان در میان بلخ و مرو» (اشک‌آباد یا عشق‌آباد امروزمین) و «هرات و دریاچه‌اش». باگذشت ششصدسال از مهاجرت نخستین، دوباره بر اثر افزایش جمعیت^۵:

زمین پر شد از رمه‌ها و ستوران و مردمان، بر این زمین جای نیافتند.

این‌بار نیز آنان به سوی «روشنی، به‌سوی نیمروز [جنوب] به راه خورشید فرا» رفتند و در سرزمین‌های زیر مستقر شدند^۶:

«وئه کرته» [کابل]، «اورو» دارای چراگاه‌های سرشار [غزنه]، «خنت» در گرگان، «هر هویتی» زیبا [قندهار] و «هیرمند» رایومند فره‌مند [سیستان].

بار دیگر، پس از نهصد سال از دومین مهاجرت، زمین بر ایرانی‌ها (ایرها)، تنگ شد و

۱- ون دی داد - فرگرد دوم - بخش یکم - بند ۸ - (اوستا ... - دکتر جلیل دوست‌خواه - ج ۲ - ر ۶۶۶)

۲- اشاره‌ی نمادین است به اجاق خانواده (یگان خانواده)

۳- ون دی داد - فرگرد دوم - بخش یکم - بند ۱۰ (اوستا ... - دکتر جلیل دوست‌خواه - ج ۲ - ر ۶۶۷)

۴- همان - فرگرد یکم - بند ۵ تا ۹ - رر ۶۶۷ - ۶۶۶

۵- همان - فرگرد دوم - بخش یکم - بند ۱۳ - ر ۶۶۷

۶- همان - فرگرد یکم - رر ۶۶۲ - ۶۶۱

برای بار سوم، آنان « به روشنی، به سوی نیم‌روز [جنوب]، به راه خورشید فراز» رفتند. در فرجامین دوره‌ی مهاجرت، ایرانی‌ها، در این سرزمین‌ها، نشیمن کردند:^۱

«ری»، «چخر» [شاهرود]، «ورن» چهارگوشه [گیلان]، «هفت رود» [سرزمین آب‌خور رودخانه‌ی سند یا پنج آب کنونی]. شاید هم نام پنج‌آب یادآور نام هفت رود باشد] و سرچشمه‌ی رود «رنگ‌ها» [شاید هلیل‌رود]^۲

این فراگشت یک‌هزار و هشتصد ساله، از میانه‌های هزاره‌ی نهم تا پایان هزاره‌ی هفتم، از گاه‌شماری دوازده هزار ساله‌ی ایرانیان کهن را در بر می‌گیرد.

ایرانی‌ها، پس از سه بار مهاجرت، سرانجام توانستند در سال ۶۷۶۵ پیش از میلاد مسیح (۷۳۸۶ پیش از هجرت پیامبر / ۵۰۰۰ سال پیش از میلاد زرتشت)، نخستین دولت را بر پهنه‌ی سرزمین‌هایی که از آن‌ها نام برده شد، برپا کنند. بیش‌تر این سرزمین‌ها در خاور ایران‌زمین قرار دارند. این رخداد، این‌گونه ثبت اسناد کهن ما شده است:^۳

فروشی کیومرث اشون را می‌ستاییم، نخستین کسی که به گفتار و آموزش اهورامزدا گوش فرا داد و از او، خانواده‌ی سرزمین‌های ایرانی و نژاد ایرانی پدید آمد.

در شاه‌نامه نیز به روشنی به این مساله اشاره رفته است:^۴

... چنین گفت کابین تخت و کلاه کیومرث آورد و، او بود شاه...
که چون او شد اندر جهان، پادشای نخستین به‌کوه اندرون ساخت جای ...

رفته رفته، دولت‌مداری در ایران زمین، از خاور به باختر کشیده می‌شود. با فروپاشی دولت هخامنشیان، دوباره اشکانیان از شرق سر برآوردند و آنان نیز از شرق به باختر روی آوردند و

۱- همان - فرگرد یکم - رر ۶۶۲-۶۶۱

۲- از سرچشمه و دهانه‌ی رود رنگ‌ها، در رشن یشت بندهای ۱۸ و ۱۹ نیز نام برده شده‌است. (اوستا ... ج ۱- رر ۴۰۱ - ۴۰۰) و نیز جاهای دیگر

۳- فروردین‌یشت - کرده ۲۴ - بند ۸۷ (اوستا ... دکتر جلیل دوست‌خواه - ج ۱ - رر ۴۲۳)

۴- شاه‌نامه‌ی فردوسی - مهدی قریب - محمد علی بهبودی - (پادشاهی کیومرث) - ج ۱ - رر ۱۶ - ۱۳

پای‌تخت خود را در کنار رود دجله قرار دادند. ساسانیان نیز ، با این که از پارس سربرآورده بودند، در کنار دجله ماندگار شدند.

با فروپاشی دولت ساسانیان، نخستین دولت‌های ایرانی مانند صفاریان، سامانیان و غزنویان ، از شرق سربرآوردند و دوباره در درازای زمان، دولت‌ها به باختران روی آوردند .

گفتار یکم

نگاه به خاوران

بخش یکم - پایان بدفرجام لشگرکشی به هرات

با پایان گرفتن جنگ‌های دوره‌ی دوم در قفقاز و تحمیل قرارداد ترکمان چای به ایران و در این راه، حاکم شدن^۱:

روابط نا برابر و اسارت آمیز بر ایران برابر روسیه ... [انگلیس‌ها]، ایالات جنوبی و جنوب شرقی ایران را، به چشم مستملکات خود می‌نگریستند.

از این‌رو، انگلیس‌ها افرادی را زیر پوشش‌های گوناگون به سرزمین‌های خاوری ایران گسیل داشتند که شکست ایران از روس‌ها را به گوش آنان برسانند و آن‌ها را به شورش علیه دولت مرکزی برانگیزند. در این تاریخ^۲:

انگلیس‌ها تا حد زیادی بر مشکلات داخلی هندوستان غلبه نموده و از اوضاع و احوال ممالک دور و نزدیک آن به حد کفایت آگاهی و با امرا و سلاطین باب مراد و مرابطه را مفتوح نموده بودند.

محمد رضا خان وزیر خراسان به «فریزر» که در ماجرای هرات به خراسان آمده بود، می‌گوید که شما^۳:

برای دیدن اوضاع فعلی خراسان آمده [اید] که برای انگلیس‌ها، جاسوسی [کنید]. هم چنین گفت که شما [انگلیس‌ها] پس از تصرف کابل به خراسان خواهید آمد که در آن جا با روس‌ها جنگ کنید، چون که انگلیس‌ها خیال می‌کنند، روس‌ها قصد هندوستان دارند.

از این رو، انگلیس‌ها وجود یک ایران نیرومند را، نه تنها برای هندوستان زیان‌بار؛ بلکه خطرناک می‌دانستند.

بر اثر ندانم‌کاری سیاسی و نظامی دولت ایران و خیانت انگلیس، روس‌ها توانستند، قفقاز را از ایران جدا کنند. از این رو، در پایان نبردهای قفقاز و تحمیل قرارداد ترکمان‌چای به ایران، دولت روسیه از توان و نفوذ قابل توجهی در این بخش از آسیا، بهره‌مند گردید.

رسیدن پای روسیان به کرانه‌های رودخانه‌ی ارس و نیز پیش‌روی ارتش روسیه در درون قلمرو عثمانی، انگلیس‌ها را متوجه خطر روس‌ها کرد:^۴

انسان اگر خوب دقیق شود، خواهد دید فتنه‌هایی که در این تاریخ و بعدها، برای ایران برانگیختند و مدت‌ها آن‌را مشغول نموده و عاقبت ذلیل کردند، درست همان فتنه‌ها را هم برای دولت عثمانی پیش آوردند و آن دولت را مدت‌ها مشغول نموده، تا عاقبت آن دولت نیز ذلیل و بیچاره گردید.

از سوی دیگر، با ایجاد اختلاف‌های داخلی، کوشیدند تا دو دولت نیرومند آسیا را به خود مشغول دارند و آن‌ها را بیش از پیش ناتوان سازند. خدیو مصر را بر ضد حکومت مرکزی برانگیختند و در ایران، امیران کابل و قندهار و ... را.

دولت ایران، پس از پایان جنگ‌های دوره‌ی دوم با روس‌ها، نگاه خود را به سرزمین‌های خاوری دوخت. در این زمان، در اثر نبردهای دراز مدت با روس‌ها، دولت مرکزی نتوانسته بود، آن‌گونه که باید و شاید، به مسایل شرق ایران برسد. گرچه چندین فتنه‌ی بزرگ را فرونشانده بود.

در سال ۱۲۰۹ خورشیدی (۱۸۳۰ م)، عباس میرزا از تبریز به تهران فراخوانده شد و مامور گردید که افزون بر مناطق مرکزی (یزد و کرمان)، خاوران را نیز، امن و ایمن سازد. از این رو، سرزمین خراسان بزرگ که تا رود سند، آموی و سیر دریا گسترده بود، به حوضه‌ی فرمان‌روایی ولی‌عهد، افزوده شد:^۵

ایران از آغاز سلطنت قاجاریه، مرز طبیعی جنوب شرقی خود را، رود سند می‌دانست. عباس میرزا نایب‌السلطنه در خلال گفت‌وگوهای دوستانه و خصوصی با مامورین انگلیسی، بارها به این مطلب اشاره کرده بود و محمدشاه نیز بر همین عقیده بود.

این تصمیم فتح علی‌شاه، زنگ‌های خطر را در هندوستان به صدا درآورد. حکومت انگلیسی

هند، سودای سلطه بر نواحی سند را در سر می‌پروراند. انگلیس‌ها نیک می‌دانستند که دولت ایران، با وجود شکست برابر روسیان که در اثر نیرنگ و دستان آنان بود، هنوز از توان مالی و نظامی بالایی برخوردار است و می‌تواند، «خاوران» را امن کرده و نگاه‌داری کند:^۶

درست در همین اوان است که سرو کله‌ی انگلیس‌ها در هیات سیاح و تاجر و زائر و درویش و ... در ... غرب هندوستان و شرق ایران پیدا می‌شود. پیش‌آهنگ این گروه، اگر ماموریت‌های رسمی ژنرال آلفینسون و متگالف به پنجاب در [۱۸۰۷ م / ۱۱۸۶ خ] را کنار بگذاریم ... هنری پاتینجر ... است که در سال [۱۸۱۰ م / ۱۱۸۹ خ] در بلوچستان با مهرباب خان نارویی دیدار کرد و ...

عباس میرزا از عهده‌ی این ماموریت به خوبی برآمد و پس از آرام‌سازی یزد و کرمان، خراسان بزرگ را نیز، آرام ساخت. انگلیس‌ها که از این گام دولت ایران، سخت به هراس افتاده بودند، کوشیدند تا با «پرونده سازی سیاسی»، برای خود جواز دخالت نظامی در شرق کشور را، دست و پا کنند. آن‌ها، این‌گونه وانمود می‌کردند که آرام‌سازی شرق از سوی دولت مرکزی، به دستور روس‌ها می‌باشد و سرآغازی است برای یورش به هندوستان. انگلیس‌ها در میان مردمان سرزمین‌های شرقی ایران، این شایعه را پراکنندند که عباس میرزا:^۷

یک شاهزاده خانم روسی را به زنی گرفته و مذهب روس‌ها را قبول کرده و با پنجاه هزار نفر قشون روس، به طرف خراسان و خیوه حرکت کرده و این قشون روس، به عباس میرزا کمک خواهد کرد که تمام خراسان را متصرف شود ... در این‌جا شایع شده است که دولت روس حاضر شده، باقی‌مانده‌ی مبلغ غرامت جنگ را به دولت ایران ببخشد، به شرط آن که دولت ایران در تصرف مملکت خیوه، به دولت روس مساعدت کند.

هم‌زمان، روزنامه‌ی دولتی به نام گزت بمبئی (Gazett of Bombay)، در ۲۵ اوت ۱۸۳۲ (۳ شهریور ۱۲۱۱) نوشت:^۸

عباس میرزا حکم کرده، سی هزار قشون ایران به طرف هرات و افغانستان حرکت نماید و این سرآغاز حمله به هندوستان می‌باشد که به کمک دولت روس به عمل خواهد آمد. اتفاق‌های آینده همیشه سایه‌ی خود را پیش‌تر نشان می‌دهد.

از سوی دیگر:^۹

در کلیه‌ی پیمان‌هایی که در فاصله‌ی سال‌های ۱۸۰۰ تا ۱۸۱۴ [م/ ۱۱۷۹ تا ۱۱۹۳ خ] میان ایران و انگلیس منعقد گردید، انگلیس‌ها همواره هرات را جزو لاینفک ایران شناختند. اما همین‌که ناپلئون شکست خورد و انگلیس‌ها توانستند پس از بیست سال، نفس راحتی بکشند، سیاست خود را تغییر دادند و تصمیم گرفتند، هرات و بلوچستان را از ایران جدا سازند و حریم امنیت جدیدی برای هندوستان به وجود آورند.

عباس میرزا در مدت دوسال، خراسان را آرام کرد. همه‌ی گردن‌کشان را رام ساخت. هرکه را که برابر ارتش دولت مرکزی ایستادگی کرد، سرکوب و دستگیر و زندانی نمود. شهر سرخس که مرکز خرید و فروش انسان‌ها از سوی ترک‌مانان بود، از چنگ آن نامردمان آزاد کرد و هزاران تن زن و مرد اسیر را آزاد نمود و به خانه‌هایشان و نزد خانواده‌هایشان، بازگرداند. سرانجام در سال ۱۲۱۲ خ (۱۸۳۳ م)، یعنی آخرین سال زندگی اش در حالی‌که از بیماری نقرس سخت رنج می‌برد، به فرزند خود محمد میرزا دستور داد که شهر هرات را آزاد سازد.

هرات در درازای تاریخ، یکی از چهار کرسی خراسان بزرگ بود و از سوی دیگر راه مرو (دیگر کرسی خراسان بزرگ) از آن‌جا می‌گذشت. با از دست رفتن هرات، می‌بایست سرزمین خوارزم و فرارود را نیز از دست رفته می‌انگاشت.

محمد میرزا، نیروهای امیر شورشی هرات را درهم کوبید و هرات را شهر بند کرد. اما روز سی‌ام مهرماه ۱۲۱۲ (۲۲ اکتبر ۱۸۳۳)، عباس میرزا ناگهان درگذشت.^{۱۰} از این‌رو، محمد میرزا که ناچار بود به تهران برود، پیشنهاد صلح امیر هرات را پذیرفت.

برپایه‌ی این پیمان، امیر هرات به گردن گرفت که خراج سالانه را پیاپی گسیل دارد و سکه به‌نام شاهنشاه ایران زده و خطبه به‌نام وی بخواند. هم‌چنین کامران میرزا، متعهد شد که دژ غوریان را خراب کند. با بسته شدن این پیمان، محمد میرزا به شهر بند هرات پایان داد و به پای‌تخت آمد. به‌دنبال درگذشت عباس میرزا که شاید هم زیاد طبیعی نبود، فتح علی شاه:^{۱۱}

خواست یکی از شصت نفر پسران خویش را به جای او ولی‌عهد کند و در این باره، گفت‌وگوهای زیادی هم به‌عمل آمد.

اما روس‌ها، به استناد بند هفت قرارداد ترکمان‌چای که مزد دست عباس میرزا در تحمیل این معاهده بود، بر پایدار شدن نیابت سلطنت در خاندان وی، پافشاری کردند و در نتیجه،

فتح‌علی‌شاه، محمد میرزا را از خراسان به تهران احضار کرد و در آیین ویژه‌ای محمد میرزا را به ولی‌عهدی برگزید:^{۱۲}

شاهزاده‌ی اعظم محمد میرزا در اوایل سال ۱۲۵۰ هجری به طهران ورود نمود و در دوازدهم ماه صفر [۳۰ خرداد ۱۲۱۳ / ۲۰ ژوئن ۱۸۳۴] جشن ملوکانه در نگارستان آراسته شد. بنابر خدمات و زحمات ولی‌عهد مرحوم عباس میرزا و آراستگی و صفات شاهزاده معظم محمد میرزا، ولایت‌عهدی دولت علیه را اعلی حضرت خاقان صاحب‌قران فتح‌علی‌شاه، به ایشان مفوض داشتند.

سپس محمد میرزا، راهی تبریز، نشست‌گاه ولایت‌عهد ایران شد. اما کمابیش یک‌سال پس از درگذشت عباس میرزا، فتح‌علی‌شاه نیز روز یکم آبان‌ماه ۱۲۱۴ (۲۳ اکتبر ۱۸۳۴)، در اصفهان درگذشت و محمد میرزا ولی‌عهد، به‌نام محمد شاه در تهران تاج‌گذاری کرد.

مرگ عباس میرزا و درگذشت فتح‌علی‌شاه، مرزهای ایران خاوری را با خطرهای جدی روبرو کرد.

مرگ ناگهانی عباس میرزا که تنها از بیماری نقرس رنج می‌برد و هیچ نشانه‌ی بیماری کشنده‌ای در وی به چشم نمی‌خورد و به‌دنبال آن، شایعه‌ی بیماری فتح‌علی‌شاه، دولت‌مردان و مردم ایران را به ترس واداشته بود.

دولت‌مردان و مردم کوچک بازار، بر اثر این شایعه، دست به خرید جنگ‌افزار و مهمات زدند، به‌گونه‌ای که بهای باروت، به‌گونه چشم‌گیر افزایش یافته بود. افزون بر:^{۱۳}

ناخوشی مسلم شاه، یک‌نوع تصورات نیز در میان عامه جریان دارد که آن‌ها نیز بیش‌تر اسباب وحشت عمومی شده‌است و مردم خیال می‌کنند که شاه ایران، یک ماه طول نخواهد کشید که وفات خواهد نمود.

شاید برای پایان دادن به شایعه‌ها و ترس گسترده‌ی مردم از مرگ زود هنگام بود که فتح‌علی‌شاه به پنهانی گردآوری مالیات‌های عقب افتاده‌ی فارس، راهی آن دیار شد. اما در اصفهان درگذشت:^{۱۴}

حسن علی میرزا فرمان‌فرما، چهارسال بود مالیات دیوانی فارس را نپرداخته بود. شاهنشاه صاحب‌قران به قصد اصفهان حرکت کرد که این مالیات را وصول نماید و بعضی اغتشاشات دیگر را که در میان ایلات جنوب بروز نموده، ساکت و آرام گرداند. اما اجل مهلت نداد و چندی پس از ورود به اصفهان، کسالت شاه رو به فزونی گذارد و

در ۱۹ جمادی‌الثانی ۱۲۵۰ [۳۰ مهر ۱۲۱۳] برابر با ۲۳ اکتبر ۱۸۳۴، دار جهان را وداع نمود.

با درگذشت فتح‌علی‌شاه، انگلیس‌ها سیاست کینه‌توزانه و تجزیه طلبانه‌ی خود را علیه ایران در نواحی خاوری، آشکارتر کردند:^{۱۵}

ما [انگلیس‌ها] در اوایل قرن نوزدهم برای حفظ هندوستان از خطر ناپلئون از یک‌سو و خطر افغان‌ها از سوی دیگر، کوشیدیم یک اتحاد صمیمانه میان خود و ایران بر ضد هر دو خطر ایجاد کنیم... اینک سیاست ما باید این باشد، در حالی که می‌کوشیم روابط دوستانه‌ی خود را دوباره [با ایران] برقرار کنیم، در همان حال هم بکوشیم خودمان را برای رویارویی با [ایران] آماده کنیم و ممالک افغانستان و سند را علیه آن مسلح نماییم و «سیک» را که دوستان صمیمی ما می‌باشند، برای جنگ با ایران آماده کنیم.

با تاج‌گذاری محمدشاه، برای چندمین بار کامران میرزا به تحریک و پشتیبانی انگلیس‌ها، از پرداخت خراج سالانه، خودداری کرد. افزون بر آن، کامران میرزا نه تنها دژ غوریان را خراب نکرده بود، بلکه با یورش بر سیستان، بخش‌هایی از آن سرزمین را به قلمرو فرمان‌روایی خود، پیوسته بود.

سرانجام، پس از آمادگی کامل، محمد شاه برای پایان بردن کار ناتمام هرات، فرمان حرکت ارتش را صادر کرد. از این رو، روز:^{۱۶}

نوزدهم ربیع‌الثانی سال هزار و دویست و پنجاه و سه... [۳۱ تیر ۱۲۱۶/۲۲ ژوئیه ۱۸۳۷]، به جانب هرات و ممالک مشرق زمین لشگر کشیده و از تهران، روانه شدند.

شاید حرکت محمد شاه به‌سوی خاوران، برای آن بود که جو وحشت به‌وجودآمده از درگذشت فتح‌علی‌شاه را، درهم بشکند. در این راستا، از پیش سپاهیان به سوی هرات گسیل شده بودند. محمدشاه، هفت روزه به سمنان رسید و در آن‌جا نیز، حسین‌خان مراغه‌ای آجودان باشی با فوج‌های آذربایجان و خمسه، به اردوی شاه پیوست. محمدشاه پس از هفت روز، از سمنان بیرون رفت و روز ۲۰ شهریور ۱۲۱۶ (۱۱ سپتامبر ۱۸۳۷)، در چمن بسطام، اردوگاه ساخت. برای آسودن سپاهیان همراه و نیروهایی که قرار بود در آن‌جا به وی بپیوندند، بیست روز در چمن بسطام ماند.

در آن‌جا به آگاهی پادشاه رسید که الله قلی توره والی خوارزم، گروهی از طایفه‌ی کولان و

دیگران را به سوی «اتک»، کوچانیده است تا آنها را در خوارزم بنشانند. شاه نجف‌قلی خان شادلو را مامور کرد تا «توره» را ادب کرده و مردمان کوچانده شده را به سرزمین خود بازگرداند، او نیز چنین کرد.

در اردوگاه چمن بسطام، الله یارخان آصف‌الدوله به حضور شاه رفت: ^{۱۷}

هم در این وقت الله یارخان آصف‌الدوله نیز از خراسان برسید و در حضرت پادشاه معروض داشت که از هنگام جلوس شاهنشاه غازی تا این وقت مدتی دراز نباشد و کارداران و دولت را هنوز استقرای به دست نشد و شاهزادگان ایران را هنوز سودای سلطنت از دماغ به زیر نیامده. اگر در این سفر، خطری بدین لشگر ... رسد، سرهای به گریبان رفته بلند شود و مدعی سلطنت فراوان گردد و کار ایران، دیر به سامان آید. صواب آن است که شاهنشاه غازی، از چمن بسطام تحول مقام نفرماید، سرداران و سرکردگان را با لشگری کار آزموده برای فتح هرات و افغانستان برگمارد و اگر فتح کردند، کار به کام شود و اگر ده کرت [بار] شکسته شوند، زبانی به ناموس سلطنت نرسد.

پاره‌ای از تاریخ‌نگاران، این سخن آصف‌الدوله به شاه را، در راستای سیاست انگلیس در جلوگیری از آزادسازی هرات دانسته‌اند. در حالی که با نگاه به نتیجه‌ی این لشگر کشی و بازگشت شرم‌آور محمدشاه از هرات و ... در می‌یابیم که سخن آصف‌الدوله، درست بود و هرگز، کار به آنجا نمی‌رسید که رسید. شاه در پاسخ به آصف‌الدوله گفته بود: ^{۱۸}

اکنون که ما بدین جا تاخته‌ایم و سفر هرات را بلند آوازه ساخته‌ایم، اگر در عزم ما فتوری و در آهنگ ما قصوری راه کند، نیروی خصم، دوچندان شود و دلیرانه، آهنگ جنگ کنند.

در حالی که اگر محمدشاه، خود به هرات نرفته بود، وزیر مختار انگلیس نیز می‌بایست در چمن بسطام به اردوی شاه می‌پیوست و نه پشت دروازه‌های هرات و هرگاه نیروهای گسیل شده در ماموریت خود موفقیت کامل به دست نمی‌آوردند، امکان داشت که به مانند لشگر کشی پیشین، کامران میرزا اظهار پشیمانی می‌کرد و به گونه‌ای هرات در قلمرو دولت ایران باقی می‌ماند و مهم‌تر این که به بازگشت شاه از کنار باروی شهر و صدور اعلامیه‌ی شرم‌آور، به خط خود پادشاه نمی‌انجامید.

به فرمان شاه، آصف‌الدوله راهی مشهد شده، تا با بسیج نیرو، در کنار هرات به اردو بیوندد. بدین‌سان، محمدشاه ۳۰ شهریور ۱۲۱۶ (۲۱ سپتامبر ۱۸۳۷) از چمن بسطام بیرون شد و در

خیرآباد فرود آمد. در آن‌جا نیز اتفاقی افتاد که بسیاری از تاریخ نگاران، آن‌را توطئه‌ای دیگر برای ناکام گذاردن لشگرکشی شاه به هرات می‌دانند. در خیرآباد:^{۱۹}

یک تن از مردم شاهسون، در میان قورخانه تفنگی بگشاد و بیم رفت که قورخانه، آتش گیرد. قورخانه‌چیان‌ش دست بسته به درگاه آوردند و حکم رفت، سر از تنش برگیرند. به شفاعت حاجی میرزا آقاسی، از آن محافظت به سلامت بجست .
در منزل مزینان نیز، یکی از غلامان رکابی، کار بدین‌گونه کرد و هم‌چنین، قورخانه چیان‌ش، به محل سخط پادشاه حاضر کردند. این نیز به الحاج حاجی میرزا آقاسی، از قتل امان یافت .

در منزل گاه تربت جام، آصف‌الدوله با نیروهای زیر فرمان خود، به حضور محمدشاه رسید. شاه او را:^{۲۰}

با دوازده هزار سوارکار آزموده و پیاده نظام و نه عراده توپ، مامور فتح [آزادسازی] بادغیس فرمود و فرمان شد که اسکندرخان قاجار حاکم تربت حیدریه با سواران و شمخال‌چیان قرایی نیز با آصف‌الدوله کوچ دهد .

از سوی دیگر، انگلیس‌ها برای نافرجام کردن تلاش‌های دولت ایران، برای آزادسازی هرات ، کوشیدند تا:^{۲۱}

امیر کابل دوست محمدخان بازکرایسی و کهن‌دل خان امیر قندهار را به یاری کامران میرزا برانگیزند که موفق نشدند .

سپس آنان ، درپی ایجاد نا آرامی در مرزهای خاوری ایران برآمدند که آن هم، ناکام ماند . انگلیس‌ها ، برای روحیه بخشیدن و نیز یاری نظامی به کامران میرزا، یک هیات نظامی به هرات فرستادند . این هیات وظیفه داشت که افزون بر پرداخت پول و دادن جنگ افزار به وی، برج‌ها و باروی شهر هرات را تقویت کند .

با درگذشت فتح‌علی‌شاه، شاه‌زاده علی‌خان در تهران و حسین‌علی میرزا فرمان‌فرما ، مدعی تاج و تخت ایران شدند . علی‌خان که در تهران بود، به‌نام عادل شاه تاج‌گذاری کرد ؛ اما خیلی زود تسلیم محمد شاه شد . ولی حسن‌علی میرزا فرمان‌فرما، دست به پایداری نظامی زد . ناچار از تهران نیروهایی گسیل شد و ارتش حسن‌علی میرزا در « ایزدخواست » به سختی درهم کوبیده

شد و از هم پاشید و وی همراه با برادرش شجاع‌السلطنه به شیراز گریخت. اما نیروهای دولت مرکزی آنان را پی گرفتند و هر دو را در شهر شیراز دست‌گیر کردند. در این میان پسران شاه زاده حسن‌علی میرزا، از شیراز گریختند و از راه میان رودان و شام «از لندن سر در آوردند». از سوی دیگر، حکومت انگلیسی هند، درهای گفت‌وگو با دوست محمدخان بارکزی را در کابل گشود و نماینده‌ای ویژه با چند افسر و درجه‌دار به آنجا فرستاد تا نیروهای نظامی وی را آموزش دهند. در این راستا، آنان سروان دارسی تاد (Lieutenant Tadd) را که در ارتش ایران نیز خدمت کرده بود، روانه کابل کردند.^{۲۲} اما از آن‌سو، سرداران بارکزیایی قندهار، خواهان حضور موثر ایران در شرق بودند.

همان‌گونه که گفته شد، گرچه در سی سال گذشته، والی هرات بارها سر از فرمان دولت مرکزی بیچیده بود؛ اما خیلی زود برابر اقدام‌های دولت تسلیم می‌شد و خراج عقب افتاده را می‌پرداخت و خطبه به نام شاهنشاه ایران می‌خواند و سکه به نام وی می‌زد. ولی در این زمان، با توجه به دسیسه‌های گوناگون انگلیس‌ها:^{۲۳}

دولت ایران ناچار بود، حق حاکمیت خود را به هرات عملاً مسلم کند و از خود، والی صدیقی در آنجا تعیین کند.

انگلیس‌ها برخلاف راستی، این خواست دولت ایران را برای تحکیم حق حاکمیت خود بر مناطق خاوری که بیش‌تر امیران آن خطه نیز از آن پشتیبانی می‌کردند، وسوسه‌ی روس‌ها می‌دانستند و چنان‌که گفته شد، پس از درگذشت فتح‌علی‌شاه، بر اقدام‌های خود در این راستا افزودند. انگلیس‌ها، همیشه بر این باور بودند که باید، دست ایران که در اصل، دست روسیه است، از هرات کوتاه شود.

از این‌رو، انگلیس‌ها، گام ایران را برای بازگرداندن هرات، خواست روس‌ها می‌دانستند:^{۲۴}

در محافل و مجالس علنا [محمدشاه] از آن صحبت می‌نمود. فقط یک محرک جزئی لازم داشت که او را به این اقدام وادار کند. روس‌ها برای تحریک او حاضر بودند و مدام گوش شاه را در سهولت و انجام این امر پر می‌کردند.

در سال ۱۸۳۵ م (۱۲۱۴ خ)، پالمستون (Palmerston) وزیر امور خارجه‌ی انگلیس، به ایس وزیر مختار این کشور در دربار تهران دستور داد تا به شاه یادآور شود که راضی نشود که اقدام‌های او، به جنگ در شرق ایران بیانجامد. وزیر مختار انگلیس در پاسخ نوشت:^{۲۵}

شاهنشاه ایران، یک نقشه‌ی عریض و طویل برای جنگ افغانستان و تصرف آن مملکت دارد و همه‌ی اطرافیان شاه، با این نیت او همراه می‌باشند و تمام ایرانی‌ها، افغانستان را جزو مملکت خود می‌دانند ... وزرای ایران عقیده دارند که تا غزنه، جزو خاک ایران است.

در صورتی که انگلیس‌ها، می‌بایست از حقیقت مسایل آگاهی می‌داشتند و می‌دانستند که محمد شاه، نه به دستور روس‌ها، بلکه برای تامین وحدت سرزمین ایران در شرق، دست‌اندرکار تدارک گسیل نیرو به خاوران می‌باشند.

انگلیس‌ها در روزنامه‌های خود و نیز کتاب‌های منتشره، در پی آن بودند که با یک پرونده سازی کامل، دخالت سیاسی - نظامی خود را در شرق ایران، توجیه نمایند. آن‌ها این‌گونه می‌نوشتند که روسیه نسبت به هندوستان نظر دارد. اگرچه خود در حال حاضر، اقدام نظامی نمی‌کند؛ اما:^{۲۶}

دولت ایران را وادار نموده که به طرف هندوستان لشگرکشی کند.

در سال ۱۸۳۶ م (۱۲۱۵ خ)، «اوکلند» به فرمانداری کل هندوستان برگمارده شد. با ورود وی به هندوستان، دوست محمدخان که مدعی ایالت پیشاور هم بود، به وی شادباش گفت. در این پیام شادباش، دوست محمدخان نوشته بود:^{۲۷}

بوستان و مزارع امیدهای من که قبلاً به واسطه‌ی بادهای سرد زمستان پژمرده و خزان شده بود، اینک به واسطه‌ی مژده‌ی ورود حضرت لرد، دوباره رشک ارم گردید.

فرماندار کل هندوستان، با آشکار کردن کامل مقاصد تجزیه طلبانه‌ی خود علیه ایران و سیاست «کشورسازی»، در پاسخ دوست محمدخان، نوشت:^{۲۸}

امیدوار است ملت افغانستان را یک ملت متحد مشاهده نماید و در سایه‌ی اتحاد، روزبه‌روز به ترقیات عالی، نایل گردد.

بدین سان ، سال‌ها پیش از جدایی ایالت‌های کابل و قندهار از ایران ، یعنی در سال ۱۲۳۶ خ (۱۸۵۷ م)، انگلیس‌ها کوشیدند تا واژه‌ی « ملت » و « کشور » افغانستان را جا بیاندازند .
به‌دنبال آن ، انگلیس‌ها در راستای تجزیه‌ی ایران و کشورسازی در شرق کشور، یک هیات بازرگانی به کابل فرستادند ، تا :^{۲۹}

عهدنامه‌ی تجاری را میان دولت انگلیس و امیر افغانستان ، منعقد نماید .

هیات بازرگانی حکومت انگلیسی هند ، روز ۲۹ شهریور ۱۲۱۶ (۲۰ سپتامبر ۱۸۳۷) ، به کابل رسید و با پیشباز و پذیرایی گرم دوست محمدخان روبرو شد .
الکساندر بورنس ، یکی از ماموران اطلاعاتی کهنه‌کار انگلیس بود و وظیفه داشت که گزارش جامعی از اوضاع افغانستان تهیه کند و میزان نفوذ دولت مرکزی در کابل و استعداد و قوای قزل‌باش‌ها (غیر پشتون‌های مقیم کابل) را معلوم سازد .^{۳۰}

چهار روز پس از ورود ، دوست محمدخان محرمانه با الکساندر بورنس ، دیدار کرد :^{۳۱}

در این مجلس ، تنها اکبرخان پسر امیر دوست محمدخان ، خود امیر و من بودیم .
این جلسه تا نیمه شب طول کشید . امیر و پسرش ، با دقت تمام به گفته‌های من گوش می‌دادند . سرانجام ، نظریات سیاسی دولت انگلیس و حکومت هندوستان را پذیرفتند ...
یکی از پیشنهادهای من که پذیرفته شد ، اتحاد امیر کابل با امیر سند می‌باشد که هر دو قبول کردند .

چند روز بعد ، نشست محرمانه‌ی دیگری میان دوست محمدخان و بورنس برگزار شد :^{۳۲}

موافقت دوست محمدخان در این جلسه ، به حدی بود که اسباب سوطن من گردید که مبادا خدعه‌ای در کار باشد .

سرانجام روز ۳۰ اکتبر ۱۸۳۷ (۸ آبان ۱۲۱۶) ، الکساندر بورنس به فرمان‌روای کل هندوستان گزارش داد که :^{۳۳}

امیر دوست محمدخان با نظریات ما کاملاً موافق است ... در هر حال ، برای این موافقت او ، من همه نوع اعتبار مالی به او می‌دهم . دوست محمدخان ... فرستاده‌ی پادشاه ایران را که در حال حاضر در کابل است ، به حضور نپذیرفت ... موقعیت فعلی دولت انگلستان در این دیار به نظر من ، خیلی رضایت بخش می‌باشد و این ، از

احترامی که ملت افغان در این موقع به ما نشان می‌دهد، به‌خوبی پیداست ... هرگاه پیش‌آمدها، موافق دل‌خواه ما باشد، بدون تردید ما قادر خواهیم بود که اقدام‌های امرای قندهار را که برله دولت ایران می‌باشند، خنثی کنیم و آن‌ها را همگی در تحت اوامر نفوذ امیر کابل قرار دهیم .

در اثر این پیش‌رفت در کارها، آلكساندر بورنس، به این باور رسیده بود که می‌بایست :^{۳۴}

افغانستان را تحت امارت دوست محمدخان متحد نموده، علیه دولت ایران وادارند و هم‌چنین "مک‌نایل" وزیر مختار مقیم در دربار تهران هم همین عقیده را داشت که ملت افغانستان را تحت امارت امیر دوست محمدخان که یک مرد با عزم و با نفوذ می‌باشد، دربیاورند .

اما حکومت هندوستان ، با این‌کار موافق نبود و به دوست محمدخان ، به دلیل حضور ویکوویچ (Vickovite) فرستاده‌ی روسیه به کابل ، اطمینان نداشت .^{۳۵}

ویکوویچ در دیدار با دوست محمدخان ، نامه‌های امپراتور روس را که روز ۲۷ آوریل ۱۸۳۷ (۷ اردیبهشت ۱۲۱۶) نوشته شده بود، به وی تسلیم کرد . باوجودی که دوست محمدخان، نامه‌های امپراتور روس را به الکساندر بورنس، کارگزار حکومت انگلیسی هند داد و وی نیز آن‌ها را برای فرمان‌روای هندوستان فرستاد، انگلیس‌ها، روش دشمنانه‌ای با دوست محمدخان پیش گرفتند . آن‌ها بر این باور بودند که وی، دل درگرو دولت ایران دارد .

راستی را، دوست محمدخان زود دریافت که این کار خیانت به میهن است و باوجودی که انگلیس‌ها به‌وی وعده‌ی کشور افغانستان و ... را داده‌بودند ، رابطه‌ی خود را با آنان برید و دوباره رو به‌سوی تهران آورد .

با توجه به این مساله ، انگلیس‌ها، ایالت پیشاور را که دوست محمدخان مدعی آن بود، به امیر سند واگذارند و به‌گونه‌ی رسمی، به وی اخطار کردند که هرگاه روابط خود را با دولت ایران نبرد ، آنان روابطشان را خواهند برید .

از این رو، برای بار سوم، انگلیس‌ها متوجه شاه شجاع شدند. وی در آن‌زمان، روزگار را در هندوستان در تبعید می‌گذارند و از حکومت هندوستان حقوق دریافت می‌کرد .

انگلیس‌ها، در پی آن برآمدند که او را برای بار سوم، همراه با نیروهای حکومت هندوستان و امیر سند ، برای دست‌یابی به کابل ، روانه‌ی آن خطه نمایند .

بدین‌سان ، هنگامی‌که نیروهای دولت مرکزی به دروازه‌های هرات رسید ، انگلیس‌ها موفق نشده بودند که امیر کابل و امیر قندهار را با خود همراه کرده و آنان را، به شورش و گردن‌کشی

وادرند. بلکه برعکس، کهن‌دل خان امیر قندهار که هرگز دل به وسوسه‌های انگلیس‌ها نداده بود و دوست محمدخان امیر کابل نیز که خیلی زود توانسته بود خود را از دامی که انگلیس‌ها در راهش گسترده بودند، رها سازد؛ وفاداری همیشگی خود را به دولت مرکزی اعلام کرده بودند. افسرانی که از سوی حکومت هند برای یاری رسانی به کامران میرزا به هرات گسیل شده بودند، به وی دستور دادند که کشتزارها و مرغزارهای دوروبر هرات را به آتش بکشد، درخت‌ها را ببرد و هیچ غله و آذوقه‌ای در بیرون شهر باقی نگذارد. سرکرده‌ی نظامیان انگلیس آنان را چنان برانگیخته بود و:^{۳۶}

به آن‌ها امیدواری داده بود که آن‌ها تصور می‌نمودند، عن قریب با کمک توپ‌خانه و پیاده نظام انگلیس، شهر تهران را غارت خواهند کرد.

سرانجام، روز ۱۵ آبان ماه ۱۲۱۶ (۶ نوامبر ۱۸۳۷)، محمد شاه به پای دژ غوریان رسید. کوتوال دژ، با پند و اندرز، دست از خودسری برداشت و سرانجام پس از هفت روز پایداری، تسلیم شد:^{۳۷}

روز شنبه چهاردهم شعبان [۲۲ آبان / ۱۳ نوامبر] شیرمحمدخان، تیغ و کفن از گردن آویخته... به حضرت آمد و جبین ضراعت بر خاک نهاد و به شفاعت حاج میرزا آقاسی، عصیان او معفو گشت.

به فرمان شاه، میرزا اسدالله خان قاینی با یک فوج سپاه خراسان، نگاهبانی دژ غوریان را به‌عهده گرفتند. در آزادسازی دژ غوریان، فوج ینیگی مسلمان (مسلمان شدگان روس) نیز شرکت داشتند.

به‌دنبال پایان گرفتن کار دژ غوریان، محمدشاه رهسپار گشودن هرات شد و روز یکم آذر ۱۲۱۶ (۲۲ نوامبر ۱۸۳۷) در کنار شهر اردو زد.

هنوز اردوی ایران به‌گونه کامل مستقر نشده بود که به دستور افسران انگلیسی، کمابیش شش هزار تن از سربازان کامران میرزا از دژ بیرون شده و به مقدمه‌ی سپاه به فرماندهی محمدولی‌خان تنکابنی و فتح‌الله خان مافی، یورش آوردند. اما با رسیدن دیگر فوج‌ها به یاری نیروهای پیش‌آهنگ، نیروهای کامران میرزا درهم شکسته شدند و با به‌جا گذاردن زخمیان و جنازه‌ی کشته شدگان و دادن شمار زیادی اسیر، به درون دژ گریختند. در آن شب نیز، نیروهایی آهنگ شبیخون کردند که بازمه با دادن تلفات از میدان نبرد گریختند و این کار بار دیگر انجام

شد که بازهم به شکست نیروهای کامران میرزا انجامید. فردای آن روز، فرمان داده شد تا دژ هرات را شهر بند (محاصره) کنند: ^{۳۸}

روز شنبه ۲۰ شعبان [۵ آذر ۱۲۱۶ / ۲۶ نوامبر ۱۸۳۷]، لشگرها، از چارسوی جنبش کرد. محمدخان ماکویی امیرتومان به جانب شرقی قلعه‌ی هرات شده، در برابر دروازه‌ی قندهار فرود آمد، موسی سیمنوف مهندس فرانسسه ... کارفرمای لشگر او شد ...

محمد ولی‌خان سرتیپ تنکابنی با فوج‌های ... قزوین، به‌سوی دیگر شد و جنرال پروسکی [بورووسکی]، مهندسی لشگر او کرد و حاجی خان امیربهدادر جنگ در برابر برج خاکستری جای کرد و میرزا رضا مهندس باشی تبریزی، لشگر او را آموزگار گشت.

بدین سان با آغاز همه‌جانبه‌ی جنگ و گلوله باران سخت دژ، ۲۳ آذر ۱۲۱۶ (۱۴ دسامبر ۱۸۳۷)، یارمحمدخان وزیر هرات بر بالای برج رفت و فریاد برآورد: ^{۳۹}

دست از جنگ بردارید و بامدادان، یک تن به شهر قدم درنهد و ما را از قبل پادشاه امان دهد، تا سر بر خط فرمان گذاریم.

شاه با شنیدن این سخن، دستور داد تا دو روز دست از جنگ بکشند و فرمان داد تا عزیزخان سرهنگ که «سردار کل عساکر منصوره» بود، به شهر رود. عزیزخان، در گفت‌وگو با کامران میرزا، دریافت که او می‌خواهد با وعده‌ی زر و سیم، شاه را از آزادسازی هرات، بازدارد. از این‌رو، دوباره جنگ از سرگرفته شد..

در این میان صارم‌الدوله که مامور آرام‌سازی بادغیس گردیده بود، در چندین جنگ، افزون بر آرام‌سازی بادغیس و نواحی اطراف، در چندین نبرد، نیروهایی که از سوی پاره‌ای از خان‌های خوارزم و فرارود به یاری شهربندشدگان هرات می‌رفتند درهم کوبید و اجازه نداد که هیچ‌یک از نیروها به یاری کامران میرزا بروند. هم‌چنین در کنار شهررود (بالامرغاب امروزین)، بار دیگر نیروهای متحد پاره‌ای از خان خوارزم و فرارود را درهم شکست و به‌سوی میمنه روان شد. در این هنگام: ^{۴۰}

ناچار بزرگان میمنه و سرپلی و سران اندخودی و بشرقانی و سرکردگان چاراویماق و دیگر قبایل از ضراعت به نزدیک آصف‌الدوله آمدند و سر انقیاد و اطاعت فرود داشتند ...

بدین سان، همه‌ی سرکشان آن نواحی پیمان سپردند که سر از اطاعت نیچند و مضراب خان والی میمنه: ^{۴۱}

در فرمان برداری و چاکری شاهنشاه غازی پیمانی محکم نهاد. آن گاه فرزند خود ... به شرط گروگان مامور داشت که همواره ملازم رکاب پادشاه باشد و هم چنان، رستم خان شیرخانی و شاه ولی خان اندخوی و ذوالفقار شیرسرپلی از قبیله‌ی ازبک و شیر محمدخان هزاره و زمان خان جمشیدی و دیگر سپاهیان و سرکردگان قبایل، هر یک، یک تن از فرزندان خود را بهر گروگان گسیل حضرت شاهنشاه غازی داشتند و نیز زمان خان جمشیدی، میر احمدخان عموزاده‌ی خود را با گروگان‌ها همراه داشت و یک صد سر اسب ختلانی و ترکمانی ... از بهر پیشکش برگزید و از دراپلی و اطاعت، عریضه نگار دادند.

هنگامی که کامران میرزا از پیروزی‌های صارم‌الدوله آگاه شد و دانست که دیگر کس به یاری او نخواهد آمد، پس از نماز آدینه، ندا در داد: ^{۴۲}

که ای مردم شهر، اگر این سپاه بدین شهر راه کند، جان و مال شما، به هدر شود ... مقاتلت با این جماعت، جهاد فی سبیل الله است. اگر کشته شوید، جای در بهشت کنید و اگر از ایشان بکشید، هم بهشت شما را باشد.

مردم به این سخنان فریفته شده، کفن پوشیدند و برای جهاد از دروازه‌ی خشک بیرون شدند و جنگ در پیوست. اما نتوانستند کاری از پیش برند و به درون باروی شهر گریختند. پس از این شکست، دوباره یارمحمدخان وزیر هرات از در پوزش خواهی و آشتی جویی برآمد. به فرمان شاه، یک تن از یاورهای فوج شقاقی به درون هرات رفت؛ اما مانند بار نخست، افسران انگلیسی حاضر در هرات، کامران میرزا را از تسلیم بازداشتند. در نتیجه، گفت‌وگوها، به جایی نرسید، از آن جا که زمستان در راه بود، به دستور شاه، نیروهای حاضر در کنار هرات، دست به کار ساختن شهر و خانه شدند: ^{۴۳}

روزی چند برنگذشت که شهری از نو بنیان گشت و مردم قورخانه و جباخانه، نیز کارخانه برآوردند.

در این زمان، به دستور میرزا آغاسی، چند توپ بزرگ در اردو بریختند: ^{۴۴}

چنان که کودکان مراهق [نوجوان]، به درون آن توانستند رفت و هم چنان، گلوله‌ی

توپ بریختند و بارو بساختند و فیشنگ [فشنگ] بیرداختند.

ریختن توپ‌هایی به آن بزرگی، کاری بود بسیار بزرگ. چنان‌که: ^{۴۵}

با کمال بی‌اسبایی و عدم آلات توپ ریزی ... چهار توپ هفتاد و دو پوندی که هر پوند نود و شش مثقال باشد، ریختند و از کوره درآوردند و آن توپ‌ها، نظیر توپ مروارید است که الان در ارگ تهران نزدیک حوض بزرگ گذاشته‌اند. مهندسین روس و فرانسه و انگلیس که در اردو بودند، حیرت کردند که بدین بی‌اسبایی، به زودی چطور این کار صورت گرفته ...

با رسیدن خبر پیروزی‌های صارم‌الدوله به اردو، شاه وی را خواست که به لشکرگاه بییوندد. آصف‌الدوله در خواست کرد که به وی اجازه داده شود که در پای باروی هرات با یارمحمدخان دیدار کند تا شاید او را به راه آورد. محمد شاه پذیرفت؛ اما یارمحمد خان که به پشتیبانی انگلیس‌ها دل بسته بود، نپذیرفت. سپس صارم‌الدوله به فرمان شاه، راهی خراسان شد. ^{۴۶}

هم‌زمان، دوست محمدخان سردار کابل، والی سیستان و زنجیت سینک فرمان‌روای پنج‌آب، الله‌قلی توره والی خوارزم و نیز والی بخارا، با گسیل فرستاده و هدیه به اردوگاه محمد شاه، اعلام وفاداری و فرمان‌برداری کردند. ^{۴۷}

در ۲۷ فروردین ۱۲۱۷ (۱۶ آوریل ۱۸۳۸)، مک‌نیل وزیر مختار انگلیس در تهران، به اردوی شاه وارد شد: ^{۴۸}

در صورتی‌که پادشاه ایران مایل نبود، او در اردو متوقف باشد.

چند روز بعد، وی تقاضای باریابی کرد. در این باریابی او گفت که لشکرکشی پادشاه ایران به هرات، مخالف مقررات عهدنامه‌ی میان ایران و انگلیس است و در صورت پی‌گیری جنگ، اقدام‌های موثری از سوی کشور متبوع وی به عمل خواهد آمد. ^{۴۹}

مک‌نیل، از شاه اجازه خواست که به‌درون شهر هرات برود و کامران میرزا را وادار به تسلیم کند. از این‌رو، شاه: ^{۵۰}

نظر به مرافقت و موافقت دولت ایران و ناگزیر، سخن او را در صدق و صواب دانست و رخصت فرمود.

اما هنگامی که استعمارمرد انگلیسی به هرات وارد شد، کامران میرزا و یارمحمدخان را به پایداری برانگیخت، تا دیوارهای ویران شده‌ی شهر را بازسازی کنند و ده‌هزار تومان زر به ایشان برای این کار داد و ایشان را:^{۵۱}

از قبل دولت انگریز به مددمال و آلات حرب و ضرب و مردان جنگ ضمانت کرد.

مکنیل پس از باز آمدن از هرات به محمدشاه گفته بود که کامران میرزا به گفته‌های من گوش فرانداد؛ اما مهدی‌خان قرجه داغی که به دستور شاه همراه وی بود، محمدشاه را از راستی کار آگاه کرد. از این رو:^{۵۲}

آتش خشم شاهنشاه زبانه کشید و دستور داد تا کار محاصره را سخت‌تر کردند.

به‌دنبال فرمان شاه برای سخت‌تر کردن شهربند هرات:^{۵۳}

در سه محل باستیان [دژ] و برج‌های بلند ساختند و توپ‌های بزرگ را با جرثقیل بر بالای آن برج‌ها و باستیان‌ها بردند و داخله‌ی شهر هرات را زیر آتش توپ‌خانه گرفتند.

در این میان، بر اثر دراز شدن شهربند هرات، مردم شهر با کمبود خوراک روبرو شدند و از این رو:^{۵۴}

چهار روز از بامداد تا شام‌گاه، دوازده هزار تن مرد و زن و دختر و پسر، جوعان و عطشان [گرسنه و تشنه]، بی‌پرده و بی‌پروا، همه و یله کنان و افغان زنان ... از شهر هرات بیرون شده و به لشکرگاه در می‌آمدند.

پس شاهنشاه غازی برایشان بخشایش آورد و بفرمود چند روز از مطبخ خاص خویش، همگان را نان و خورش دادند و سلب و پوشش عطا کردند.

حاج میرزا آقاسی و ... دیگر امرای درگاه، سیم و زر فراوان بر ایشان بذل فرموده و برحسب فرمان، نشیمن آن جماعت را معین کرده، روانه‌ی مملکت خراسان نمودند.

با سخت شدن کار هرات، کامران میرزا به یارمحمدخان پرخاش کرد که تا کی باید شهر ویران گردد و مردمان کشته؟ بهتر آن است که:^{۵۵}

از در اطاعت بیرون شویم و در حضرت او [محمدشاه]، جبین ضراعت بر خاک نهیم.

اما قرار را بر این نهادند که یک تن را با نامه‌ای به حضور محمدشاه گسیل دادند و درخواست بخشایش کنند. کامران میرزا در آغاز نامه نوشته بود: ^{۵۶}

ای باغبان، چو باغ زمرغان تهی کنی
کاری به بلبلان کهن آشیان مدار

در این نامه، وی از شاه درخواست کرده بود که یک تن از نزدیکان به شهر رود و وی را از بخشایش شاهانه، آگاه سازد.

به‌دستور محمدشاه، حاجی عبدالمحمد محلاتی که در نزد حاجی میرزا آقاسی، «مکانتی» داشت، برای این کار به هرات گسیل شد.

وزیر مختار انگلیس که از این کار آگاه شد، نهانی کس نزد کامران میرزا گسیل داشت و از وی خواست که هرگز از شهر بیرون نشود. وی هم‌چنین پیام داده بود: ^{۵۷}

روزی چند، استوار باش که من این کار، به کام تو خواهم کرد.

مک‌نیل، برای رهانیدن هرات که در آستانه‌ی فروافتادن قرار داشت، نزد صدراعظم رفته بود و از وی خواسته بود که به جنگ پایان داده شود. حاج میرزا آقاسی به وی گفته بود که کامران میرزا، افزون بر تسلیم شهر هرات، باید هزینه‌ی اردو‌کشی دولت را که کمابیش پنج شش کرور تومان است، بپردازد.

صدراعظم ایران، در نامه‌ای رسمی، از مک‌نیل بازخواست کرد که چرا در هرات به یارمحمدخان پیش‌کار کامران میرزا، کمک مالی کرده است. وزیر مختار انگلیس که در این کار ناکام شده بود، درخواست باریابی کرد و: ^{۵۸}

تحیت بگفت و عرض کرد که فتح افغانستان به دست شما به سبب آشفتگی هندوستان است. نظر به اتحاد دولتین ایران و انگلیس، صواب آن است که از تسخیر هرات دست باز دارید.

شاه از این همه‌گستاخی در خشم شد و او را از پیش براند؛ اما گفتار وزیر مختار نزد کامران میرزا موثر افتاد و او حاجی عبدالمحمد محلاتی را که حامل پیام بخشایش شاه بود، دست خالی بازگرداند.

در این میان، وزیر مختار انگلیس، سرگرد «تاد» (Todd) را مامور کرد که به هندوستان رفته و از فرمان‌فرمای هند بخواهد تا مردم هرات را از زیر فشار دولت ایران برهاند.^{۵۹} پخش شدن این خبر، یعنی گسیل «تاد» به هندوستان برای کمک‌رسانی به مردم هرات:^{۶۰}

روح جنگی آن‌ها را تقویت کرد و قلعه گیان را بیش از پیش، به مدافعه‌ی هرات تشویق کرد.

رفتار و کردار زشت وزیر مختار انگلیس، شاه و صدراعظم را بر آن داشت تا با گسیل فرستاده‌ای به دربار لندن، کارهای ناپسند او را به‌گوش مقام‌های دولت انگلیس برسانند و خواستار برکناری او شوند.

از این‌رو، دولت ایران حسین‌خان مقدم آجودان باشی را، روانه‌ی اروپا کرد. آجودان باشی ماموریت داشت که با قدرتهای بزرگ اروپا، ایجاد رابطه کند.^{۶۱}

شهر بند هرات، کمابیش ده ماه به درازا کشید. در این مدت، بارها یارمحمدخان آماده بود که شهر را تسلیم کند؛ اما افسران انگلیسی در هرات، پیاپی با جامه‌ی ساده به اردوی ایران می‌آمدند و با کلنل استودارت که وابسته‌ی نظامی سفارت انگلیس در تهران بود، دیدار می‌کرد؛ او به ظاهر:^{۶۲}

میان کامران میرزا و شاه واسطه بود، ولی مقصود اصلی، آگاه شدن از اوضاع قشون ایران و دانستن استعداد آن بود.

وی حتی با صدراعظم هم دیدار کرد و درضمن گفت‌وگو، از کامران میرزا دفاع کرد و لشگرکشی دولت ایران را به هرات، ناعادلانه خواند. در پاسخ وی، حاج میرزا آقاسی، سخن او را بی‌پایه و اساس خواند و برای از میان برداشتن هرگونه دودلی در این باره:^{۶۳}

یک نقشه‌ی جغرافیایی ارائه داد که «بورنس» کشیده بود و در آن، افغانستان را جزو مملکت ایران، نشان داده بود.

در این میان، وزیر مختار دولت روس نیز به اردو وارد شده بود و در نتیجه، موقعیت سیاسی مکنیل، تعدیل شده بود. از این‌رو، او به دنبال آن بود که با گونه‌ای حادثه آفرینی، اجازه ندهد که هرات آزاد شود.

سال پیش، چاپار حامل نامه‌نگاری‌های یارمحمدخان و سروان پاتنیجر (Eldred Pattinger) خطاب به وزیر مختار انگلیس در سه منزلی شهر مشهد، گرفتار شد و مساله‌ی روابط پنهانی وزیر مختار در مساله هرات، بیش از پیش آشکار گردید. این مساله در همان سال، پایان گرفت؛ اما وزیر مختار انگلیس که دنبال بهانه می‌گشت، آن مساله را از نو مطرح کرد.

هم‌چنین در بوشهر، برخوردی میان حاکم آن‌جا و کنسول انگلیس پیش‌آمده بود که آن هم مورد شکایت مکنیل بود. از همه مهم‌تر این که دولت ایران حاضر نمی‌شد که امتیازهای بازرگانی که در معاهده‌ی تجارتی ترکمان‌چای به روس‌ها داده بود، برای انگلیس‌ها نیز در نظر گیرد. با توجه به این موارد، روز ۱۳ خرداد ۱۳۱۷ (سوم ژوئن ۱۸۳۸)، وزیر مختار انگلیس، شکایت‌های خود را به‌گونه رسمی به وزیر امور خارجه‌ی ایران، تسلیم کرد. در این شکایت‌نامه آمده بود:^{۶۴}

۱- حاجی‌خان که چاپار دولت انگلیس را در نزدیکی مشهد توقیف نموده است، باید از خدمت دولت ایران معزول شود و حاجی میرزا آقاسی صدراعظم ایران به چادر وزیر مختار انگلیس رفته رسماً در این باب معذرت بخواهد و یک فرمان هم از طرف پادشاه ایران خطاب به تمام عمال و حکام دولت ایران صادر گردد که بعدها به چاپاران و مستخدمین سفارت انگلیس متعرض نشوند.

۲- حاکم بوشهر معزول شود برای این که به نماینده‌ی مقیم دولت انگلیس در بوشهر توهین نموده است.

۳- عهدنامه تجارتی بین دولتین انگلیس و ایران برقرار گردد و در مدت سه ماه به امضا برسد.

در پایان، وی در کمال گستاخی افزوده بود:^{۶۵}

من مأمور می‌باشم شما را آگاه گردانم که هرگاه این مسائل که تقاضا نموده‌ام جبران نشده و رضایت حاصل نگردد یعنی بی احترامی‌هایی که تا حال شده مورد توجه و مواخذه واقع نشود، بلکه انگلستان نخواهد توانست کسی را به‌عنوان نماینده دولت ایران در دربار خود قبول نماید.

دولت ایران در پاسخ به وزیر مختار انگلیس، یادآور گردید که:^{۶۶}

هیچ توهینی نسبت به نمایندگان دولت انگلیس نشده‌است و اگر اختلافی به عقیده‌ی وزیر مختار انگلیس در بین باشد، البته به‌طرز خوشی رفع خواهد شد.

چهار روز پس از گسیل نامه‌ی رسمی (۱۷ خرداد ۱۲۱۷/۷ ژوئن ۱۸۳۸)، مک نیل، از اردوی شاه بیرون شد و از راه مشهد، راهی تهران گردید. در شاهرود:^{۶۷}

از دربار لندن، خطاب به وزیر مختار انگلیس حکم رسید که به گونه‌ی رسمی به دولت ایران اطلاع دهد که هرگاه از محاصره‌ی هرات دست برندارند، دولت انگلیس به دولت ایران، اعلان جنگ خواهد داد.

مکنیل، تهدید دولت انگلستان را وسیله‌ی وابسته‌ی نظامی سفارت به آگاهی محمد شاه، رسانید.

در میان راه به تهران، مکنیل از مشهد نامه‌ای به وزیر امور خارجه انگلیس، گسیل داشت. وی با خیال پردازی‌های خود، از دست‌یابی روس‌ها به هندوستان، دولت مردان انگلیس را علیه منافع ملی و مسلم ایران برانگیخت. او حتا به دروغ گزارش داده بود که:^{۶۸}

این خبر در این جاها شایع شده و همگی آن را باور کرده‌اند ... که یک قرارداد سری بین دولتین ایران و روس بسته شده است که دولت ایران، هرات را تصرف نموده، به روس‌ها واگذار کند و روس‌ها هم در عوض، قسمتی از نواحی ماورای رود ارس که سابقاً متعلق به دولت ایران بوده، به دولت ایران واگذار کند. من این خبر را اول در تهران در ماه مارس شنیدم. ولی آن وقت چندان قابل اهمیت ندانستم، چون که نمی‌توانستم خود را متقاعد کنم که روس‌ها بتوانند به هرات بروند ... اما در این واقعه هیچ تردید نیست که کنت سیمونیچ وزیر مختار روس، محمد امین را که نماینده‌ی یارمحمدخان بود و برای رسانیدن پیغام از طرف یار محمدخان، به اردوی شاه آمده بود، تهدید نموده بود ... هرگاه هرات، تسلیم پادشاه ایران نشود، کنت فوق‌الذکر، یک‌عه قشون روس را برای همین مقصود طلب خواهد کرد.

وی در این نامه، برای این که دولت‌مردان انگلیس‌را، بیش‌تر به ترس وادارد، می‌نویسد:^{۶۹}

من لرد معظم [لرد پالمستون] را اطمینان می‌دهم که هیچ مانعی، خواه از حیث وضعیات طبیعی، خواه از حیث محصول در این صفحات وجود ندارد و برای حرکت یک قشون معظم از سرحدات گرجستان تا قندهار و به عقیده‌ی من حتی بالاتر، تا رود سند، هیچ اشکالی پیش نخواهد آمد.

کنت سیمونیچ وزیر مختار روس، به واسطه‌ی زخمی که قبلاً به او وارد شده و فعلاً چلاق است، از تهران با کالسکه خود تا هرات بدون زحمت آمده‌است و تا قندهار هم، می‌تواند با همان کالسکه برود ...

وی هم‌چنین نوشته بود: ^{۷۰}

مقصود ما از دوستی با دولت ایران این بود که این دولت برای حفظ هندوستان ، سدی سدید باشد . اکنون برخلاف آن ، پادشاه ممالک ایران ، مملکتی را که بین ایران و هندوستان واقع است و نیز سدی است محکم برای حفظ دولت انگلیس ، می‌خواهند خراب کنند و در این امر، واضح و آشکار، خود را با یکی از دولت‌های فرنگ [روسیه] متفق کرده است تا پاره [ای] منظورات و مقصودات که اظهر من الشمس است، به‌عمل آورد و چون این غرض، ضد مقاصد عهدنامه است، دولت انگلیس خود را ماذون و مختار می‌داند که بدون ملاحظه‌ی معاهده ، آن‌چه در صلاح اندیشی کار و محافظت مملکت خود می‌داند ، به‌عمل آورد ...

سه روز پس از بیرون شدن وزیر مختار انگلیس از اردوی محمد شاه، کشتی‌های جنگی انگلیس، جزیره‌ی خارک را اشغال کردند . هم‌زمان ، سرهنگ استودارت (Stodart) نیز به اردوی هرات رسید و تهدید دولت انگلیس را، تسلیم محمد شاه کرد .

دو روز دیگر، شاه از شهر بند هرات، چشم‌پوشی کرد . در حالی که وی در دوران شهر بند اول هرات در دوران عباس میرزا، به قائم‌مقام فراهانی نوشته بود: ^{۷۱}

به حمد الله ، عن قریب فتح هرات خواهد شد و تا لب گور ، بر سر آنیم . مردن برایم، بهتر از نگرفتن هرات است.

میرزا آقاسی ، سخت با دست کشیدن از شهر بند هرات مخالفت کرد ^{۷۲}؛ اما محمد شاه ، چنان ترسیده بود که به گفته‌ی صدراعظم گوش نداد و این کار ننگ‌آور را انجام داد . در این میان، روس‌ها نیز، پا پس کشیدند . در نتیجه، ایرانیان که می‌خواستند از رقابت دو قدرت برتر آن روزگار به نفع خود بهره گیرند، به کلی تنها ماندند.

انگلیس‌ها بر خلاف راستی، روس‌ها را متهم می‌کردند که با کمک‌های مالی و فرستادن آموزگاران نظامی، ایران را به این جنگ کشانیده است. سرانجام تلاش انگلیس‌ها به بار نشست و در ۲۶ اکتبر ۱۸۳۸، وزیر امور خارجه روسیه به سفیر این کشور در لندن نوشت که به آگاهی دولت انگلیس برساند: ^{۷۳}

هر چند این جنگ [هرات] به نظر ما قابل توجیه است و حقانیت ایران در مورد هرات ثابت شده است؛ اما ما چون این جنگ را به صلاح ایران نمی‌دانستیم،

کوشیدیم بین آن دولت و دولت هرات، صلح برقرار کنیم.

محمد شاه روز (۱۸ مرداد ۹/۱۲۱۷ سپتامبر ۱۸۳۸)، پس از ده ماه شهر بند هرات، با صدور اعلامیه‌ای (پیوست شماره‌ی یک)، به سوی مشهد روان شد. نبود یک راهبرد درست، بیماری محمد شاه که در همه‌ی عمر از آن رنج می‌برد، نداشتن توان فرماندهی، دلیری لازم در جنگ (چنان که در گذشته نشان داده بود) و ... باعث شد که شهر بند هرات به درازا بکشد. همین مساله باعث شد که انگلیس‌ها بتوانند دسیسه‌های خود را از سرگیرند و سرانجام، تنها با اشغال جزیره‌ی خارک، توانستند به مقصود خود برسند. درحالی که:^{۷۴}

انگلیس‌ها خوب می‌دانستند که ایران در تمام افغانستان دارای نفوذ مادی و معنوی می‌باشد. خودشان هم دیگر، ناامید بودند از این که بتوانند در دوست محمد خان یا کهن دل خان اعمال نفوذ کنند؛ این بود که عقیده داشتند کنار رود سند را سنگر بندی کنند و هرگاه قشون ایران ... به آن جا برسد، در آن نقطه از آن جلوگیری کنند.

بدون تردید، هنگامی که محمدشاه با یک واکنش انگلیس‌ها، دست از شهر بند هرات برداشت و چنان بیانه‌ای را به خط خود منتشر کرد، به درستی نظر صارم‌الدوله، پی برد. صارم‌الدوله از شاه درخواست کرده بود که خود به میدان جنگ نرود و سرداران و سپاهیان را به این کار بفرستد که اگر «فتح کردند، کار به کام شود و اگر ده کرت [بار] شکسته شوند، زیانی به ناموس سلطنت نرسد».

بخش دوم - سفارت آجودان باشی به اروپا

دولت ایران، برای نافرجام گذاردن جو دشمنانه‌ای که «مکنیل» علیه ایران در انگلستان و نیز در کشورهای بزرگ اروپا نسبت به ایران ایجاد کرده بود، تاج‌گذاری ملکه‌ی ویکتوریا را بهانه قرار داد و میرزا حسین‌خان نظام‌الدوله مقدم (آجودان باشی) را روانه‌ی دربارهای اروپا کرد. به راستی، شادباش تاج‌گذاری ویکتوریا بهانه بود. آجودان باشی، ماموریت داشت: ^{۷۵}

به دربارهای اتریش، فرانسه و انگلیس برود و از رفتار غیر عادلانه‌ی دولت انگلیس که در قضیه‌ی هرات و افغانستان، پیش آمده بود [شکایت کند].

وی هم‌چنین مامور بود تا رفتار خلاف قاعده وزیر مختار انگلیس و حقانیت دولت ایران را در جنگ هرات، برای زمام‌داران اروپایی تشریح کند.

آجودان باشی، چندی بیمار شد و پس از بهبودی، روز ۲۲ شهریور ۱۲۱۷ (۱۳ سپتامبر ۱۸۳۸) یعنی پنج روز پس از اعلامیه‌ی شاه دربار‌ه‌ی هرات، از راه عثمانی به سوی ماموریت خود روانه شد. در اسلام‌بول، وی به حضور سلطان محمود دوم باریافت. آجودان باشی، خواست در آن جا با وزیر مختار انگلیس دیدار و گفت‌وگو کند؛ اما وی از دیدار خودداری کرد و پیام فرستاد: ^{۷۶}

هرگاه سفیر ایران، عزم شهر لندن کند، قبل از آن که مطالب مستر مکنایل وزیر مختار دولت انگلیس از دولت ایران به عمل آید، سفارت او پذیرفته نخواهد شد و اگر به‌اراده‌ی سیاحت برود، مختار است و هیچ‌کس ممانعت نخواهد کرد.

آجودان باشی، از اسلام‌بول به وین رفت. وی در پای‌تخت اتریش به حضور امپراتور فریدیناند اول باریافت و با مترنیخ صدر اعظم آن کشور دیدار کرد. وی در این دیدارها، درخواست میانجی‌گری از دولت اتریش نمود. امپراتور اتریش آن را پذیرفت و مترنیخ یادداشت‌های سفیر ایران را به وزیر امور خارجه‌ی انگلستان فرستاد و اعلام کرد آماده‌ی میانجی‌گری میان دو دولت است؛ اما وزیر امور خارجه‌ی انگلیس، برای ناکام گذاردن تلاش مترنیخ برای میانجی‌گری، وسیله‌ی سفیر خود در وین به آگاهی آجودان باشی رسانید که: ^{۷۷}

چون دولت ما، با دولت ایران در مقام دشمنی و لشکرکشی است، لهذا از جانب دولت خود مامورم به این که شما را از عزیمت لندن ممانعت کنم و بگویم که سفارت شما در دولت ما، مقبول و پذیرفته نخواهد بود.

آجودان باشی از وین، راهی پاریس شد و در آن جا، لویی فیلیپ پادشاه فرانسه، او را بار داد و با صدراعظم نیز دیدار کرد. با وجودی که محمدشاه نامه‌ای در زمینه‌ی میانجی‌گری میان ایران و انگلیس به پادشاه فرانسه نوشته، وی از پذیرش این کار، سرباز زد.

سرانجام، آجودان باشی از پاریس، رهسپار لندن شد؛ اما از آن جا که دولت انگلیس نمی‌خواست وی را به عنوان فرستاده‌ی شاهنشاه ایران بپذیرد، وی به گونه‌ی یک مسافر عادی، وارد لندن گردید.

در لندن آجودان باشی به وزیر امور خارجه‌ی آن کشور آگاهی داد که به عنوان فرستاده‌ی فوق‌العاده‌ی شاهنشاه ایران برای شادباش تاج‌گذاری ملکه آمده‌ام و حامل نامه و هدیه‌های شاهنشاه می‌باشم.

سرانجام وی با پالمستون وزیر امور خارجه‌ی انگلیس دیدار کرد؛ اما این دیدار به دلیل مواضع سخت و لجبازانه‌ی پالمستون، راه به جایی نبرد. آجودان باشی، خواستار احضار « مک نیل » وزیر مختار آن کشور از ایران شد؛ اما پالمستون، به وی گفته بود:^{۷۸}

هرچه مستر مک نیل در ایران کرده است، همه موافق دستورالعمل و رضای امنای دولت انگلیس می‌باشد و در ازای آن خدمات، مشارالیه در این دولت، به مناصب و مفاخر عالی، سرافراز گشته و نیز صریحا بیان نمودند که به علت دوستی و موافقت دولت ایران با دولت روسیه، دولت انگلیس بالمره از دوستی دولت ایران مایوس است و مضامین نامه‌ی شاهی و نوشتجات امنای دولت ایران هم به خلاف مافی‌ضمیر ایشان است و آن چه مستر مک نیل، تحریرا و تقریرا، به این دولت عرض کرده است، دولت ما، همه را راست و صحیح می‌داند.

اما آجودان باشی، ماموریت خود را پایان یافته ندانست و با دولت‌مردان و نمایندگان مجلس عوام انگلیس، دیدار کرد و آن‌ها را از حقانیت دولت ایران، آگاه نمود. دیدارهای آجودان باشی باعث شد که درباره‌ی روابط ایران و انگلیس در مجلس عوام از وزیر امور خارجه، پرسش به عمل آمد؛ اما پالمستون، پاسخ روشن نداد:^{۷۹}

بعد از آن که رفتار ناپسند مک نیل را آجودان باشی به اکثر بزرگان پارلمنت، مدلل و محقق ساخت، هجده نفر از آن‌ها، یک دفعه برخاسته، به جناب لرد پالمستون بحث کردند و گفتند از تحریرات و تقریرات حسین خان، به ما یقین و معلوم شده است که این نوع نامهربانی رفتار فیما بین دولت انگریز و ایران، از نادانی و بد رفتاری مستر مک‌نایل روی داده و جناب شما محض به خیال این‌که او را خود منتخب کرده و به سفارت ایران فرستاده بودید، اغماض و چشم‌پوشی از کرده‌های او کرده و علاوه،

نشان و حمایل بر مراتب او افزوده‌اید.

در ادامه‌ی گفت‌وگوها، نمایندگان مجلس لردها گفته بودند:^{۸۰}

تا حال هرچه در دوستی ایران خرج کردیم، به هدر رفت. بعد از آن باید دو مقابل اخراجات کشیده، افغانستان را مضبوط کنیم که ابد آن ولایت بی‌نظام، منظم نمی‌شود.

آجودان باشی در لندن، گفت‌وگوهای دراز مدتی با پالمستون داشت. یک شب پالمستون وی را به میهمانی شام فراخواند و به وی آگاهی داد که امشب مستر مک نایل هم در این میهمانی حضور خواهد داشت. اما باتوجه به حضور مک نایل، آجودان باشی نامه‌ای به پالمستون نوشت و از رفتن به میهمانی عذر خواست. وی در این نامه نوشته بود:^{۸۱}

برای من بسیار مشکل است که با مستر مک نایل در یک مجلس نشسته، شام بخورم... [من] در حقیقت و نفس‌الامر، او را مقصر و خائن به دو دولت می‌دانم... مستدعی هستم که بنده را از این التفات و مهمانی معاف دارید.

سرانجام، آجودان باشی پس از چهل روز تلاش نافرجام، از لندن راهی پاریس شد. در فرانسه، آجودان باشی از دولت این کشور خواست تا افسرانی برای آموزش ارتش ایران در نظر گیرد که با موافقت دولت فرانسه روبرو شد. هم‌چنین پذیرفت که جنگ افزار به ایران بفروشد و چند ماه بعد، کنت دوسرسی (Compt de Sercey) به‌عنوان وزیر مختار فرانسه وارد ایران شد و در اردی‌بهشت ۱۲۱۹ (آوریل ۱۸۴۰) در اصفهان به حضور محمدشاه بار یافت.

فرانسوی‌ها که سال‌ها پس از بیرون رفتن ژنرال گاردان، دیگر پیوندی با ایران نداشتند، سخت خواهان رابطه بودند و دولت ایران نیز برای کاستن از فشارهای انگلیس و روس، در پی متحد یا متحدانی بود، گرچه ایران تجربه‌ی تلخی از اتحاد داشت.

با این وجود، فرستاده‌ی دولت فرانسه با گرمی از سوی دولت ایران پذیرفته شد و چند روز پس از رسیدن وی به حضور محمدشاه، به درخواست وی، فرمان آزادی مسیحیان اصفهان در انجام مراسم مذهبی و نیز آزادی همه‌ی مسیحیان کاتولیک ایران را صادر کرد.

پی‌نوشت‌های گفتار یکم

- ۱- روابط ایران با دول خارجی ... - ج ۱ - ر ۸۹
 - ۲- تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس ... - ج ۱ - ر ۲۳۴
 - ۳- سفرنامه‌ی فریزر - ج ۲ - ر ۲۴۳ / روابط سیاسی ایران و انگلیس ... - ج ۱ - ر ۲۴۶
 - ۴- تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس ... - ج ۱ - ر ۲۳۵
 - ۵- بلوچستان ... - ر ۹۵
- جنگ‌های دوره دوم روس - ایران که به ننگ‌نامه‌ی ترکمان‌چای انجامید، دارای زاویه‌های تاریک بسیاری است که در آن‌ها، عباس میرزا ولی‌عهد، نقش‌آفرین بود. عباس میرزا، افزون بر آن که توانست با بستن قرارداد ترکمان‌چای، موقعیت لرزان خود را به‌عنوان نایب‌السلطنه، از سوی روس‌ها در این قرارداد تضمین کند، در پی آن بود که هرچه زودتر، جنگ پایان گیرد تا او بتواند با رفتن به خراسان و به دست آوردن "اشیای غارتی و مال مردم" که ترکمانان در سرخس انباشته بودند، دارایی لازم را برای استوارسازی موقعیت خود به دست آورد:

هنگامی که عباس میرزا در تبریز بود، مک نایل [پزشک انگلیسی خود] مکرر از نقشه‌های آتیه‌ی خود صحبت می‌کرد. در این موقع، عباس میرزا قلعه‌ی سرخس را فتح نموده و دانست مراجعت می‌نمود. در راه به مستر مک نایل برخورد که عازم اردوی عباس میرزا بود. شاه‌زاده، با گرمی تمام از او پذیرایی کرد و ضمن صحبت، گفت: به خاطر داری در تبریز که گاهی میان صحبت‌های خصوصی، من نقشه‌ی امنیت خراسان را می‌کشیدم و در ضمن هم، به سرخس اشاره می‌نمودم که جای دزدان طرار شده و چه قدر اشیای غارتی و مال مردم در آن‌جا جمع شده است و می‌گفتم در آن‌جا، خورجین خورجین طلا موجود می‌باشد و من یک روزی، این محل را تصرف خواهم نمود. خوب است، شما هم همراه من به خراسان بیایید و از اموال قیمتی و طلای فراوان آن‌جا، سهم ببرید. شما تبلی کردید. من چند روزی برای آمدن شما صبر کردم و نیامدید. من خودم تنها، آن‌جا را تصرف نموده و هرچه بود، صاحب شدم.

(سفرنامه فریزر - از اسلام‌بول به تهران لندن ۱۸۳۸ - ج ۲ - ر ۲۸ / تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس ... - ج ۱ - ر ۲۴۰)

۶- همان ... - ر ۷۰

۷- Kay, op. cit; Vol I, P. 156 / ۲۳۸ - ج ۱ - ر ۱

تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس - ج ۱ - ر ۲۳۸

۸- تاریخ روابط خارجی ایران ... - ر ۲۴۵

۹- در شب نهم جمادی الآخره‌ی هزار و دویست و چهل و نه [۳۰مهر ۱۲۱۲ (۲۲ اکتبر ۱۸۳۳)] که چهل و هشت مرحله از مراحل زندگی طی نموده بودند، از زیارت آستانه‌ی مبارک رضوی علیه السلام به منزل مراجعت نموده، به خواب رفته بودند و چنان اتفاق افتاد که احدی از اولاد انان و ذکور، سوای یک نفر صبی‌ی صغیره در خدمت ایشان نبود. بالجمله از مدتی خواب بیدار شده، لکن برای آمدن قی می‌طلبند و به پری یک

- لگن خون قی نموده بی‌حال می‌شوند و حاجی علی‌اصغر خواجه را احضار می‌نمایند، تا آمدن او ... به رحمت آفریدگار وصل و به گلگشت جنان پویان شد ... (تاریخ نو - ر ۱۸۶)
- ۱۰- شرح حال رجال ایران ... - ج ۲ - ر ۲۲۲
- ۱۱- تاریخ منتظم ناصری - در رخ دادهای سال ۱۲۵۰ [مهی]
- ۱۲- حسن علی میرزا به مک نایل سفیر انگلیس در ایران گفته‌بود که :

عباس میرزا در چه ماهی از سال خواهد مرد ، در صورتی که هیچ آثار و علایم ناخوشی در عباس میرزا در آن تاریخ وجود نداشت و هم او به من گفته‌است که شاه در سال ۱۲۵۰ هجری وفات خواهد نمود .

- ۱۳- تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس ... - ج ۱ - ر ۲۴۷
- ۱۴- همان - ر ۲۵۵
- ۱۵- جام جم - ر ۴۸۱
- ۱۶- ناسخ التواریخ - ج ۲ - ر ۲۶۶
- ۱۷- همان - ر ۲۶۷
- ۱۸- همان
- ۱۹- همان - ر ۲۶۸
- ۲۰- چکیده‌ی تاریخ تجزیه‌ی ایران - ر ۶۵
- ۲۱- این همان کسی است که در زمان عباس میرزا، شماری از دانش‌جویان ایرانی را برای آموزش به لندن برد و رفتار بسیار ناشایستی از خود نشان داد، او در آن زمان معروف به « داری» بود و بعد « داری تاد » شد .
- ۲۲- تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس ... - ج ۱ - ر ۲۵۴
- 23- Kay, op. cit, p. 15 q
- ۲۵- تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس ... - ج ۱ - ر ۲۵۵
- 26- Kay, op. cit ; P . 172 / ۲۵۸ - ج ۱ - ر ۲۵۸
- ۲۷- همان - ر ۲۵۸
- ۲۸- همان / همان
- ۲۹- همان - ر ۲۵۹
- ۳۰- این شخص در هندوستان و مناطق خاوری ایران ، مسافرت‌هایی کرد و چند کتاب نیز در این باره نوشته است. در سال ۱۸۳۰ وی از سوی ملکم حاکم بمبئی مامور نقشه برداری از رود سند شد . او می‌نویسد :
- همین که به رود سند رسیدم، سیدی دیدم که در آن جا نماز می‌گذارد . تا چشم او به من افتاد ، ناله‌ای از ته قلب برآورد و فریاد زد ، خدایا چشم انگلیس‌ها به رود سند افتاد و حال این قسمت مملکت هند هم از دست ما رفت. (Kay , op . Cit ; P . 177)

31- Kay , op . cit ; P . 184

32- Ibid

33- Ibid

34- Ibid , P . 190

۳۵- تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس ... - ج ۱ - ر ۲۶۱

36- Kay, op . cit ; P . 243 (برگردان مطلب از محمود محمود است.)

۳۷- نسخ التواریخ - ج ۲ - ر ۲۷۰ / میرزا آقاسی - ر ۷۴

۳۸- همان - رر ۲۷۲ - ۲۷۱

ژنرال بوروسکی (Berowski) از شاهزادگان لهستانی بود که در ارتش عباس میرزا خدمت کرده بود و در عملیات شهربند هرات کشته شد. وی از افسرانی بود که بهراستی، در خدمت ارتش ایران بود. روز ۶ بهمن ماه ۱۲۲۹ (۲۶ ژانویه ۱۸۵۱) برپایه‌ی فرمانی که از سوی امیرکبیر صادر شد، حقوق اولاد بوروسکی به بهای هشتصد تومان بازخرید شد و نسبت به همسر و فرزندان وی، عنایت‌های بسیار نمود. (شرح ماموریت آجودان باشی - ر ۱۷۰ / گزیده اسناد سیاسی ایران و افغانستان - ج ۱ - ر ۱۲۹، زیرنویس)

۳۹- همان - ر ۲۷۴

۴۰- همان - ر ۲۸۴

۴۱- همان - رر ۲۸۵ - ۲۸۴

۴۲- همان - ر ۲۸۶

۴۳- همان - ر ۲۸۷

۴۴- همان

۴۵- صدرالتواریخ - ر ۱۶۴ / میرزا آقاسی - ر ۸۷

میرزا آقاسی، باتوجه به ناکامی ایران در نبرد هرات، در راستای توان‌مندسازی ارتش ایران، کوشش بسیاری به‌کار برد، به‌گونه‌ای که در دوران ناصرالدین‌شاه :

تمام تجهیزات و آلات و ادوات قورخانه‌ی تهران از زمان آقاسی به جای مانده است. در عهد وزارت او، یک هزار توپ قلعه کوب وارد کردند [ساختند] و گلوله و سایر لوازم، برای آنها فراهم نمودند. (صدرالتواریخ - ر ۱۶۴)

فریه می‌نویسد :

توپخانه‌ی ایران، بسیار عالی و مهیب است و هرگاه تحت فرماندهی صاحب منصبان اروپایی واقع شود و پول به موقع برسد، می‌تواند پانصد عراده توپ، با تمام مهمات و ملزومات آن در میدان جنگ حاضر کند. (سفرنامه فریه - ر ۲۴۷ / تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس ...

- ج ۲ - ر ۴۴۵

فریه (G.P.Ferrier) از نظامیانی بود که از سوی حسین‌خان آجودان باشی در سال ۱۲۱۸ خ (۱۸۳۹ م) از فرانسه به ایران آورده شد. وی تا سال ۱۲۲۲ خ (۱۸۴۳ م) در خدمت دولت ایران بود. وی در خدمت دولت ایران ترقی کرد و به مقام جنرال آجودانی رسید و به واسطه‌ی عملیات مخالف با منافع دولت ایران، از خدمت اخراج شد، وی دوباره پنهانی به ایران و هرات و آسیای میانه سفر کرد. وی سفرنامه‌ای نوشته که دوبار در لندن به چاپ رسید

(۱۸۵۲ و ۱۸۵۷ م / ۱۲۳۱ و ۱۲۳۶ خ). کتاب وی مورد توجه دولت مردان انگلیس قرار گرفت. عنوان انگلیسی کتاب

Caravan Journeys in Persia, Afghanistan, Turkmanistan and Beloochistan: فربه، عبارت است از:

هم‌چنین:

بخشی از باروت‌هایی که در دوره‌ی ناصرالدین شاه در جنگ هرات و مرو مصرف شده، توپ‌ها و زنبورک‌های مورد استفاده در اعیاد، از باروت‌های حاجی میرزا آقاسی بوده. آخرین خمره‌های باروتی که این شخص ذخیره کرده، آن‌هایی بود که در یکی از سربازخانه‌های تبریز فراموش شده و دست نخورده باقی مانده بود. وقتی که قشون روس‌ها در بدو مشروطه‌ی کبیر به آن جا آمدند و شهر را اشغال کردند، به واسطه‌ی بی‌توجهی و به وسیله‌ی آتش سیگار صادرات‌ها منفجر شد و بیست نفر از آن‌ها را کشت.

تفنگ‌های ذخیره‌ی او به قدری بود که ته مانده‌ی آن، ایوان و بالاخانه‌های دور حوض میدان توپخانه را ... طارمی می‌کردند. آن تفنگ‌ها و توپ‌ها را نباید بی‌قدر دانست، زیرا تفنگ فرانسه هم در آن عهد "شاپشو" بود.

خلاصه آن که حاجی در ایام صدارتش، پانصد ششصد پارچه ده، سیصد هزار تفنگ و سیصد چهارصد توپ و شاید همین اندازه خمره باروت و پانصد ششصد خروار کاغذ، برای دولت تدارک دید. (شرح زندگانی من - عبدالحسین مستوفی - انتشارات علمی - جلد ۱ - چاپ یکم - ر ۵۰ - ۴۷ - تهران ۱۳۲۴)

همین ویژگی میرزا آقاسی، برای این که مورد هجوم همه‌گیر استعمار قرار گیرد، کافی است. اوژن فلاندن که

با «دوسرسی» به ایران آمده بود، درباره حاجی میرزا آقاسی می‌نویسد:

گرچه طبعش حاضر نبود تفوق اروپاییان را تحمل کند، ولیکن چنین وانمود می‌کرد که علاقه‌ی تام به اروپاییان دارد. نمی‌خواست نفوذ دول اروپایی را که با تهدید یا تحفه، پاپیش می‌گذاشتند، قبول بنماید. (سفرنامه اوژن فلاندن - ترجمه حسین نور صادقی - انتشارات روزنامه نقش جهان - چاپ یکم - ر ۱۱۷ - اصفهان ۱۳۲۴)

حاج میرزا آقاسی، هر روز آشکارا به انگلیس‌ها و هر کس که با آن‌ها کار می‌کند، بد و بیراهه می‌گوید.

[اسفند و فروردین ۱۲۱۷ - ۱۲۱۶] (I. O. 64 Sheil to Palmerston March 1383)

او [حاجی میرزا آقاسی]، به زورگویی‌های روسیه تن در نداد و از آن سو، اعتماد کافی به سیاست انگلیس هم نداشت، تا خود را زیر نفوذ آنان قرار دهد.

Rawlunson, H, England and Russia in the (East, London 1857, p. 72

حاجی میرزا آقاسی گفته بود که اگر مک نیل دست از دخالت در هرات نکشد، مردم را برمی‌انگیزد تا او را مانند گریبایدف سفیر سابق روسیه بکشند.

I.O. 58, McNeil to Palmerston. Tehran 30th Nov 1837 [۱۹ آذر ۱۲۱۶]

مک نیل با وجود کینه تیزی شدید نسبت به میز آقاسی، می‌نویسد:

من مطمئن هستم که او منافع کشور خود را فدای هیچ قدرت خارجی نخواهد کرد.

(I.O. 58, McNeil to Palmerston. Tehran 30th March 1837 [۱۰ فرودین ۱۲۱۶])

۴۶- ناسخ التواریخ - ج ۲ - ر ۲۸۸

۴۷- همان / میرزا آقاسی - ر ۸۷

۴۸- تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس ... - ج ۱ - ر ۲۶۹

۴۹- همان

۵۰- ناسخ التواریخ - ج ۲ - ر ۳۰۳

۵۱ و ۵۲ - همان

۵۳- هرات در قلمرو استعمار - ر ۸۹

۵۴- ناسخ التواریخ - ج ۲ - ر ۳۰۴

۵۵- همان - ر ۳۰۵

۵۶- همان

۵۷- همان - ر ۳۰۶

۵۸- همان

59- Kay, op. cit; P.261 / ۲۶۹ - ج ۱ - ر ۲۶۹

60- Ibid, P. 262 / ۲۷۰ - همان - ر ۲۷۰

۶۱- به دستور حسین خان آجودان باشی، منشی وی میرزا عبدالفتاح گرم‌رودی، همه‌ی رخدادها را نوشته و آگاهی ارزنده‌ای درباره این سفر و نیز :

مجملی از کیفیت اوضاع ربع مسکون و مختصری از ولایات کل عالم، برا و بحرا، مثبت کرده، در این نسخه به شرح و بیان آورده، به چهار فصل موسوم و بر مقدمه و چهار فصل و خاتمه مرتب نمود ...

میرزا عبدالفتاح، اتفاقات روزانه را به دقت در همه جا ضبط نموده است. افزون بر آن، نام هر منزل و دوری میان آن‌ها را به دقت، یادداشت کرده است. (برگرفته از: روابط سیاسی ایران و انگلیس ... - ج ۲ - ر ۳۰۱)

۶۲- تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس ... - ج ۱ - ر ۲۶۸

63- Kay, op. cit; P.247 / ۲۶۹ - ج ۱ - ر ۲۶۹

۶۴- تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس ... - ج ۱ - ر ۲۷۰

۶۵- همان / ر ۲۷۱ - ۲۷۰

۶۶- همان - ر ۲۷۱

۶۷- همان

۶۸- سفرنامه فریه - ر ۱۶۱ / تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس ... - ج ۱ - ر ۲۷۲-۲۷۳

۶۹- همان - همان - ر ۲۷۲

۷۰- گزیده اسناد سیاسی ایران و افغانستان - ج ۱ - سند شماره ۵۵

- ۷۱- بایگانی اسناد وزارت امور خارجه - مجلد ۲۲۰۴ - شماره‌ی ۵۷
72- I.O. 60. Stodat to McNeil . Camp before Herat, 5th sept. 1838
- ۷۳- تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس ... - ج ۱ - ر ۲۷۵
۷۴- انفصال هرات - ر ۸۱
- ۷۵- تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس ... - ج ۲ - ر ۳۰۰
۷۶- سفرنامه حسین‌خان آجودان باشی - ر ۱۴ ، برگرفته از : تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس ... - ج ۲ - ر ۳۰۰ - ۳۰۱
- ۷۷- همان - ر ۳۰۲
۷۸- همان - ر ۳۰۹
۷۹- همان - ر ۳۳۱
۸۰- همان
۸۱- همان - ر ۳۳۲

پیوست شماره‌ی یک

شرح منشوری که شاهنشاه غازی محمدشاه، محمدشاه قاجار
در مراجعت از هرات به خط خویش به تمام بزرگان رقم فرمودند.
[جمادی آخر ۱۲۵۴ / شهریور ۱۲۱۷ / سپتامبر ۱۸۳۸]

سرداران و امرای تومان و سرتیبیان و سرهنگان ایران سپاه ظفر همراه و جمیع افواج قاهره و سواران جلادت نشان و عموم ملتزمین رکاب بدانند.

از وقتی که به حکم خاقان مغفور در رکاب ولی‌عهد مبرور به خراسان آمدیم نیت همین بود که خراسان امنیت شود و اسیر فروشی موقوف و ولایت‌امن گردد تا در این سفر پیش من مأمور شدم به تنبیه هرات، قضیه‌نایب‌السلطنه مرحوم اتفاق افتاد برگشتیم و شرط محکم اکامران میرزا، ۴ کامران میرزا کرد که دیگر از هراتی دزدی و هرزگی نشود دو ماه نکشید نقض عهد کردند متصل‌چپاول نمودند و اسیر بردند و من خود را در پیش خدا مقصر می‌دانستم چراکه از فضل خدا همه اسباب جنگ مهیا بود اما تکاهل می‌کردیم زحمت را به خود گوارا نمی‌ساختیم و اسیرها را در فکر پس گرفتن نمی‌شدیم و گرنه

نه خدا و نه مردم هیچ کدام به من بحث نمی‌کردند و خود در پیش خود خجل بودم و مانعی هم به نظر نمی‌رسید چرا که از رود سند تا جیحون اگر جمیع به جنگ من می‌شدند بعد از فضل خدا به هیچ وجه آن‌ها را مانع این همت نمی‌دانستم و حال آنکه سردار دوست محمدخان از کابل و سردار کهندل‌خان از قندهار و بزرگان سیستان و بلوچستان و شمس‌الدین خان کلاعیضه‌ها و آدمها فرستاده بودند آن مانع هم به نظر نمی‌رسید خلاصه آمدیم و قشون به همت مردانه جنگ‌ها در محاصره و فتوحات غوریان و بادغیسات و میمنه همه را از جلادت و غیرتی که داشتند درست کردند چنانکه احدی از متمدین از سند تا جیحون دیگر نماند بزرگان بلخ و اکابر اویماقات، فیروزکوهی، هزاره و جمشیدی و غیره آمدند.

از قشون نهایت رضامندی دارم، در سرمای زمستان و گرمای تابستان وزحمت‌های سنگر و جنگ‌های کنار خندق و آوردن آذوقه از صحرا به همه‌این زحمات در کمال شوق و غیرت تاب آوردند منتهای شوق ظاهر ساختند و یورش‌های مکرر بردند و جان‌نثاری‌ها کردند به شهر و اهلس صدمه‌ها زدند و در یک روز چهل هزار گلوله از توپ‌ها و خمپاره‌ها به شهر انداختند از این صدمات امر شهر چنان پریشان شد که سی‌هزار کس با کوچ و بنه از شهر بیرون شدند و قریب

هزار نفر از ساخلوی شهر به خدمت آمدند و از بزرگان شهر عریضه‌ها در جزء آمد که در این وقت با این که سه نفر ایلچی انگلیس در سه عهدنامه نوشته بودند که دولت انگلیس را به امر افغانستان به هیچ وجه رجوعی نباشد اعلام جنگ رسید به این مضمون که جنگ شما با هرات باعث خرابی امر انگلیس در هند خواهد بود و دشمنی با ما است و کشتیهای جنگی آن‌ها به خاک ما که جزیره خارک باشد آمدند که اگر از هرات برنگردید ما به فارس و کرمان قشون می‌کشیم و ما مضبوطی بندرات و فارس را به همان عهدنامه دوستی مضبوط می‌دانستیم.

آن عهدنامه را محکم‌تر از صد قلعه و توپ‌ها که در بندر بسازیم پنداشتیم و این وقت قشون ما دو سال است که در سفر است. جنگ با افغانان و ازبک که کمک افغان بود می‌کردند و با انگلیس که دولت بزرگیست صلاح حرب‌ندانستیم و برگشتیم مردم ایران چنان تصور نمایند که من از سفر و جنگ خسته شده یا نیتی که در پس گرفتن ایران داشتم تغییر دادم، هرگز، بخدا قسم اسرای ما خاطر جمع باشند که تا جان دارم از این نیت برگشت نخواهم کرده و به فضل خدا همه اسرا را پس خواهم گرفت حالا برگشتیم که قشون را تازه کنیم و امور سر حد را مضبوط نمائیم باز سردار خراسان با ساخلوی خواهم گذاشت و قشون خراسان بعد از فضل الهی فوجهای آراسته و عساکر پیراسته در غوریان که بیخ گلوی هرات است که اگر به معین ما از آن‌ها اذیتی رسید فوراً خودشان را به هرات خواهند زد و در تربت و مشهد مقدس غازیان جرارو سربازان آتشبار و سواران شیر شکار و توپخانه رعدنشان مستعد و مضبوط دارند که بعد از فضل خدا جواب صد هزار قشون را در یک ساعت بدهند.

توپچیان مخلص و سربازان فدوی و سواران جرار بدانند که مردن با غیرت و مردانگی به ذات پاک احدیت بهتر از هزار سال زندگانی بردباری و تملق است و به قوت اسداله الغالب من شما را چنین دانسته و می‌دانم که از همه قشون‌های دول خارجه تابدارتر به زحمت و غیور و دیندار و پاس آبروی دولت را به کارتر می‌باشید. هر چه دارم برای شما می‌خواهم نه در بند خانه و اطاق‌های با زینت و لذت و خوش‌گذرانی هستم. همین قدر از خدا طالبیم اذیت‌هایی که از همسایگان ازبک و سایر ترکمانان به خراسان رسید پس بگیرم و ذلت به هیچ کس نکنم این منتهای لذت من است همانا شما برادران دینی و غیور من هستید. تحریرا شهر جمادی‌الآخر ۱۲۵۴ [شهریور ۱۲۱۷ / سپتامبر ۱۸۳۸]

گفتار دوم

تلاش برای تجزیه‌ی سرزمین‌های خاوری

بخش نخست - کشورسازی در شرق ایران

با دست برداشتن محمد شاه از شهر بند هرات و بازگشت به سوی تهران، انگلیس‌ها که چندی در پی دست‌اندازی به بخش‌هایی از سرزمین‌های خاوری بودند، دست‌اندرکار اجرای آن شدند. راستی را که جداکردن بخش‌هایی از سرزمین‌های خاوری ایران و ایجاد یک واحد سیاسی مستقل، نخستین تجربه‌ی «کشور سازی» انگلیس‌ها بود که بعدها، در بسیاری از جاها، از جمله بخش‌هایی از بلوچستان، عربستان سعودی، میان‌رودان، اردن و ...، به مورد اجرا گذارده شد. انگلیس‌ها، پس از بازگشت ارتش ایران از هرات، پیمانی با کامران میرزا بستند و ضمن شناسایی رسمی حکومت مستقل وی بر این شهر^۱:

ماهانه برابر با ۲۵ هزار روپیه برای او مقرری تعیین کردند. در برابر او متعهد شد که از هرگونه ارتباط مستقیم با دولت مرکزی چشم‌پوشی کند.

به دنبال دستینه شدن این قرارداد، انگلیس‌ها یک هیات نظامی کامل به هرات فرستادند و مستشارانی نیز برای اداره‌ی امور آن جا، منصوب کردند. بدین سان، با برداشتن گام نخست، در جداسازی بخش‌هایی از سرزمین‌های خاوری ایران، بر آن شدند که با برانداختن یارمحمدخان در کابل و کهن‌دل‌خان در قندهار، شجاع‌الملک را که سال‌ها در هندوستان پناهنده بود و مقرری از خزانه‌ی حکومت هند می‌گرفت، بر کرسی قدرت بنشانند و با به هم پیوستن سه امارت شرقی ایران، یعنی کابل، قندهار و هرات، کشور افغانستان را بسازند و بدین سان، حایلی میان ایران و هندوستان، به‌وجود آوردند.

فرمان‌روای کل هندوستان، برای آرایه‌ی پیشینه‌ی قابل قبولی از شجاع‌الملک، برای آن که وی را بر کرسی فرمان‌روایی کشور مخلوق خود بگمارند، وی را این‌چنین باز می‌شناساند:^۲

شاه شجاع‌الملک، زمانی که در افغانستان دارای قدرت و عظمت بود، صمیمانه حاضر شد، قوای خود را به مساعدت دولت انگلیس آماده کند و از روی عزم ثابت، مصمم شده با دولت انگلیس متحد شده، به عملیات خصمانه بر ضد دشمنان دولت انگلیس، تاهراجایی که لازم باشد، جنگ کند.

متاسفانه، مملکت او توسط یک عده غاصب از دست او خارج گردید و مجبور شد به مملکت هندوستان دولت انگلیس، پناه بیاورد. این است که فعلا در هندوستان، مهمان عزیز دولت انگلیس است.

فرمان‌روای کل هندوستان، در توجیه اقدام خود برای لشکر کشی به سرزمین‌های خاوری ایران و تجزیه‌ی این بخش و ایجاد یک واحد مستقل، می‌گوید:^۳

ما می‌بایست در سرحدات غربی مستعمرات خود [هندوستان]، یک هم‌عهد و متحد علاقه‌مند، به عوض امرای فعلی افغانستان که حالیه مطیع و فرمان‌بردار دول مخالف ما [ایران] هستند، داشته باشیم و این متحد ما، باید کسی باشد که بتواند در برابر قشون دشمن که می‌خواهد وسیله‌ی قوای خود، به قلمرو خود توسعه‌ی ارضی بدهد، مقاومت کند.

در آن زمان، پنج آب فرجامین ایالت مستقل هندوستان بود. این ایالت زیر فرمان‌روایی رنجیت سینگ قرار داشت. سینگ نیز در هنگام شهربند هرات، فرستاده‌ای همراه با هدیه‌ها به حضور محمد شاه فرستاده بود. وی نیز مانند دیگر حاکمان این منطقه، برای در امان ماندن از دست‌برد انگلیس‌ها، دل در گرو حمایت دولت ایران بسته بود. اما با عقب نشینی شرم آور محمد شاه، وی تنها راه چاره برای نگاهداری استقلال پنج‌آب را، در هم‌کاری با انگلیس‌ها می‌دید. از این‌رو، قرار شد که یک اتحاد سه‌گانه، میان دولت انگلستان، شاه شجاع‌الملک و مهاراجه رنجیت سینگ برقرار گردد. در این اتحاد، پیشاور به مهاراجه واگذار شد و او هم در برابر، گردن گرفت که:^۴

در استرداد تاج و تخت شاه شجاع‌الملک، عملاً مساعدت کند.

بدین‌سان، انگلیس‌ها با این قرارداد سه‌جانبه، شجاع‌الملک را صاحب عنوان شاهی کردند و قرار شد که با تجزیه‌ی ایران، کشوری نیز برای او دست و پا کنند.

سرانجام، به دنبال برنامه ریزی و آمادگی، فرمان‌روای کل هندوستان روز اول اکتبر ۱۸۳۸ (۹ مهر ماه ۱۲۱۷)، اعلام کرد:^۵

اعلی‌حضرت شاه شجاع‌الملک، به وسیله‌ی قشون‌های خود وارد افغانستان خواهد

شد و برای این‌که از دخالت‌های دول خارجی و اختلافات دسته‌های مختلف داخله ایمن باشد، قشون دولت انگلیس، به حمایت او عازم افغانستان می‌شود. فرمان‌روای کل هندوستان، از روی ایمان کامل امیدوار است که اعلی‌حضرت شاه شجاع‌الملک، به زودی به کمک و مساعدت رعایا و اتباع خود، بر تخت پادشاهی افغانستان جلوس خواهند نمود.

استعمار مرد انگلیسی در دنباله‌ی اعلامیه‌ی خود، افزوده بود:^۶

آن‌چه فرمان‌فرمای کل هندوستان را مجبور به اتخاذ این تصمیم نموده است، همانا وظایف و تکالیفی است که انجام آن‌ها، به‌عهده‌ی او می‌باشد. یعنی تهیه‌ی وسایل امنیت و حفظ متصرفات علیاحضرت ملکه‌ی انگلستان. در عین حال، نهایت خرسندی را دارد که در ضمن انجام وظیفه می‌تواند، به ایجاد اتحاد و یگانگی ملت افغانستان، مساعدت کند.

ارتش به اصطلاح شاه شجاع، همراه با سپاه مه‌اراجه رنجیت سینگ که زیر فرماندهی و پوشش سپاه مستعمراتی انگلستان در هند قرار داشت، سرزمین‌های خاوری ایران زمین را مورد آفند قرار داد. استعداد این ارتش، چهل هزارتن برآورد شده است که از یک توپ خانه‌ی نیرومند و چند هنگ سوار نیز برخوردار بود.

این سپاه، نخست قندهار را آماج قرار داد. از آن‌جا که کهن‌دل خان امیر قندهار که مانند پیشینیان خود به دولت مرکزی وفادار بود، توان رویارویی با این سپاه بزرگ را نداشت، پس از چندین جنگ، همراه با برادران و فرزندان و پانصد سوار، روانه‌ی تهران شد.

سپس شهر غزنه بر اثر خیانت برادر زاده‌ی دوست محمدخان، به چنگ اشغال‌گران افتاد. دوست محمدخان، به سختی پایداری کرد و در میدان جنگ زخم برداشت و اسیر شد. انگلیس‌ها، او را به هندوستان بردند و به بند کشیدند.

سپس انگلیس‌ها، روی به کابل آوردند و روز ۱۵ مرداد ۱۲۱۸ (۶ اوت ۱۸۳۹)، وارد کابل شدند و در میان:^۷

جرنگ جرنگ بدره‌های زر و آذرخش سر نیزه‌های بریتانیا، شاه شجاع‌الملک، با لباس زر دوزی جواهرنشان، در حالی که سوار اسب سفید شده بود، وارد قصر «بالا حصار» گردید ... در رکاب شاه، سر ویلیام مک‌نوتین و سر ویلیام بورنس، روان بودند، به این نیت که عروسک «سدوزایی» را به سلطنت افغانستان برسانند.
سکنه‌ی کابل که به تماشا آمده بودند، به فرنگی‌های اطراف شاه، بیش‌تر توجه

داشتند تا خود شاه، چون که همه می‌دانستند این دولت انگلیس است که او را به افغانستان آورده و روی تخت می‌نشانند ...

نویسنده کتاب جنگ‌های افغانستان، در راستای این موفقیت می‌نویسد:^۸

سردارهای «بارک زایی»، همه فراری شدند. شاه شجاع الملک را به جای خویش نشانیدیم و یک قشون ساخلو در مملکت افغانستان، برقرار نمودیم. انقلاب بزرگی در افغانستان به وجود آوردیم... البته در این موقع، موسسین نقشه‌ی استیلا بر افغانستان، از شنیدن اخبار موفقیت نقشه‌های خود، از خوش‌حالی، در پوست خود نخواهد گنجید.

پس از پایان کار کابل و به تخت نشانیدن شاه شجاع‌الملک، انگلیس‌ها در پی سلطه‌ی کامل بر هرات افتادند.

با پایان گرفتن کار کابل، رنجیت سینک نیز درگذشت و یا به واژه‌ی درست، درگذرانده شد:^۹

همین که قشون امدادی با رنجیت سینک داخل کابل شد، خودش مثل سلطان میسور، حیدرعلی در موقع بسیار حساسی به نفع انگلیس‌ها بمرد، در حالی که ۷۵ سال عمر بیش‌تر نداشت.
از این به بعد است که پنج‌آب مشتعل می‌گردد و دولت و استقلال آن، از بین می‌رود.

کامران میرزا و یارمحمدخان که با پول و جنگ افزار انگلیسی، بر دولت مرکزی یاغی شده بودند، با آن‌چه که در قندهار و کابل گذشت، از خواب غفلت بیدار شدند. به راستی، یارمحمدخان:^{۱۰}

آن روز که شاه ایران از اطراف هرات کوچ کرد و رفت، به خطای خود واقف گردید و دانست، چه اشتباه بزرگی کرده است.

از این رو، راه ستیز با ماموران انگلیسی را در پیش گرفت، درحالی‌که بخش بزرگی از سرزمین‌های خاوری ایران، با پول انگلیس و آزمندی و خیانت کسانی مانند شجاع‌الملک، به اشغال انگلیس درآمده بود.

انگلیس‌ها، به بهانه‌ی تعیین مرزهای هرات و کابل که از شگردهای استعماری آنان بود، سرگرد داری را به هرات فرستادند. او پول فراوان به همراه داشت تا هزینه‌ی به‌راه‌آوردن یارمحمدخان وزیر هرات کند. ادوارد لدویچ میت فور (Edward Ledwich Mittford) از پایوران

حکومت هندوستان که پس از بازگشت محمدشاه از هرات، به سرزمین‌های خاوری ایران سفر کرد، از زبان سرگرد دارسی‌تاد درباره‌ی یارمحمدخان، می‌نویسد:^{۱۱}

به هیچ‌روی به گفته‌های انگلیس‌ها اعتماد نمی‌کرد. در تاریخ رسوایی انسان، رسواتر از کردار او نمی‌توان یافت.

«میت‌فورد» که چندین بار با یارمحمدخان، به گفت‌وگو نشست، بود، درباره‌ی او می‌نویسد:^{۱۲}

این شخص، از عملیات ما در هندوستان مطلع است و می‌داند، ما در آن‌جا چه می‌کنیم و فهمیده است که نتیجه دوستی و حمایت ما، ... اشغال و تصرف است. از آن‌جا که می‌ترسد، مبادا نفوذ و اعتباری را که به دست آورده، از کف بدهد، حاضر است به هر وسیله‌ای که ممکن است متوسل شود، و لو این‌که هرات را مجدد به دولت ایران تسلیم کند. برای این‌که از ما جلوگیری نماید و نگذارد، ما به هرات دست پیدا کنیم.

اما باید توجه داشت که کامران میرزا، مردی بود هوس‌ران و همیشه مست و یارمحمدخان نیز به دلیل ویرانی‌های به بار آمده بر اثر جنگ و سرکشی علیه دولت مرکزی، نیازمند کمک‌های مالی بود که انگلیس‌ها، بی‌حساب و کتاب هزینه می‌کردند. یارمحمدخان تا آن زمان هشتصد هزار (هشت لک) روپیه از انگلیس‌ها گرفته بود. از این‌رو، نمی‌توانست مخالفت خود را با انگلیس‌ها، آشکار کند. با وجودی‌که به نیت واقعی انگلیس‌ها آشنا بود، کمابیش در برابر آنان، کوتاه می‌آمد. بدین‌سان، انگلیس‌ها توانستند در سال ۱۲۱۸ خ (۱۸۳۹م)، دو قرارداد با یارمحمدخان و کامران میرزا ببندند. از هر دوی این قراردادها، می‌توان به عنوان قراردادهای، «کشورسازی»، نام برد. روز نوزدهم خردادماه ۱۲۱۸ (۹ ژوئن ۱۸۳۹)، نخستین قرارداد در پنج ماده، به امضای یارمحمدخان و سرگرد دارسی‌تاد، رسید. برپایه‌ی ماده یکم این قرارداد، فرمان‌روای کل هندوستان، یارمحمدخان را وزیر پادشاه هرات و نیز او را به‌عنوان واسطه میان دولت انگلیس و حکومت هرات شناخت. در ماده‌ی پنجم این قرارداد، آمده بود:^{۱۳}

از آن‌جایی‌که سلطنت در خانواده‌ی شاه کامران ارثی است، به همین‌طور هم، وزارت در خانواده‌ی یارمحمدخان، ارثی خواهد بود و این تا موقعی است که قابل و لایق این اعتماد باشد. در صورتی‌که برای این مقام، لایق نباشد، دولت انگلیس عوض معین خواهد نمود.

کمابیش دوماه بعد (۲۲ مرداد ۱۲۱۸ / ۱۳ اوت ۱۸۳۹)، قرارداد دیگری میان فرمان‌روای کل

هندوستان و کامران میرزا بسته شد. در این قرارداد که دارای یازده ماده است:^{۱۴}

دولت انگلیس کامران میرزا را به پادشاهی هرات می‌شناسد و سلطنت را در
عقب او باقی می‌داند و ...

اما باهمه‌ی پول‌های گزافی که انگلیسی‌ها در هرات هزینه کردند و عنوان پادشاهی موروثی
به کامران میرزا و وزارت موروثی به یارمحمد خان دادند، نتوانستند آن‌ها را به دام خود بکشانند:^{۱۵}

هنوز مرکب معاهده‌ی انگلیس‌ها با شاه کامران [میرزا] خشک نشده بود که
یارمحمد خان و شاه کامران [میرزا]، هر دو کاغذ ارادت و بندگی به محمد شاه نوشته
و از تمام قضایا، شاه را مطلع ساختند و اظهار اطاعت نموده و دستور شاه را برای
اداره‌ی حکومت هرات خواستار شدند.

در این راستا، کامران میرزا به محمد شاه نوشته بود:^{۱۶}

واضح است که هرات، جزیی از خراسان است ... و پادشاه ایران، این ملت را به
من واگذار کرد و من اکنون ... خود شاهد می‌باشم که هرات به ایران تعلق دارد.

یارمحمد خان، از روی پشیمانی بسیار و سوزدل، از سوی خود و نیز کامران میرزا، به محمد شاه
نوشت:^{۱۷}

ما چاکران آستان شاهنشاه اسلام پناه، این که انگلیس‌ها را به این مملکت راه
دادیم، فقط از راه احتیاج بود. درحقیقت، ما به پول آن‌ها محتاج بودیم. درپیشگاه
ذات مقدس ملوکانه پوشیده نیست که قلوب ما همیشه متمایل به پادشاه اسلام پناه
است.

یارمحمد خان، نه تنها در هرات؛ بلکه در دیگر بخش‌های خراسان بزرگ، چونان بخارا و
خیوه نیز در برابر نفوذ انگلیس‌ها ایستاده بود و سران آن‌جاها را از نزدیک شدن به انگلیس‌ها، باز
می‌داشت.

انگلیس‌ها، برای این که یارمحمد خان و کامران میرزا را دوباره از دولت مرکزی جدا سازند، به
یارمحمد خان فشار آوردند که دژ غوریان را اشغال کند. وی نداشتن پول را بهانه قرار داد.
انگلیس‌ها، دویست هزار (دولک) روپیه، برای این کار پرداختند. یار محمد خان، به ظاهر آماده‌ی
لشگرکشی به غوریان شد؛ اما پنهانی به فرمانده «قشون ساخلو» ی ایران پیام فرستاد که:^{۱۸}

قلعه را محکم نگاه دارد و باک نداشته باشد [زیرا] تمام افغانستان متعلق به دولت ایران می‌باشد. گرچه انگلیس‌ها اصرار دارند که من آن‌جا را تصرف کنم، حاشا که چنین اقدامی به عمل نخواهد آمد.

سرانجام، کارگزار سیاسی بریتانیا در هرات، به این نتیجه رسید که می‌بایست دولت انگلیس با لشگرکشی به هرات، آن را به منطقه‌ی تحت حکمرانی شجاع الملک، پیوند زند. وی در گزارشی به فرمان‌روای کل هندوستان، یادآور گردیده بود:^{۱۹}

تازمانی که مساله‌ی هرات حل نشود و یار محمد خان از دخالت در امور هرات، بر کنار نشود، ممکن نیست اشغال نظامی افغانستان عملی گردد. این شخص، نه تنها در هرات و افغانستان، بلکه در بخارا و خیوه و آسیای مرکزی، مخل پیش رفت سیاست ما می‌باشد ...

هرگاه یک قشون کامل به هرات اعزام نشود که آن‌جا را ضمیمه‌ی مملکت شاه شجاع الملک نمایند، هیچ نتیجه‌ی مطلوبی از اشغال نظامی مملکت افغانستان نخواهیم گرفت ... هرگاه این قشون ... به هرات اعزام شود و آن‌جا را متصرف بشویم، دولت روس هم حاضر خواهد شد، پیشنهادهای ما را راجع به مسایل خیوه قبول نماید.

باوجودی که یارمحمد خان، پاره‌ای از سرداران و برادران خود را به تهران فرستاد و درخواست کرد که دوباره شاه، روانه‌ی هرات شود؛ اما گویی شاه محمد، نه می‌دید و نه می‌شنید.

البته باید توجه داشت که جنگ‌های سیزده ساله‌ی روس‌ها علیه ایران، هزینه‌ی بسیاری را بر خزانه‌ی دولت ایران تحمیل کرد و پس از آن، از دست دادن سرزمین زرخیز قفقاز و پرداخت ده کرور تومان غرامت به روس‌ها، بر زیان‌ها افزود. هم‌چنین سرکشی ترک‌مانان و لشگرکشی چند ساله به سرزمین‌های خاوری که با درگذشت عباس میرزا، ناتمام ماند. هزینه‌های زیادی را به خزانه کشور تحمیل کرد. به دنبال درگذشت فتح‌علی شاه، پیش از رسیدن محمد میرزا ولی‌عهد، علی میرزا نامبردار به ظل السلطان، خود را شاه خواند و لقب علی شاه و عادل شاه را برای خود برگزید. او برای دوست‌یابی و لشگرسازی، خزانه‌ی خصوصی فتح‌علی شاه را که در اصطلاح امروزی می‌توان از آن به‌عنوان صندوق پس انداز راهبردی یا اضطراری نام برد و آن را به همسرش تاج‌الدوله سپرده بود و او آن را در اندرونی نگاه‌داری می‌کرد، گشود و:^{۲۰}

در یک چشم برهم زدن، چهارصد هزار تومان زر مسکوک [را] به جماعتی که در رکاب فتح‌علی شاه به اصفهان رفته بودند، بخشید.

و همین مقدار نیز به شاهزادگان و سران سپاه و نیز به میرزا آقاخان، وزیر لشکر که از اصفهان به تهران آمده بود، اعطا کرد.

این مسایل و نیز، گردن‌کشی‌ها و خودسری‌ها در گوشه و کنار کشور که تا تاج‌گذاری محمد شاه در تهران و پس از آن نیز پی‌گیر بود، اوضاع مالی کشور را بدتر کرد، به گونه‌ای که:^{۲۱}

با وجود آن‌که قائم مقام فرد دانش‌مند و باهوش و کیاست بود، چنین انتظار می‌رفت که اوضاع وخیم مالی، رو به بهبود گذارد؛ اما قائم مقام، دانش اقتصادی چندانی نداشت، از این رو اوضاع مالی رو به آشفتنی گذاشت. حاج میرزا آقاسی که وارث چنین وضعیت آشفته‌ای بود، از عهده‌ی سر و سامان دادن به آن برنیامد از طرف دیگر، جنگ هرات نیز مزید بر علت گردید و توان مالی خزانه را هر چه بیش‌تر فرسود.

با توجه به وضعیت مالی بد کشور و نیز رها کردن هرات، بر اثر تهدید به جنگ انگلیس‌ها و یورش آنان به جزیره‌ی خارک که به ظاهر تهدیدی بود علیه لشگرکشی به درون ایران، محمدشاه، توان روانی لشگرکشی دوباره برای ایمن‌سازی و آزادسازی سرزمین‌های خاوری را از دست داده بود.

از سوی دیگر، دولت بریتانیا، برای این‌که ایرانیان را از پرداختن به مسایل شرق کشور (مساله‌ی هرات)، بازدارد، حاکمان مرزی عثمانی را با پرداخت رشوه و دادن جنگ‌افزار و ... به تجاوز به ایران برانگیخت. از این رو، در سال ۱۲۱۳ خورشیدی (۱۸۳۴ م / ۱۲۵۰ م‌ه‌ی)، اموال بازرگانان ایرانی در خاک عثمانی مورد غارت قرار گرفت. سال بعد به تحریک حاکمان محلی، پاره‌ای از ایل‌های کرد ساکن عثمانی، منطقه قطور، شهر خوی و روستاهای اطراف آن را غارت کردند و گروهی از مردمان را به قتل رساندند.

در این راستا، وزیر مختار انگلیس در تهران، روز ۲۶ آوریل ۱۸۳۶ (۶ اردیبهشت ۱۲۱۵) به وزیر امور خارجه‌ی بریتانیا نوشت:^{۲۲}

آرام بودن مرزهای جنوبی و غربی ایران، مایه‌ی دل‌آسایی و آزادی شاه و تقویت اوست که به هر طرف برود و با خاطر جمعی، عمل نماید.

در همین سال و در حالی که ارتش ایران، هرات را شهر بند کرده بود، علی‌رضا پاشا حاکم بغداد، با پول، جنگ‌افزار و پشتیبانی سیاسی بریتانیا، به خرم‌شهر یورش آورد و به شیوه‌ی ترکان عثمانی، شهر را به باد غارت داد و بسیاری از مردم را کشت. وی حتا تعدادی از زنان و

دختران شهر و عشیره‌ی بنی‌کعب را که ایستادگی جانانه‌ای برابر عثمانی‌ها از خود نشان داده بودند، به اسارت برد.

در این باره، دولت ایران به شدت به دولت عثمانی اعتراض کرد و خواستار آن شد که دولت عثمانی ضمن پوزش خواهی، خسارت‌های وارده به خرم‌شهر را که بالغ بر ۵ کرور (۲/۵ میلیون) تومان برآورد شده بود، جبران کند.

از این رو محمدشاه، میرزا جعفرخان مشیرالدوله سفیر پیشین ایران در دربار عثمانی را، همراه حسین خان آجودان باشی که مامور دربارهای انگلستان، فرانسه و اتریش بود، به اسلام‌بول فرستاد.

این دو، به حضور سلطان عثمانی رسیدند و پیام محمدشاه را ابلاغ کردند. سپس سفیر ایران با صدراعظم و وزیر خارجه‌ی عثمانی دیدار کرد. وی از آنان خواست:^{۲۳}

تا خسارت وارده بر خرم شهر و مردم آن شهر را جبران کنند و پاشای بغداد را به کیفر اعمال خودسرانه‌ی خویش برسانند.

سفیر ایران در ضمن به صدراعظم و وزیر امور خارجه‌ی عثمانی گوش‌زد کرد که در غیر این صورت:^{۲۴}

دولت ایران این کینه را باز خواهد خواست و زیان محمره را باز خواهد گرفت.

اما دولت عثمانی به پشت‌گرمی دولت بریتانیا، اعلام کرد:^{۲۵}

بندر محمره [خرم شهر]، از توابع بصره و بغداد ملک ماست و رعیت خود را تنبیهی کرده‌ایم. اگر ثابت کردید که محمره [خرم شهر] از آن ایران است، آن گاه از ترضیه، گفت‌وگو کنید.

پاسخ گستاخانه‌ی دولت عثمانی، بر خشم دولت ایران افزود.

هم زمان، سلطان عثمانی در سال ۱۲۲۰ خ (۱۸۴۱ م)، محمود پاشا والی سلیمانیه را بدون نظر دولت ایران از کار برکنار کرد و احمد پاشا را به جای وی نشانید. محمود پاشا به دربار تهران پناهنده شد.

محمدشاه، برقراری دوباره محمود پاشا را خواستار شد. اما سلطان عثمانی به این کار تن در نداد و برای این که شاه را بیش‌تر خشمگین نکند، احمد پاشا را از حکومت سلیمانیه برکنار کرد.

اما محمدشاه، از این کار خشنود نشد و به فرمان او، والی کردستان در پی حمله‌ی نظامی به سلیمانیه برآمد.

از سوی دیگر، محمدشاه، قنبرعلی خان مافی را به بغداد فرستاد و به علی‌رضا پاشا، یادآور شد که هر گاه از جبران زیان وارده به شهر و مردم خرم‌شهر خودداری کند، با نیروی نظامی او را به جبران زیان‌ها، وادار خواهد کرد.

هم زمان، ارتش عثمانی به سختی از ابراهیم پاشا پسر محمدعلی پاشا فرمان‌روای مصر شکست خورد و در این نبرد، بخشی از ناوگان جنگی ترکان به دست محمدعلی پاشا افتاد. با رسیدن این خبر به اسلام‌بول، مشیرالدوله سفیر ایران در اسلام‌بول، به بهانه‌ی این که شاه وی را احضار کرده است، راهی تهران شد تا دربار ایران را از اوضاع نابسامان عثمانی، آگاه کند. عثمانی‌ها از حرکت مشیرالدوله دست‌پاچه شدند و در صدد آن برآمدند، تا از روی دادن جنگ دیگری با ایران، جلوگیری کنند.

اما اوج این دشمنی‌های عثمانی، قتل‌عام مردم کربلا از سوی نجیب پاشا والی بغداد بود. وی با بهانه‌ی این که مردم کربلا و دیگر شهرهای مقدس میان‌رودان، از وی شنوایی ندارند و هر کس که از حکم او سرپیچی می‌کند به این شهرها پناه می‌برد، لشکر به کربلا فرستاد و به شیوه‌ی درازمدت حکومت عثمانی، مردم آن جا را قتل‌عام کرد. در این قتل‌عام، نزدیک به ۹ هزار تن از مردم بی‌گناه شهر که همگی شیعه و بیش‌تر آنان از اتباع ایران بودند، به قتل آمدند.

محمدشاه برابر ترمک‌تازی‌های عثمانی که در چند سال پیش در جبهه‌های نبرد، به سختی از ایران شکست خورده بود، دستور بسیج برای گوش مال دوباره‌ی عثمانی را صادر کرد. البته از یاد نبریم که در آن‌زمان، بغداد مرکز ناراضیان ایرانی و شاه زادگان مدعی سلطنت بود. انگلیس‌ها، حتی آن‌هایی را که ^{۲۶}

در لندن بودند، به این شهر که مجاور سرحد ایران بود، آورده منزل داده بودند. از آن جمله، سه نفر از پسران شاهزاده حسین علی میرزا فرمان‌روای فارس.

از این‌رو، محمد شاه در بهار سال ۱۲۱۹ خ (۱۸۴۰م)، پاره‌ای از سرکشی‌ها را در اصفهان بهانه قرار داد و با تجهیز نیرو، پس از رسیدن به اصفهان، متوجه آزاد سازی بغداد شد. وی تا شهر کنگاور پیش تاخت و بر سر راه، سلیمانیه را که عثمانی‌ها آن‌را در دوران درگیری ایران بر سر مساله‌ی هرات اشغال کرده بودند، آزاد کرد.

شاه در این لشکر کشی، سی هزار سوار و پیاده و توپ خانه‌ی مجهز، به همراه داشت: ^{۲۷}

در کنگاور، ازدحام غریبی بود ... صبح بعد از طلوع آفتاب، شاه وارد کنگاور شد. سیزده هزار قشون در رکاب بودند. سرا پرده‌ی شاه را در بالای یک تپه‌ی بلند زده بودند و همه‌ی قشون در دشت و صحراهای اطراف ... چادرهای خودشان را برپا کردند.

محمد شاه بر آن بود که از موقعیت فرانسویان که از محمدعلی پاشا خدیو مصر پشتیبانی می‌کردند، بهره گرفته و بتواند بغداد را از عثمانی‌ها بازستاند.

چون عثمانی‌ها از قصد محمد شاه که در پی آزادسازی بغداد بود، آگاه شدند. از این‌رو، صارم افندی را روانه‌ی تهران کردند. وی اجازه داشت که خسارت دولت و مردم ایران را در حد ۳۰۰ تا ۴۰۰ هزار تومان بپردازد؛ اما دولت ایران، زیان‌های وارده را چهار پنج کرور (۲ تا ۲/۵ میلیون تومان)، برآورد کرده بود. در برابر گفته‌های فرستاده‌ی حکومت عثمانی که می‌خواست به اصطلاح از موضع برتر با دولت مردان ایران سخن گوید، صدراعظم به وی گفته بود: ^{۲۸}

جواب تو، توپ است و من بغداد را، می‌گیرم

اما تسلیم شدن فرانسویان به سیاست انگلیس‌ها در اروپا، آن‌ها را ناچار کرد که دست از حمایت محمدعلی میرزا بردارند و در این راستا، دسرسی که به عنوان سفیر دولت فرانسه به دربار ایران آمده بود، از ایران بیرون رفت و دوباره مانند دوران ناپلئون، فرانسویان معامله گر، با سبک سنگین کردن مسایل، با خفت از ایران بیرون رفتند و در نتیجه دولت ایران نتوانست، بغداد را آزاد کند.

محمدعلی میرزا پاشای مصر، به پشتیبانی دولت فرانسه که می‌خواست در سیاست آن روز اروپا، وزنه‌ای به حساب آید، در پایان سال ۱۸۳۱ میلادی (۱۲۱۰ خورشیدی)، نیروی پرشماری را از راه دریا و خشکی به فرماندهی فرزندش ابراهیم پاشا، برای گشودن اسلام بول، گسیل داشت. وی شهر « عکا » را اشغال کرد و با درهم شکستن بدنه‌ی اصلی ارتش عثمانی، روز چهارم ژوئن ۱۸۳۲ (۱۴ خرداد ۱۲۱۱)، دمشق را گشود.

سلطان عثمانی برای جلوگیری از پیش روی نیروهای پاشای مصر، دست به دامان انگلیس‌ها شد؛ اما آن‌ها از یاری سر باز زدند. ناچار سلطان، از روس‌ها درخواست یاری کرد. روس‌ها که از این درخواست سخت به هیجان آمده بودند، بیست هزار نیرو با کشتی به یاری سلطان گسیل داشتند.

فرانسویان از این که روس‌ها آنان را در رسیدن به آرزوهایشان ناکام کرده بود و انگلیس‌ها نیز به دلیل این که از نفوذ دولت روس در دربار عثمانی، به وحشت افتاده بود، به کشور مزبور اعتراض کردند. اما روس‌ها، سرسختی نشان دادند.

از سوی دیگر، امپراتوری اتریش که در نبردهای بر سر یونان، حاضر نشده بود از دولت‌های اروپایی علیه عثمانی حمایت کند، از پیروزی‌های روس‌ها در نبردهای علیه ایران و عثمانی، ناخشنود بود و رسیدن پای ارتش روس به اسلام‌بول برای یاری به سلطان، این کشور را دست خوش نگرانی کرد. از این رو، اتریشی‌ها در سال ۱۸۳۸م (۱۲۱۷خ)، قراردادی با انگلیس‌ها برای مهار روس‌ها بست. در این راستا، نیروی دریایی انگلیس به دریای مدیترانه گسیل شد.

از آن جا که روسیه در برابر اتحاد امپراتوری اتریش - انگلیس که آلمان‌ها هم بدان پیوسته بودند، خود راتنها دید، تن به مصالحه داد. بدین سان، قرار شد که محمدعلی پاشا در مصر استقلال داشته باشد و هرگاه اسلام بول، از سوی محمدعلی پاشا، مورد تهدید قرار گیرد، روس‌ها با فرستادن نیرو، دولت عثمانی را یاری دهند و هرگاه سلطان عثمانی نیازمند یاری در شام و مصر باشد، دولت‌های انگلیس و اتریش، یاری رسانند. از آن جا که دولت پروس نیز با این طرح همراه بود، دولت فرانسه که از محمدعلی پاشا حمایت می‌کرد، تنها ماند. در این راستا، دولت‌های متفق گام پیش نهادند و به پیروزی‌های محمدعلی پاشا، پایان دادند. چنان که اشاره شد، با این اقدام دولت‌های متفق، دولت فرانسه که به کلی منزوی شده بود، سفیر خود را از ایران نیز فراخواند و کوشید تا خود را به قدرت‌های بزرگ اروپا نزدیک کند.

از این رو، چنان که گفته شد، در این تاریخ، با وجودی که بغداد مرکز توطئه علیه دربار ایران شده بود، در اثر دست کشیدن دولت فرانسه از حمایت ایران، محمد شاه، تنها به آزادسازی سلیمانیه بسنده کرد و از آزاد کردن بغداد، چشم پوشید. بدین سان، چهارمین تلاش ایران از آغاز پادشاهی فتح‌علی شاه، برای آزادسازی میان رودان و رسیدن به مرزهای باختری فلات ایران در کنار رود فرات، نافرجام ماند.

انگلیس‌ها، می‌پنداشتند که با وجود شجاع الملک در کابل، همه‌ی افغانستان را در چنگ دارند. تنها کسی که در این میان، باعث پریشانی خاطر انگلیس‌ها شده بود، یارمحمدخان بود. چنان که، دولت انگلیس^{۲۹}:

هرقدر با او مدارا می‌کند و به او پول می‌دهد و در هرات آبادی و عمارت می‌سازد و از فقرا دست‌گیری می‌کند، باز این شخص ... علیه دولت انگلیس اقدام می‌کند و برای

رسیدن به این مقصود، طوایف افغان را تحریک می‌کند و با دولت ایران داخل مکاتبه شده و می‌خواهد پادشاه [محمد شاه] دوباره به هرات عزیمت نماید.

وی می‌افزاید: ^{۳۰}

یارمحمدخان، از سیاست خوب با اطلاع است و می‌داند ما، در هندوستان چه می‌کنیم. نتیجه‌ی دوستی و حمایت ما را می‌داند که بالاخره منجر به استیلا و تصرف دائمی خواهد شد ...
[از این‌رو، او] حتا حاضر است هرات را به دولت ایران تسلیم کند، تا از دخالت و نفوذ ما خلاص گردد.

انگلیس‌ها، جز یارمحمدخان، مانع دیگری در برابر خود برای سلطه کامل بخش‌هایی از سرزمین‌های خاوری نمی‌دیدند. از این‌رو، در پی فریب کامران میرزا که به ظاهر امور هرات را در دست داشت، برآمدند. کامران میرزا، همیشه مست بود و حتا نزد یک تن از ماموران انگلیس، از نداشتن فرزند گلایه کرده بود و افزوده بود که: ^{۳۱}

انگلیس‌ها، فرزندان من می‌باشند

اما او نیز از این‌که در مساله‌ی هرات، آلت دست انگلیس‌ها شده بود و رو در روی دولت مرکزی ایستاده بود، سخت پشیمان شده بود.
در قندهار نیز، پس از بیرون شدن کهن‌دل‌خان، انگلیس‌ها پسر شجاع الملک یعنی صفدر جنگ را به حکومت آن‌جا گماشته بودند. از این‌رو، بر این باور بودند که: ^{۳۲}

این پسر پادشاه بازی چه ماست که آورده ایم و در کابل به تخت نشانده‌ایم. این عمل بدون تردید، یکی از شاه‌کارهای سیاسی فرمان فرمای کل هندوستان است که یکی از متنفذین بومی را در ظاهر روی تخت نشانده [تا] جلوی فریادهای سکنه را بگیرد، درحالی‌که قدرت و نفوذ حقیقی مملکت، در دست عمال انگلیس می‌باشد.

اما سرانجام، با وجود حضور چهل هزار سپاهی زیر فرمان انگلیس‌ها در سرزمین کنونی افغانستان و نیز به تخت نشاندن شجاع الملک در کابل و حکومت فرزندش در قندهار و کامران میرزا در هرات و نیز صدها گمارده‌ی دولت بریتانیا و حکومت انگلیسی هند در جامه‌ی مشاور، بازرگان، پزشک، جهان‌گرد و...، مردم علیه آنان به پا خواستند، زیرا مردم به این باور رسیده بودند که: ^{۳۳}

فرنگی‌ها، به گرفتن مملکت و شهر و دارایی ما، تنها قناعت نمی‌کنند، حتی به زن‌های ما هم، نظر دارند.

با توجه به نفرت و خشم مردم از حضور بیگانگان و عوامل دست‌نشانده‌ی آن‌ها، به نام شاه، امیر، حاکم و...، خیلی زود یک سرکشی ساده، همه‌گیر شد و به‌خیزشی بزرگ بدل شد. به گونه‌ای که از چهل هزار سپاهی زیر فرمان انگلیس‌ها:^{۳۴}

تنها یک نفر طیب، نیمه جانی بدر برد و او هم، فقط برای این زنده ماند که بتواند شرح اتفاقات و وقایع اخیر لشکر سند را به دولت هندوستان، عرضه دارد.

با اشغال نظامی سرزمین کنونی افغانستان:^{۳۵}

کارداران انگلستان، مملکت افغانان را خاص خویش می‌دانستند و "میجر پاتنجر" وکیل انگریز در کابل، آسوده حکم رانی می‌کرد.

در این میان، شجاع‌الملک که خود را شاه می‌پنداشت، کسانی را برای گرفتن مالیات دیوانی به بخش‌های جنوبی کابل گسیل داشت:^{۳۶}

مردم آن محال، سر از فرمان برتافتند و تفنگی، بدیشان گشاد داده و از پیش برانندند... گروهی از سپاه، به دفع ایشان بیرون تاخت. آن جماعت، چون قوت منازعت نداشتند، به قتل جبال گریختند و این فتنه‌ی نخستین بود.

چندی پس از آن، سه تن از بزرگان طایفه‌ی غلجایی، دست به راه زنی گشودند و در سه فرسنگی کابل، اردویی برقرار کردند و در نتیجه، راه آمد و شد از هندوستان به کابل، بسته شد.

هم زمان، محمد اکبر خان پسر دوست محمد خان که پس از گرفتار شدن پدر، به کوه‌ها پناه برده بود، با همراهان، شهر بامیان را تصرف کرد و غلجایی‌ها که در کنار کابل مستقر شده بودند و نیز گروه دیگری از غلجایی‌هایی که در خاور کابل می‌زیستند، به او پیوستند. انگلیس‌ها برای سرکوب خیزش، نیروهای نظامی فرستادند؛ اما کاری از پیش نبردند. از سوی دیگر:^{۳۷}

شجاع‌الملک، از حمزه خان غلجایی بد گمان شده، او را ماخوذ داشت. از این روی، خوانین افغان بیم کردند که مبادا ایشان را یک یک گرفته، محبوس به لندن بفرستند، بر شورش و غوغا بیفزودند و سه هزار تن از افغانان غلجایی، یک باره سد طریق نمودند.

در این میان، خیزش مردمی شهر کابل، فراگیرتر شد. مردم شهر، دکان‌ها و بازارها را بسته و ساختمان حکومتی را مورد یورش قرار دادند. خزانه‌ی دولتی را به تاراج دادند و چند تن انگلیسی را کشتند. چند روز پس از آن، مردم باغ شاه را گرفتند و دژ محمد شریف را که روبروی بازار بود، به تصرف خود در آوردند. بدین سان همه‌ی خوار و بار انگلیس‌ها در کابل، به دست مردم افتاد. انگلیس‌ها، چندین بار کوشیدند تا در پناه آتش سنگین توپ‌خانه، دژ را پس بگیرند که هر بار ناکام شدند. در این گیرودار، انگلیس‌ها، دژ ریکاباشی و ذوالفقار و دو دژ کوچک را که مقداری گندم در آن‌ها بود، اشغال کردند و پارهای از آن گندم‌ها را، به سنگر خود آوردند. اما با پدیدار شدن شب، مردم به زیر دژهای ریکاباشی و ذوالفقار نقب زدند و دوباره هر دو دژ را برگرفتند.

انگلیس‌ها، برای ایجاد شکاف میان مردم کابل و در نتیجه بدل کردن خیزش ضد انگلیسی آنان به جنگ خانگی، کوشیدند تا در کابل جنگ شیعه - سنی به راه اندازند. از این رو، آن‌ها به یکی از عوامل خود که به ظاهر در جرگه‌ی خیزش‌گران قرار داشت، دستور دادند:^{۳۸}

به روسای قزل باش، شیرین خان و نایب شریف و سایر بزرگان آن‌ها تاکید کرده و آن‌ها را تشویق کن، علیه شورشیان اقدام کنند. شما می‌توانید یک لک [صد هزار] روپیه به شیرین خان وعده بدهید که تمام شیعیان را علیه شورشیان مسلح کرده، به آن‌ها حمله نماید و آن‌ها را به قتل رساند و اکنون بهترین موقعی است که می‌توان از شیعه‌ها استفاده کرد. به آن‌ها، خاطر نشان کن که هرگاه در این موقع، سنی‌ها غلبه کنند، محله‌ی شیعیان را غارت خواهند کرد ... شما جدیت کنید تا در میان شورشیان نفاق اندازید ...

اما این ترفند هم، کارگر نیفتاد و خیزش مردم کابل (شیعیان و سنی‌ها)، فراگیرتر گردید. چند روز بعد، مردم از سوی باختر، سه آتشبار توپ بر بلندی کشیدند و سنگر انگلیس‌ها را، مورد آفتد قرار دادند؛ اما در برابر ضد حمله‌ی سواره نظام انگلیس، مواضع خود را از دست دادند:^{۳۹}

بعد از این فتح، اندک آسایش برای انگریزان به دست شد و ... با گروهی از سواران بی نظام، در شب‌ها از بالا حصار توانستند حمل آذوقه به سنگر کنند. اما از بیم زمستانی و آمدن برف و سد طرق، هراسنده بودند ...

گرفتاران کابل، از همه یاری می‌خواستند. اما گویی گوش شنوایی برای یاری رساندن به در ماندگان کابل نبود و به گفته‌ی بهتر، دیگر فرماندهان انگلیسی در افغانستان، بیش‌تر در اندیشه‌ی نگاهداری خود بودند، تا نیرو رسانی به کابل. حتا نامه‌های پیاپی این دردمندان از همه جا مانده نیز، بدون پاسخ می‌ماند. در چهاردهم نوامبر ۱۸۴۱ [۲۳ آبان ۱۲۲۰] سرویلیام مک‌نوتن،

برای دریافت کمک به یک تن از فرماندهان انگلیسی نوشت: ^{۴۰}

تا حال نزدیک به یک «دوجین» نامه برای شما نوشته‌ام. اگر تا حال حرکت نکرده‌اید، به رسیدن این نامه، فوری با نیروهای زیر فرمان خود، حرکت کنید و خود را به کابل برسانید.

در کمال التماس، خواهش می‌کنم، خودتان را به ما برسانید. اوضاع ما بسیار خطرناک است و با کمک نظامی شما، ممکن است وضع ما بهبود یابد. هر گاه به زندگی ما علاقه دارید، عجله کنید که جان ما و شرافت وطن مان را حفظ کنیم... ما تنها برای ده روز آذوقه داریم ...

در برابر این گونه نامه‌ها و زاری‌ها، سرانجام: ^{۴۱}

از جلال‌آباد، جنرال «سیل» خبر فرستاد که در این زمستان، هرگز ما را آن قدرت نباشد که به مدد شما لشکر فرستیم ...

از آن سوی، روز دوم شعبان ۱۲۵۷ [۲۵ مهر ۱۲۲۰ / ۱۷ اکتبر ۱۸۱۴] محمداکبرخان از بامیان به کابل آمد و همه‌ی جنگ جویان به دور او گرد آمدند. در جریان نبردهایی که در گرفت، هه جا پیروزی با مردم بود و جنگ جویان، با شمشیرهای آخته به توپ خانه‌ی انگلیسیان تاختند و توپ‌چیان را کشتند و سواره و پیاده‌ی انگلیسی، سندی و هندی را از پیش خود برداشتند. پس از این شکست سخت و دادن تلفات بسیار، انگلیس‌ها، بار دیگر لب از سخن جنگ فرو دوختند و گفتار از آشتی به میان آوردند. اما در گفت‌وگوهای به‌عمل آمده، مردم خواهان بیرون شدن بدون قید و شرط انگلیس‌ها از این سرزمین شدند و گفتند: ^{۴۲}

لشکر انگریز می‌باید یک‌باره از مملکت ما بیرون شود و ما در کار خویش بیناتریم و هر که را خواهیم بر خود پادشاه خواهیم ساخت.

انگلیس‌ها، با این شرط‌ها موافقت نکردند و مردم به آنان گفتند که «کار ما در میدان جنگ، یک سره خواهد شد.» ^{۴۳}

بار دیگر انگلیس‌ها که نتوانستند در میدان جنگ پایداری کنند، سخن از آشتی به میان آوردند. در هر گفت‌وگو، محمداکبرخان، شرط‌ها را سخت‌تر کرد و انگلیس‌ها پذیرفتند. آنان حتا روزدوم دی ماه ۱۲۲۰ (۲۳ دسامبر ۱۸۴۱) وزیرمختار انگلیس را با خواری بسیار کشتند و گروهی از همراهان وی را که برای گفت‌وگوهای آشتی آمده بودند به اسیری گرفتند: ^{۴۴}

بالجمله سر وزیر مختار را در بازارها عبور دادند و جسد «ترور»، را از طاق بیابویختند و «اسکینز» را محبوس کردند و بسیار کس رامقتول ساختند و روز بیست و دوم رمضان با مردم انگریز و افغانان از نو بنیان مصالحه کردند «میجرپاتنجر» که به جای وزیر مختار بود با افغانان دیدار کرد او را گفتند:

نخستین باید توپخانه خویش را باما تسلیم کنید و افزون از شش آتشبار توپ با خود حمل ندهید.

دوم آن که چنان که زر و سیم و اموال و ائقال خزانه دارید با ما بگذارید و بگذرید. سیم آن که جماعتی از بزرگان خود را به گروگان بسپارید و هم واجب است که ایشان با زن و فرزند به گروگان باشند.

چهارم آن که چهارده لک روپیه برحسب ادعای افغانان وزیر مختار بردمته نهاده بود چون او مقتول گشت شما باید دین او را بگذارید.

اگرچه این سخن‌ها بر میجرپاتنجر صعب بود اما مجال سر برتافتن نداشت. این هنگام با جنرال الفینستون از بهر مشورت مجلسی کرده گفت بر عهد و پیمان افغانان و ثوقی نباشد اگر بعد از این همه تکلیف شاق در تشدید میثاق بباشند و ما را امان دهند سهل باشد اما چون دانسته‌ایم که پیمان ایشان استوار نیست چرا باید چندین حمل گران بر گردن دولت گذاشت یا باید درهمین بالا حصار و کابل اقامت داشت و رزم داد و اگر نه راه جلال آباد برگرفت و هرچه پیش آید گردن نهاد و نام دولت را پست نکرد.

اگرچه این سخنان بر حصافت عقل و سورت خاطر بود، عجیبی نیست که اگر کار بدین گونه می‌کردند، بر افغانان چیره می‌شدند؛ اما جبن و بددلی عقل را تباه کند و روز روشن را سیاه سازد. لشکر انگریز از هول و هرب، روز از شب نمی‌شناختند و صواب از خطا نمی‌دانستند در پاسخ گفتند ما را در این زمستان قوت مقاتلت با افغانان نیست، بلکه هیچ وقت ما مرد ایشان نتوانیم بود و آورد ایشان نتوانیم ساخت پس نخست عزت خویش را بگذاشتند و ذلت برداشتند و هم در ذلت روی سلامت ندیدند و جان بذلت سپردند.

سرانجام، انگلیس‌ها پذیرفتند که گروهی از افسران را همراه زنان و فرزندان‌شان به عنوان گروگان نزد مردم بگذارند و پنج آتشبار توپ و پول و جواهرهای بسیار تسلیم نمایند، تا اجازه یابند که عقب نشینی کنند: ^{۴۵}

مع القصه روز بیست و نهم [رمضان ۱۲۵۷ / ۲۲ آبان ۱۳/۱۲۲۰ نوامبر ۱۸۴۱]، اول «کپتن درمند» دوم «کپتن وانس» سیم «کپتن واربرتن» چهارم «کپتن دب» را با زنان و فرزندان به گروگان نهادند و ایشان را در خانه زمان خان برده در پهلو «کپتن کونوللی» و «کپتن ایسری» جای دادند «ولیفنتت هاکتان» مریضان را و زخم‌داران را به‌شهر کابل در برد که در پناه یک‌تن از بزرگان افغانان مداوا کنند و پنج عراده توپ

شاهی را تسلیم افغانان کردند و اطبای افواج را نزد مرضی و بسیج راه کردند .
 روز پنجم شوال ۱۲۵۷ [۲۸ آبان ۱۳۲۰ / ۱۹ نوامبر ۱۸۴۱]، برفی بزرگ ببارید و
 افغانان نیز در کوچ دادن ایشان دست در معاذیر زدند . بالجمله روز دیگر سپاه انگریز
 راه برگرفت و از کثرت برودت هوا کار بر ایشان سخت و صعب بود و ایشان را دوازده
 هزار شتر بارکش حمل زنان و مردان و اطفال خرد و بزرگ می‌داد با قلت علف و آذوقه
 ره‌سپار شدند و چهار هزار و پانصد تن سپاه نظام نه عراد توپ حمل داده تا کنار
 رودخانه طی مسافت کردند. در آن جا چون پلی استوار بر آب نبود تا شامگاه به حمل
 شتر و بارگیری مشغول بودند و افغانان ایشان را دشنام همی گفتند و سخره همی
 کردند. حرکت چند اول سپاه تا شبانگاه کشید و پنجاه تن از مردم ... بر سر برف بمرد
 و سایر لشگریان نیز از نظام بیرون شدند و بسیار کس از لشگر هندی بمردند و با
 این همه زحمت یک فرسنگ و نیم طی مسافت کرده، به منزل " بگرام " رسیدند هم در
 آن شب جماعتی از سورت سرما جان بدادند.

و روز هفتم شوال [۳۰ آبان ۱۳۲۰ / ۲۱ نوامبر ۱۸۴۱]، از آن جا کوچ دادند
 و یک نیمه سپاه هند از شدت برودت و ضعف بنیت نتوانستند با لشگر طی مسافت کنند
 و افغانان چون گرگان گرسنه که به میان گوسفندان در روند از قفای انگریزان
 می‌رانند و تا میان صف در می‌رفتند و احمال و ائقال ایشان را در می‌ربودند و هم‌چنان
 یک عراده توپ نیز گرفته به نزد محمداکبرخان بردند و او حکم داد تا شش تن دیگر
 از بزرگان انگریز را به گروگان گرفتند و مردم انگریز از نو پیمان دادند که تفنگ کس
 گشاده نشود به شرط آن که حطب و علوفه ایشان را باز نگیرند و با این ذلت و هیبت
 تا منزل « تب خاک » آمدند .

روز هشتم شوال [۱۲۵۷ اول آذر ۱۳۲۰ / ۲۲ نوامبر ۱۸۴۱]، باز افغانان آغاز
 باریدن گلوله شمخال و تفنگ کردند « میجر نین » فوج چهل و چهارم با پیادگان آهنگ
 مدافعه کرد لکن مفید نبود و هم‌چنان محمداکبرخان چند تن دیگر به گروگان گرفت و
 کار بدین گونه رفت تا به راهی که « خورده کابل » نام دارد برسیدند.

در آن جا دره‌ایست که پنج میل طول آن است. در نشیب آن دره، رودی می‌گذرد و
 بر کمرگاه آن جبل رفیع، جاده‌ایست که تا کنار رود شصت ذرع سرایشیب است و از آن
 سوی تا فراز جبل مسافتی بعید باشد در چنین تنگنا افغانان به گشادن تفنگ و سد
 طریق در آمدند و جماعتی از پسران و دختران سرکردگان را اسیر گرفتند و یک عراده
 توپ را باز مأخوذ داشتند و توپ چپانش را بکشتند.

بالجمله تا لشگر انگریز به « خورده کابل » در می‌رفت، سه هزار تن از ایشان
 مقتول بود و بنه و آغروق ایشان یک‌باره منهوب گشت. در آن منزل نیز برفی به شدت
 ببارید و در همه لشگرگاه چهار خیمه بیش نبود یکی جنرال داشت و دو از بهر زنان و
 اطفال بود و سه دیگر زخم‌داران داشتند و بسیار از جراحت یافتگان در آن جا بمردند.
 روز نهم شوال

که زندگان آرزو به مردگان می‌بردند، چون خواستند کوچ دهند، «جنرال سیل» گفت بباشید که محمداکبرخان از نو سخنی آورده همی گوید که کوچ دادن زنان او را باشد و زخم‌داران بمانند و با زنان کوچ دهند و این زنان از کابل تا بدین‌جا خوردنی اندک می‌یافتند و بسیار کس از ایشان را اطفال شیرخوار بود و بسیار کس، بی‌کس بودند چه شوهران و چاکران ایشان را کشته بودند و اگر نه گریخته بودند و جز آن جامه‌ای که در برداشتند، اموال ایشان به نهب و غارت شده بود و با این همه، به سخنان محمداکبر خان و ملازمت او دلخوش بودند، باشد که زنده بمانند.

روز دهم شوال لشگر انگریز همه در طیش و طلب بودند که از پیش‌روی کوچ دهند، چه غارت افغانان از دنبال بود و این هنگام سرداران یورپ اندک توانا بودند و بیش‌تر مردم هند را دست و پای از برف و برودت از کار بمانده بود و افغانان بر فراز جبال برآمده و طرق و شوارع را همه جا مسدود داشته به گشادن تفنگ مشغول بودند و مردم هند تفنگ‌ها را انداخته هزیمت می‌ساختند.

در این‌وقت افغانان بر سپاه انگریز تاختنی کردند و با تیغ کشیده بسیار کس بکشتند بالجمله در این‌جا سپاه هند به تمام کشته شدند، خزانه و بنه و جمیع سپاه، پنجاه سوار توپ‌خانه، یک عراده توپ دوازده پوند و هفتاد پیاده از فوج چهل و چهارم پادشاهی و یک‌صد و پنجاه سوار از تمامیت سپاه انگریز و معدودی از تابعین به منزل رسیدند و دیگر هر که بود، مقتول گشت و هر چه بود منهب شد و تمام معبر «هفت کتل» از کشته پشته افتاد و از دامان جبل فریاد زخم‌داران و بیماران همی بر می‌رفت.

همانا از روزی که از سنگر بیرون شدند تا این منزل، پنجاه تن از سرکردگان بزرگ یورپ نابود گشت و دوازده هزار تن مرد لشگری از لشکرگاه انگریز مقتول افتاد و با این حال شکایت به نزد محمداکبرخان بردند در پاسخ گفت: منع جماعت غلجایی در قوت بازوی من نیست. هم در آن‌جا افغانان از گشادن تفنگ دست باز نمی‌داشتند لکن به واسطه ظلمت شب انگریزان کم‌تر زیان دیدند. در پایان کار آن یک توپ که به دست مردم انگریز مانده بود هم بگرفتند و «دکتر کردیو» را باتفاق «دکتر دف» مأخوذ داشته با خود بردند.

هرگز از ایشان بیمی به‌خاطر نمی‌رفت. پس به یکبار بدیشان حمله افکندند، سپاه انگریز از بهر فرار، بر بلندی‌های جبل عروج می‌کرد و افغانان یک‌یک و دو دو را به‌دست آورده، مأخوذ می‌داشتند و مقتول می‌ساختند.

روز یازدهم شوال [۱۲۵۷ / ۴ آذر ۱۲۲۰ / ۲۶ نوامبر ۱۸۴۱]، از منزل کترسنگ کوچ داده، روانه‌ی چکدلی شدند و «شلتان» با برخی از ابطال رجال، چند اول سپاه گشت و همه را به کار مدافعت بود و افغانان به قتل و اسر مشغول بودند. هنگام نماز دیگر انگریزان به چکدلی رسیدند و بر پشته‌ی رفیعی در آمده در آن‌جا صف راست کردند، باشد که خود را به کثرت و جلالت بنمایند و افغانان کم‌تر به قتل ایشان مبادرت کنند و ایشان سه گوساله بکشتند و گوشت آن‌را خام همی بلعیدند؛ اما افغانان

بر پشته‌های افراخته تاخته ایشان را هدف گلوله همی ساختند.

در این وقت محمداکبرخان، «اسکینز» را طلب داشت و آن بی‌چاره به امید چاره اطاعت کرد و پس از ساعتی مراجعت نموده و با جنرال گفت محمداکبر خان سخن بر این دارد که می‌باید «سلطان» و «جان‌سن» را نیز به گروگان بگذارید و به جلال آباد در شوید. این وقت بانگ تفنگی برآمد معلوم شد که «اسکینز» را بکشتند و سپاه انگریز مرضی و مجروحین را گذاشته، بی فرمان روانه جلال آباد شدند.

اما از آن سوی، چون در راه سختی و صعوبی در پیش بود و افغانان خاربن‌ها را در آن جا تعبیه کرده بودند تا چون انگریزان عبور دادند بدان خاربن‌ها گرفتار شدند و تا معبر خویش را پرداخته می‌کردند افغانان برسیدند و به قتل عامه پرداختند و در این جا افزون از «تنگ خورده کابل»، از آن جماعت بکشتند و دوازده تن از سرکردگان نامور انگریز مقتول گشت.

صبح سیزدهم شوال، عدد انگریزان چنان اندک بود که جماعت غلجایی را چون عدتی در ایشان نماند و بیش‌تر زخم‌دار و مانده شدند، افغانان به یک بار تیغ بی‌دریغ بدیشان آزمودند «سوتر» و سه چهار تن از مردم او را که زخمی بودند هم اسیر گرفتند، دیگر تمامیت آن سپاه مقتول گشت، از میانه یک تن به جلال‌آباد در رفت و آن «دکتر برآیدن» بود.

بعد از قتل چنان لشگری بزرگ، محمداکبر خان مراجعت به کابل فرمود و گروگان‌ها را در حبس‌خانه بازداشت و زنان انگریز را در بازارها به رقص کردن حکم داد و این بی‌بود تا این زنان به دولت انگریز استغاثت بردند و کارداران انگلستان، امیر دوست‌محمدخان را رخصت داده باز کابل فرستادند و اسیران خود را بگرفتند.

ارتش انگلیس که هنگام عقب‌نشینی از کابل در روز ۱۶ دی ماه ۱۲۲۰ (۶ ژانویه ۱۸۴۲)، کمابیش ۱۶ هزار نفر را در بر می‌گرفت، پیش از رسیدن به جلال‌آباد، همه کشته شدند و یا از پای درآمدند. تنها یک پزشک به نام برآیدن (Braydon) و آن هم^{۴۶}:

در حالی‌که زخم‌دار و از حال رفته بود، در ۱۳ ژانویه [۱۸۴۲ / ۲۳ دی ۱۲۲۰] خود را به جلال‌آباد رسانید و داستان این مسافرت و زوال قشون کابل را حکایت کرد.

بخش دوم - برقراری دوباره‌ی روابط با انگلستان

در حالی که در روزهای آغازین آذرماه سال ۱۲۲۰ (میان‌هی نوامبر ۱۸۴۱)، موقعیت انگلیس‌ها در کابل، سخت به خطر افتاده بود و خیزش مردمی سرتاسر سرزمین‌های امروزی افغانستان را در بر گرفته بود، با توجه به نزدیک شدن روس‌ها به انگلیس‌ها، دولت اران، تن به برقراری دوباره‌ی روابط سیاسی با انگلستان داد. در حالی که با توجه به روند رو به رشد خیزش مردم در کابل و سخت شدن کار برای نیروهای اشغال‌گر انگلیس در آن منطقه، هرگاه نیازی به برقراری دوباره‌ی رابطه احساس می‌شد، دولت ایران می‌توانست از موضع برتر، مساله را مورد بررسی قرار دهد. اما درست زمانی که مردم کابل، کار را بر انگلیس‌ها سخت کرده بودند و گرفتاران کابل، بی‌هوده استغاثه می‌کردند تا نیرویی به یاری آنان فرستاده شود و ناله سر داده بودند که «هرگاه به زندگی ما علاقه دارید، عجله کنید که جان ما و شرافت وطن‌مان را حفظ کنید»، روز ۱۹ مهرماه ۱۲۲۰ (۱۱ اکتبر ۱۸۴۱):^{۴۷}

مک نیل که با آن وضع زننده از ایران خارج شده و آن همه دشمنی و تبلیغات علیه کشور ما کرده بود، طی تشریفات مجلی وارد تهران شد.

وی بدون درنگ، خواستار یک قرارداد بازرگانی شد. در این قرارداد، انگلیس‌ها خواستار مزیت‌هایی بودند که روس‌ها در ترکمان‌چای به دست آورده بودند. با شگفتی بسیار، در حالی که خیزش گران در کابل، کار را به انگلیس‌ها تنگ کرده بودند و به آن‌ها آگاهی داده بودند که انتظار یاری نظامی نداشته باشند، روز پنجم آبان ماه ۱۲۲۰ (۲۷ اکتبر ۱۸۴۱)، این قرارداد، از سوی میرزا ابوالحسن خان شیرازی به نام دولت ایران، دستینه شد. در این راستا، انگلیس‌ها توانستند از نظر بازرگانی، مقامی برابر روسیه در ایران به دست آورند. از سوی دیگر، مقرر شد:^{۴۸}

کارمندان و مستخدمین سفارت و کنسول‌گری‌های انگلیس، از مصونیت برخوردار بوده و اتباع آن کشور نیز براساس حق دولت کامله الوداد، از کاپیتالاسیون [حق قضاوت کنسولی]، بهره‌مند شوند.

هم‌چنین، قرار شد که نمایندگی‌های بازرگانی انگلیس در تبریز و بوشهر، گشوده شود و نمایندگی بازرگانی انگلیس در تبریز، مقام سرکنسول‌گری را داشته باشد. در برابر، دولت ایران هم اجازه یافت تا در لندن و بمبئی، سرکنسول‌گری بگشاید.

به دنبال نابود شدن ارتش دولت انگلیس و حکومت هند در کابل، یارمحمد خان در هرات، کامران میرزا را کنار گذاشت و خود امور حکومت را به دست گرفت. وی دستور داد که سکه به نام شاهنشاه ایران بزنند و خطبه به نام وی بخوانند.

از سوی دیگر، کهن دل خان که بر اثر یورش انگلیس‌ها به قندهار، به دربار ایران پناهنده شده بود و در کرمان جای داشت، با گرفتن اجازه از دولت، با کسان خود به قندهار بازگشت و مانند پیش از این رخ داد، دستور داد تا سکه به نام شاهنشاه ایران بزنند و خطبه به نام او بخوانند. در کابل نیز، شجاع‌الملک که انگلیس‌ها او را به پادشاهی برداشته بودند، از سوی مردم کشته شد و ...

بدین سان، بدون این که دولت ایران، دست به اقدام نظامی بزند، بر اثر خیزش مردم و شکسته شدن نیروهای انگلیس، قندهار، هرات و حتا کابل و نیز آسیای میانه، دوباره به گستره‌ی دولت فراگیر ملی پیوستند:^{۴۹}

یار محمدخان، از وضع نامساعد نظامی انگلیس‌ها در شرق استفاده کرد و در بهار سال ۱۸۴۲ [م / ۱۲۲۱ خ] کامران میرزا را دست‌گیر و مقتول ساخت و خود بر مسند امارت هرات جلوس کرد. اولین اقدام امیر جدید، اخراج هیات نظامی انگلیس بود و سپس، سکه به نام محمدشاه زد و دستور داد تا در مساجد خطبه به نام شاهنشاه ایران خواندند.

پی‌نوشت‌های گفتار دوم

- ۱- چکیده‌ی تاریخ تجزیه‌ای ایران - ویرایش دوم - ر ۶۷
 - ۲- از اعلامیه‌ی فرمان‌روای کل هندوستان، اول اکتبر ۱۸۳۸ (۹ مهر ۱۲۱۷) برگرفته از: تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس ... - ج ۱ - ر ۲۸۶
 - ۳- همان
 - ۴- همان - ر ۲۸۷
 - ۵- همان - ر ۲۸۸ - ۲۸۷
 - ۶- همان - ر ۲۸۸
 - 7- Kay. Op. cit ; PP. 477-478 / ۳۳۵ - ر ۲
 - 8- Ibid , P. 479 / ۳۳۶ - همان
- انگلیس‌ها این سیاست را در شرق پی‌گرفتند، امارت بلوچستان درست کردند. برائتر قرارداد با این سعود در سال ۱۹۱۵ م (۱۲۹۴ خ)، کشور عربستان سعودی را خلق کردند و به دنبال پایان جنگ اول جهانی و سلطه‌ی بریتانیا بر میان‌رودان، انگلیس‌ها، فیصل را که هرگز آن سرزمین را به چشم ندیده‌بود، در پناه «جنگ جرنج بدره‌های زر و آذرخش سرنیزه‌های بریتانیا» وی را به تخت پادشاهی میان‌رودان نشانند و ...
- ۹- افغانستان در مسیر تاریخ - ر ۴۳۱
- از سال ۱۸۳۲ م (۱۲۱۱ خ)، یک پایور انگلیسی به نام کلودمارتین واید (Cloud Martin Wade) به عنوان مشاور رنجیت سینگ برگزیده شد و به لاهور رفت. وی تا پایان عمر مهاراجه، در کنار او بود. اما این اتحاد صورت ظاهر برای یاری مهاراجه رنجیت سینگ برای تجزیه‌ی افغانستان از ایران بود. به دنبال یک دوره آشوب، نبرد میان حکومت پنج‌آب و انگلیس‌ها در می‌گیرد. نیروهای کمپانی هند خاوری در سه جنگ، نیروهای پنج‌آب را درهم می‌کوبند و بر آن سرزمین دست می‌یابند. اما سه سال پس از آن، سیک‌ها (اهالی پنج‌آب)، سر به شورش برداشتند و در جنگ دیگری که میان آنان با انگلیس‌ها در می‌گیرد، از امیر دوست‌محمدخان، یاری می‌خواهند. اما روز نبرد، افغان‌ها که وسیله‌ی بدره‌های زر انگلیس خریداری شده بودند، از میدان نبرد فرار می‌کنند و در نتیجه آخرین پایداری مردم پنج‌آب در اسفندماه ۱۲۸۸ (فوریه ۱۸۴۹) درهم شکست و بدین‌سان، انگلیس‌ها آخرین بخش مستقل شبه‌قاره را نیز اشغال کردند.
- البته پیش‌تر، گلاب سینگ، کشمیر را از پنج‌آب جدا کرده و به قلمرو هند خاوری پیوسته بود. با اشغال سرتاسری پنج‌آب، فرمان‌روای هندوستان، یکی از کارکنان خود را به عنوان فرماندار پنج‌آب، برگزید.
- ۱۰- تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس ... - ج ۲ - ر ۳۳۶
 - ۱۱- سفرنامه‌ی ادوارد لدویج فور - ج ۲ - ر ۳۹ / تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس ... - ج ۲ - ر ۳۳۷
 - ۱۲- همان / همان

(البته باید توجه داشت که در مناطق خاوری ایران، واژه‌ی «شاه» به عنوان یک پیش‌وند یاب‌س‌وند به کار گرفته می‌شد و هنوز نیز در آسیای میانه، افغانستان، بلوچستان و حوضه‌ی سند، یعنی سرزمین‌های ایران بزرگ، به کار برده می‌شوند و به مفهوم واژه‌ی «شاه» در مفهوم ویژه‌ی آن نیست).

13- Aitchison A Collection of Trictics, Engagement and Sanadas /

تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس ... ج ۲ - رر ۳۳۹ - ۳۳۸

۱۴- پیوست شماره‌ی ۲

۱۵- تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس ... ج ۲ - رر ۳۴۰

16- copy of a Letter by : Camtan to Mohamad Shah. 15 th Nay 1841[۲۴ اسفند ۱۲۱۹] I.O.731/

انفصال هرات ۱۰۱

۱۷- همان

۱۸- همان - رر ۳۴۱

تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس ... ج ۲ - رر ۳۴۱ / 56 P. 2, vol. 2, op. Cit ; Kay 19-

۲۰- حاجی میرزا آقاسی ... - رر ۹۸

۲۱- همان - رر ۱۰۰

۲۲- امیرکبیر و ایران - رر ۶۸

۲۳- ایران در دوره‌ی سلطنت قاجار - رر ۲۰۵

۲۴- همان

۲۵- وقایع سرحدیه / برگرفته از امیرکبیر و ایران - رر ۶۸

۲۶- تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس ... ج ۲ - رر ۳۵۲

۲۷- سفرنامه‌ی میت‌فورد - ج ۱ - رر ۳۵۵ / تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس ... ج ۲ - رر ۳۵۵

۲۸- نگاهی به خاوران - دکتر ه. خشایار - رر ۱۱

۲۹- سفرنامه‌ی میت‌فورد - ج ۲ - رر ۷۲ - ۶۸ / تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس ... ج ۲ - رر ۳۶۳

۳۰- همان - رر ۷۵ / همان - رر ۳۶۴

۳۱- همان - رر ۷۴ / همان

۳۲- همان - رر ۱۱۰ / همان - رر ۳۶۵

۳۳- همان / همان

۳۴- تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس ... ج ۱ - ۲۸۹ - ۲۸۸

۳۵- ناسخ التواریخ - ج ۳ - رر ۸

۳۶- همان

۳۷- همان - رر ۹

۳۸- تاریخ جنگ‌های افغانستان - ج ۲ - رر ۴۲ / تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس ... ج ۲ - رر ۴۱۵

۳۹- ناسخ التواریخ - ج ۳ - رر ۱۴

۴۰- تاریخ جنگ‌های افغانستان - ج ۲ - رر ۶۳ / تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس ... ج ۲ - رر ۴۱۶

- ۴۱- ناسخ التواریخ - ج ۳ - رر ۱۵ - ۱۴
- ۴۲ - همان - ر ۱۸
- ۴۳ - همان
- ۴۴ - همان - رر ۲۳ - ۲۲ (از نوشته‌های ستوان ایری که در این جنگ به دست محیی‌الدین افغان اسیر شد و بر اثر وساطت او، از مرگ نجات یافت.)
- ۴۵ - همان - رر ۲۷ - ۲۳
- ۴۶ - تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس - ج ۲ - ر ۴۲۴
- ۴۷ - تاریخ روابط خارجی ایران ... - ر ۲۵۷
- ۴۸ - همان
- ۴۹ - همان - رر ۲۵۸ - ۲۵۷

پیوست شماره‌ی دو

قراردادهای کشور سازی در سرزمین‌های خاوری

کوتاه شده‌ی معاهده‌ی ۹ ژوئن ۱۸۳۹ (۱۹ خرداد ۱۲۱۸) میان فرمان‌روای کل هندوستان و یارمحمدخان و ۱۵ اوت ۱۸۳۹ (۲۴ امرداد ۱۲۱۸) میان فرمان‌روای کل هندوستان و کامران میرزا

مفاد معاهده‌ی میان فرمان‌روای کل هندوستان و یارمحمدخان

در ماده‌ی اول معاهده‌ی نهم جون ۱۸۳۹ فرمانفرمای کل هندوستان، یارمحمدخان را وزیر پادشاه هرات شناخته و او را واسطه بین دولت انگلیس و حکومت هرات می‌شناسد.

در ماده‌ی دوم مقرر است هرچه دولت انگلیس پول به هرات می‌دهد توسط یارمحمدخان بدهد، او نیز متعهد می‌شود هرچه خرج می‌کند با حضور نماینده‌ی سیاسی دولت انگلیس باشد. در ماده‌ی سوم یارمحمدخان متعهد می‌شود که هیچ اقدامی بدون مشورت نماینده‌ی سیاسی نکند و هرگاه نماینده‌ی انگلیس بدون اطلاع وزیر هرات یعنی یارمحمدخان در امور داخلی هرات دخالت کند این دلیل عدم دوستی بین مملکتین خواهد بود.

در ماده‌ی چهارم نماینده‌ی سیاسی دولت انگلیس متعهد می‌شود که بدون رضایت وزیر یارمحمدخان، بیش از صد نفر نوکر افغانی نداشته باشد.

در ماده‌ی پنجم می‌نویسد: از آن جایی که سلطنت در خانواده‌ی شاه کامران ارثی است به همین‌طور هم وزارت در خانواده‌ی یارمحمدخان ارثی خواهد بود و این تا موقعی است که قابل و لایق این اعتماد باشد، در صورتی که برای این مقام لایق نباشد دولت انگلیس عوض معین خواهد نمود.

محل مهر نجیب‌الله خان و امضای ماژور تود.

مفاد معاهده‌ی میان فرمان‌روای کل هندوستان و کامران میرزا

ماده‌ی اول - عبارت از این بود که صلح دائمی بین انگلستان و هرات برقرار باشد.

ماده‌ی دوم - دولت انگلیس کامران را به پادشاهی هرات می‌شناسد و سلطنت را در اعقاب او باقی می‌داند و نیز دولت انگلیس تعهد می‌کند در امور داخلی هرات دخالت ننماید.

ماده‌ی سوم - نماینده‌ی سیاسی انگلیس در هرات متوقف باشد و اگر شاه هرات لازم بداند در دربار حکومت هندوستان یک نفر نماینده داشته باشد.

ماده‌ی چهارم - دولت انگلیس تعهد می‌کند به کامران پادشاه هرات، پول، صاحب منصب و مهمات از هر قبیل که برای دفاع لازم باشد، بدهد تا از تجاوزات دول اجنبی جلوگیری کند.

ماده‌ی پنجم - برای این که دولت انگلیس بتواند به تمام تعهدات خود عمل نماید، پادشاه هرات تعهد می‌کند که اسیر گرفتن را موقوف کند و نگذارد اتباع او به این عمل مبادرت کنند.

ماده‌ی ششم - پادشاه هرات کامران تعهد می‌کند با دولت انگلیس و شاه شجاع تشریک مساعی نماید تا این که بتوانند تمامیت ارضی خودشان را در مقابل دول خارجی حفظ کنند و در ضمن شاه کامران تعهد می‌نماید که بدون اطلاع شاه شجاع و دولت انگلیس با هیچ دولت خارجی داخل مبارزه و جنگ نشود.

ماده‌ی هفتم - شاه کامران تعهد می‌کند هرگاه در موضوع سرحدات هرات و کابل اختلاف حاصل شود، به حکمیت و رای دولت انگلیس مراجعه کنند و حکم آن دولت قاطع خواهد بود.

ماده‌ی هشتم - شاه کامران تعهد می‌کند از مراوده و روابط با دول خارجی بدون، اطلاع و رضایت دولت انگلیس احتراز کند.

ماده‌ی نهم - شاه کامران برای حمایت و دوستی دولت انگلیس تعهد می‌نماید که هیچ یک از ملل اروپا را (اهل فرنگ) جز انگلیس به خدمات لشگری و کشوری خود اختیار نکند و هرگز اجازه ندهد یک اروپایی در مملکت هرات متوقف شود.

ماده‌ی دهم - شاه کامران هر مانعی که در مقابل تجارت وجود داشته باشد برطرف خواهد نمود.

ماده‌ی یازدهم - مواد ده‌گانه فوق تا زمانی که سلطنت در خانواده‌ی شاه کامران باقی است معتبر خواهد بود.

این عهدنامه در هرات تحریر گردید. امضا «داریسی تاد» نماینده‌ی سیاسی انگلیس در هرات، و در تاریخ ۱۶ مارس ۱۸۴۰ مطابق ۱۲۵۶ هجری به امضای فرمانفرمای کل هندوستان رسید.

برگرفته از : تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم میلادی - در ۳۳۸-۳۳۹ /

A Collection of Trieties, Engagements and Sands, by Aitchison

گفتار سوم

تجزیه‌ی افغانستان

(قرارداد پاریس، ۱۲۳۶ خ / ۱۸۵۷ م)

بخش یکم - امیرکبیر و ایمن سازی سرزمین‌های خاوری

سال ۱۸۴۸ میلادی (۱۲۲۷ خورشیدی)، یکی از بحرانی‌ترین سال‌های اروپا بود. انقلاب فرانسه، ایتالیا، اتریش، پروس و کمابیش، همه‌ی اروپا را در بر گرفت. در این میان، در فرانسه قدرت به چنگ ناپلئون سوم افتاد، ایتالیا به یگانگی ملی رسید و در اتریش مترنیک از قدرت برکنار شد. در آلمان نیز که مایه‌ی انقلاب، مانند ایتالیا و اتریش نیرومند بود، وسیله‌ی وحدت و آزادی خواهی شد. انقلاب، خاور اروپا را نیز در بر گرفت و نظام‌های دیرین را سرنگون کرد و...

در چنین اوضاع و احوال، محمد شاه پس از چهارده سال پادشاهی که بخش بزرگ آن، در اختلاف و کشمکش با انگلستان و نیز عثمانی سپری شده بود، روز ۱۳ شهریور ۱۲۲۷ (۴ سپتامبر ۱۸۴۸) درگذشت و روز ۲۸ مهرماه ۱۲۲۷ (۲۰ اکتبر ۱۸۴۸)، ولی عهد شانزده ساله به نام ناصرالدین شاه، در تهران تاج گذاری کرد. ناصرالدین شاه، امیر نظام را به لقب امیرکبیر آتابک اعظم سرفراز کرد و به صدارت عظمی برگزید.

ده سال پیش، تزار روس به قفقاز آمده بود و خواستار دیدار با محمدشاه در آن خطه شده بود. محمد شاه، سفر هرات را بهانه قرار داد و ناصرالدین میرزا ولی عهد را که در آن هنگام شش ساله بود، به دیدار تزار گسیل داشت. پاره‌ای از تاریخ نگاران، دلیل اصلی این مساله را ژرف‌تر از گرفتاری‌های سفر هرات می‌دانند. هرگاه محمد شاه در مناطق اشغالی از سوی روس‌ها در اثر قراردادهای گلستان و ترکمان‌چای، با تزار دیدار می‌کرد، تاکید بر پذیرش دو قرارداد مزبور از جانب وی بود و از سوی دیگر، قرار گرفتن در کنار تزار در سرزمین‌های اشغالی، باعث بریده شدن پیوندهای عاطفی، ملی، دینی و... مردم آن سامان، با سرزمین مادری بود.

از این رو، شاه ولی عهد نابالغ (شش ساله) را به دیدار تزار فرستاد. در این دیدار میرزاتقی فراهانی پیش‌کار ولی عهد و گروهی دیگر از دولت مردان، ناصرالدین میرزا را همراهی می‌کردند.

با درگذشت محمدشاه و گرفتاری‌های اولیه‌ی ناصرالدین شاه، عثمانی‌ها ناحیه‌ی قطور و روسیان، جزیره‌ی آشوراده را اشغال کردند و...

امیرکبیر، از همان لحظه‌ی دریافت فرمان صدارت عظمی، دست اندرکار اصلاح در همه‌ی امور شد. البته این اصلاح‌ها، خوش آیند روسیان و انگلیسیان نبود، از این رو:

با عده‌ای از شاه زادگان و رجال درباری که دشمن این صدراعظم خدمتگذار بودند، شروع به توطئه چینی کردند.

اما امیرکبیر، مردی بود استوار و در راه خدمت به ایران، ثابت قدم. از این رو، با وجود همه‌ی توطئه‌ها و تحریک‌ها، از تلاش برای اصلاح‌های همه جانبه‌ی کشور، دست برنداشت.

از کارهای مهم او، بازسازی ارتش ایران بود. در این راستا، امیرکبیر بر آن شد تا برای بی‌نیاز شدن از مستشاران نظامی بی‌گانه، مدرسه‌ی نظام در تهران برپا کند و در کنار استادان ایرانی، از استادانی از کشورهای بی‌طرف، بهره گیرد. از این رو، در تابستان ۱۲۳۰ خورشیدی (۱۸۵۱ م)، داودخان مترجم را به اتریش گسیل داشت تا از آن کشور که دارای منافع مستقیم در ایران نبود، آموزگاران نظامی استخدام کند.

وزیر مختار انگلیس که با این کار سخت مخالف بود و نمی‌خواست پای دولت‌های اروپایی به ایران باز شود، با این کار مخالفت کرد؛ اما راه به جایی نبرد. از این رو:

وی [وزیر مختار انگلیس] با ملکه‌ی مادر شاه [مهدعلیا] و دیگر توطئه‌گران، علیه امیرکبیر هم داستان شد.

از دیگر کارهای برجسته‌ی امیرکبیر، ایجاد نمایندگی‌های سیاسی در پای‌تخت‌های مهم آن روزگار بود. وجود نمایندگی دایم ایران در این کشورها، می‌توانست از دخالت‌های ناروای سفیران آن کشورها در تهران، جلوگیری کند.

از این رو، در امرداد - شهریور ۱۲۳۰ (اوت ۱۸۵۱)، سه سفارت در لندن، سن پترزبورگ و اسلام‌بول، گشایش یافت. هم چنین دو کنسول‌گری نیز در تفلیس و بمبئی دایر گردید.

در کنار اصلاح‌های ژرف مالی، اقتصادی و اجتماعی، سیاست بسیار موفق امیرکبیر، سیاست

«نگاه به خاوران» بود.

همیشه در همه‌ی روزگاران، دولت ایران مرزخاوری خود را رودخانه سند می‌دانست. از این‌رو، با وجود درگیری دراز مدت با روس‌ها، فتح‌علی شاه هرگز از سرزمین‌های خاوری غافل نبود و بارها در راه ادامه‌ی پیوستگی این سرزمین‌ها با ایران، گام‌های بلند برداشته شد. محمدشاه نیز در نخستین گام، روی به خاوران آورد که بر اثر دخالت و اعلام جنگ انگلیسیان ناموفق ماند. وی همچنین برای پاک‌سازی و به‌سازی بلوچستان و مکران، نیروهایی به منطقه گسیل داشت و آرامش را به آن سرزمین‌ها باز گرداند. میرزاتقی‌خان امیرکبیر نیز این سیاست را پی گرفت و توانست:^۲

در طول نزدیک به چهار سال صدارت [وی] ... نفوذ ایران تا رود سند و در جنوب‌شرقی و قندهار در شرق و ترکمنستان [خوارزم و خیوه] و ماوالنهر [فرارود] در شمال‌شرقی، علی‌رغم تمایل دولت انگلستان، توسعه یافت.

چنان‌که گفته شد، به دنبال نابود شدن ارتش دولت انگلیس و حکومت هند در کابل، یارمحمدخان در هرات، کامران میرزا را کنار گذاشت و خود امور حکومت را به دست گرفت. وی دستور داد که سکه به نام شاهنشاه ایران بزنند و خطبه به نام وی بخوانند. از سوی دیگر، کهن‌دل‌خان که بر اثر یورش انگلیس‌ها به قندهار، به دربار تهران پناهنده شده بود و در کرمان جای داده شده بود، با گرفتن اجازه از دولت، با کسان خود به قندهار بازگشت و مانند پیش از این رخداد، دستور داد تا سکه به نام شاهنشاه ایران بزنند و خطبه به نام او بخوانند. در کابل نیز، شجاع‌الملک که انگلیس‌ها او را به پادشاهی برداشته بودند، از سوی مردم کشته شد و ...

بدین‌سان، بدون این‌که دولت ایران، دست به اقدام نظامی بزند، بر اثر خیزش مردم و شکسته شدن نیروهای انگلیسی در کابل، قندهار، هرات و حتا کابل و نیز آسیای میانه، دوباره به گستره‌ی دولت فراگیر ملی پیوستند:^۴

در این زمان در هرات، یارمحمدخان خوب به سیاست انگلیس‌ها آشنا شده و نیت باطنی آن‌ها را خوب فهمیده بود و به همین دلیل هم بود که تمام روسا و امرای افغانستان را به طرف دولت ایران متوجه نمود.

با وجود کوتاه بودن دوران صدارت امیر کبیر، ایران قدرت و نفوذ سیاسی پیشین خود را در هندوستان، سرزمین‌های خوارزم و فرارود و نیز امارت‌های سه‌گانه‌ی قندهار، کابل و هرات، بازیافت.

اما چند روز پس از قتل امیرکبیر در ۱۹ دی‌ماه ۱۲۳۱ (۹ ژانویه ۱۸۵۲) و صدارت میرزا آقاخان نوری، بدون این‌که پیشینه‌ای از مکاتبات یا گفت‌وگوهای میان دولت ایران و وزیر مختار انگلیس به‌جا مانده باشد، از سوی دولت ایران، تعهدنامه‌ای درباره‌ی هرات، تسلیم سفارت انگلیس در تهران گردید. این تعهدنامه، درست شانزده روز پس از قتل امیرکبیر، روز ۵ بهمن‌ماه ۱۲۳۱ (۲۵ ژانویه ۱۸۵۲) به انگلیس‌ها داده شد (پیوست شماره‌ی ۴). در حالی‌که انگلیس‌ها با دادن کشته‌های بسیار، از سرتاسر کابل، قندهار و هرات رانده شده بودند و چنان‌که گفته شد، دوباره در آن سرزمین‌ها، سکه به نام دولت ایران زده می‌شد و خطبه نیز به نام دولت ایران خوانده می‌شد. در این تعهدنامه آمده بود:^۵

دولت علیه ایران، تعهد می‌نماید که به هیچ وجه به خاک هرات لشکر نفرستد، مگر آن‌که قشون از خارج به این مملکت حمله نماید. باین معنی که قشون از طرف کابل یا قندهار و یا از ممالک خارج، به آن مملکت حمله نماید. در این صورت، دولت ایران قشون به هرات اعزام می‌دارد ولی متعهد می‌شود که این قشون، داخل شهر هرات نشود و به مجرد این‌که قشون خارجی عقب نشینی نمود و به مملکت خودشان مراجعت نمودند، قشون ایران نیز بدون تأخیر، به خاک ایران مراجعت خواهند نمود.

از سوی دیگر میرزا آقاخان نوری، از سوی دولت ایران هم‌چنین متعهد گردید که:^۶

از تمام ادعاهای خود راجع به زدن سکه و خواندن خطبه یا هر علایم و آثاری که اطاعت هرات را به ایران نشان دهد، از تمام آن‌ها صرف‌نظر کند ...

هم‌چنین میرزا آقاخان نوری به نام دولت ایران، متعهد شد که مواد این تعهدنامه را به آگاهی صید محمدخان در هرات برساند. وی چنان در این خیانت به میهن شتاب داشت که فردای روز سپردن تعهدنامه، یعنی روز ۶ بهمن‌ماه ۱۲۳۱ (۲۶ ژانویه ۱۸۵۲)، مراتب را در نامه‌ای، به آگاهی صیدمحمدخان رسانید. در این نامه، میرزا آقاخان نوری، قلم بطلان کامل بر حق حاکمیت و مالکیت تاریخی ایران بر هرات می‌کشد و برای استوار کردن بیش‌تر آن، فرمانی نیز از ناصرالدین به صید محمدخان حاکم هرات صادر می‌گردد. شگفت روزگار این‌که، رونوشت تعهدنامه و نامه‌ی میرزا آقاخان و فرمان ناصرالدین شاه به صید محمدخان را به وزیر مختار انگلیس می‌سپارند تا به هرات برساند. وزیر مختار نیز نامه‌ای به صید محمدخان می‌نویسد در این نامه آمده بود:^۷

دولت پادشاهی انگلستان در این مدت یک‌سال و نیم زمام داری جنابعالی، با توجه مخصوص به وقایع هرات، نگران بود و نتیجه‌ی آن، این شده است، دولت فوق‌الذکر، خودشان را مکلف دیدند از وزرای دولت ایران راجع به شرکت آن‌ها در بعضی مسایل که مربوط به مملکت هرات می‌باشد، بعضی توضیحات بخواهند و از آن‌ها، بعضی تعهدات اطمینان بخش تحصیل نمایند که استقلال حکمرانان هرات در آینده تامین نماید ...

تا آن زمان، بدون تردید چنین خیانت آشکاری در تاریخ ایران به چشم نخورده بود که شاه و صدراعظم، بدون جنگ، بدون فشارهای سیاسی، در حالی که همه‌ی امیران افغانستان، سر در فرمان داشتند و مردم چشم امیدشان به یاری‌های دولت مرکزی بود، با یک نوشته، از همه‌ی حقوق تاریخی ملت ایران بر هرات و ... چشم‌پوشی کنند.

اما دریغا که این خیانت، یک‌صد و هژده سال بعد، به همان‌گونه و بدون جنگ و فشارهای سیاسی آشکار از سوی محمدرضا شاه پهلوی، امیر عباس هویدا و اردشیر زاهدی و ...، درباره‌ی چشم‌پوشی از حق تاریخی حاکمیت و مالکیت ایران درباره‌ی بحرین به‌عمل آمد.^۸

بخش دوم - جنگ‌های شبه جزیره‌ی قریم (کریمه)

در این میان، دولت روسیه، از نیرومندی و نفوذ سیاسی زیادی در اروپا و آسیا برخوردار شده بود و برپایه‌ی راهبرد پتر از دو سو در پی گسترش ارضی بود. از یک سو، در بخش‌هایی از مستعمرات عثمانی در اروپا و از سوی دیگر، در آسیای میانه. از آن‌جا که دولت انگلیس، در آسیا نمی‌توانست با روس‌ها درگیر شود، در پی متحدانی در اروپا برآمد، تا با وارد آوردن شکست کاری به روس‌ها، از توان و نفوذ آن‌ها بکاهد.

باوجودی که روس‌ها در کشمکش میان محمدعلی پاشا خدیو مصر که از پشتیبانی فرانسه برخوردار بود، به یاری حکومت عثمانی برخاستند؛ اما چند سال پس از آن، در ماه مارس ۱۸۵۳ (اسفند ۱۲۳۱)، با گسیل نماینده‌ای به باب عالی، خواستار آن شدند که دولت عثمانی، همه‌ی پیروان کلیسای یونان را زیر حمایت آن کشور قرار دهد. اما سلطان عثمانی آن را نپذیرفت. روس‌ها، رد خواسته‌شان را دست‌آویز قرار داده و چند ماه بعد، با گسیل نیرو به درون قلمرو عثمانی، خواستار پذیرفته‌شدن خواسته‌شان شدند. اما در برابر، دولت عثمانی در مهرماه ۱۲۳۲ (اکتبر ۱۸۵۳)، به دولت روسیه، اعلان جنگ داد.

روس‌ها، هرگز گمان نمی‌کردند که دولت عثمانی، دست به این کار بزند. اما دولت عثمانی در این کار تنها نبود، بلکه بر پایه‌ی یک قرارداد محرمانه، از یاری دولت‌های انگلیس و فرانسه برخوردار بود.

در این زمان، امپراتور ناپلئون سوم که می‌خواست دوباره به عنوان یک قدرت بزرگ در جهان مطرح شود، دشمنی‌های دیرین را فراموش کرد و با دولت انگلیس علیه روسیه متحد شد. روز ۱۲ مارس ۱۸۵۴ (۲۱ اسفند ۱۲۳۲) انگلیس و فرانسه، عثمانی را نیز وارد این قرارداد کردند و اتحاد سه جانبه در دهم آوریل (۲۱ فروردین ۱۲۳۳) همان سال، در لندن به امضا رسید. به دنبال دستیینه شدن قرارداد، انگلیس‌ها و فرانسویان، این قرارداد را به آگاهی دولت‌های اتریش و پروس رسانیدند و آن‌ها نیز، آن را « یک اقدام عادلانه اعلام کردند»^۹.

در پاییز سال ۱۲۳۲ خ (۱۸۵۳ م)، امپراتور روس، نماینده‌ی ویژه‌ای را برای انجام یک ماموریت محرمانه، روانه دربار ایران کرد. پرنس دالگورکی وزیر مختار دولت روس، از ناصرالدین شاه، درخواست دیدار محرمانه کرد که پذیرفته شد. روس‌ها در پی آن بودند که در نبردی که پیش‌بینی می‌شد در آینده میان قدرت‌های اروپایی درخواهد گرفت، با ایران هم پیمان شوند.

انگلیس‌ها که از دیدار محرمانه‌ی ناصرالدین شاه با فرستاده‌ی امپراتور روس، دچار ترس شده بودند، وزیر مختار عثمانی را بر آن داشتند که خواهان آگاهی‌هایی در این باره از دربار ایران شود. او از دربار شاه، دلیل آمدن نماینده‌ی ویژه‌ی امپراتور روس را خواستار شد. وزیر مختار عثمانی گفته بود:^{۱۰}

موضوع مذاکرات سری، بدون تردید علیه دولت عثمانی است. هرگاه چنین نیست، دولت ایران اطمینان بدهد که دوستی خود را با دولت عثمانی حفظ خواهد کرد و اگر به تقاضای او، جواب کافی داده نشود، او دربار ایران را ترک خواهد کرد.

از این‌رو، ناصرالدین شاه، ناچار شد که موضوع دیدار محرمانه با نماینده‌ی ویژه‌ی امپراتور روس را با صدر اعظم در میان گذارد:^{۱۱}

همین که میرزا آقاخان از موضوع مطلع شد، مثل این بود که تمام جهانیان از این موضوع خبردار شده باشند.

روس‌ها به دولت ایران پیشنهاد کرده بودند که دولت ایران به دشمنان روسیه، خواروبار و جنگ‌افزار نهد و اجازه ندهد که دشمنان روسیه از خاک و یا آب‌های ایران، برای حمله به روسیه و متصرفات آن، بهره گیرند. در برابر روس‌ها متعهد شده بودند که در پایان جنگ، از یک کرور (پانصد هزار) تومان باقی مانده‌ی طلب خود از غرامت جنگ بر پایه‌ی عهدنامه‌ی ترکمان‌چای، چشم‌پوشی کنند. (پیوست شماره‌ی ۵)

در آن دیدار، قرار گذاشته شده بود که ایران منطقه‌ی قطور را که عثمانی‌ها هم‌چنان در اشغال خود داشتند، باز پس گیرد و بغداد را نیز آزاد کند.

با امضای قرارداد محرمانه، دولت ایران فرمان‌های لازم را برای گردآمدن ارتش در آذربایجان و کرمانشاه صادر کرد. به گونه‌ای که در یک زمان کوتاه:^{۱۲}

چهل هزار قشون در آذربایجان و پانزده هزار نفر در کرمانشاه، به زودی حاضر گردید.

در این موقع، ناصرالدین شاه بر آن بود که اوضاع جنگ را زیر نظر داشته باشد؛ اما با نقشه‌ی روس‌ها موافقت نکند. زیرا صدراعظم، پس از امضای قرارداد سری، به شاه گفته بود که اگر شاه بر آن است که در کنار روسیه علیه انگلیس، فرانسه و عثمانی وارد جنگ شود، بد نیست که گزینه‌ی دیگر، یعنی اتحاد با آن سه دولت را نیز در نظر داشته باشد:^{۱۳}

اگر شاه، به دولت روس اعلان جنگ دهد، نتیجه‌ی آن بدون تردید، پاره نمودن معاهده‌ی ترکمان‌چای می‌باشد و پس گرفتن ایالات قفقاز، اگر شه‌ریار ایران، ایالات از دست رفته را دوباره به مملکت شاهنشاهی ایران ملحق کند، در نظر ملت و اولاد و اخلاف خود، مدام معزز و محترم خواهد بود. علاوه بر این‌ها، تمام اماکن متبرکه نیز ضمیمه‌ی ممالک محروسه‌ی ایران خواهد شد.

از این‌رو، دولت ایران شرایط اتحاد خود با انگلیس‌ها را به آنان پیشنهاد کرد؛ اما انگلیس‌ها، به پیشنهادهای دولت ایران که خواهان آن بود که دوباره قفقاز به ایران بازگشت داده شود، پاسخ ندادند.

از سوی دیگر، دولت ایران برای نخستین بار کوشید تا از خیزش‌های پیاپی مردم قفقاز در برابر اشغال‌گران روس، در راستای بازگرداندن بخش‌هایی از سرزمینی‌های از دست رفته، اقدام کند. در این راستا، دولت ایران به دولت انگلیس پیشنهاد کرد:^{۱۴}

اگر دولت انگلیس حقیقتاً برای زوال و اضمحلال نفوذ دولت روس در آسیا حاضر است، بهتر آن است که دولت انگلیس یک عده قشون مکمل در داغستان وارد کند که با قشون شیخ شامل [شمل]^{۱۵} و سکنه‌ی ناراضی آن حدود، متحد شده به اتفاق گرجستان و ارمنستان و ایران و هم‌چنین با قشون هندوستان که از راه بغداد و کرمانشاهان خواهد رسید، جملگی متحداً به نفوذ روس‌ها در آسیا خاتمه دهد...

... و دولت ایران، به این امید به این اقدام حاضر بود که مجدداً ایروان و نواحی آن به قلمرو پادشاهی ایران ضمیمه شود.

انگلیس‌ها، احساس کردند، هنوز ایران از توان‌مندی لازم برای شرکت در یک اتحاد برخوردار است و هنوز در پی بازگشت سرزمین‌های از دست رفته، به‌ویژه در قفقاز و نیز میان‌رودان است. از این‌رو، روزنامه‌های انگلیس، به اشاره مقام‌های این دولت، سخن از ادب کردن شاه به میان آوردند و نوشتند که:^{۱۶}

باید مامور ویژه‌ای به ایران فرستاد تا شاه را به زانو درآورند

با توجه به جو تنش میان انگلیس و ایران، صدراعظم نیز نتوانست به روابط دوستانه‌ی خود با انگلیس‌ها ادامه دهد. بر اثر جواب سربالای انگلیس به خواسته‌های ایران، وی، ناچار با خواسته‌های شاه همراه شد و دیگر روی خوش به نمایندگان دولت انگلیس نشان نداد.

بدین‌سان، اختلاف میان دو دولت ژرف‌تر شد و رفته رفته، روابط تیره شد و سرانجام به بریده شدن روابط، انجامید.

برآثر شکست سنگین روسیه برابر متحدان در نبردهای قریم (کریمه)، نیکلای اول امپراتور روس، از غصه دق کرد و مرد. نیکلای اول سخت در پی اجرای منشور «پتر» درباره‌ی سرزمین‌های خاوری ایران در آسیای میانه بود. به دنبال درگذشت نیکلای اول، الکساندر اول به جای او نشست. از آن‌جا که او تازه کار بود، انگلیس‌ها دوباره در منطقه، دست بالا پیدا کردند. در آن دوران، نفوذ سیاسی دولت انگلیس در آسیای میانه، از میان رفته بود. در سرزمین کنونی افغانستان، هیچ نفوذی نداشت. دوست محمدخان در کابل، با انگلیس‌ها دشمنی می‌کرد و رو به سوی دربار تهران داشت. در قندهار، کهن‌دل خان خود را وابسته به دولت ایران می‌دانست و هرات نیز همین‌گونه بود. دولت ایران، مستشار نظامی به قندهار گسیل داشته بود و:^{۱۷}

قشون هرات، مشغول فراگرفتن تعلیمات نظامی می‌شود و برای هرات، پول و اسلحه می‌فرستد که یک اردوی منظم در افغانستان، تشکیل دهند.

دوست محمدخان، چنان‌که گفته شد، هر ساله هدیه‌های فراوان به دربار می‌فرستاد و در هر فرصت، اظهار اطاعت می‌کرد و می‌نوشت که:^{۱۸}

عموم سکنه‌ی افغانستان، پادشاه ایران را، شاهنشاه اسلام پناه می‌خوانند.

دولت ایران، در پی آن بود که با افزایش بنیه‌ی نظامی و مالی امیران قندهار، کابل و هرات، به آن‌ها توان ایستادگی برابر یورش احتمالی انگلیس را بدهد:^{۱۹}

در این تاریخ دولت ایران به امرای هرات، قندهار و کابل، پیشنهاد نموده بود که هر چهار ... علیه دشمن عمومی [انگلستان] اتحاد کنند.

در این میان، بررسی‌های همه‌جانبه‌ی انگلیس در سرزمین‌های خاوری، نشان می‌داد که:^{۲۰}

حس اسلام‌پرستی در میان سکنه‌ی آن ممالک، بیش‌تر تحریک شده و پادشاه ایران را، یگانه حامی و حافظ دیانت اسلام می‌دانستند. در این صورت، برای دولت انگلیس لازم بود، از نفوذ ایران در این ممالک جلوگیری کند و یگانه راه هم، فقط از راه جنگ ... بود.

در راستای این راهبرد، هنوز پای وزیر مختار تازه به تهران نرسیده بود که ماموران سیاسی انگلیس در تهران، مساله‌ی میرزا هاشم‌خان نوری را بهانه‌ی، آغاز مخاصمه قراردادند: ^{۲۱}

میرزا هاشم خان نوری که از صغرسن تا عنفوان شباب ... در مراتب ملازمت از پایه‌ی غلام بچگی و پیش خدمتی و شاگردی مدرسه‌ی دارالفنون، پیوسته جامگی خوار و خدمت گذار دولت بوده، همانا با مستر تامسن شارژدافر [کاردار] انگلیس، مراودتی یافت و چند بار شارژدافر مزبور در مقام توسط او برآمده، امنای دولت اعتنایی نکردند.

انگلیس‌ها که در پی بهانه جویی برای بریدن رابطه و در نتیجه، دست یازیدن به جنگ علیه ایران بر سر سرزمین کنونی افغانستان بودند، مساله را پی گرفتند و این بار خواستند که میرزا هاشم را به عنوان معاون کنسول (وقایع نگار) در شیراز بگمارند. اما دولت ایران پاسخ داد: ^{۲۲}

بر وفق عهود و شروط، دولتین جز در تبریز و بوشهر و تهران، از تبعه‌ی دولت انگلیس، بالیوزی مقرر نبوده و تجویز این رای نکردند.

برای افزودن بر اختلاف‌ها، چارلز موری وزیر مختار دولت انگلیس، دستور داد که همسر وی را که از خاندان پادشاهی بود، در خانه‌ای در کنار خانه‌ی خود جای دهند: ^{۲۳}

و چون این نقل و تحویل، به طریق قواعد شرع و عرف شایسته ننمود، به حکم امنای دولت، او را از آن‌جا، به خانه‌ی پدرش فرستادند ...

وزیر مختار انگلیس که در پی پرونده سازی برای بریدن رابطه‌ی سیاسی با ایران بود، با گله گذاری از دولت ایران، سه شرط برای رضایت مندی خود تعیین کرد: ^{۲۴}

اولا، آن‌که عیال میرزا هاشم‌خان را از خانه‌ی پدر باز آورده در دایره‌ی سفارت، به دست میرزا هاشم خان بسپارند

دوم، آن‌که اذن دهند میرزا هاشم خان در شیراز، شهیندر [کنسول] شود
سوم، جناب صدراعظم رسماً به سفارت خانه آمده، عذر خواهی کند.

دولت ایران، برای پیش‌گیری از پی آمده‌های بریده شدن روابط با انگلستان، به ویژه با توجه به این‌که روس‌ها پس از شکست در نبردهای کریمه (قریم)، دیگر در صحنه‌ی سیاست این منطقه، بازی‌گر نیرومندی به حساب نمی‌آمدند، کوشیدند تا به گونه‌ای با خواسته‌های وزیر مختار انگلیس موافقت کنند. از این‌رو، موافقت کردند که: ^{۲۵}

عیال او، جز در دایره‌ی سفارت، در هر مکان که میرزا هاشم خواهد، بدو سپرده شود.

در باب تکلیف ثانی که با عهود و شروط سابقه موافقتی نداشت، تعدیلی کردند که چون منظور وزیر مختار، توسعه‌ی معاش اوست، بی مداخله‌ی غیر، مبلغی بر مرسوم امروزه‌ی او افزوده خواهد شد و در باب فقره‌ی ثالث، چون امری عظیم و خطیر واقع نگشته بود... به محض رعایت سلم و صفای جانبین و ملاحظه‌ی سوابق مواحدت دولتین، مقرر داشتند که موتمن السلطان میرزا سعید خان وزیر دول خارجه ... به سفارت خانه رفته به رضاجویی خاطر جناب وزیر مختار بهیبه‌ی انگلیس بکوشد .

اما از آن جا که میرزا هاشم خان ، بهانه‌ای بیش نبود ، روز ۱۹ آذر ۱۲۳۳ (۳۰ نوامبر ۱۸۵۴) وزیر مختار انگلیس :^{۲۶}

بیرق سفارت خانه را فرود آورده و بعد از چند روز، میهمان داری خواست ... به تبریز رفت .

از سوی دیگر، چارلز موری برای این که زودتر به هدف خود، یعنی پرونده سازی برای بریدن رابطه‌ی سیاسی برسد، چند نامه رسمی با لحن بسیار تند و توهین آمیز به ناصرالدین شاه نوشته بود که سخت ناصرالدین شاه را خشمناک کرده بود .^{۲۷}

در این گیرودار، « بوره » (Bourrée) نماینده‌ی سیاسی دولت فرانسه که در جریان نامه‌های گستاخانه‌ی وزیر مختار انگلیس به شاه نیز قرار داشت، کوشید تا از بریده شدن رابطه‌ی سیاسی میان ایران و انگلیس، جلوگیری کند ؛ اما در انجام این کار، ناکام ماند. از آن جا که با پایان گرفتن نبردهای کریمه (قریم) ، اتحاد میان فرانسه با انگلستان نیز به پایان رفته بود، « بوره »، جانب ایران را گرفت و حق را به دولت ایران داد.

بخش سوم - تلاش فرانسه برای نفوذ در ایران

در سال ۱۸۴۴ م (۱۲۲۳ خ) ، دولت فرانسه دوباره کوشید با با برقراری روابط سیاسی - بازرگانی با ایران، جای پای در شرق دست و پا کند. از این رو، دولت مزبور دبیر اول سفارت خود در اسلام‌بول را به تهران گسیل داشت. سارتیژ (Comte dr sartiges) دوم شهریور ۱۲۲۳ (۲۴ اوت ۱۸۴۴) ، به حضور محمد شاه بار یافت . ایرانیان که خواستار روابط سیاسی - بازرگانی با دیگر قدرت‌های بزرگ آن زمان برای کاستن از فشار روس‌ها و انگلیس‌ها بودند، وی را به نیکویی پذیرفتند و محمد شاه، فرمانی در زمینه‌ی آزادی بازرگانی و رفت و آمد به شهروندان فرانسه در سراسر کشور صادر کرد و بر پایه‌ی فرمان دیگری که چند ماه بعد صدور یافت ، کشیش‌های کاتولیک اجازه یافتند که به ایران بازگردند و آزادانه مراسم مذهبی برگزار کنند. چندی بعد، میرزا آقاسی از فرستاده‌ی دولت فرانسه خواست که در برابر به ایرانیان نیز آزادی بازرگانی و رفت و آمد در فرانسه داده شود. وی عذر آورد که اختیار لازم را در این باره ندارد. از این رو، به دستور میرزا آقاسی فرمان‌های مزبور ضبط شدند و در نامه‌ای به گونه‌ی رسمی از^{۲۸}

گیزو نخست وزیر فرانسه تقاضا کرد که به سارتیژ اختیار داده شود، قراردادی در این زمینه امضا کند.

دولت فرانسه خواسته‌ی دولت ایران را پذیرفت و سرانجام در تیر ماه ۱۲۲۶ (ژوئیه ۱۸۴۷) قرارداد بازرگانی میان دو کشور ، در تهران دستینه شد. بر پایه‌ی این قرارداد، فرانسویان از مزایای دول کامله‌الوداد برخوردار شد و اجازه یافتند که در تهران و تبریز و بوشهر ، کنسول‌گری دایر کنند و در برابر ، دولت ایران هم می‌توانست در پاریس، ماری و جزیره‌ی بوربون (رئونیون کنونی) ، کنسول و نماینده‌ی بازرگانی داشته باشد.

میرزا آقاسی ، قرارداد را از چشم روس‌ها و انگلیس پنهان نگاه داشت و میرزا محمدعلی خان شیرازی معاون وزارت امور خارجه را به گونه‌ی سفیر فوق‌العاده ، روانه‌ی دربار فرانسه کرد . دولت ایران که از واکنش احتمالی روس‌ها و انگلیس‌ها در برابر این قرارداد، بیم‌ناک بود، وسیله‌ی میرزامحمد خان به مقام‌های فرانسوی اعلام کرد که شرط^{۲۹} :

مبادله‌ی اسناد مصوبه قرارداد، منوط به این خواهد بود که اگر در نتیجه انعقاد قرارداد مزبور، دولت ثالثی در مقام مخاصمه با ایران درآید، دولت فرانسه ، به هر نحوی باشد، از ایران پشتیبانی کند.

اما فرانسویان از پذیرش این تعهد خودداری کردند و در نتیجه، تلاش دو طرف، بی‌نتیجه ماند.

با آغاز نبرد قریم (کریمه) ، فرانسویان ، بار دیگر به ایران روی آوردند . نیکلا پروسپر بوره (Bouree) سفیر فرانسه که به تهران گسیل شده بود ، وظیفه داشت از هم‌کاری ایرانیان با روس‌ها در نبرد کریمه جلوگیری کند. حتا در صورت امکان، ایران را به جنگ علیه روس‌ها برانگیزد و نیز قرارداد بازرگانی آماده شده در دوران محمد شاه را امضا کند.

وی در خرداد ماه ۱۲۳۴ (ژوئن ۱۸۵۵) به تهران رسید و با پیشباز شایسته‌ای از سوی دولت ایران روبرو شد. وی هم‌چنین دستور داشت که با توجه به این که :^{۲۰}

[دولت] ایران، طالب تجدید رابطه با فرانسه است تا برای مقابله با روس‌ها و انگلیس‌ها ، یک پشتیبان قوی پیدا کند، باید بوره از آن دولت، حمایت معنوی کند . هم‌چنین، بوره نباید بگذارد ایران با روسیه متحد شود.

باید اشاره کند که چون امکان دارد دامنه‌ی جنگ با روس‌ها به آسیا نیز کشیده شود، مناطقی که از آن‌ها گرفته می‌شود، میان متحدان فرانسه و انگلیس، به نسبت کمکی که در جنگ کرده‌اند، تقسیم خواهد شد.

اندکی پس از رسیدن « بوره » به تهران ، وی خواستار امضای قراردادی شد که در گذشته از سوی « سارتیز » در دوران محمد شاه ، پیشنهاد شده بود ؛ اما ایرانیان ، خواستار بیش‌تر از یک پیمان بازرگانی بودند. از این رو ، روز هشت امرداد ماه ۱۲۳۴ (۳۰ ژوئن ۱۸۵۵) ، صدراعظم در نامه‌ای به فرستاده فرانسویان نوشت :^{۲۱}

اولیای دولت ایران در اجرای بعضی فصول عهدنامه‌ی ترکمان چای که در زمان اضطراب با دولت روس منعقد ساخت، مدتی است در مانده و در فکر اصلاح معایب آن بوده و هستند. چنان چه، ماموریت عمده‌ی ایلچی کبیر این دولت، تغییر و تبدیل عهدنامه‌ی ترکمان چای است.

در این اثنا که خبر ماموریت آن جناب به این دربار ، با قصد انعقاد عهد دولتی تجارته‌ی به سمع اولیای دولت علیه رسید، کمال خوشنودی به هم رسانید و در این انتظار بودند که به توسط آن جناب ، فیما بین دو دولت قوی شوکت ایران و فرانسه، عهدی مبنی بر صلاح احوال جانبین و خیر اهالی مملکتین منعقد گردد که سرمشق سلوک و رفتار دول هم‌جوار این مملکت توان قرار داد ...

[اما آن جناب] بالصراحه اظهار داشتند که میل و مقصود اعلی حضرت امپراطور این است که همان عهدنامه‌ی که جناب کنت سرتیز واسطه بودند، به تصدیق بندگان اعلی حضرت اقدس شاهنشاهی ... برسد.

دولت ایران، امیدوار بود که از دوستی دولت فرانسه بهره گرفته و بتواند در فراگشت نبردهای کریمه (قریم)، به سود خود بهره جوید. از این رو، با اکراه با درخواست فرانسویان موافقت کرد. در این باره، صدراعظم به فرستاده‌ی دولت فرانسه نوشت: ^{۳۳}

[از آن جا که] مستر بوره تقریرا و تحریرا بالصراحه اظهار نموده که میل و منظور اعلی حضرت امپراتوری این است که همان فصول عهدنامه جناب کنت سرتیز را تصدیق فرماییم ... قبول می‌فرماییم، چنان چه امضا و تصدیق فرمودند. ولی باید تفصیل عهدی را که مناسب احوال اهالی مملکتین و اسباب استحکام دوستی فیما بین دو دولت قوی شوکت می‌دانستیم، برای امپراطور بفرستید تا بدانند مقصود و مطلوب ما، چه نوع عهدنامه بود.

هم چنین دولت ایران، خواستار آن شد که دولت فرانسه، بندرها و جزیره‌های ایران را در خلیج فارس و دریای مکران، برابر تجاوز دیگران نگاهبانی کند: ^{۳۴}

لهذا دولت علییه ایران خواهش دارد که دولت بهیهی فرانسه، از برای رواج تجارت، بر خود قرار بدهد، کل بنادر و جزایر دولت علیه ایران را واقعه در بحرالعجم [خلیج فارس و دریای مکران] و کشتی‌های این طرف را که در بحرالعجم سیر می‌نمایند، از شرارت و صدمه‌ی دشمنان قوی و ضعیف اعم از مسیحی و غیر مسیحی محفوظ بدارد و هم چنین اگر امداد کشتی‌های جنگی دولت بهیهی فرانسه در بنادر جنوب ممالک ایران لازم شود، به محض خواهش اولیای دولت ایران، سفاین جنگی دولت فرانسه به عددی که از جانب کارگزار این دولت معین شود، داخل بنادر مزبور شده، شرارت و صدمات اتفاقیه را به دست صواب کارگزاران این دولت، رفع نماید؛ ولی کشتی‌های دولت بهیهی فرانسه به اقتضای رسم قدیم این دولت، داخل هیچ حوزه و لنگرگاه ممالک ایران نشود، مگر به رخصت و اشاره کارگزاران دولت علیه ...

از سوی دیگر دولت ایران کوشید تا: ^{۳۵}

از قرارداد با فرانسه استفاده کند و در جنگ علیه روسیه سهیم شود، تا سرزمین‌هایی را که روس‌ها از ایران گرفته بودند، به دست آورد.

اما فرانسویان شاید به خواست انگلیس‌ها، از زیر این کار شانه خالی کردند. در این زمینه فرستاده‌ی دولت فرانسه، بر پایه‌ی نوشته‌ی ناپلئون سوم، به دولت‌مردان ایران گفته بود: ^{۳۵}

... ما سه حالت از برای دولت [ایران] فرض می‌توانیم نماییم. یا این است که دولت ایران با دولت روس، رفیق و مشفق خواهد شد ... دیگر بی‌طرف بودن دولت ایران است و سیم، با دول متفق، اتفاق کردن.
 آن که بی‌طرفی است، حالا برای دولت ایران بسیار خوب است تا ما، جواب فقرات [درخواست‌های] دولت ایران را به اقتضای حالات بنویسیم. شما اظهار نمایید که دولت ایران، هر چه در بی‌طرفی بماند، منفعتی را که ما حاصل خواهیم کرد، عاید دولت ایران نیز خواهد شد.

انگلیس که در این نبرد، متحد فرانسه بود، این دولت را از این کار بازداشت و نگذارد که ایران وارد اتحاد انگلیس، فرانسه و عثمانی علیه روس‌ها شود. دولت انگلیس، نمی‌خواست که دولت ایران، هیچ بخشی از سرزمین‌هایی را که از دست داده است، دوباره صاحب شود. زیرا در آن صورت، در اثر افزایش موقعیت سیاسی ایران، امکان داشت که این کشور خواهان بازگشت سرزمین‌های خاوری شود.

از این رو، نماینده‌ی فرانسه در تهران با وجود پی‌گیری‌ها، پاسخ روشنی به درخواست‌های دولت ایران نداد و هر بار جواب قطعی را، به آینده موکول کرد:^{۲۶}

از دوستی دولت بهیبه‌ی فرانسه و همت منصفانه‌ی اعلی‌حضرت امپراطوری و مراقبت خیرخواهانه‌ی آن جناب جلالت‌مآب، اولیای دولت متمنی شده بودند که مراتب را معجلاً به اطلاع اولیای دولت بهیبه‌ی فرانسه رسانیده، از جواب آن، آگاهی و استحضار دهد... چون از تاریخ مراسله آن جناب و انتظار اولیای علیه‌ی ایران، قریب هشت ماه می‌گذرد، مجدداً به مقام اظهار بر آمده ... خواهشمند است در باب جواب فقرات مزبوره ... دوستدار را با اطلاع آن قریب خوش‌وقتی دارند. ۲۲ شوال ۱۲۷۲ [۴ تیر ۱۲۳۵ / ۲۵ ژوئن ۱۸۵۶]

اما فرانسویان در حال « وقت‌کشی » بودند، زیرا:^{۳۷}

انگلیس‌ها، فرانسویان را وادار کردند [تا] ایران را در جنگ علیه روس‌ها، شرکت ندهند.

در اسفند ماه ۱۲۳۴ (فوریه ۱۸۵۶)، خبر جنگ به تهران رسید. چندی پس از آگاه شدن از فراگشت نبرد:^{۳۸}

بوره از دولت خود تقاضا کرد، به ماموریت او پایان دهد. چون شروع جنگ بین

ایران وانگلیس، وضع او را دشوارتر کرده بود.

بدین سان، تلاش دوباره فرانسه برای یافتن جای پای در ایران، در اثر سست عنصری آنان در سیاست خارجی، ناکام ماند و بار دیگر مانند اتحاد با ناپلئون بناپارت، ایران در اتحاد با ناپلئون سوم نیز دچار زیان بسیار شد. در این زمینه، میرزا آقاخان نوری گفته بود: ^{۳۹}

صدمه‌ای که انگلیس به ایران زد، به ملاحظه‌ی عهدی بود که ایران با فرانسه، بی‌توسط و استحضار انگلیس، منعقد کرد.

بخش چهارم - تجزیه‌ی افغانستان

به دنبال نافرجام ماندن اشغال نظامی سرزمین افغانستان، انگلیس‌ها، همه‌ی نفوذ و اعتبار خود را در این منطقه، از دست دادند. اما با شکست روس‌ها در نبردهای کریمه و بی‌رنگ شدن نقش آنان در این بخش از آسیا، انگلیس‌ها را دوباره به فکر نفوذ در کابل و برقراری رابطه‌ی دوستانه، با دوست محمدخان انداخت. با تشویق و وعده‌های بی‌شمار ماموران انگلیس، دوست محمدخان نامه‌ای دوستانه به فرمان‌روای کل هندوستان نوشت و پاسخ مساعد دریافت کرد. به دنبال آن، دوست محمدخان، فرزند خود غلام حیدرخان را به‌عنوان نماینده‌ی مختار خود به پیشاور گسیل داشت و در نتیجه، روز ۱۰ فرودین ۱۲۳۴ (۳۰ مارس ۱۸۵۵)، قراردادی میان حکومت هندوستان و امیر کابل بسته شد. این قرارداد، پیش درآمد یک معاهده‌ی محرمانه‌ای بود که خود دوست محمدخان، آن را در پیشاور دستینه کرد.^{۴۰}

به دنبال این قرارداد، دوست محمدخان قندهار را مورد آفند قرار داد و آن‌جا را تصرف کرد. از آن‌جا که سرداران قندهار می‌دانستند این کارها بر اثر تحریکات انگلیس‌هاست، با او برخورد دشمنانه کردند. گروهی به دربار تهران پناهنده شدند و گروهی به میان مردم رفتند تا آنان را از اتحاد دوست محمدخان با انگلیس‌ها آگاه کنند و در نتیجه خیزش همگانی علیه او را، تدارک بینند.

از سوی دیگر، انگلیس‌ها دست به اقدام‌های دشمنانه علیه ایران در هرات زدند و هم‌زمان، امام مسقط را با دادن پول‌های زیاد و در نظر گرفتن امتیازهای ارضی، بر آن داشتند که به بندر عباس یورش برد و آرامش مناطق جنوبی ایران را برهم زند.

از آن‌جا که دولت ایران، هرات و قندهار و کابل را بخشی از ایران می‌دانست، به والی خراسان امر شد، از قندهار و هرات دفاع کند و نگذارد که این دو امارت، به چنگ محمدخان بیفتد. از این رو، روز سوم آبان ۱۲۵۳ (۲۵ اکتبر ۱۸۵۶)، ارتش دولت مرکزی، وارد هرات شد:^{۴۱}

حسام السلطنه [والی خراسان] در غره ربیع‌الاول [۸ آبان ۱۲۵۳/۳۰ اکتبر ۱۸۵۶] در مسجد بزرگ هرات به نام پادشاه ایران ناصرالدین شاه خطبه خواند و سکه‌های زر در ضراب‌خانه‌ی هرات، به نام شاهنشاه ایران ساخته و میان مردم توزیع شد. همه‌ی بزرگان هرات، اطاعت ایران را پذیرفتند.

با آزادسازی هرات، شهر فراه نیز آزاد شد و حسام‌السلطنه در گزارشی درباره‌ی سرزمین‌های

خاوری به صدر اعظم نوشت:^{۴۲}

اگر خیال اولیای دولت، تصرف [آزاد سازی] قندهار و کابل است. حالا که بحمدالله هرات مفتوح شد ... اسباب آن صفحات هم در دست است ... برادر زاده‌های امیر دوست محمدخان که اسباب کارند، قریب شرفیاب آستان همایون می‌شوند. از این‌ها، کارهای خوب ساخته است. هزاره‌جات پساکوه که قریب چهل پنجاه هزار خانوارند، همه عریضه نوشته و همراه شاه الدوله‌خان فرستاده‌اند و منتظر رجوع خدمت هستند. اولاد کهن‌دل خان، هم حاضرند. همین که خبر فتح [آزادسازی] هرات به آن‌ها و قندهاری‌ها رسید، دور نیست مایه‌ی اغتشاش کار کابلی شده و ...

به دنبال فریفته شدن دوست محمدخان از سوی انگلیس‌ها، دولت ایران برای پیش‌گیری از گسترش نفوذ دولت انگلیس در خوارزم و فرارود (آسیای میانه)، دست اندر کار شد. از این‌رو، برای پایان دادن به ترکتازی‌های خان خیه، به والی خراسان دستور داد تا نیروهایی برای به راه آوردن او، به آن خطه گسیل دارد. محمد امین خان، که گاه در پی سرکشی بر می‌آمد و دیگر خان‌های خوارزم و فرارود را نیز به گردن‌کشی برابر دولت، بر می‌انگیخت.

افزون بر آن که وی در دسرهایی برای دولت فراهم می‌آورد، با قتل و غارت کاروان‌های بازرگانان روسیان، باعث گله‌گزاری وزیر مختار روس در دربار ایران می‌شد. سپاه گسیل شده از خراسان، در سال ۱۲۳۴ خ (۱۸۵۵ م)، در چند زد و خورد کوچک، نیروهای خان خیه را در هم شکست و خود وی نیز در این میان، کشته شد. بدین‌سان، دولت ایران توانست، تنها با یک لشگرکشی کوچک، دوباره سرتاسر خوارزم و فرارود را آرام سازد و حاکمیت دیرین خود را بر این سرزمین‌ها استوارتر کند.

از سوی دیگر، یک سال پیش از آن، دولت توانسته بود به راحتی نیروهای سلطان مسقط را که به تحریک انگلیس‌ها به بندرعباس یورش آورده بود و برای مدت کوتاهی این شهر را در اختیار گرفته بود، درهم شکسته و وی را، با وارد آوردن زبان‌های مالی و جانی بسیار، از بندر عباس براند.

انگلیس‌ها که دیدند، پیوندهای ایرانیان را نمی‌توانند با خریدن امیران، پخش پول در میان آنان و دادن وعده‌ی پادشاهی و ...، از هم گسیخت، خود به‌گونه‌ی رسمی، پای پیش نهادند و چند روز پس از آزادسازی هرات، به دولت ایران اعلام جنگ دادند.

به دنبال اعلان جنگ، جزیره‌ی خارک را اشغال کردند و سپس در بوشهر، نیرو پیاده کردند. بدین‌سان، جنگ میان ایران و انگلیس آغاز شد و دامنه‌ی آن به خوزستان کشید. انگلیس‌ها در

این بخش از ایران نیز، نیرو پیاده کردند.

ناصرالدین شاه و دولت‌مردان که توان روحی رویارویی با دولت انگلیس را نداشتند، وسیله‌ی فرخ‌خان امین‌الملک با وزیر مختار انگلیس در اسلام‌بول، به گفت‌وگو نشستند. در حالی که در آن زمان، هنوز ارتش ایران از پیاده نظام، سواره نظام، توپ‌خانه خوبی برخوردار بود و می‌توانست با توجه به تجربه‌ی لشگرکشی به هرات، به راحتی نیرو تجهیز کند و عملیات نظامی را با موفقیت به پایان برد. از سوی دیگر، چند سال پیش، مردم کابل با دست خالی، ارتش شانزده هزار نفری انگلیس را از این شهر راندند، به گونه‌ای که تنها یک تن از آنان توانست خود را به جلال‌آباد برساند. اما در این میان، به جای امیرکبیر که هم توان روانی رویارویی با بی‌گانگان را داشت و هم می‌توانست این توان روانی را به ناصرالدین شاه القا کند، صدراعظم نوری ناتوان، قرار داشت. انگلیس‌ها برای آشتی، شرط‌های سخت و ننگ‌آوری پیشنهاد کردند :^{۴۳}

- اول - قشون ایران از هرات مراجعت کند و خسارت وارده به اهل هرات را بدهند
- دوم - در امور هرات، بعدها دخالت نکنند
- سوم - یک عهدنامه‌ی تجارتی از نو بین دولتین ایران و انگلیس منعقد شود تا این‌که کنسول‌های انگلیس آزادانه بتوانند در شهرهای ایران اقامت کنند
- چهارم - طلب اتباع انگلیس از طرف دولت ایران داده شود
- پنجم - بندرعباس موافق تقاضای امام مسقط، به او واگذار شود
- ششم - صدراعظم ایران، از صدارت معزول گردد.

دولت ایران این شرایط را نپذیرفت و به فرخ‌خان ماموریت داد که به پاریس رفته و خواستار میانجی‌گری امپراتور فرانسه در این مساله گردد. بدین‌سان، گفت‌وگوهای آشتی، میان فرخ‌خان و کاولی (Cowly) سفیر انگلیس در فرانسه، آغاز شد و به جدایی افغانستان از ایران انجامید. میرزا آقاخان نوری، در دستورالعملی که برای فرخ‌خان فرستاده بود، باتوجه به درخواست عزل خود از سوی انگلیس‌ها، تاکید کرده بود :^{۴۴}

شما اختیار دارید، در هر مساله‌ای که مورد تقاضای انگلیس هاست موافقت کنید، مگر در دو مورد، یکی سلطنت ناصرالدین شاه و دیگری صدارت من

در اثر ترس بی‌هوده ناصرالدین شاه و دولت‌مردان، فرخ‌خان سند جدایی افغانستان از ایران را امضا کرد. در حالی که شاه و دولت‌مردان می‌دانستند که معنای دست شستن از افغانستان، تن دادن به تجزیه‌ی همه‌ی سرزمین‌های خوارزم و فرارود است : زیرا بدون در دست داشتن

هرات، پدافند آسیای میانه، بسیار مشکل و یا شاید ناشدنی بود. چنان‌که گفته شد، ترس آنان را ناگزیر کرد که حتا پیش از آغاز گفت‌وگوها در پاریس، دولت ایران از همه‌ی حقوق تاریخی ملت ایران در هرات و دیگر مناطق سرزمین افغانستان، چشم‌پوشی کند و حتا بخش‌هایی را نیز بدان‌ها بیفزاید. شاه و صدراعظم نوری که تنها به فکر حفظ مقام خود بودند و با وجودی که ایران دست بالا داشت و می‌توانست از موضع قدرت با انگلیس‌ها، طرف گفت‌وگو شود، صدراعظم به «بوره» وزیر مختار فرانسه در تهران، گفته بود:^{۴۵}

میل خاطر همایون، از رضای خاطر دولت انگلیس و استحکام دوستی ذات‌الیین است. اگر سر یک مساله، حرف و گفت‌وگویی باشد، عدم همراهی و دوستی از این طرف نباشد. بعد از آن که محقق شد که دولت ایران حق بین و آشکار در مساله دارد، بازگشت از آن، محض رضاجویی خاطر انگلیس در پیشگاه حضور همایون، امکان دارد. وضعیت «لاش» و «جوین» هم همین‌طور است... اما چون من می‌دانم که میل دولت انگلیس در این است که ما تصاحب نماییم، هیچ مضایقه نداریم... سکه و خطبه‌ی هرات را هم از روز اول طالب نبودیم و حالا هم نیستیم...

در پایان این دیدار، صدراعظم نوری به وزیر مختار فرانسه گفته بود:^{۴۶}

از آن اندیشه داریم که از این‌ها هم بگذریم و باز آسوده نباشیم.

در پاریس، فرخ‌خان غفاری (امین الدوله کاشی):^{۴۷}

با سرعت، آن‌چنان قراردادی بست که برای همیشه به حاکمیت ملی ایران در قسمتی از سرزمین خراسان بزرگ، لطمه جاوید وارد ساخت. در این خطای عمدی، هم میرزا آقاخان نوری، هم فرخ‌خان، هم ملکم مترجم فرخ‌خان تحت تاثیر انگلیس‌ها قرار گرفتند.

هم‌چنین در این گفت‌وگوها، قرار شد تا با امام مسقط هم، ترتیبی درباره‌ی اجاره‌ی بندرعباس به وی داده شود.^{۴۸}

در حالی‌که اگر، این چنین برای چشم‌پوشی از حق حاکمیت تاریخی ملت ایران بر این سرزمین‌ها، شتاب به عمل نیامده بود:^{۴۹}

با ظهور اغتشاش هندوستان که یک ماه بعد از بستن عهدنامه‌ی جدید، بروز نمود... [دولت ایران] می‌توانست عهد با صرفه‌ی خوبی ببندد و افغانستان را به کلی از اختیار دولت ایران خارج نماید...

این توافق، چنان با شتاب از سوی نماینده‌ی ایران، دستینه شد که وزیر مختار روسیه در ایران، سخت شگفت زده شده بود، زیرا در همان زمان:^{۵۰}

وزیر امور خارجه ... اصرار زیاد داشتند که جناب امین الملک، قدری در مصالحه صبر نموده و دست نگاه دارد و مکرر به بنده [وزیر مختار روسیه در تهران] گفته بودند که همان اوقات [این مساله را] به عرض [ناصرالدین شاه] رسانیده بودم.

بدین‌سان، در اثر سست عنصری شاه و بی‌بهره بودن از توان روانی لازم برای نگاه‌داری، یگانگی ایران و یک‌پارچگی دولت فراگیر ملی، ایران به ورطه‌ی سقوط کامل کشانیده شد و به دنبال سرزمین افغانستان، بخش‌های بزرگی از سرزمین مکران، بلوچستان، سیستان و سرانجام سرتاسر سرزمین‌های خوارزم و فرا رود در مدت کوتاهی از ایران جدا کرده شد. اما در این میان، اندکی از دولت مردان نیز، هم‌سوی با انگلیس‌ها در این خیانت، هم‌داستان و اثر گذار بودند. باید با وزیر امور خارجه‌ی روسیه در این زمان، هم‌داستان شد و پرسید:^{۵۱}

وزرای ایران را، چه به این وا می‌دارد که با آن‌همه مرحمت پادشاهی و عزت و اعتبار کلی، خود را به دول خارج و مردم غیر و اجنبی ببندند و به ولی نعمت خودشان خیانت بکنند. با این تدبیر است که می‌توانند اسباب فراهم آورند از برای خیانت به ولی نعمت خود، از این تدابیر اگر به کار خیر و خدمت ولی نعمت خود به کار بردند که بهتر و با صرفه‌تر بود، از برای مملکت و ملت خودشان هم خیری داشت.

سرانجام، با وجودی که میرزا آقاخان نوری، متهم به طرف‌داری از سیاست دولت انگلیس بود، وسیله‌ی دولت انگلیس، مقصر اصلی جنگ این دولت علیه ایران شناخته شد. در این زمینه «پالمرستون» (Palmerstone)، در پاسخ نامه‌ی میرزا آقاخان نوشت:^{۵۲}

... این جنگ، فقط و به‌طور کلی مربوط به رفتار غیر دوستانه‌ی خود جناب اشرف بوده و به واسطه‌ی خصومت شخصی که جناب اشرف نسبت به انگلستان داشته‌اید و قبولاً و عملاً آن‌را ابراز کرده بودید، پیش آمد ... شخص جناب اشرف بوده‌اید که یگانه عامل قطع روابط دوستانه دولتمین شده‌اید.

من هیچ تردید ندارم که جناب اشرف، دنبال بهانه می‌گشتید که جنگ و ستیز را با دولت انگلیس آغاز کنید و در این اقدام، تصور می‌کردید که به ازدیاد منافع دولت ایران می‌کوشید و من باید این‌طور حدس بزنم که جناب اشرف در این مورد، وظیفه‌ی یک نفر وطن پرست حقیقی را انجام می‌دادید و این حدس، عقیده و اعتماد مرا نسبت به روابط حسنه‌ی آینده‌ی دو کشور، استوار می‌کند. زیرا پیش‌آمدهای جنگ و فتوحات

قشون انگلیس با وجود فزونی قشون ایران، باید به حضرت اشرف ... معلوم کرده باشد که منافع حقیقی ایران در این است که شما، روابط صمیمیت را با دولت انگلستان^{۵۳} به بهترین وضعی نگاه دارید و نگذارید صلح بین این دو کشور متزلزل گردد و باید بدانند که نتیجه‌ی جنگ ایران با دولت انگلیس، شکست و خسارت برای دولت ایران است.

درحالی که گفته‌اند و نوشته‌اند، بوشهر را صدراعظم به انگلیس‌ها واگذار کرده بود تا ایران از هرات چشم‌پوشد که البته این سخن، به هیچ وجه قابل پذیرش نیست: ^{۵۳}

بوشهر را، صدراعظم به باد داد، با سفرای انگلیس قرارداد و نوشته‌ای به آن‌ها نگاشته است که اگر بخواهید هرات را از ایران بگیرید، بوشهر را تصرف کنید، تا ما از در مصالحه در آییم ...

بر اثر قرارداد پاریس، دست و بال دولت انگلیس در خلیج فارس نیز گشوده تر شد: ^{۵۴}

به موجب این قرارداد، علاوه بر جدایی مناطق گسترده‌ای از بخش‌های کشورمان، در اجرای بند سیزدهم، دولت انگلیس اکثر حکام جزایر جنوبی ایران را با عملیات ایدایی به استناد این ماده، ناگزیر از ترک تابعیت ایران و متعاقبا تجزیه و مجزا نمودن آن‌ها، از ایران نمود.

باوجود قرارداد پاریس، به دلیل خیزش گسترده‌ی مردم هندوستان علیه سلطه‌ی استعماری انگلیس، هرات مانند گذشته، در قلمرو دولت ایران، باقی ماند و حسام‌السلطنه حاضر نشد که این شهر را تخلیه کند. از این رو، میرزا آقاخان نوری: ^{۵۵}

حکمی به ... حسام‌السلطنه نوشت که هرات را تخلیه نماید و به مشهد برگردد که دولت انگلیس، دست از محاربه‌ی بنادر فارس بردارد.

در پاسخ، حسام‌السلطنه که یکی از دولت‌مردان ایران پرست و شایسته این سرزمین بود نوشت: ^{۵۶}

حال سزاوار نیست دولت ایران، هرات را تخلیه نماید. زیرا خسارت فوق‌العاده متحمل شده ایم و آن‌گاه، بسیاری مردم قزلباشیه [شیعه] که تقیه در طریقت خود داشتند، آشکار شده‌اند و خرابی و صدمات کلی، از هر حیث، به دولت و ملت ایران فراهم می‌شود.

در برابر این استدلال حسام‌السلطنه، صدراعظم، راه دیگری در پیش گرفت و او را به سرکشی برابر دولت و آرزوی خودمختاری، متهم کرد:^{۵۷}

معلوم می‌شود، شما را خیال سلطنت و پادشاهی به سر افتاده که به هرات مانده، جواب تعلیقی دولت را این‌طور داده‌اید. اگر خود را جزو دولت ایران و خیرخواه پادشاه می‌دانید، هرات را تخلیه نموده به مشهد برگردید.

بدین سان، میرزا آقاخان نوری، حسام‌السلطنه را ناچار از تخلیه‌ی هرات کرد و حتا او را از حکومت خراسان نیز برکنار کرد.

پیش از تخلیه‌ی هرات، دولت ایران سلطان احمدخان معروف به سلطان جان، برادر زاده‌ی دوست محمدخان که در آن زمان پناهنده دربار تهران بود، به حکومت هرات برگماشت. وی تا پایان زندگی، خود را ایرانی و وابسته به دولت و ملت ایران می‌دانست.

به دنبال پایان گرفتن حالت جنگ میان ایران و انگلیس، چارلز موری وزیر مختار این کشور که تهران را با بهانه جویی ترک کرده بود، دوباره به ایران بازگشت و روز ۱۴ امرداد ۱۲۳۴ (۵ اوت ۱۸۵۵)، وارد تهران شد و هم‌زمان با برکنار شدن میرزا آقاخان نوری، مدت خدمت وی نیز به پایان رسید و هنری رالنسون، جانشین وی گردید.^{۵۸}

البته برگزیدن چنین فردی با این سوابق خدماتی و فرهنگی در ایران، از روی اتفاق نبود. در این زمان، روس‌ها توانسته بودند، شکست کریمه (قریم) را به دست فراموشی و دوباره به خود آیند. از این‌رو، دوباره دست به فعالیت در آسیای میانه زده بودند.

هم‌زمان، روس‌ها موفق شده بودند که پس از ۵۵ سال، شیخ شمل (شمیل، شامل)^{۵۹} را که سرزمین قفقاز و به ویژه داغستان را برای روس‌ها نا امن کرده بود، اسیر کنند و به آخرین خیزش بزرگ مردم قفقاز، برابر سلطه‌ی خود بر این منطقه پایان دهند. روس‌ها همیشه بیم آن داشتند که با رسیدن کمک‌های نظامی و مالی به شیخ شمل، در قفقاز دچار گرفتاری بزرگی شوند. به گونه‌ای که رالنسون می‌نویسد:^{۶۰}

همین که شیخ شامل [شمل] تسلیم شد، دیگر برای روس‌ها، از ارس تا رود سند، مانع خارجی وجود نداشت.

هم‌چنین روس‌ها، خانیکوف را که بعدها بسیار نام‌آور شد، همراه با گروهی از کارشناسان رشته‌های گوناگون، برای پژوهش‌های گوناگون، از جمله نظامی، به سرزمین‌های خاوری ایران

گیسل داشتند .

با توجه به این رخدادها، انگلیس‌ها به این نتیجه رسیدند که تنها عامل مهم که هنوز می‌تواند در منطقه با رو آوردن به هریک از دو قدرت بزرگ، موازنه را به سود آن طرف دگرگون کند، ایران است. گرچه دخالت‌های ناروای انگلیس، ایران را به شدت ناتوان کرده بود.

از این‌رو، بهترین گزینه‌ی آن‌ها در آن زمان برای سفارت ایران، هنری رالنسون بود. او در سر راه خود به تهران، در پای‌تخت‌ها و شهرهای مهم درنگ کرد، تا هرچه بیش‌تر برای این ماموریت مهم و دشوار، آگاهی‌های لازم را به‌دست آورد.

وی در پاریس، به دیدن میرزا حسن‌خان گروسی وزیر مختار ایران در فرانسه و انگلیس رفت و از او خواسته بود که وی را در راستای بهترین راه برقراری دوباره‌ی روابط دوستانه با ایران، راهنمایی کند. وزیر مختار به او می‌گوید که اکنون پس از برکناری میرزا آقاخان نوری^{۶۱}:

شاه در ایران دارای قدرت مطلقه است ... و شخص شاه نیز فوق‌العاده از انگلیس‌ها ناراضی است و نسبت به آن‌ها، بی‌اندازه بدبین است ...

در اسلام‌بول، به حضور سلطان بارمی‌یابد و در تفلیس با پرنس بارتینسکی (Bariatinski) که داغستان را تسخیر کرده بود، دیدار می‌کند و پایان کار شیخ شمل را از زبان او می‌شنود . این‌گونه بود که دوباره ایران در کانون توجه انگلیس قرار می‌گیرد و آنان بر آن می‌شوند که اگر با دل‌جویی، نتواند ایران را به خود متمایل نمایند، از روی خوش نشان ایران به روس‌ها، جلوگیری کنند.

ناصرالدین شاه، با همه‌ی دل‌تنگی که از انگلیس‌ها داشت، فردای رسیدن وی به تهران، رالنسون را به حضور پذیرفت. وی در حضور شاه، به زبان فارسی سخن راند . او چنان نیکو فارسی سخن گفت که باعث شگفتی حاضران شد. سپس پیش‌کش‌های ملکه‌ی انگلیس را تقدیم کرد و ...

اما حضور او در ایران زیاد نپایید، زیرا دوباره انگلیس‌ها به این نتیجه رسیده بودند که امور سیاسی ایران، نمی‌بایست در دست حکومت هند باشد و رالنسون با این کار موافق نبود، در نتیجه او از مقام خود استعفا کرد که پذیرفته شد و در نتیجه، از تهران رفت و این امر با وجود گفته‌های او به شاه و وزیر امور خارجه که این امر، ارتباطی با سیاست دولت انگلستان درباره‌ی ایران ندارد، ایجاد نوعی فضای نامطلوب کرد و ایرانی‌ها به حق نگران دگرگون شدن سیاست انگلیس‌ها، بودند.

در حالی که این‌گونه نبود، بلکه با سرکوب کامل خیزش مردم هندوستان، دولت انگلیس

برای اجرای نقشه‌های آینده، صلاح در آن دیده بود که امور سیاسی مربوط به ایران، به گونه‌ی سر راست زیر دید وزارت امور خارجه در لندن قرار گیرد.

دولت ایران، پس از دست دادن قفقاز و افغانستان، به سختی از هر دو قدرت همسایه، زیان دیده بود، ایران در این زمان، می‌خواست با هر دو همسایه نیرومند دارای روابط دوستانه باشد و به دور از توطئه‌های آنان در درون و برون از مرزها، به اوضاع ناگوار داخلی کشور در اثر جنگ‌های پیاپی خارجی و داخلی و نیز از دست دادن سرزمین‌های پهناور، سرو سامان دهد. اما اشتباهی هر دو کشور برای تجزیه‌ی ایران و برکندن بخش‌هایی از این کشور، سیری ناپذیر بود. در این میان، بیش از روس‌ها، انگلیس‌ها به ایران زیان رساندند و در زیان رسانیدن روسیان به ایران، نیز همیشه هم‌گام و انباز بودند. مشیرالدوله در این باره به کرزن گفته بود:^{۶۲}

هرگاه دولت انگلیس، نصف پولی را که برای جداکردن افغانستان از ایران، بی مطالعه صرف نمود، برای دوستی ایران صرف می‌کرد، امروز ایران یک سد بزرگی در مقابل روس واقع شده بود و این برای هندوستان انگلیس مفید بود.

کرزن درباره‌ی گفته‌ی مشیرالدوله اظهار نظری کرد که این:^{۶۳}

یک تذکر عادلانه بود

پی‌نوشت‌هاب گفتار سوم

- ۱- تاریخ روابط خارجی ایران ... - ر ۲۶۷
 - ۲- همان - ر ۲۶۸
 - ۳- بلوچستان ... - ر ۱۰۰
 - ۴- تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس - ج ۲ - ر ۴۸۸
 - ۵، ۶- همان
- میرزا آقاخان نوری، پس از حاجی ابراهیم خان شیرازی، دومین کس در میان سیاست‌مردان قاجار بود که لقب اعتمادالدوله داشت و نیز پس از میرزا شفیع مازندرانی، تا آن زمان کسی عنوان صدر اعظم نداشت.
- ۷- معاهدات و قراردادهای تاریخی دوره‌ی قاجاریه - ر ۲۱۴ - ۲۱۲
 - ۸- برای آگاهی کامل، نگاه کنید به: دفتر دوم تاریخ تجزیه‌ی ایران - تجزیه‌ی بحرین
 - ۹- تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس ... - ج ۲ - ر ۵۰۵ (برگرفته از: تاریخ المورخین - ج ۷ - ر ۵۶۲)
 - ۱۰- همان - ج ۲ - ر ۵۰۶
 - ۱۱- معاهدات و قراردادهای تاریخی دوره‌ی قاجاریه - ر ۲۱۶
 - ۱۲- تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس ... - ج ۲ - ر ۵۰۹
 - ۱۳- همان - ر ۵۰۸

تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس ... - ج ۲ - ر ۵۱۵ / ۵۱۵ - P. 89 - op. cit - Rawlinson - 14

۱۵- شمل، بابا شمل و ... در اصطلاح سر دسته‌ی لوطیان بود (فرهنگ دهخدا). رسیدن به مرحله‌ی بابا شملی، راه درازی بود و کار هر لوطی و پهلوان و داشی نبود. به‌گونه‌ای در درازای تاریخ این سرزمین، زیاد نیستند کسانی که توانسته‌اند، به این مرتبه‌ی والا دست یابند. «شمل» تنها متکی به نیروی بدنی نبود. شمل، افزون بر زور بازو، جوان‌مرد، فروتن، مردم‌دار و حامی فرودستان بود.

از نخواستگی تا منصب «شملی»، راه درازی بود و می‌بایست، هر نواخته، مراحل نوچه‌گری، داش‌گری و پهلوانی را می‌گذراند، تا به لوطی‌گری می‌رسید. اما از میان لوطیان، گه‌گاه، مردی به مرحله‌ی شملی می‌رسید.

۱۶- تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس ... - ج ۲ - ر ۵۱۴

هنوز مرکب امضا‌های عهدنامه خشک نشده بود که عمال سیاسی دولت انگلیس از مطالب آن مطلع شدند و اسرار آن از پرده بیرون افتاد و کار به جایی کشید که روزنامه‌جات انگلستان صحبت از تادیب شاه ایران آغاز کردند و اظهار نمودند که باید مامور مخصوصی به ایران فرستاد که شاه را به زانو درآورد.

اما از این طرف میرزا آقاخان نوری صدراعظم ایران شاه را حاضر نموده بود که در عوض اتحاد با دولت روس با دشمنان آن دولت طرح اتحاد ریزد، بنابراین به صلاح‌دید صدر اعظم، بعضی شرایط هم تهیه شد و به دولت انگلیس پیشنهاد شد. این پیشنهاد به لندن ارسال گردید و تا جواب آن رسید، مدت‌ها طول کشید و پس از آن هم که جواب رسید جواب غیر مساعد بود و به شرایط پادشاه ایران توجه نشده بود.

این جواب نامساعد، ناصرالدین شاه را فوق‌العاده متغیر نمود ولی کار از کار گذشته بود، چون که به امید مساعدت دولت انگلیس عهدنامه‌ی سری را با روس‌ها عملی نکرده بودند و دولت روس نیز از این عدم اجزا رنجیده خاطر شده بود ولی شرایط دولت ایران برای دولت انگلیس چه بود اطلاعی در دسترس نیست، فقط سرهنگری رالنسون در کتاب «انگلیس و روس در شرق» خود می‌نویسد:

«دولت پادشاهی ایران انتظار داشت اگر دولت انگلیس حقیقتاً برای زوال و اضمحلال نفوذ دولت روس در آسیا حاضر است، بهتر آن است که دولت انگلیس یک عده قشون مکمل در داغستان وارد کند که با قشون شیخ شامل و سکنه‌ی ناراضی آن حدود متحد شده به اتفاق گرجستان، ارمنستان و ایران، هم‌چنین با قشون هندوستان که از راه بغداد و کرمانشاهان خواهد رسید جملگی متحداً به نفوذ روس‌ها در آسیا خاتمه دهند.

در تحت این شرایط دولت ایران حاضر بود مقدرات خود را در این جنگ با انگلستان توأم کند، دولت ایران به این امید به این اقدام حاضر بود که مجدداً ایروان و نواحی آن به قلمرو پادشاهی ایران ضمیمه شود.

در این هنگام دیگر میرزاآقاخان نوری نتوانست ظاهراً بر روابط صمیمی خود نسبت به نمایندگانه سیاسی دولت انگلیس در دربار ایران ادامه دهد، چه، او نیز بعد از جواب‌های سربالای دولت انگلیس نشان ندهد و از همین جا اختلافات شروع و رفته رفته روابط دولتین تیره می‌گردد و کار به جایی می‌رسد که به قطع روابط منجر می‌شود.

اما این پیش‌آمد دارای یک مقدمات مختصری است که باید در این جا بدان اشاره شود، چه در این موقع انگلیس‌ها یک سیاست جابرانه و متعدی نسبت به ایران اتخاذ نموده بودند، چون که یگانه حریف پر زور آن‌ها در آسیا یعنی دولت امپراتوری روس در جنگ کریمه شکست خورده برای مدتی فلج شده بود. نیکلای اول نیز که سیاست تجاوز و تعدی را در آسیای مرکزی تعقیب می‌نمود در این هنگام درگذشت و الکساندر دوم به جای او امپراتور ممالک روسیه شد، او نیز هنوز تازه‌کار و داخل در این مراحل نشده بود، در این صورت انگلیس‌ها در خلال این احوال فرصت مناسبی داشتند که نفوذ از دست‌رفته‌ی خودشان را در آسیای مرکزی به دست آورند. (تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس ... ج ۲ - ر ۵۱۴ - ۵۱۲)

۱۷- همان - ر ۵۱۸

۱۸- همان

تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس ... ج ۲ - ر ۵۱۹ / Kay , op . cit ; Vol . , P . 510/ 19-

تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس ... ج ۲ - ر ۵۱۹ / Kay. Op. cut: Vol . P 510/ 20-

۲۱- روضه‌الصفاء - ج ۱۰ / تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس ... ج ۲ - ر ۵۱۹

۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵ و ۲۶ - تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس ... ر ۵۲۰

۲۲- همان - ر ۵۲۲ - ۵۲۱

۲۸ - تاریخ روابط خارجی ایران ... ر ۲۶۱

۲۹- همان

۳۰- انفصال هرات - ر ۱۶۵

۳۱ - قرارها و قراردادهای دوران قاجاریه - ر ۱۴۷

- ۳۲- همان - ر ۱۴۸
- ۳۳- همان - رر ۱۵۱-۱۵۲
- ۳۴- انفصال هرات - ر ۱۶۳
- ۳۵- قرارها و قراردادهای دوران قاجاریه - رر ۱۶۲- ۱۶۱
- ۳۶- همان - رر ۱۶۰- ۱۵۹
- ۳۷- انفصال هرات - ر ۱۶۳
- ۳۸- همان - ر ۱۶۸
- ۳۹- [۲۴ تیر ۱۲۳۴] A.N.F., Vol. 25, Bouree a Drouinde Lhyus, Tehran, 15 Juillet 1855
- ۴۰- تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس ... ج ۲ - ر ۵۲۶، برگرفته از: جلد یکم زندگی چهل و یک ساله لرد رابرت در هندوستان - رر ۵۰- ۵۴
- ۴۱- چکیده‌ی تاریخ تجزیه‌ی ایران - ویرایش دوم - رر ۷۰- ۶۹
- ۴۲- یکصد سند تاریخی ایران - سند بیست و چهارم - رر ۵۵- ۵۳
- ۴۳- تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس ... ج ۲ - رر ۵۲۲- ۵۳۱
- ۴۴- تاریخ روابط خارجی ایران ... - ر ۲۷۶ / چکیده‌ی تاریخ تجزیه‌ی ایران - ویرایش دوم - ر ۷۰
- ۴۵- یکصد سند تاریخی - سند بیست و هشتم - رر ۶۱- ۵۹
- ۴۶- همان
- ۴۷- همان - سند بیست و پنجم - زیرنویس ر ۵۸
- ۴۸- چکیده‌ی تاریخ تجزیه‌ی ایران - ویرایش دوم - ر ۷۱
- ۴۹- یکصد سند تاریخی دوره‌ی قاجاریه - سند بیست و هفتم - ر ۶۷
- ۵۰- همان
- ۵۱- همان - رر ۶۸- ۶۷
- ۵۲- تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس ... ج ۲ - ر ۵۴۳، برگرفته از: کتاب تاریخ زندگی ویس کنت پالمرتون، نوشته‌ی اشلی - رر ۱۳۲- ۱۳۱
- ۵۳- تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس ... ج ۲ - ر ۵۴۶. (در این هنگام، میرزا حسن علی‌خان حکومت بوشهر را داشت و صدراعظم نوری، شجاع‌الملک را از جانب خود، مامور بوشهر کرده بود و ...)
- ۵۴- اختلاف دولتین ایران و افغانستان در مورد رود هیرمند - ر ۲۴ (زیرنویس ۲۱)
- ۵۵- عین الوقایع - محمد یوسف خان هراتی - ر ۱۲۹ - تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس ... ج ۲ - ر ۵۴۹
- ۵۶- همان
- ۵۷- همان - ر ۱۳۰
- ۵۸- هنری رالنسون در سال آخر پادشاهی فتح علی‌شاه (۱۲۲۲خ/۱۸۴۳م)، جزو افسرانی بود که برای آموزش ارتش ایران، به تهران آمد و نزدیک به پنج سال در خدمت دولت بود. وی با خواندن سنگ نبشته‌ی کوه بیستون (بغستان و ...) به شهرت جهانی رسید.
- یادداشت‌های وی سه سال پس از مرگش، از سوی برادرش منتشر شد. او هنگام درگذشت فتح‌علی‌شاه، در تبریز بوده و به دنبال رسیدن خبر به تبریز، محمد میرزا، جلوس می‌کند. شاه در سخنان خود پس از جلوس

گفته بود که ایران، باید دارای یکصد هزار قشون منظم و مسلح باشد. وی همچنین آیین تاج‌گذاری محمدشاه را در تهران و خطابه‌ی تاج‌گذاری وی را که در آن به آزادسازی هرات، خیوه و بخارا، تاکید می‌شود، یادداشت می‌کند. رالنسون در لشگرکشی محمد شاه به استرآباد و آرام سازی ترکمانان، همراه ارتش شاه بود. با تیره شدن روابط با انگلیس‌ها بر سر لشگرکشی محمدشاه به هرات، رالنسون نیز از خدمت نظامی دولت ایران کناره‌گیری می‌کند. با بریده شدن روابط سیاسی ایران و انگلیس و اشغال جزیره ای خارک از سوی آنان ، وی مامور امور سیاسی قندهار گردید.

پس از شکست نیروهای انگلیس در کابل، وی نیز قندهار را ترک و هنگام گذر از غزنه، به دستور فرمان‌روای کل هندوستان، درهای آرام گاه سلطان محمود غزنوی را به بهانه‌ی این‌که این درها مربوط به بت‌خانه‌ی سومنات است، کنده و با خود به هندوستان برد

در سال ۱۸۵ (۱۲۰۷خ)، پس از ماموریت‌های زیاد در عثمانی و ... به عضویت پارلمان انگلیس در آمد و در اوایل سال ۱۸۵۹ (اواخر ۱۲۰۷خ)، به سمت وزیر مختار دولت انگلیس در تهران برگزیده شد .

۵۹- شمل ، باباشمل و ... در اصطلاح سر دسته‌ی لوطیان بود (فرهنگ دهخدا). رسیدن به مرحله‌ی باباشملی، راه درازی بود و کار هر لوطی و پهلوان و داشی نبود. به گونه‌ای که در درازای تاریخ این سرزمین، زیاد نیستند کسانی که توانسته‌اند، به این مرتبه‌ی والا دست یابند. « شمل » تنها متکی به نیروی بدنی نبود. شمل، افزون بر زور و بازو، جوان‌مرد، فروتن، مردم‌دار و حامی فرودستان بود. (گزیده‌ی هفته‌نامه‌ی باباشمل - به کوشش دکتر هوشنگ طالع - انتشارات سمرقند - چاپ نخست - تهران ۱۳۸۴ - رویه ۱)

۶۰- انگلیس و روس در شرق - ر ۲۷۳ / تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس - ج ۲ - ر ۵۵۴

۶۱- تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس ... - ج ۲ - ر ۵۵۵

تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس ... - ج ۲ - ر ۵۶۳ (زیرنویس ۲) / 62- Kurzon, op. cit, Vol. I, P. 430

همان / Ibid - 63

بیوست شماره‌ی چهار

قرار نامه‌ی دولت علیه‌ی ایران با عالی‌جاه فطانت همراه شیل صاحب وزیر مختار انگلیس در باب هرات

دولت ایران قرار می‌دهد که وجهها من الوجوه قشون به خاک هرات نفرستد، مگر در وقتی که قشون از خارج بر سر هرات بیاید، یعنی از سمت کابل و قندهار و خارج دیگر، و در صورت فرستادن قشون در آن حالت دولت ایران تعهد می‌کند که قشون مزبور داخل شهر هرات نشود و به محض مراجعت قشون خارج رو به خاک خود، فوراً بلا تامل قشون ایران مراجعت به خاک ایران نماید.

نیز دولت ایران قرار می‌دهد که وجهها من الوجوه مداخله در امورات داخله‌ی هرات ننماید، هم‌چنین از تصرف یا تصاحب یا تملک یا حکومتی مگر همان قدر که در ایام ظهیرالدوله یارمحمدخان مرحوم مداخله‌ی فی‌ما بین بود؛ اما بعد نیز کما فی‌السابق برقرار باشد. بنابراین دولت علیه‌ی ایران قرار می‌دهد که نوشته‌[ای] مبنی و مشتمل بر این مضامین خطاب به صید محمدخان نوشته به اتفاق آدمی که از سفارت انگلیس که در مشهد باشد به معزی‌الیه داده شود.

نیز دولت ایران قرار می‌دهد که ترک کند ادعای مطالبه‌ی سکه و خطبه و یا هر گونه علامتی که از علامات رعیتی یا از حکومت ایرانی بودن اهالی هرات باشد، اما اگر به مثل زمان شاه، کامران میرزا و مرحوم یارمحمدخان ظهیرالدوله، از برای پیشکشی به میل خود وجهی بفرستند و به اسم همایون سکه کنند دولت ایران را حرفی نیست و قبول خواهند کرد و همین قرار را هم فوراً به صید محمدخان اعلام خواهند کرد.

نیز قرار می‌دهد که عباسقلی‌خان پسیان را چهار ماه بعد از ورود او به هرات احضار کند که نتواند در آن جا به طور دائمی اقامت نماید و بعد هم وکیل مقیم در هرات نگذارد، مگر به مثل ایام یار محمدخان آمد و رفت داشته باشد و هم از هرات مقیم در ایران نگاه ندارند. باز مثل عهد کامران و یارمحمدخان از هر گونه مرادده و امتیازات که از جمله‌ی آن اگر یک وقتی از برای تنبیه ترکمان و اغتشاش و یاغی‌گری در ممالک ایران امدادی لازم شود که هراتی به دولت ایران نماید، چنان چه یار محمدخان مرحوم کرد، باز کما فی‌السابق به میل و رضای خود امداد بدهند، ولی نه به طور اقامت.

و نیز دولت ایران قرار می‌دهد که بدون شرط و بدون استثنا جمیع خوانین هراتی را که در مشهد یا در طهران و یا در جای دیگر ایران هستند مستخلص و مطلق‌العنان سازد و من بعد به هیچ‌وجه مقصر و محبوس و شخص مخالف صید محمدخان قبول نکند، مگر اشخاصی را که صید محمدخان خود از هرات بیرون بکند و آن اشخاص به میل خود به این جا بیایند و بخواهند بمانند و نوکر شوند، مثل سابق [باید] مورد عنایات و محبت شوند و همین قرارها را فوراً حکم صریح به شاهزاده حاکم خراسان صادر می‌کنند که جاری سازد.

این قرارهای سته [شش‌گانه] مسطوره از جانب دولت ایران تا حینی معمول و برقرار است که حقوقاتی که دولت ایران در هرات دارد و محض دوستی و رضاجویی و یک‌جهتی با دولت انگلیس این تعهدات را نموده‌اند، مشروط بر این که از طرف دولت انگلیس مرآوده و مداخله و جهامنالوجوه در امور داخله‌ی هرات و توابع هرات نشود والا این قرارها نوشته و کان‌لم‌یکن و از درجه‌ی اعتبار ساقط خواهد بود.

و اگر [یک دولت] خارجی از قبیل افغان و غیره خواسته باشد مداخله و دست‌اندازی به خاک هرات و متعلقات آن نماید، اولیای دولت ایران از دولت انگلیس خواهش نماید که دولت انگلیس در ممانعت و نصیحت دوستانه‌ی آن‌ها کوتاهی ننماید تا هرات به حالت استقلال خود باقی و از تجاوز مصون بماند.

تحریرا فی پانزدهم شهر ربیع‌الثانی سنه‌ی یک هزار و دویست و شصت و نه هجری [۵ بهمن ۱۲۳۱ / ۲ ژانویه ۱۸۵۳]

هو

سود دستخط همایونی

این سواد صحیح است و مطابق اصل و به فرمایش ماست که جناب صدراعظم اصل را مهر کرده و به سفارت انگلیس داده‌اند، ۱۶ شهر ربیع‌الثانی سنه‌ی ۱۲۶۹ [۶ بهمن ۱۲۳۱ / ۲۶ ژانویه ۱۸۵۳] سچقان‌نیل

محل مهر مهر اثر همایونی

پیوست شماره‌ی پنج

سواد عهدنامه‌ی مخفی میان دولت‌های ایران و روس

هجدهم شهر محرم الحرام سنه ۱۲۷۱ [۱۹ مهرماه ۱۳۲۳ / ۱۱ اکتبر ۱۸۵۴]

اعلیحضرت قضا قدرت پادشاه اعظم والاجاه امپراطور اکرم، شوکت دستگاه، مالک بالاستقلال کل ممالک روسیه و اعلیحضرت کیوان رفعت خورشید رایت، خسرو نامدار، پادشاه اعظم بالاستقلال کل ممالک ایران هر دو علی السویه اراده و تمنای صادقانه دارند که روابط دوستی قدیم را که فی‌مابین دولتین برقرار است به واسطه‌ی عهد تازه مستحکم‌تر سازند، لهذا برای تقدیم این کار اعلیحضرت امپراطور کل ممالک روسیه نیکولای انچکوف شارژ دافر خودشان را در ایران، دیستولطنی استاتوکو ساوونیک، صاحب نشان‌های ولادیمیر از مرتبه‌ی دویم و شیر و خورشید دولت علیه‌ی ایران از مرتبه‌ی اول و اعلیحضرت پادشاه ممالک ایران اعتمادالدوله العلیه و صاحب نشان مکمل امیر تومانی با حمایل سبز و قرمز و صاحب نشان تمثال همایون از درجه‌ی اول و حامل شمشیر مرصع و عصای مکمل به الماس و دارنده‌ی شرابه‌ی الماس و مروارید و صاحب نشان درجه‌ی امیر نویانی و حمایل سبز درجه‌ی مخصوص شخص اول و صاحب لقب آلتس جناب اشرف امجد ارفع میرزا آقاخان صدراعظم دولت ایران را وکلای مختار خود تعیین کردند و ایشان بعد از آن که در دارالخلافه مجتمع شدند و اختیارنامه‌های خود را مبادله کرده و موافق قاعده و شایسته دیدند و چنین تشخیص دادند که در اوضاع حال یعنی مدت جنگ مابین دولت روس از یک طرف و دولت عثمانی و متحدانش از طرف دیگر بهترین تدابیری برای حصول مقصود مزبور آن خواهد بود که شروطی را که بخصوصه به صداقت بی‌طرفی از جانب دولت ایران مبنی باشد قرار دهند، لهذا فصول آتیه را تعیین و قرارداد کردند :

فصل اول - دولت علیه‌ی ایران قویا متعهد می‌شوند که به دشمنان دولت روسیه هیچ امداد عسگری را در تمام مدتی که جنگ دولت مشارالیه با دولت عثمانیه و متحدان ایشان طول خواهد کشید نکنند و به هیچ وجه من الوجوه اعانتی را که منافی بی‌طرفی باشد یا که بتواند تعلقی اعمال خصمانه‌ی ایشان نسبت به دولت روسیه داشته باشد نمایند و دولت ایران تعهد می‌نمایند که نگذارند که آذوقه‌ی معین شده از برای عساکر اعدای دولت روس در ممالک عثمانیه به خارج برده شود و مانع شوند که قشون خصمان دولت روسیه از خاک ایران به جهت صدمه رسانیدن به حدود روسیه عبور مرور نمایند و در مقام دفع و منع ایلات اکراد تابعه امر و نهی خودشان

خواهند برآمد که دست‌اندازی و تاخت و تاز به سرحدات دولت روسیه نکنند و دزدی‌های متفرقه که اکراد ایران در خاک روسیه مرتکب می‌شوند نقض عهدنامه شمرده نخواهد شد، اما دولت ایران خودشان واجت می‌دانند که کمافی‌السابق به زودی آن‌ها را تلافی نمایند.

فصل دوم - دولت ایران تعهد می‌نمایند که مانع خواهند شد که اسباب و آلات حرب از قرار تفصیل ذیل از برای عساکر دشمنان دولت روسیه ، به خارج حمل و نقل نشود ؛ باروط، سرب، شوره، گوگرد آن چه اسلحه نامیده می‌شود خواه تمام شده باشد خواه ناتمام باشد، توپ، قپوس، خمپاره، زنبورک، تفنگ، طپانچه، گلوله و ساچمه و گلوله‌ی سربی و سنگ چخماق و مهتاب و اسباب توپ‌کشی و زین و یراق به جهت سواره و قاب نیزه و کمر بند سربازی و زره و چهارآینه و کلاه‌خود به جهت سواره، سوای چیزی که برای محافظت شخصیه‌ی مترددین و عابربین و اسباب به جهت دواب ایشان که در راه لازم باشد.

فصل سیم - دولت روسیه از طرف خویش به ملاحظه‌ی اجرای صحیح فصول مسطوره و نظر به اتمام با صداقت و حقانیت وظایف دوستی و حسن هم‌جواریت از جانب دولت ایران - اگر آن برهان موجه در خلال آن زمان برنقص آن‌ها شهادت نهد - در حین انعقاد صلح مطالبه‌ی بقیه‌ی آخرین کرور تومانی را که دولت ایران الان هم به دولت روسیه مقروض است گذشت و انکار خواهند کرد.

فصل چهارم - این عهد دوستی و مخفی که به هیچ وجه به سایر عهدنامجات که فی‌مابین دولتین ایران و روس برقرار و باقی است تفسیر و تبدیل نباید بدهد ، دو نسخه به یک مضمون ترتیب یافته و به دستخط وکلای مختار جانبین رسیده به مهر ایشان ممهور و مابین ایشان مبادله شده است از جانب اعلیحضرت امپراتور کل ممالک روسیه و اعلیحضرت پادشاه کل ممالک ایران مصدق و ممضی خواهد شد و تصدیق‌نامه‌ها ... که به دستخط مخصوص ایشان مزین خواهد بود در مدت چهار ماه یا زودتر اگر ممکن باشد مابین وکلای مختار ایشان مبادله خواهد شد.

تحریرا فی هیجدهم شهر محرم الحرام سنه‌ی یک هزار و دوست و هفتاد و یک هجری [۱۹ مهر ۱۲۳۳] مطابق بیست و هشتم ماه سپتامبر سنه‌ی یک هزار و هشتصد و پنجاه و چهار مسیحی [۱۱ اکتبر ۱۸۵۴]

پیوست شماره‌ی سیزده

قرارداد صلح پاریس

متن عهدنامه‌ی صلح پاریس که در روز ۴ مارس ۱۸۵۷ (۱۳ اسفند ۱۲۳۵) میان ایران و انگلیس در شهر پاریس، بسته شد.

تصدیق‌نامه‌های مربوط به این قرارداد، روز ۲ مه ۱۸۵۷ (۱۲ اردیبهشت ماه ۱۲۳۶)، مبادله شدند.

به نام خداوند بخشنده مهربان

چون اعلیحضرت خورشید رایت اقدس همایون، سلطان معظم، شاهنشاه‌بالاستقلال کل ممالک ایران و علیا حضرت ملکه ممالک مجتمعه‌ی بریتانیای کبیر و ایرلند بالسویه و از صمیم قلب مایلند که بر صدمات جنگی که معاير و منافی میل و نیت دوستانه ایشان است نهایی داده و روابط مودت قدیمه را به‌وسیله‌ی صلحی که مفید و نافع حال طرفین باشد مجدداً برپایه و اساسی محکم استوار نمایند برای وصول این مقصود وکلای مختار خود را از قرارذیل معین داشتند :

از طرف علیا حضرت ملکه‌ی مجتمعه‌ی بریتانیا کبیر و ایرلند، شرافت‌ماب هنری ریچارد چارلز بارون کاولی از اعظام ممالک مجتمعه‌ی و ازاعضای دارالشورای مخصوص سلطنتی، دارای نشان پرافتخار حمام از درجه‌ی اول و سفیرکبیر فوق‌العاده در دربار اعلیحضرت امپراطور فرانسه و غیره و ازطرف اعلیحضرت شاه ایران جناب جلالت ماب، مقرب‌الخاقان فرخ‌خان‌امین‌الملک سفیرکبیر دولت علیه ایران دارای تمثال همایونی و حمایل آبی و کمر و مرصع و غیره. پس از آن که مشارالیها اختیارنامه‌های خود را فیما بین ارایه و مبادله نموده و آن را مرتب به ترتیبات شایسته یافتند، فصول ذیل را متفقاً منعقد داشتند.

فصل اول - از روز مبادله تصدیق نامجات همین عهدنامه مابین اعلیحضرت پادشاه ایران و اعلی‌حضرت ملکه ممالک مجتمعه بریتانیا کبیر و ایرلند و نیز مابین اخلاف و ممالک و رعایای طرفین، مودت و صلح دائمی برقرار خواهد بود.

فصل دوم - از آن جایی که به سعادت و میمنت مابین اعلیٰ حضرتین معظمتین صلح برقرار گردید به موجب این فصل مقرر است که عساکر اعلیحضرت ملکه خاک ایران را به شرایط ذیل تخلیه نمایند.

فصل سوم - دولتین معظمتین معاهدتین شرط می‌نمایند که تمام اسرایی که در مدت جنگ از طرفین دستگیر شده‌اند فوراً رها نمایند.

فصل چهارم - اعلیحضرت پادشاه ایران تعهد می‌نمایند که به مجرد مبادله تصدیق نامجات این عهدنامه فوراً عفونامه‌ی کاملی اعلام نموده و به موجب آن تمام رعایای ایران را که به واسطه مناسبات و مراودات خود در مدت جنگ با عساکر انگلیس به هر نوعی که متهم شده و آلابشی پیدا کرده باشند از مسئولیت رفتار خود معفو دارند به طوری که هیچ کس از هر طبقه‌ای که بوده باشد مورد هیچ گونه زحمت و اذیت و سیاست واقع نشود.

فصل پنجم - به علاوه اعلیحضرت پادشاه ایران متعهد می‌شوند که اقدامات فوری به عمل آورند برای این که از خاک و شهر هرات و تمام نقاط افغانستان عساکر و مأمورین ایران را که فعلاً در آن جاها هستند بیرون آورند. این تخلیه در ظرف سه ماه از تاریخ مبادله تصدیق نامجات عهدنامه‌ی حاضر صورت پیدا خواهد نمود.

فصل ششم - اعلیحضرت پادشاه ایران قبول می‌فرمایند که از هر نوع ادعای سلطنت به شهر و خاک هرات و ممالک افغانستان صرف نظر نموده و به هیچ وجه از رؤسای هرات و ممالک افغانستان هیچ گونه علامت اطاعت از قبیل سکه و خطبه یا باج مطالبه ننمایند و نیز اعلیحضرت پادشاه ایران متعهد می‌شوند که منبعذ از هرگونه مداخله در امورات داخله افغانستان احتراز کنند و قول می‌دهند که هرات و تمام افغانستان را مستقل شناخته و هرگز درصدد اخلال استقلال این ولایات برنیایند. در صورتی که اختلافی مابین دولت ایران و ممالک هرات و افغانستان به ظهور رسد دولت ایران تعهد می‌کند که اصلاح آن را به اهتمامات دوستانه دولت انگلیس رجوع نموده و قوای جبریه به کار نبرد، مگر آن که اهتمامات دوستانه مثمر ثمری نشود.

از طرف دیگر دولت انگلیس تعهد می‌کند که در تمام مواقع نفوذ خود را نسبت به ممالک افغانستان به کار برده و نگذارد که از طرف ممالک مزبور، یابکی از آن‌ها هیچ گونه اسباب رنجش و کدورتی برای دولت ایران ایجاد شود. هرگاه دولت ایران در موقع حدوث اشکالات به

دولت انگلیس مراجعه نمود دولت مشارالیها نهایت سعی و کوشش را خواهد کرد که این گونه اختلافات را موافق حق و مطابق شرف دولت ایران اصلاح نماید.

فصل هفتم - هرگاه از طرف یکی از ممالک مزبوره‌ی فوق به حدود ایران تجاوزی شد چنانچه استرضای شایسته به عمل نیامد دولت ایران حق خواهد داشت که اقدامات نظامی برای منع و سیاست متهاجمین به کاربرد. ولی صریحا مقرر است که هر قدر از قوای نظامی اعلیحضرت شاهنشاه ایران که بدین عزم از سرحد تجاوز نمود به مجرد این که به مقصود نایل گردید به خاک خود مراجعت خواهد کرد و نیز مقرر است که دولت ایران نباید حق فوق‌الذکر را وسیله قرار داده و شهر یا قصبه‌ای از ممالک مزبور، را دایما تصرف یا به ممالک خود منضم نماید.

فصل هشتم - دولت ایران تعهد می‌کند که فوراً پس از مبادله تصدیق‌نامه‌جات این عهدنامه، تمام اسرایی را که در مدت عملیات جنگی عساکر ایران در افغانستان دستگیر شده‌اند بدون اخذ فدیة آزاد نماید و تمام افاغنه که به طور گروهی یا به دلایل پولیتیکی در هر نقطه از نقاط ایران توقیف شده‌باشند به همان گونه آزاد خواهند شد مشروط بر این که افغان‌ها هم بدون اخذ فدیة هر محبوس و اسیر ایرانی را که در ید قدرت آن‌ها باشد آزاد کنند در صورت لزوم دولتین معاهدتین مأمور به جهت اجرای مدلول این فصل معین خواهد شد.

فصل نهم - طرفین معظمتین معاهدتین تعهد می‌کنند که در نصب و استقرار قنصل جنرال‌ها و قنصل‌ها و ویس قنصل‌ها و وکلای قنصل‌گری هر یک از آن‌ها در خاک دیگری حالت دول کامله الوداد را داشته و چنانچه نسبت به اتباع و تجارت دول کامله‌الوداد منظور است از هر جهت همانطور بارعایا و تجار یک دیگر نیز رفتار نمایند.

فصل دهم - به مجرد مبادله تصدیق‌نامه‌جات این عهدنامه سفارت انگلیس به تهران مراجعت خواهد کرد و دولت ایران قبول می‌نماید که سفارت مذکور را با معذرت و تشریفات معینه که وکلای مختار طرفین معظمین امروز در نوشته جداگانه امضا نموده‌اند بپذیرد.

فصل یازدهم - دولت ایران تعهد نماید که به اتفاق مأموری که سفارت انگلیس معین می‌کند به دعاوی نقدینه رعایای انگلیس بر دولت ایران رسیدگی کرده و قطع می‌کند که در ظرف سه ماه بعد از مراجعت سفارت انگلیس به تهران مأموری معین نماید. و نیز تعهد می‌نماید که هر یک از این دعاوی که به تصدیق مأمورین رسیده باشد در ظرف مدتی که بیش از یک سال از تاریخ

صدور حکم نباشد در یک دفعه یا به اقساط تأدیه نمایند. هرتبعه‌ی ایرانی یا رعایای سایر دول که تا زمان حرکت سفارت انگلیس از تهران در تحت حمایت انگلیس بوده و از آن به بعد ترک آن را ننموده‌اند دعاوی و ادعایی با دولت علیه داشته باشند مأموریت مزبور به آن هم رسیدگی کرده و حکم خواهند داد.

فصل دوازدهم - به استثنای شرط مقیده در قسمت آخر فصل اخیر دولت انگلیس در آتیه از حق حمایت رعایای ایران که فی‌الحقیقه در خدمت سفارت انگلیس و جنرال قنسول‌ها، ویس قنسول یا وکلای قنسول‌گری نباشند صرف نظر خواهد نمود مشروط بر این که چنین حقی به هیچ یک از سایر دول خارجه داده نشود و هیچ یک از این‌ها چنین حقی را معمول ندارند ولیکن در این مورد مثل سایر موارد دولت انگلیس لازم دارد و دولت ایران هم تعهد می‌کند که همان امتیازات و معافیات و احترام و توجهی که در ایران نسبت به سایر دول خارجه کامله‌الوداد و نوکرها و رعایای آن‌ها داده شده و معمول است همان امتیازات و معافیات و احترام و توجه نیز درباره‌ی دولت انگلیس و نوکرها و رعایای آن داده شده و منظور شود.

فصل سیزدهم - دولتین معظمین معاهدتین قراردادی را که به تاریخ ماه اوت ۱۸۵۱ (شوال ۱۲۶۷ هجری قمری) در باب منع تجارت برده‌فروشی در خلیج فارس منعقد داشته‌اند به موجب همین فصل تجدید می‌نمایند و علاوه بر آن تعهد می‌نمایند که قرار مزبور را بعد از انقضای مدت آن یعنی بعد از ماه اوت ۱۸۶۲ برای مدت ده سال دیگر هم در حال ابقا بگذارند و از این تاریخ به بعد هم تا یکی از طرفین معاهدتین در خصوص بطلان آن به دیگری اعلامی ننماید قرارداد مذکور به قوت خود باقی خواهد ماند و اثر اعلام هم یک سال پس از تاریخ آن صورت واقع خواهد پذیرفت.

فصل چهاردهم - بلافاصله پس از مبادله تصدیق نامجات این عهدنامه، عساکر انگلستان از هرگونه اقدامات خصمانه دست خواهند کشید و دولت انگلیس علاوه بر این تعهد می‌نماید به محض این که شرایط راجع به تخلیه هرات و حدود افغانستان از عساکر ایران و نیز شرایط راجعه به پذیرفتن سفارت انگلیس در تهران کاملاً به موقع اجرا گذشته شد عساکر خود را بدون تأخیر از تمام بنادر و نقاط و جزایر متعلقه به ایران بردارد و دولت انگلیس متعهد می‌شود که در ظرف این مدت سرکردگان عساکر او عمداً هیچ اقدامی ننماید که سبب ضعف اطاعت اتباع ایران نسبت به اعلیحضرت شاهنشاه ایران بشود زیرا که بالعکس دولت انگلیس جدا مایل است که این اطاعت را

مستحکم نماید و دولت انگلیس متعهد می‌شود رعایای ایران را از زحمت حضور عساکر انگلیس حتی‌الامکان محفوظ دارد و متقبل می‌شود که نظارت‌خانه‌ی نظامی انگلیس قیمت آذوقه‌ای را که برای عساکر مزبور لازم می‌شود به نرخ عادلانه بازار به محض تسلیم آن ادا نماید و دولت ایران هم‌تعهد نموده و به مأمورین خود حکم خواهد داد که در تهیه آذوقه معاونت و همراهی نمایند.

فصل پانزدهم - این عهدنامه تصدیق شده و در بغداد در ظرف سه ماه و در صورت امکان زودتر تصدیق نامجات خواهد گردید. علیهذا وکلای مختار طرفین این عهدنامه را امضا کرده و به مهر خود ممهور داشتند.

به تاریخ چهارم ماه مارس سنه‌ی ۱۸۵۷ [۱۳ اسفند ۱۳۳۵] به چهار نسخه نوشته شد .
امضاء : امین الملک
امضاء : کاولی

(برای آگاهی از پهنه‌ی سرزمین‌های جدا شده در اثر قرارداد پاریس، نگاه کنید به پیوست شماره‌ی سی و نه)

گفتار چهارم

تجزیه‌ی مکران و بلوچستان

بخش نخست - سرزمین مکران و بلوچستان

سرزمین مکران و بلوچستان، از دیرترین هنگام تاریخ، بخشی از ایران بود. این سرزمین که تا کرانه‌های رود سند امتداد داشت، همیشه بخش جنوب شرقی مرزهای ایران بزرگ (ایران شهر) را تشکیل می‌داد.

به‌دنبال دست‌اندازی انگلیس‌ها به هندوستان، این سرزمین نیز با نیرنگ و سیاست‌های جابرانه‌ی بریتانیا، چند پاره شد و امروزه، تنها بخشی از آن در قالب «سرزمین مادر» یعنی ایران باقی مانده است.

سرزمین مکران و بلوچستان، میان ۲۴ و ۲۳ درجه‌ی عرض شمالی و ۴۸ و ۷۰ درجه‌ی طول شرقی از نیم‌روز گرینویچ، قرار دارد.

بر اثر تجزیه‌ی افغانستان از ایران در سال ۱۲۳۶ خ (۱۸۵۷ م)، بخش‌هایی از بلوچستان زیر قلمرو حکومت جدیدالولاده‌ی افغانستان، قرار گرفت. سپس بر اثر پذیرش خائنانه‌ی حکمیت گلداسمید از سوی ناصرالدین‌شاه، بخش بزرگی از سرزمین مکران و بلوچستان، از پیکر ایران تجزیه شد.

انگلیس‌ها در سال ۱۲۵۸ خ (۱۸۷۶ م)، برپایه‌ی قرارداد گندمک، بخشی از بلوچستان را که در قلمرو حکومت جدید الولاده افغانستان قرار داده شده بود، با پهنه‌ای برابر با ۲۴۳۵۴ کیلومتر مربع، از آن حکومت جدا کردند. سپس آن‌ها، این سرزمین را در سال ۱۲۶۶ خ (۱۸۸۷ م)، به‌گونه‌ای رسمی به حکومت هند انگلیس پیوند دادند و آن را به نام «بلوچستان انگلیس» نامیدند. انگلیس‌ها، در آغاز سرزمین‌های مکران و بلوچستان را که از ایران جدا ساخته بودند، به نام «خانی کلات» (که اروپایی‌ها آن را در آن زمان «بلوچستان» می‌نامیدند)، نام‌گذاری کردند. پهنه‌ی خانی کلات ۲۰۵۵۹۹ کیلومترمربع بود. امارت‌های «لس بیلا» و «خازان» نیز با وجود استقلال داخلی، از خان کلات که خود دست‌نشانده‌ی انگلیس‌ها بود، فرمان‌برداری می‌کردند.

پهنه‌ی سرزمین‌های تجزیه شده‌ی مکران و بلوچستان از ایران که حکومت انگلیسی هند، آن‌ها را به اصطلاح خان دست‌نشانده‌ی کلات اجاره کرده بود، همراه با سرزمین‌هایی که از قبیله‌های گوناگون گرفته بود، روی هم رفته برابر ۹۴۲۷۸ کیلومتر مربع بود. هم‌چنین متصرفات عشایر «مری» و «بوگتی» که آن‌ها هم زیر نظر انگلیس‌ها قرار داشت، کمابیش ۱۸۴۶۴ کیلومتر مربع بود.^۱

بدین سان، پهنه‌ی سرزمین مکران و بلوچستان که انگلیس‌ها، سرراست (برای حکمیت گلد اسمید) و یانا سرراست (تجزیه‌ی افغانستان و قرارداد گندمک)، از ایران جدا کردند، ۳۴۲۶۹۵ کیلومتر مربع است که ۲۴۳۵۴ کیلومتر آن را، ناسرراست در قالب تجزیه‌ی افغانستان و سپس تحمیل قرارداد گندمک به حکومت افغانستان، به حکومت خود در هندوستان پیوند زدند.

انگلیس‌ها رفته رفته عنوان بلوچستان را به همه‌ی سرزمین‌های مکران و بلوچستان تجزیه شده از ایران (قرارداد گندمک - حکمیت گلداسمید)، گسترش دادند. به گونه‌ای که پیش از پایان جنگ جهانی و استقلال شبه قاره‌ی هند و تجزیه‌ی آن به دو حکومت هندوستان و پاکستان، در کتاب‌های جغرافیای ایران نوشته شده بود که ایران محدود است از شرق به افغانستان و بلوچستان انگلیس. اما چنان که گفته شد، برپایه‌ی اسناد و مدارک تاریخی:^۲

تمام قطعات بلوچستان، به استثنای منطقه‌ی باریک ساحلی و دره‌ی سند، همه جز وهضبه یا تخته زمین [قلات] ایران و جنوب شرقی آن می‌باشد.

به دنبال استقلال شبه قاره هند و تجزیه‌ی آن به دو حکومت هندوستان و پاکستان، بخش‌های جداشده‌ی مکران و بلوچستان از ایران، در اختیار حکومت پاکستان قرار داده شد.

بخش دوم

اقدام بریتانیا در راستای تجزیه‌ی مکران و بلوچستان

انگلیس‌ها که پس از گسیل نیرو به افغانستان، کار اشغال این سرزمین را تمام شده می‌پنداشتند، در پی آن برآمدند که در جنوب نیز، دیوار پدافندی هندوستان را در منطقه‌ی مکران و بلوچستان، کامل کنند. اما پس از تحمل شکست سخت در آن سرزمین و نیز، به دلیل سرکوب شدن یاغی‌گری شجاع الملک و درگذشت یا «درگذراندن» رنجیت سینگ:^۲

نقشه‌ی اولیه‌ی انگلیس در مورد واگذاری بلوچستان به شجاع الملک و منطقه‌ی سند، به شجاع الملک یا رنجیت سینگ، اینک نه ممکن به نظر می‌رسید و نه مطلوب.

از این‌رو، به دنبال اشغال سرزمین سند، در پی برنامه ریزی برای جدا کردن بخش‌هایی از سرزمین مکران و بلوچستان از ایران، برآمدند. آن‌ها در پی آن بودند که:^۴

این ایالت نیز می‌بایست... توسط یکی از دوستان و خدمت‌گزاران وفادار انگلیس، استقلال یافته، به صورت مملکتی مستقل، دیوار دفاعی هندوستان را کامل و محکم سازد. مأمور اجرای این مهم، آقاخان محلاتی بود.

در سال ۱۱۹۶ خ (۱۸۱۷ م)، شاه خلیل الله که امامت اسماعیلیه را داشت در یک بلوای مذهبی در شهر یزد، کشته شد. فتح‌علی‌شاه پس از کشته شدن وی «به دست جماعتی از هنگامه طلبان»^۵، برای پیش‌گیری از فتنه‌ی مذهبی، سید محمدحسن پسر شاه خلیل الله را که در زمان کشته شدن پدر، سیزده ساله بود، به جای وی نشانند و برای دل‌جویی از وی لقب «آقاخان» به وی اعطا کرد و یکی از دختران خود را، به عقد وی در آورد. فتح‌علی‌شاه، هم چنین:^۶

بیست و سه هزار تومان پول نقد و حکومت قم و محلات را به او بخشید

وی در دربار فتح‌علی‌شاه، از احترام برخوردار بود. پس از درگذشت فتح‌علی‌شاه، در رسیدن محمدشاه به سلطنت و تفوق وی بر مدعیان درباری سلطنت، از عوامل مؤثر بود.^۷ باتوجه به خدمت‌های وی در رسیدن محمد شاه به پادشاهی، در سال ۱۲۱۴ خ (۱۸۳۵ م)، قائم مقام، فرمان حکومت کرمان را به نام وی، صادر کرد. در بخش‌بندی کشور در آن زمان، کرمان یکی از چهار ایالت ایران بود.^۸

دو سال بعد، برخلاف هشدارهای دولت انگلیس، محمدشاه در پی آزادسازی هرات برآمد. در همان سال، آقاخان سر به شورش برداشت و دم از جداسری زد. از این رو، فیروز میرزا نصرت‌الدوله برادر شاه، مأمور سرکوب وی شد. آقاخان از برابر نیروهای دولت مرکزی فرار کرد و به دژ بم پناه برد. اما خیلی زود:^۹

قرآن مجید را با تیغی آویخته از گردن، به رکاب فیروز میرزا آمد.

آقاخان به تهران گسیل شد و برای گرفتن امان‌نامه از شاه و میرزا آقاسی، در حرم حضرت عبدالعظیم در شهر ری، بست نشست.

وی مورد بخشش قرار گرفت و پس از چندی به حکومت محلات منصوب شد. وی که در هر حال با انگلیس‌ها در تماس بود، از فتح‌علی شاه اجازه خواست، تا به زیارت مکه برود؛ اما به جای مکه، به عتبات رفت و با خرید اسب و اجیر کردن سوار، در پایان شهریور ۱۲۱۸ (میان‌های سپتامبر ۱۸۳۹)، با برادران و همراهان به سوی کرمان روان شد، زیرا پیروان او، از جمله:^{۱۰}

فرقه‌ی عطا‌اللهی بودند، داخل فرقه‌ی اسماعیلیه شده، در صفحات شهر بابک و آن حدود بودند.

آقاخان با جعل مهر دولت، فرمانی از گفته‌های شاه درست کرد که:^{۱۱}

ما آقاخان را حکومت کرمان دادیم و اهل کرمان باید اطاعت کنند.

وی هم‌چنین در نوشته‌هایی به مردم کرمان نوشت که:^{۱۲}

من رخصت زیارت مکه خواسته بودم، در بین راه، حکم حکومت کرمان به من رسید.

خیلی زود، نادرست بودن فرمان حکومت وی آشکار شد؛ اما وی دست از گردن‌کشی برنداشت و بیش از یک سال با نیروهای دولت در منطقه‌ی کرمان جنگید. تا این‌که سرانجام نیروی لازم برای فرونشاندن فتنه‌ی او از تهران گسیل شد. در نتیجه، به‌سختی شکست خورد و خود را از راه قندهار به هندوستان رسانید؛ اما:^{۱۳}

این داستان، به این سادگی نبود. محرکین سیاسی، همه جا به دنبال او بودند و به او کمک می‌کردند. من تصور نمی‌کنم عمال سیاسی دولت انگلیس، به هیچ مرد

روحانی، این اندازه مساعدت و همراهی کرده باشند که در این مدت یکصد و پنجاه سال، با آقاخان محلاتی نموده‌اند.

در راه قندهار، چون آقاخان به کرشک رسید، به نوشته‌های خود، سرگرد رالنسون را که از سوی فرمان‌روای کل هندوستان مأمور سیاسی در قندهار بود، از ورود خود آگاه ساخت.^{۱۴} وی روز ۹ دی‌ماه ۱۲۲۰ (۳۰ دسامبر ۱۸۴۱)، به عنوان مهمان حکومت انگلیسی هند، وارد قندهار شد. آقاخان، خود می‌نویسد:^{۱۵}

خرج مهمانی ما را خشکه، از قرار روزی صد روپیه مقرر کردند.

با آمدن آقاخان به قندهار، انگلیس‌ها دست اندرکار طراحی اشغال هرات به دست وی شدند:^{۱۶}

پس از دید و باز دیده‌ها شرح احوال ما را شاه‌زاده محمد تیمور میرزا و رالنسون صاحب خود نوشته و به من هم، القا کردند. نوشتیم به لرد مک ناتن صاحب و شاه شجاع [شجاع‌الدین] و جواب در کمال مهربانی رسید و مقرر شد به معاونت آن‌ها، هرات را گرفته، ساکن شوم.
مگر تقریر مخالف تدبیر آمد و حکایت بلوای کابل متواتر شد و خلل فاحش در احوال صاحبان انگریز، ظاهر شد.

آقاخان که در سرایشی خیانت به میهن غلتیده بود، در برابر مقرری که از حکومت هند دریافت می‌کرد، خوش‌خدمتی را به بالاترین درجه رسانیده بود. وی چنان در تجزیه‌ی ایران کوشا و گوش به فرمان بود که هر پژوهش‌گر و تاریخ‌نویس را، به شگفتی وا می‌دارد. انگلیس‌ها که خود را به رود سند رسانیده بودند، در پی دست‌اندازی و جداکردن بندر کراچی از ایران بودند، اما میر نصیرخان که از سوی دولت مرکزی بر آن ناحیه حکم می‌راند، در برابر پول و تهدید انگلیس‌ها، پایدار و استوار ایستاده بود. در این‌جا نیز، انگلیس‌ها، این جیره‌خوار خوش‌خدمت خود را، فرا خواندند، تا نصیرخان را به راه آورد:^{۱۷}

در این اوقات جنرال سرچارلز «نایپر» صاحب و «اوترام» صاحب [James Uttram] در سند بودند و مقصودشان این بودند که میر نصیرخان، بندر کراچی را به آن‌ها واگذارد. میر صاحب موصوف، تمکین نمی‌کرد.

رفته‌رفته غائله بزرگ شد. من از راه خیرخواهی، اصرار بسیار به میرها نمودم که مصلحت‌شان این است که کراچی را واگذارید و آسوده شوید که علاوه از آن‌چه مداخله‌ی سالیانه‌ی کراچی است، از دولت انگلیس، به شما عاید خواهد شد. چون نصیرخان،

علاقه به موطن خود داشت، این خیراندیشی و نصایح مؤثر نیفتاد.

آقاخان که میرنصرخان را آماده‌ی جنگ می‌بیند، انگلیس‌ها را خبردار می‌کند، تا بگریزند: ^{۱۸}

چون قرار داده بودند که شبانه بی‌خبر در محل «چهاوتی» شیخون بزنند... محض رضای الهی، شبانه فرستادم و او را اطلاع دادم...

اما برخلاف این رخ‌دادها: ^{۱۹}

انگلیس، هنوز امید خود را به حل [تجزیه‌ی] بلوچستان توسط آقاخان، از دست نداده بود.

از این‌رو، در سال ۱۲۲۵ خ (۱۸۴۶ م)، وی برادر خود را با پول و نیروهایی که حکومت هند در اختیارش قرار داده بود، برای جداکردن بخش‌هایی از بلوچستان، گسیل داشت. وی کوشید، تا با جلب نظر سران محل، بدون جنگ به این کار موفق شود: ^{۲۰}

جهت خوانین خدمت‌گذار، خلعت و انعام و مواجب مقرر کردم و به‌قدر لازم، به استعداد برادر معزی الیه افزودم و حکم کردم که اگر ده لک هم خرج بشود، مضایقه نکنند و حتما «بمفهل» را تسخیر نمایند.

وی که خود عازم بمبئی بود، برادر دیگر خود را نیز به یاری فرستاد؛ اما دولت مرکزی فضل‌علی خان را به یاری نیروهای محل گسیل داشت. در نتیجه در همان سال (۱۲۲۵ خ/ ۱۸۴۶ م)، شکست سختی به نیروهای حکومت هند زیر پوشش آقاخان وارد شد.

دولت ایران، برپایه‌ی فصل دهم قرارداد ۱۱۹۳ خ (۱۸۱۴ م)، خواستار بازگشت دادن وی شد. اما دولت انگلیس به عنوان این که «مشارالیه به دولت انگلیس خدمت کرده است» ^{۲۱}، از این کار سرباز زد. به دنبال گفت‌وگوهای سیاسی، قرار شد که دولت ایران از خواست بازگشت دادن وی دست بردارد و انگلیس‌ها، وی را از بمبئی به کلکته ببرند، «تا مصدر فتنه و فساد نگردهد» ^{۲۲}.

در این میان با خیزش سرتاسری مردم هند، نیاز به داشتن وسیله‌ای برای فرستادن و گرفتن اطلاعات میان انگلستان و هندوستان، بیش از پیش احساس می‌شد. در آن زمان، بردن و آوردن یک پیام از لندن به بمبئی، کمابیش نود روز به درازا می‌کشید.

نخستین تلاش انگلیس‌ها در این راه، عبارت بود از کشیدن سیم زیر دریایی در دریای سرخ و پیوند دادن آن، به سیم زیر دریایی میان اسکندریه - بندر مارسی (فرانسه). این کار نتیجه‌ی درستی به بار نیاورد و تنها به مدت سه هفته، بهره دهی داشت.

در همین سال، عثمانی‌ها پیشنهاد کردند که سیم تلگرافی که در دوران جنگ‌های کریمه (قریم)، از اسکوتاری تا بغداد کشیده شده بود، تا هندوستان بکشند. در این نقشه، مسالهی کشیدن سیم تلگراف در راستای کرانه‌های مکران تا خلیج گوادر، پیش‌بینی شده بود. کار این بخش به دوش فردریک گلد اسمید (Fredric.j.goldsmid) واگذار شد. بدین‌سان، پای این «استعمار مرد انگلیسی» به این مناطق باز شد که در تجزیه‌ی بخش‌هایی از مکران، بلوچستان و سیستان از ایران، نقش اجرایی داشت.

البته انگلیس‌ها، سیم خانقین به تهران و تهران بندر بوشهر را، بهتر می‌دیدند؛ اما تیرگی روابط بر سر مسالهی هرات، به آن‌ها اجازه‌ی عملی کردن این کار را نمی‌داد. انگلیس‌ها در پی آن بودند که با کشیدن سیم این تلگراف، بتوانند امکان واکنش سریع را در هندوستان به‌دست آورند و از سوی دیگر، با گذر دادن این سیم از منطقه‌ی مکران و بلوچستان، با تجزیه‌ی آن بخش‌ها از ایران، دیوار دفاعی هندوستان را کامل کنند. افزون بر آن، آن‌ها در پی آن بودند که با استقرار تلگراف‌چی‌ها در مناطق گوناگون ایران، امکان خبرگیری، جاسوسی و اعمال نفوذ در ایران خود را، بیش‌تر کنند.

این چنین بود که پس از ناموفق ماندن در تجزیه‌ی بلوچستان از سوی آقاخان، مسالهی کشیدن تلگراف از کرانه‌های مکران و بلوچستان را پیش کشیدند. در این میان، آن‌ها با پاره‌ای از خان‌های بلوچستان و سیستان نیز، روابطی برقرار کردند.

گرچه انگلیس‌ها، مدت‌ها بود که مسالهی کشیدن سیم تلگراف از خانقین به هندوستان، از راه تهران - بندر بوشهر یا بندر عباس - بندر کراچی را پیش کشیده بودند؛ اما دولت ایران، از دادن هرگونه امتیاز و بستن قرارداد و...، اندیش‌ناک بود.

با به تخت نشستن ناصرالدین شاه، نا آرامی‌هایی در بلوچستان نیز بروز کرد. پاره‌ای از تاریخ‌نگاران براین باورند که:^{۲۳}

بسیار محتمل است که ایادی خارجی [انگلیس] نیز در آن موقعیت، خوانین بلوچستان را به سرپیچی از اطاعت دولت ایران، تشویق نموده باشند.

اما امیرکبیر، خیلی زود توانست در قالب سیاست درست «نگاه به خاور»، خان‌های بلوچستان و سیستان را به فرمان‌برداری از دولت مرکزی، وادارد. فرمان حکومت سیستان به نام رضاخان نخعی، صادرشد و در اردی‌بهشت ماه ۱۲۲۵ (مه ۱۸۴۶)، دوست محمدخان بلوچ، عریضه‌ای به تهران فرستاد و در آن:^{۲۴}

مراسم ارادت و چاکری ... و صداقت و نیت و جان نثاری را [اعلام داشت].

هم زمان، محمدعلی‌خان سیستانی، دژ بم‌پور را دوباره گرفت و سر به شورش برداشت. از سوی دیگر، در فرجامین سال پادشاهی محمدشاه، کرمان نیز دست خوش ناآرامی‌هایی شده بود. امیر کبیر، شاه زاده طهماسب میرزا را به حکومت کرمان و بلوچستان برگزید. وی پس از ایمن سازی کامل کرمان، نیرو‌هایی را برای به راه آوردن محمدعلی‌خان، روانه‌ی بلوچستان کرد. در این لشکرکشی، بسیاری از بزرگان بلوچستان، نیروهای حاکم کرمان را همراهی می‌کردند. نیروهای گسیل شده از کرمان، دژهای سرباز و نسکن را که در دست گماشتگان محمدعلی‌خان بودند، آزاد کردند و خود وی که بازی را به پایان رفته می‌دید، از در اظهار پشیمانی درآمد و:^{۲۵}

از آن‌جا که محمدعلی‌خان سیستانی در عریضه‌ی خود، کمال عجز و انکسار و ندامت بسیار کرده بود، به حاکم کرمان حکم شد که او را امیدواری داده، به سر خدمت و نوکری و رعیتی خود بیاورد.

با سامان بخشی نوین به ارتش ایران، در بلوچستان هم، فوج جمازه سوار به وجود آمد:^{۲۶}

از آن‌جا که اولیای دولت علیه در نظم راه‌ها و امنیت ممالک اهتمام دارند ... قرار جمازه سواری داده اند که همیشه متوجه محارست و محافظت راه‌ها بود... این اوقات آن‌ها را به دارالخلافه احضار نموده بودند، وارد شدگان که سان آن‌ها را دیده، قرار درستی در کارشان داده و روانه نمودند.

این نیرو، در بخش‌بندی لشگری دوران ناصرالدین شاه، به نام «فوج نهم گرم‌سیری» و سپس «فوج بهادر گرم‌سیری» نامیده می‌شد.

در این میان، به دنبال خلا کوتاهی که از برکناری و قتل امیرکبیر در سیاست «نگاه به خاور» ایجاد شده بود، دوباره با گسیل نیرو به مکران و بلوچستان:^{۲۷}

چند سالی بود که ابراهیم‌خان بمی به اعمال مقتدرانه‌ی حاکمیت ایران در آن نواحی به‌طور مستمر مشغول شده بود.

از سوی دیگر، سیاست کلی دولت ایران بر آن بود که:^{۲۸}

به هیچ‌وجه نمی‌خواستند، پای ماموران انگلیس به نقاط دور افتاده‌ی مملکت و به ویژه در میان طوایف بلوچستان باز شود.

بخش سوم - سیم تلگراف در ایران

از سال ۱۲۳۶ خ (۱۸۵۷ م)، کار کشیدن سیم تلگراف، در ایران آغاز شده بود. در تاریخ منظم ناصری در رخ‌دادهای سال ۱۲۷۴ ق (۱۲۳۶ خ/۱۸۵۷ م)، آمده است:^{۲۹}

نمونه‌ی تلگراف، از قصر سلطنتی شهر الی باغ لاله زار... ایجاد شد

در رخ‌دادهای ۱۲۷۷ ق (کمابیش ۱۲۴۵ خ/۱۸۶۰ م)، به این مساله اشاره شده است که:^{۳۰}

حسب الامر، سیستم تلگراف از دارالخلافه به شمیران کشیده شد.

در رخ‌دادهای دو سال بعد، می‌خوانیم:^{۳۱}

خط تلگراف از دارالخلافه تا گیلان امتداد یافت ...

در ماه‌های پایانی ۱۲۳۹ خ (۱۸۶۰ م) چارلز الیسون (Charles Alison) وزیر مختار بریتانیا وارد ایران شد. پس از چندی، شخصی به نام ادوارد ایستویک (Edward Eastwick) که یکی از پایوران زبر دست دولت بریتانیا بود، به هیات نمایندگی وی پیوست.^{۳۲} وی نیز، پیرو سیاست مردم‌داری هنری رالینسون (وزیر مختار پیشین بریتانیا) بود و از این رو، خیلی زود توانست، رابطه‌های گسترده‌ای با دولت مردان و دربار ایران برقرار کند. رالینسون:^{۳۳}

در برخورد و بحث با رجال درباری، بسیار با نزاکت و مؤدب بود. نظرات و دلایل طرف را تصدیق می‌کرد و در این تصدیق، طرف را مفتون خود می‌ساخت.

او که یک هنرپیشه‌ی زبر دست بود:^{۳۴}

طوری خود را خیرخواه دولت و ملت ایران معرفی نموده بود که در مجالس خصوصی شاه و درباریان حضور پیدا می‌کرد... و به تمام اسرار شاه و درباریان پی می‌برد.

او در حالی که مامور اجرای سیاست دولت انگلستان در جدا سازی همیشگی افغانستان از ایران و دیگر بخش‌هایی شرقی بود، به گونه‌ای نقش بازی کرده بود که شاه و درباریان ناآگاه:^{۳۵}

مخصوصا در مسایل افغانستان، با او مشورت می‌کردند.

در این میان، دولت انگلیس برای به پایان بردن قرارداد سیستم تلگراف از خانقین به تهران و از آن‌جا به بوشهر یا بندرعباس و ...، دو تن از افسران این کشور را که کشیدن سیم تلگراف میان بنگال و کلنو را به پایان برده بودند، در قالب هیات سیاسی سفارت انگلیس، به تهران گسیل شدند. این دو تن، آگاهی لازم را درباره‌ی سیم تلگراف مورد نظر دولت بریتانیا، در اختیار الیسون قرار دادند؛ اما با این وجود، او نتوانست در این کار موفقیتی به‌دست آورد. در نتیجه آن دو افسر انگلیسی، به ناچار تهران را ترک کردند.

«ایست‌ویک»، روز ۱۴ مرداد ۱۲۴۱ (۵ اوت ۱۸۶۲)، برای به‌دست آوردن آگاهی‌هایی درباره خراسان و هرات و ...، روانه‌ی خراسان گردید و پس از انجام ماموریت خود در آن خطه به زیان ایران، به تهران بازگشت.

«ایست‌ویک» روز ۱۸ آذر ۱۲۴۱ (۹ دسامبر ۱۸۶۲) وارد تهران شد و چند روز بعد، از سوی ناصرالدین شاه، به حضور پذیرفته شد.

پس از رسیدن به تهران، «ایست‌ویک» به دیدار وزیر امور خارجه رفته بود و در آن‌جا، موضوع کشیدن خط تلگراف را پیش کشیده بود. البته، پیش‌تر هم انگلیس‌ها این مساله را چندین بار مطرح کرده بودند. آن‌ها خواهان آن بودند که این کار، به دست انگلیس‌ها انجام شود. ایرانی‌ها که نمی‌خواستند زیر بار این کار بروند، می‌خواستند این بخش از خط اروپا به هندوستان که از درون کشور می‌گذشت، مانند خط تلگراف تهران - تبریز، به‌دست خود ایرانی‌ها، اداره شود. «ایست‌ویک»، این مساله را با امین الدوله هم گفت‌وگو کرده بود و حتی یک قرارداد آماده را به وی داده بود، تا آن‌را به فارسی برگردانده و مورد بررسی قرار دهد.

در این‌جا، باید گفته شود که در پرتو مساله‌ی کشیدن خط تلگراف از بوشهر به هندوستان بود که انگلیس‌ها توانستند، بخش‌هایی از مکران و بلوچستان را از ایران جدا کنند.

سر انجام ایست‌ویک، در یک دیدار با «شاه» که وزیر امور خارجه نیز حضور داشت، مساله‌ی کشیدن سیم تلگراف وسیله‌ی انگلیس‌ها از بوشهر به هندوستان را پیش کشید. شاه نپذیرفت و گفت، آن را با وزیر امور خارجه، گفت‌وگو کنید. ایست‌ویک، قرارداد حاضر را با اجازه‌ی شاه خواند. سپس ناصرالدین شاه به وی گفته‌بود: ^{۳۶}

بسیار خوب، بده خود من به هیئت وزرا خواهم داد، من فوراً گفتیم امیدوارم
 اعلیحضرت مرا عفو خواهند فرمود از این مثال که می‌زنم، آن مثل معروف این است که
 می‌گویند هزار مرد هزار فکر دارند، هرگاه این پیشنهاد به هیات وزرا برود ممکن است

موافق و مخالف پیدا کند و این خود باعث تاخیر خواهد شد و مدت‌ها است این موضوع در جریان است و در اطراف آن هم خیلی صحبت شده تا به این‌جا رسیده است، فعلا فقط محتاج به یک تصمیم است و هیچ‌کس هم نمی‌تواند این تصمیم را بگیرد جز شخص اعلیٰ حضرت شاه در این‌موقع شاه خندید و گفت خوب خوب، خود من تمام خواهم کرد. عصر همان روز [قرارداد] بصره‌ی شاه رسید و برای من فرستاده شد. موضوعی که مدت‌ها در مذاکره بود و تمام نمی‌شد در یک روز خاتمه پیدا کرد.

بدین‌سان با یک عمل خودسرانه و نابخردانه‌ی ناصرالدین شاه، امتیاز نامه یا قرارداد کشیدن سیم تلگراف از خانقین به تهران و از تهران به بندر بوشهر، به انگلیس‌ها واگذار شد. در این امتیاز نامه، آمده بود: ^{۳۷}

فصل اول - دولت ایران لازم می‌داند که از خانقین به طهران و از آن‌جا به بندر بوشهر یک خط تلگرافی، بلا تاخیر ممتد نماید و قبول می‌نماید که هر وقت دولت انگلیس لازم داشته باشد، مجاز باشد که به توسط صاحب منصبان تلگراف‌خانه‌ی ایرانی به هر نحو که صلاح داند با سیم مزبور مخابره نماید و قیمت آن را به میزانی که بعدها معین می‌شود ادا کنند.

فصل دوم - دولت ایران برای ساختن این خط تلگراف و اکتیاف ملزوماتی که در ایران یافت نمی‌شود و نیز به جهت اکتیاف لوازماتی که در اروپا بهتر تحصیل می‌شود، مبلغ مکفی معین خواهد نمود.

فصل سوم - دولت ایران تعهد می‌نماید که تمام ملزوماتی که در اروپا بهتر تهیه می‌شود، از دولت انگلیس اکتیاف کند و دولت انگلیس هم قبول می‌کند که این ملزومات را به قیمت معتدله تهیه نمایند.

فصل چهارم - محض آن‌که خط مزبور خوب ساخته شده، به‌طور صحیح کار کند، دولت ایران قبول می‌کند که این خط تحت نظارت یک نفر صاحب منصب و مهندسین انگلیسی بگذارند که حقوق او را دولت انگلیس ادا خواهد نمود و نیز دولت ایران قبول می‌نماید که مدتی معین نماید برای این‌که در ظرف آن، تعلیمات داده شده و خط تلگراف به‌طور صحیح دایر شود.

نواب اشرف والا اعتضادالسلطنه وزیر علوم و جناب امین الدوله از اقدامات صاحب منصب مزبور مستحضر خواهند بود.

فصل پنجم - صاحب منصب انگلیسی اختیارات تامه خواهد داشت که هر نوع آلات و ادوات برای این کار لازم داند از کارگزاران دولت علیه مطالبه کند و مشارالیهم آنچه را که صاحب منصب مزبور می‌خواهد، نباید تغییر دهند مگر در صورتی که تحصیل آن غیر ممکن باشد، لیکن یک نفر صاحب منصب ایرانی همه جا با مشارالیه همراه خواهد بود، محض این که از گزارشات و از قیمت ملزومات مزبوره مطلع شود و در راس هر سه ماه، شاهزاده معظم الیه و امین الدوله به صورت‌های حساب رسیدگی نموده پس از آن شرح در روزنامه‌ی رسمی تهران به طبع خواهد رسانید.

فصل ششم - محض ازدیاد روابط دوستی بین دولتین و برای پیشرفت این امر، دولت انگلیس متعهد می‌شود که ملزومات این کار با تصدیق وزیر مختار ایران و به قیمت عادلانه در انگلستان خریداری و بسرحد ایران حمل نماید و قیمت آن را پس از تحویل در سرحد، در پنج سال به پنج قسط از دولت ایران دریافت کند. دولت علیه این معاهده را قبول می‌نماید و اگر دولت انگلیس مایل باشد، بروفق شرایط مذکوره فوق شروع به ساخت خط تلگراف خواهد شد.

این امتیاز نامه روز ۲۶ آذر ۱۲۴۱ (۱۷ دسامبر ۱۸۶۲) در تهران از سوی ناصرالدین شاه دستینه شد و روز ششم فوریه ۱۸۶۳ (۱۷ بهمن ۱۲۴۱)، ملکه‌ی انگلیس آن را امضا کرد. برای کشیدن این سیم تلگراف، دولت ایران مبلغ ۲۰۰ هزار پوند، سرمایه‌گذاری کرد. در همین سال (۱۷ آذر ۱۲۴۱ / ۲۸ نوامبر ۱۸۶۳)، قرار داد تلگراف در ۱۲ ماده، میان ایران و عثمانی بسته شد و سپس روز ۲۴ اردی‌بهشت ۱۲۴۳ (۱۳ مه ۱۸۶۴)، درباره‌ی پیوند سیستم تلگراف و هم چنین، قرارداد دیگری ۱۶ آذر ۱۲۴۳ (۶ دسامبر ۱۸۶۴)، درباره‌ی نقطه پیوند سیم‌ها، میان ایران و عثمانی به امضا رسید.

در تاریخ منتظم ناصری در رخدادهای سال ۱۲۸۰ مهی (۱۱۲۲ خ / ۱۸۶۳ م)، آمده است:^{۳۸}

سیم تلگراف از سرحد ارس تا بندر بوشهر، امتداد می‌یابد. ایضا از خط سرحدی خانقین تا دارالخلافه نیز شروع به کشیدن سیم تلگراف شد. ایضا ابتدای سیم تلگراف بحری از خلیج فارس که سواحل هندوستان و بین‌النهرین وصل می‌کند، در این سال شروع شد.

در رخدادهای سال ۱۲۸۱ مهی (۱۱۲۳ خ / ۱۸۶۴ م)، می‌خوانیم:^{۳۹}

چون اغلب خطوط تلگراف ممتد شده از بندر بوشهر الی سرحد خانقین ... به هم وصل شد، قرار نامه در چهار فصل به امضای وزارت علوم و سفارت انگلیس، بین‌الطرفین مبادله شد.

در پایان سال ۱۲۲۳ خ (۱۸۶۴ م)، قرارداد دیگری بسته شد و قرار شد که برای مدت پنج‌ماه، اداره‌ی تلگراف به کار شناسان انگلیسی واگذار گردد و پس از این مدت، سیم را به ایرانیان واگذارده و از ایران بیرون روند؛ اما پیش از پایان گرفتن مدت، قرارداد دیگری بسته شد و قرار شد، سیم دیگری، روی همان تیرها کشیده شود که ویژه تلگراف‌های خارجی باشد و انگلیس‌ها آن را اداره کنند. افزون بر آن، شمار کارشناسان انگلیسی از ۵۰ تن فرا تر نرود و مدت اقامت آنها، تنها پنج سال معین شد.

این قراردادها، رفته رفته تمدید شد و تا سال ۱۳۰۷ خ (۱۲۹۸ م) دنباله پیدا کرد.

بخش چهارم - حکمیت گلد اسمید تجزیه‌ی مکران و بلوچستان

چنان‌که گفته شد، با نامرادی‌هایی که دولت ایران از بیگانگان در جنگ‌های قفقاز دیده بود، دربار و دولت‌مردان، می‌کوشیدند تا از آن‌ها دوری جویند و هر پیشنهادی که از سوی بیگانگان می‌شد (چه خوب، چه بد)، رد می‌کردند. در دوران محمدشاه، روابط با بیگانگان به کلی بریده شده بود و تنها در میانه‌های پادشاهی او، ایران ناچار تا حدودی به انگلیس‌ها، روی خوش نشان داد.

در آغاز دوران ناصرالدین شاه، امیرکبیر از هر دو دولت روس و انگلیس، گریزان بود و تا زنده بود، اجازه نداد که آن‌ها در ایران صاحب نفوذ شوند. به امر امیر، حق رفت و آمد ایرانیان با بیگانگان ممنوع و در نتیجه به طور کلی، بریده شده بود.

این چنین بود که دولت ایران، دیگر حاضر نبود که از وجود کارشناسان نظامی بیگانه استفاده کند. چه آن‌ها دریافته بودند که آن‌ها در باطن، جاسوس‌اند و تنها هدفشان، به‌دست آوردن اطلاعات به سود کشورشان است.

اما در این میان، انگلیس‌ها با یک تیر، دو نشان زدند. یعنی هم توانستند، سیم تلگراف هندوستان را از راه ایران به انگلستان اتصال دهند و هم جاسوسان خود را به نام تلگراف‌چی، در ایران مستقر کنند و حتا از این راه، بخش‌هایی از ایران را، به تجزیه بکشانند.

ماموران انگلیسی تلگراف‌خانه‌ها، افزون بر آن که از همه‌ی اخبار کشور، از راه تلگراف‌هایی که دولت یا حکمرانان مناطق می‌کردند، آگاه می‌شدند، رفته رفته در شهرها، نفوذی به هم زدند، به گونه‌ای که:^{۴۰}

این صاحب منصبان، غالباً در نزاع‌های محلی بین ایرانیان، حکم واقع می‌شوند. اغلب اوقات، اشخاص مظلوم و آن‌هایی که در تحت فشار و تعدی متنفذین واقع می‌شدند، فرار کرده و به تلگراف‌خانه‌ی انگلیس پناهنده می‌شدند ... حال تلگراف‌خانه‌های انگلیس [مانند سفارت و کنسول‌گری‌ها] حکم یک بست ... را پیدا کرده‌اند. صاحب منصبان عالی درجه تلگراف‌خانه‌ها در شهرهای بزرگ، حکم مشیر و مشاور را پیدا نموده‌اند که حکام و شاهزادگان محل، آن‌ها را طرف شور و مشورت قرار می‌دهند.

به گفته‌ی بهتر و ساده تر:^{۴۱}

در این تاریخ، جای صاحب منصبان نظامی انگلیس را، صاحب منصبان تلگراف‌خانه گرفتند و در واقع تلگراف‌چی‌ها، همان صاحب منصبان نظامی بودند که تغییر شکل داده بودند.

یکی از دوران‌های تلخ تاریخ ایران، دوران صدرات میرزا حسین‌خان سپه‌سالار بود. در این دوره بود که بخش‌هایی از مکران، بلوچستان و سیستان از ایران تجزیه شد و امتیازنامه بارون جولپوس روتیر نیز، مربوط به همین دوره است. کرزن می‌نویسد:^{۴۲}

شوق و شور برای دوستی با انگلیس، صمیمیت و وفاداری نسبت به دولت انگلیس، هیچ وقت به این درجه، در ایران بالا نرفته بود که در زمان صدرات میرزا حسین‌خان سپه‌سالار بالا گرفت.

به‌دنبال امضای قرارداد از سوی ناصرالدین شاه، انگلیس‌ها دست‌اندرکار کشیدن سیم میان کراچی و جاسک شدند. آن‌ها در بندر گوا در ناحیه‌ی مکران، وارد قلمرو ایران گردیدند. سرپرستی این گروه را فردریک گلداسمید به عهده داشت. کارها به درستی پیش می‌رفت که یک باره سر و کله‌ی پاره‌ای از بلوچ‌های مسلح پیدا شد. البته امروز پیداست که این کار، زیر سر انگلیس‌ها بود. سیم‌کش‌ها شکایت می‌کنند، دولت ایران نیروهایی را برای سرکوب آن‌ها آماده می‌کند؛ اما انگلیس‌ها جلوگیری کردند و گفته بودند که در آن صورت، ناامنی بیش‌تر می‌شود. بهتر است این کار با روش دیگری انجام شود.

گرچه انگلیس‌ها، در زمان نیروکشی به افغانستان، در بلوچستان نیز دست به اقدام‌های نظامی محدودی زده بودند؛ اما با اشغال سرزمین سند از سوی انگلیس، مساله‌ی بلوچستان و مکران در کانون توجه مقام‌های حکومت هند قرار گرفت. از این رو، آن‌ها کوشیدند تا از میان‌خان‌های منطقه، خان کلات را با پول و جنگ افزار تقویت کنند و نفوذ وی را در منطقه گسترده نمایند.

انگلیس‌ها، پس از جداسازی افغانستان از ایران و دست‌اندازی به آن سرزمین، امیر خود ساخته در آن سرزمین را، بر آن داشتند تا ادعای مالکیت بر سیستان کند. با این بهانه و برپایه‌ی قرارداد پاریس (۱۸۵۷ م / ۱۲۳۶ خ)، پس از زمینه‌چینی‌های بسیار، در پی حکمیت و به اصطلاح رفع اختلاف و تعیین مرزهای دائمی ایران و افغانستان بر آمدند. از این رو، دولت انگلیس فردریک گلداسمید که سرپرستی سیم‌کش‌های تلگراف کراچی - جاسک را به عهده داشت، به‌عنوان حکم خود برگزیدند:^{۴۳}

اطلاعاتی را که جنرال گلداسمید در نواحی و سواحل مکران در هنگام سیم‌کشی از کراچی به جاسک به دست آورده بود، سبب شد که بین دولت ایران و حکومت کلات در سال ۱۸۷۱ برای رفع اختلافات طرفین حکم واقع شده و یک سرحد تازه، برای دو مملکت پیشنهاد کند.

گلداسمید، دستور داشت که به تهران برود و از آن‌جا، همراه کارگزار دولت ایران، به سیستان برود و با بازدید از محل و رسیدگی به ادعاهای دوطرف، رای خود را به اعتبار حکمیت درباره‌ی مرزهای دایمی ایران و افغانستان، اعلام دارد.

پیش از حرکت، به‌وی گفته شده بود که به دنبال وی، کارگروه دیگری برای تعیین مرزهای ایران و کلات، گسیل خواهد شد که البته وجود وی در این کارگروه نیز لازم خواهد بود.

گلداسمید در ماه اوت ۱۸۷۰ (امرداد - شهریور ۱۲۴۹) از انگلستان به راه افتاد و روز ۱۱ مهر ۱۲۴۹ (سوم اکتبر ۱۸۷۰)، به تهران رسید. قرار بود، همراه میرزا معصوم خان انصاری که به ریاست کارگروه ایران برگزیده شده بود، به سیستان روند و در آن‌جا، کارگزار افغان نیز به آنان پیوندند. در این میان، امیر یعقوب‌خان در کابل علیه یورش امیر شیرعلی برخاست و در نتیجه، کارگزار افغان تا روشن شدن اوضاع، نمی‌توانست به سیستان آمده و به هیات‌های انگلیس و ایران پیوندند. در این میان، فرمان‌روای هندوستان به گلداسمید، آگاهی داد که :^{۴۴}

ممکن است تعیین کمیسر افغانستان ... به طول بکشد .

با دریافت این تلگراف ، گلداسمید به فرمان‌روای هندوستان پیشنهاد کرد که :^{۴۵}

بهتر است، اول موضوع سرحدی بلوچستان شروع شود، تا این که تکلیف سیستان معین گردد.

با این پیشنهاد موافقت شد. وزیر مختار انگلیس نیز در تهران با این نظر همراه شد. از این رو، هیات‌های نمایندگی ایران و انگلیس، از راه اصفهان و یزد، راهی کرمان و بلوچستان شدند. باید گفته شود که :^{۴۶}

مرز طبیعی ایران در جنوب خاوری، همیشه رود سند بود. در درازای تاریخ، هرگز به جز موارد نادر، مرز طبیعی مزبور، مورد تردید و کشمکش قرار نگرفته بود.

به دنبال شکست ایران در جنگ‌های قفقاز و سپس آشوب هرات، ناآرامی‌هایی در مناطق مکران و بلوچستان نیز ایجاد شد. اما محمدشاه با گسیل نیرو، منطقه را آرام کرد. دولت بریتانیا برای دست‌اندازی به این منطقه‌ی پهناور که در کنار مرزهای هندوستان قرار داشت، دست اندرکار زمینه‌چینی برای تجزیه‌ی سرزمین‌های مزبور شد. از این رو: ^{۴۷}

دولت انگلستان، به بهانه‌ی حفظ و نگاه‌داری خط تلگراف که قرار بود در آینده از منطقه‌ی مکران گذر کرده و به هندوستان اتصال یابد، بدون کسب اجازه از دولت ایران، اقدام به بستن قرارداد با برخی خوانین بلوچ کرد. در این میان، دولت بریتانیا برای آنان مقرری تعیین کرد. در پس پرده‌ی کشیدن خط تلگراف، دولت بریتانیا در پی آن بود که با ایجاد حکومت‌های محلی در منطقه‌ی مکران و بلوچستان، حمایت و عقد قرارداد با حکومت‌های مزبور، منطقه‌ی حایل میان ایران و مستعمره‌ی هندوستان را کامل کند.

بدین سان، دولت بریتانیا برای دستیابی به این هدف: ^{۴۸}

دست‌اندر کار ایجاد «امارت کلات» شد. در این راستا، آنان ضمن عقد قرارداد نگاه‌داری و حفظ خطوط تلگراف در آینده با خان کلات، برای وی یک مستشار انگلیسی تعیین کردند و از او به نام امیر کلات نام بردند.

از این رو، حکومت انگلیسی هند در مقدمه‌ی قراردادی که با جام‌میرخان در ۲۱ دسامبر ۱۸۶۲ (۳۰ آذر ۱۲۴۱) بست، از خدادادخان به‌عنوان فرمان‌روای دارالسلطنه‌ی کلات نام برد ^{۴۹}. بدین سان، دولت بریتانیا برای تجزیه‌ی بخش‌هایی از مکران و بلوچستان: ^{۵۰}

باب گفت و گو با دولت ایران را به نمایندگی امیر کلات به منظور تعیین مرز آغاز کرد.

چنان‌که گفته شد، هیات ایران و انگلیس برای تعیین قطعی مرزهای ایران با امیر «انگلیس ساخته‌ی» کلات، عازم بلوچستان شدند. با این که در عمل، می‌بایست علی‌اشرف‌خان، مهندس هیات ایران، همراه با نقشه‌بردار انگلیس به نام سروان لورنس، خط مرزی بلوچستان و کلات، از جالق تا دریا را، با هم‌کاری یک‌دیگر تعیین کنند؛ اما گلداسمید، پیش از رسیدن هیات ایران: ^{۵۱}

دستور داده بود که نقشه را به‌دل‌خواه خان کلات [مامور دولت استعماری هند]،

تهیه کنند.

باوجود اعتراض سخت میرزا معصوم‌خان، همان نقشه با سماجت و پافشاری وزیر مختار انگلیس، با اندک دگرگونی، به دولت ایران تحمیل شد. گلد اسمید، روز ۲۷ فروردین ۱۲۵۰ (۱۶ آوریل ۱۸۷۱) در این باره به میرزا معصوم‌خان نوشت: ^{۵۲}

دوستدار، خود منفردا به «پیشین» و مکان‌های دیگر رفته و عالی‌جاه، به کاپیتان لاوت صاحب، مهندس دولت بهیه انگلیس را به جهت دیدن مکان‌های طرف شمالی فرستاد [و] بالاخره نقشه‌ی صحیحه، موافق قراردادى که فیما بین دوستدار و آن گرامی دوست مهربان در بمپور، کشیده شد. در این صورت، دوستدار محتاج به دیدن اماکن مذکوره و برداشتن نقشه‌ی ثانیه، نخواهد بود ...

در پایان نامه، گلداسمید با گستاخی بسیار اعلام می‌دارد: ^{۵۳}

هر روز، بلکه هر ساعت، منتظر رسیدن حکم از جانب دولت متبوعه‌ی معظمه‌ی خود برای حرکت و دانستن تکلیف خود می‌باشد. چنان چه حکم مزبور شرف صدور یابد، دوستدار مصمم به رفتن به طهران و بردن نقشه‌ی مزبور خواهد بود.

باتوجه به این رفتار خودسرانه‌ی گلداسمید، روز ۱۲ اردی‌بهشت ۱۲۵۰ (۲۲ آوریل ۱۸۷۱) میرزا معصوم‌خان، به وزیر امور خارجه نوشت: ^{۵۴}

هفت ماه تمام است، در دست این مامور [گلداسمید] گرفتار [م] و کمال اصرار را در این داشته و دارد که اغماض از حق نموده و نان و نمک شاهنشاه ظل‌الله روحنا فداه را بر خود حرام نماید. جناب مستطاب ... می‌فرمایند، چرا تلگراف‌های شما مختصر است، واضحاً از حالت خود مرا مطلع نمایند. عرض کنم، تصدقت شوم، ممکن نیست توسط تلگراف انگلیس عرض کند.

میرزا معصوم‌خان، در دنباله‌ی نامه، به اصل مساله می‌پردازد و آگاهی می‌دهد: ^{۵۵}

مدعی ما، کلاتی‌ها والله بالله نیستند. مدعی، حکم ثالث [گلداسمید] است. آخر می‌دانستیم که مقصود این مامور چیست. از اصفهان به عرض بندگان عالی رسانیدم که مقصود جنرال، راه رفتن سیستان نیست و در بلوچستان اگر کاری بکند یا نکند، در "گوادر" به کشتی دودی نشسته، عازم طهران یا لندن خواهد شد.

میرزا معصوم‌خان، در ادامه نوشته است: ^{۵۶}

جناب فخامت نصاب وکیل‌الملک حکمران کرمان و بلوچستان، به پختگی و تدبیر باطن، نیت این مرد را در نوشتجات رسمانه، ظاهر ساخت و بعد از شرف‌یابی، خواهند دانست که چقدر در این سفر، با بی‌غرضی و بی‌طمعی راه رفته و شکرخدا را سندا بعد از سند از مامور انگلیس در دست دارم که مقصود او، مغایر منظور اولیای دولت علیه ایران، بوده است.

زیاده جهد کرد که کم‌ترین [من] را هم عقیده‌کند، نشده و نخواهد شد.

در درازای به اصطلاح بازدید گلداسمید از منطقه، انگلیس‌ها مخلوق خود، خان کلات را به زیاده‌خواهی ارضی و نیز با پول و جنگ‌افزار، به تاخت و تاز برانگیختند. از این‌رو، میرزا معصوم‌خان، رییس هیات نمایندگی ایران، در این باره به گلداسمید اعتراض کرد. میرزا معصوم‌خان از حضور پاره‌ای از مردمان وابسته به خان کلات در بندر گوادر که به مفهوم حاکمیت آنان در بندر می‌توانست باشد، در اعتراضیه‌ی خود به روز ۱۳ اردی‌بهشت ماه ۱۲۵۰ (۲۳ آوریل ۱۸۷۱) نوشت: ^{۵۷}

سبب جمعیت کلاتی را در این بندر [گوادر] که دخیل به خان کلات نداشته و نمی‌تواند میان دولت متبوعه‌ی دوستدار و خان کلات، مطرح گفت و گو واقع شود، نمی‌تواند فهمید.

وی در دنباله‌ی یادداشت خود، می‌افزاید: ^{۵۸}

از قرار تقریر آن جناب، تنها ... سردار فقید محمدخان از طرف خان کلات [خدادادخان] ماموریت دارد و بس .

در اعتراض به عملیات نظامی به اصطلاح ماموران خان کلات، میرزا معصوم‌خان گفته بود: ^{۵۹}

در اقرب اوقات، «کج» ملک مختص دولت علیه را معکسر قرار داده و به معاذیر قرارداد وزارت امور خارجه‌ی ... شاهنشاهی و سفارت دولت بهیه‌ی انگلیس که بالصراحه قید فرموده‌اند؛ مادام تشکیل دیپلماتیکه نباید از ایران و افغان و کلاتی، حرکات متجاسرانه ظاهر شود، همین ... ملاءطار محمد داروغه، چهارصد نفر سرباز و دو عراده توپ و سایر آلات حرب به آن جا آورده و اولیای دولت علیه ایران، چنان‌چه شفاها هم به اطلاع آن جناب رسانید، بیرون شدن توپ و سرباز را از کج مطالبه فرمایند ...

دیگر [این که] مامور خان کلات و یا سایر خوانین و اعوان و انصار او، به‌چه منظور

در این جا، با این جاه و جلال حاضر و متمکن شده‌اند ...

گلداسمید که خود این «بی‌سر و پاها» را به آن‌جا خوانده بود، خود را به نادانی زد و همان‌روز، در پاسخ به میرزا معصوم‌خان نوشت: ^{۶۰}

عالی‌جاه سردار فقید محمدخان، مخصوصاً برای ملاقات آن دوست مکرم مهربان به این جا آمده‌اند و عالی‌جاه ملا محمد داروغه مثل مترجم و امداد کننده‌ی عالی‌جاه مشارالیه است و دیگران این‌جا آمده‌اند که شاید وجود آن‌ها برای شهادت در این ماموریت لازم می‌شود.

در حالی که در آن زمان، خان‌کلات خود از حکومت هند مقرری ماهانه دریافت می‌کرد و همه‌ی اطرافیان او، به هزینه حکومت مزبور، زندگی می‌کردند، گلداسمید در دنباله‌ی نامه‌ی خود می‌افزاید: ^{۶۱}

سایرین به غیر از جمعیت، به طور دوستانه، متحمل زحمات زیاد برای آمدن باین‌جا شده‌اند.

سپس گلداسمید درباره‌ی اشغال نظامی «کج» (روستایی در خاور بندر گوادر)، می‌نویسد: ^{۶۲}

در باب بیرون شدن سرباز از کج، از قراری که تحقیق به عمل آمد، اگر همین‌طور سرباز و غیره در آن جا آمده باشد، یقیناً قبل از تعیین شدن و آمدن مامور کلات برای این ماموریت خواهد بود و چون کج از متصرفات کلات است و بر راس سرحد متصرفی حالیه شمرده نمی‌شود، دوستدار در این وقت، خود را مختار نمی‌بیند که این‌ها را از کج بیرون نماید.

میرزا معصوم‌خان که قرار کار را این‌گونه می‌بیند، به بم‌پور آمده و از آن‌جا، به وزیر امور خارجه تلگراف می‌کند: ^{۶۳}

چون همه‌ی منظورات مامور مزبور از تحریراتش معلوم و مشهود ... می‌گردد و لهذا، به فرستادن کتاب‌چه‌ی سؤال و جواب خود با مامور انگلیسی [گلداسمید] به حضور اولیای دولت علیه اکتفا کرد.

البته تاکنون این کتابچه به دست نیامده است و شاید هم پس از فرستادن از سوی میرزا معصوم‌خان، در وزارت امور خارجه، سر به نیست شده باشد و یا این‌که در بایگانی متروک قرار دارد. میرزا معصوم‌خان در دنباله‌ی تلگراف خود، می‌افزاید:^{۶۴}

... به نمک با محک سرکار اعلی حضرت اقدس همایون شاهنشاهی روحنا فدا قسم که این مامور [گلداسمید] جز حمایت و تقویت مامور خان کلات و تحصیل سند که «کج» و «تمپ» و «منه» و «کوهک» و «اسپندار» و بلکه بیش‌تر «سرباز» و دشت باهو تعلق به خان معزی‌الیه داشته، خیال دیگری ندارد...

با وجود همه‌ی این هشدارها و ... روز ۳۱ مرداد ۱۲۵۰ (۲۲ اوت ۱۸۷۱)، وزیر مختار انگلیس در تهران، به دیدار میرزا سعیدخان وزیر امور خارجه‌ی ایران رفت، تا از تصمیم شاه درباره تعیین حدود مکران و بلوچستان آگاه شود:^{۶۵}

میرزا سعیدخان، رضایت حاصله را اظهار نمود و علاوه کرد که تلگرافی به وزارت امور خارجه‌ی انگلستان مخابره نموده و منتظر است که جواب برسد. پس از آن به این مساله خاتمه خواهد داد.

بدین‌سان، ناصرالدین‌شاه به خیانت تجزیه‌ی بخش دیگری از میهن، تن در داد و بدون این‌که کوچک‌ترین پای‌داری به عمل آورد و حتا بر سر مساله‌ای به این بزرگی، به کوچک‌ترین چانه‌زنی برخیزد. ناصرالدین شاه، روز سیزدهم شهریورماه ۱۲۵۰ (۴ سپتامبر ۱۸۷۱)، قرارداد ننگین تجزیه‌ی مکران و بلوچستان، را دستینه کرد. در این مورد میرزا سعیدخان در پاسخ به یادداشت سفارت انگلیس در سیزدهم شهریورماه ۱۲۵۰ (۱۴ اوت ۱۸۷۱) نوشت:^{۶۶}

مراسله‌ی آن جناب مورخه‌ی پانزدهم شهر جمادی الاخری [۱۰ شهریور ۱۳۵۰]، به ضمیمه‌ی نقشه‌ی جناب جنرال گولد اسمید مامور مخصوص دولت انگلیس در باب خط سرحد فیما بین بلوچستان متصرفی و متعلق دولت علیه ایران و اراضی و املاک متعلقه و محوله به دولت مستقله‌ی کلات از خاک بلوچستان واصل شد و هر دو از عرض پیش‌گاه اقدس همایون اعلی حضرت قوی شوکت شاهنشاهی گذشت. برحسب امر و اشاره‌ی ملوکانه در جواب آن جناب جلالت مآب به احترام تام زحمت‌افزا می‌شود که دولت ایران با حقوق صحیح که در قطعه‌ی بلوچستان برای خودش می‌دانست محض ملاحظه‌ی میل دولت اعلی حضرت پادشاه انگلستان در اتمام و حسن ختام این مساله و تشخیص یک حد فاصله در این میانه مراسلات و نقشه‌ی آن جناب را قبول کرد و منتظر نتایج مطلوبه و عظیم‌الفایده‌ی این موافقت بزرگ و همراهی خود از جانب دولت انگلیس است تا به حسن تأویل و تغییر و مساعی

جمیلہ مثل ان جناب سفیر کافی و خیر خواه کہ ہمہی این تفصیلات را حسا و شہودا
کما ینبغی معلوم کردہ‌اند، چہ ظہور نماید.
تحریرا، ہیجدهم شہر جمادی الاخری سنہی یک ہزار و دوہست و ہشتاد و
ہشت [۱۳ شہریور ۱۲۵۰]

محل مہر و امضا میرزا سعیدخان

پی‌نوشت‌های گفتار چهارم

- ۱- عملیات قشون در بلوچستان - ر ر ۱۷۴ - ۱۷۳
- ۲- همان - ر ۱۷۳
- ۳- بلوچستان ... - ر ۸۰
- ۴- همان
- ۵- روابط سیاسی ایران و انگلیس ... - ج ۲ - ر ۳۹۱
- ۶- امیرکبیر و ایران - ج ۱ - ر ۲۶۰ برگرفته از عبرت‌افزا / تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس ... ج ۲ - ر ۳۹۱
سید محمد حسن الحسینی معروف به آقاخان، پسر شاه خلیل‌الله رییس فرقه‌ی اسماعیلیه بود که نسبش به «نزار» فرزند مستنصر بالله خلیفه‌ی فاطمی مصر می‌رسید. گفته می‌شود که حسن صباح پس از مسافرت به قاهره، «نزار» یا یکی دیگر از پسران وی که نیای آقاخان می‌بود، با خود به ایران آورد. این خاندان در انجدان قم و محلات، ماندگار بودند و از آن‌جا که بسیاری از مریدان و پیروان اسماعیلیه در حیدرآباد دکن و جام‌نگر و دیگر بخش‌های هندوستان می‌زیستند، «پیوسته یک نفر از این سلسله را منقرض الطاعه می‌دانند و خمس اموالشان را بدون حیف و میل، باید به امام بدهند.» و به علت نا امنی راه‌ها، آوردن مالی بدین گزافی هرساله به قم و محلات، خطر می‌داشت و نیز حکام بین راه مالیات کلانی از این مال می‌گرفتند، گروهی از این خاندان در اواخر سلطنت نادرشاه به شهر بابک [در ایالت کرمان]، مهاجرت کردند. (تاریخ کرمان - ر ۵۲۴ / بلوچستان ... - ر ۸۹)
- ۷- تاریخ کرمان - هامش ر ۶۰۴
- ۸- در آن هنگام، ایران دارای چهار ایالت بود که عبارت بودند از: اذربایجان، خراسان، فارس و کرمان و چندین ولایت را در بر می‌گرفت. این بخش بندی تا برپایی سامان مشروطیت در ایران، کمابیش برقرار بود. در سال ۱۲۸۶ خورشیدی، قانون تقسیمات کشوری، به همان پایه‌ی بخش‌بندی دیرین کشور، صورت قانونی بخشید. در سال ۱۳۱۶ خورشیدی، برپایه‌ی قانون تقسیمات کشوری، ایران به ۱۰ استان و ۴۹ شهرستان، بخش‌بندی شد و ...
- ۹- تاریخ کرمان - هامش ر ۶۰۴
- ۱۰- امیرکبیر و ایران - ج ۱ - ر ۲۶۰ به بغداد / تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس ... - ج ۲ - ر ۳۹۲
- ۱۱ و ۱۲ - همان / همان
- ۱۳- تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس ... - ج ۲ - ر ۳۹۳ - ۳۹۲
- ۱۴- عبرت‌افزار - ر ۴۹ / تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس ... - ج ۲ - ر ۳۹۳
- ۱۵- همان / همان
- ۱۶- همان / همان - ر ۳۹۴ - ۳۹۳
- ۱۷- عبرت‌افزار - ر ۵۳ / همان - ر ۳۹۴
- ۱۸- همان - همان - ر ۳۹۵
- ۱۹- بلوچستان ... - ر ۹۲

- ۲۰- تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس ... - ج ۲ - ر ۳۹۵ (برگرفته از : عبرت افزا)
۲۱ و ۲۲ - همان
- ۲۳- بلوچستان ... - ر ۹۸
- ۲۴- امیرکبیر و ایران - ج ۱ - ر ۲۴۹
- ۲۵- همان - ر ۲۵۰ (برگرفته از روزنامه‌ی وقایع اتفاقیه - شماره‌ی ۲)
در اصل طایفه‌ی نارویی، از شرق سیستان ، به بلوچستان آمده بودند. از این رو، گاهی آنان را سیستانی نیز می نامند.
- ۲۶- همان - ر ۲۵۱ (برگرفته از روزنامه‌ی وقایع اتفاقیه - شماره‌ی ۶)
- ۲۷- بلوچستان ... - ر ۱۱۹
- ۲۸- همان
- ۲۹- تاریخ منتظم ناصری - جزو وقایع سال ۱۲۷۴ [مهی]
- ۳۰- همان - جزو وقایع سال ۱۲۷۳ [مهی]
- ۳۱- همان - جزو وقایع سال ۱۲۷۹ [مهی]
- ۳۲- وی پس از بیرون شدن الیسن، کاردار سفارت بریتانیا در تهران شد و سه سال در این موقعیت بود. ایست ویک، پس از بازگشت از ایران، دو جلد کتاب نوشت که در سال ۱۸۶۴ م (۱۲۴۳ خ)، در لندن به چاپ رسید.
- ۳۳- تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس ... - ج ۲ - ر ۵۷۷
- ۳۴- همان - ر ۵۷۸
- ۳۵- همان
- ۳۶- تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس ... - ج ۲ - ر ۵۹۶ (نقل از ایست ویک - ر ۳۰۶)
- ۳۷- همان - ج ۳ - ر ۶۱۴ - ۶۱۳
- ۳۸- تاریخ منتظم ناصری - جزو وقایع ۱۲۸۰ [مهی]
- ۳۹- همان - جزو وقایع ۱۲۸۱ [مهی]
- 40- Curzon , op . cit : Vol . 2 , PP . 606-617 / ۶۱۱ - ج ۳ - ر ۶۱۱ / ۶۰۶
- ۴۱- چکیده‌ی تاریخ تجزیه‌ی ایران - ر ۸۲
- 42- Curzon, op. cit; Vol. I, P. 480 / ۷۱۳ - ج ۳ - ر ۷۱۳ / ۴۸۰
- 43- Ibid, Vol. 2, PP. 606-617 / ۶۰۱ - همان - ر ۶۰۱ / ۶۰۶
- ۴۴- معاهدات و قراردادهای تاریخی دوره‌ی قاجاریه - ر ۴۲۴
- ۴۵- همان
- ۴۶- چکیده‌ی تاریخ تجزیه‌ی ایران - ر ۸۳
- ۴۷ و ۴۸ - همان
- ۴۹- همان - ر ۸۷ (بی‌نوشت ۵)
- ۵۰- همان - ر ۸۳
- ۵۱- معاهدات و قراردادهای تاریخی در دوره‌ی قاجاریه - ر ۴۲۵

- ۵۲- یکصد سند تاریخی در دوره‌ی قاجاریه - ر ۴۳۵
- ۵۳- همان
- ۵۴- همان - سند شماره‌ی نود - ر ر ۱۹۱ - ۱۹۰
- ۵۵- همان / چکیده تاریخ تجزیه‌ی ایران - ر ۸۴
- ۵۶- همان
- افسوس سندهای میرزا معصوم خان در دست رس نیست و یا تاکنون منتشر نشده‌اند، وگرنه می‌توانستیم، تاریخ را با چشم باز تر و نگاه نافذتری، ببینیم.
- ۵۷- همان - سند نود و یکم - ر ر ۱۹۳ - ۱۹۲
- ۵۸ و ۵۹ - همان
- ۶۰- همان - سند نود و دوم - ر ۱۹۴
- ۶۱ و ۶۲ - همان
- ۶۳- همان - سند نود و سوم - ر ۱۹۵
- ۶۴- همان / چکیده تاریخ تجزیه‌ی ایران - ر ر ۸۵ - ۸۴
- ۶۵- معاهدات و قراردادهای تاریخی در دوره‌ی قاجاریه - ر ۴۲۵
- ۶۶- همان - ر ۴۲۸ (سواد جوابیه‌ی میرزا سعید خان به سفارت جلیله‌ی انگلیس)

پیوست شماره‌ی ۱۷

سواد قراردادی است که فی‌مابین دولتین ایران و انگلیس در باب تحدید حدود فی‌مابین ایران و کلات منعقد شده

دست‌خط گذرانده، وزیر مختار و ایلچی مخصوص اعلی‌حضرت پادشاه انگلستان مقیم دربار دولت ایران، از جانب اولیای دولت متبوعه‌ی خودم مامور شده به‌شرف ملاحظه و پسند اعلی‌حضرت اقدس همایون شهر یاری را ایفاد می‌دارد که در آن خط سرحدیه فی‌مابین اراضی متصرفی بلوچستان دولت علیه ایران و اراضی ملک مخصوص دولت مستقله‌ی کلات کشیده شده است.

این خط را می‌توان از این قرار توضیح و تفصیل نمود: از نقطه‌ی شمالی یعنی از نقطه‌ی اخیره که به دریا دورتر است شروع شده، خاک کلات در طرف غرب محدود است به بلوک وسیع دیزک که متعلق به ایران و مشتمل بر دهات متعدد می‌باشد که دو پارچه از آن‌ها که جالقی^۱ و کالیگان^۲ باشد در خط سرحد واقع است. پایین این دو محل بلوک کوچک کوهک است که با پنچکور به انضمام پاروم و سایر ملحقات نسبت به خط سرحدی به طرف کلات است. پایین پنچکور نقاط متصرفی که مقصد کلات است الی کنار دریا بلیده^۴ است و به انضمام زمران^۵ و متعلقات دیگر و مند^۶ و دشت^۷ است داخل خط سرحد ایران بلوکات و اراضی می‌باشند که متعلق به سرباز^۸ و باهو^۹ و دشتیاری است.

حد دشت به‌واسطه‌ی خط طویلی معین شده که از وسط تپه‌ی درابل^{۱۰} که مابین رودهای باهو و دشت الی به خلیج گواتر^{۱۱} کشیده شده است.

به طور اختصار، پنچکور و پاروم و سایر متعلقات آن و کوهک و هم‌چنین بلیده به انضمام زمران و ملحقات دیگر آن و مند به انضمام تم^{۱۲} و ناصرآباد کج^{۱۳} و همه‌ی بلوک و قراء و ملحقات دیگر آن‌ها به طرف شرق و دشت با ملحقات کل خود الی دریا. این اسامی خط متصرفات حالیه‌ی کلات را نشان می‌دهد؛ یعنی آن‌چه ملک است به طرف شرقی خط سرحدی تصرفات حالیه‌ی ایران و آن خط سرحدی مشتمل است بر دیزک^{۱۴}، بند پشت^{۱۵} سرباز، پشین، باهو و دشتیاری.

دست‌خط گذرانده، با قبولی دولت ایران تکلیف می‌نماید که به جهت رجوع در آینده و برای تشخیص مکان، یک نفر صاحب منصب مهندس انگلیس باتجربه باتفاق یک نفر صاحب منصب

که از جانب دولت ایران مامور شده باشد و یک نفر صاحب منصب که از دولت کلات حاضر شوند و نقاط و وضع اراضی سرحدی حالیه را که بر سایر محال مقدم هستند، از قرار تفصیلی که فوق اظهار شده معین کنند و برای ضبط دفتر ملاحظه و سرکشی دقیق نمایند. اجزای این ماموریت هرچه ممکن باشد در خلیج گوادر حاضر شوند و از آخر خط سرحدی فیما بین رودهای باهو و دشت سربالا به طرف جالق یا آن حوالی بروند و حاصل اقدامات خود را جزو نقشه نموده، آن را به اولیای دولت ایران و نماینده‌ی اعلی‌حضرت پادشاه انگلستان در طهران تقدیم کنند.

دست‌خط گذرانده، به مقام تصدیق برآمده مراسم تهنیت و تبریک صادقانه‌ی خود را به اولیای دولت اعلی‌حضرت اقدس شهریاری تقدیم می‌دارد. از ختم این مسأله‌ی پر زحمت که بدان واسطه رفع جهات اهم مرارت و حالت اضطرار که مایه‌ی اغتشاش در روابط دوستی و اتحادی بود که این قدر مطلوب است، فی‌مابین دولتین علیتین معظمتین ایران و انگلیس در ترقی وازدیاد باشد دست‌خط گذرانده مفتخر شده، تجدید اظهارات

۹ - Bahu ، سرباز و دشت باهو = بخشی در شمال بندر گوادر
 ۱۰ - Drabol
 ۱۱ - Gwetter ، بندری در منتهای جنوب شرقی دریای عمان
 ۱۲ - Tump
 ۱۳ - Kedj ، روستایی در شرق بندر گوادر
 ۱۴ - Dizzuk
 ۱۵ - Bumpusht

۱ - Jalk ، بخش سراوان فعلی کنار مرز ایران و پاکستان
 ۲ - Kallegan
 ۳ - Punjghur
 ۴ - Boleida ، از روستای بخش هوکلات و سراوان
 ۵ - Zemiran
 ۶ - Mund ، از روستای بخش هوکلات و سراوان
 ۷ - Dusht
 ۸ - Sirbaz

گفتار پنجم

تجزیه‌ی سیستان

بخش یکم - بوم‌نگاری (جغرافیای) سیستان

تجزیه‌ی سیستان یکی از دردآورترین برگ‌های تاریخ ایران است. سیستان به‌راستی، یکی از مهم‌ترین خاستگاه‌های ایرانیان و بر پایه‌ی بن‌نیشتها (اسناد و مدارک) موجود یکی از کهن‌ترین بخش‌های سرزمین ایران است.

سرزمین سیستان با پهنه‌ای کمابیش ۲۱ هزار کیلومتر مربع، یکی از بارورترین بخش‌های ایران بزرگ و یا به گفته‌ای، یکی از انبار غله‌های کشور به حساب می‌آید.

یورش تیمور بر سیستان و کینه‌ی او از این سرزمین و مردمانش، سیستان را دچار نگون‌بختی کرد. او که در نبرد سیستان با نشستن تیری بر پایش، لنگ شده بود، سد هیرمند را که از دوران باستان و شاید کهن پابرجا، بود نابود کرد و بر اثر این زشت‌کاری:

سیستان به تدریج اهمیت خود را در حیات اقتصادی ایران از دست داد و ...

هیرمند، با آبدهی نزدیک به ششصد متر مکعب در ثانیه، از دامنه‌های کوه‌های هندوکش در هشتاد کیلومتری باختر شهر کابل، سرچشمه می‌گیرد و از پیوستن دو شاخه‌ی اصلی به‌نام ارغنداب و کجلی، در « قلعه بست »، شکل می‌گیرد.

جریان رودخانه‌ی هیرمند، بیش از رسیدن به جلگه‌ی باز در نزدیکی « کرشک »، به سوی جنوب باختری است و سپس به‌گونه‌ی کمانی جنوب باختری افغانستان امروزی را، تا بند کمال‌خان می‌پیماید و در این‌جا، به سوی شمال می‌پیچد و سپس در کمابیش شصت کیلومتری شمال نقطه‌ای به نام کوهک در مرز ایران (بند سیستان)، به دو رشته‌ی اصلی، بخش می‌شود که یکی به‌سوی شمال و دیگری به‌سوی شمال باختری، جریان پیدا می‌کند و سرانجام، به دریاچه‌ی هامون می‌ریزد.

رشته خاوری که در کوهک جدا می‌شود، در افغانستان به نام «رود مشترک» و در ایران، به نام «پریان» نامیده می‌شود و کمابیش هژده کیلومتر از مرز سیاسی مشترک را تشکیل می‌دهد.

در ناحیه‌ی مرزهای دولتی ایران در خاور، چند حوضه‌ی آب ریز بسته‌ی کناری وجود دارد که مهم‌ترین آن‌ها، حوضه‌ی آب‌ریز سیستان و آب ریز نمک زار و آب ریز هامون، می‌باشند و ... در این میان، بزرگ‌ترین حوضه‌ی آب ریز بسته‌ی کناری، حوضه‌ی سیستان است.

حوضه‌ی سیستان، حوضه‌ای است، هموار با پهنا‌ی کمابیش ۱۸۲۰۰ کیلومترمربع که تنها چهل درصد آن در سرزمین کنونی ایران قرار دارد. حوضه‌ی سیستان که در حقیقت همان مصب رود هیرمند می‌باشد، در نواحی پست، دارای شماری دریاچه‌های آب شیرین است که بزرگ‌ترین آن‌ها، دریاچه‌ی هامون است. دو دریاچه‌ی دیگر به نام‌های هامون صابری و هامون پوزک، در بخش شمالی حوضه‌ی آب ریز سیستان قرار دارند. در سال‌های پرآب، هامون سیستان و هامون صابری، از راه ناحیه مردابی به نام «نی‌زار» به هم می‌پیوندند. دریاچه‌های سیستان، یک رشته چاله‌هایی هستند که مرز مشخصی ندارند و دگرگون شدن پهنا‌ی آن‌ها، در اثر ترسالی و خشک سالی، باعث دگرگونی شکل آن‌ها می‌شود. در سال‌های تر، آب بخش‌های بزرگی از هامون‌های سیستان را فرا می‌گیرد. در برابر در سال‌های خشک، بخش‌هایی از این دریاچه‌ها، به گونه‌ی مرداب‌ها و بخش‌هایی نیز، به صورت دشت‌های پوشیده از رسوب در می‌آیند.

پست‌ترین بخش آب‌ریز حوضه‌ی سیستان، چاله‌ای است به نام «گود زره» که امروزه در قلمرو افغانستان قرار دارد. در فصل‌های بارانی و سال‌های پر باران که دریاچه‌ها از آب پر می‌شوند، سرریز آن‌ها از راه بستری به نام "شيله" که درازای آن ۷۵ کیلومتر است، به گود زره می‌ریزد. دیگر چاله‌ها، بر پایه‌ی فصل‌های سال و سال‌های پر باران و کم باران، گاه به گونه‌ی دریاچه و زمانی، مرداب و پاره‌ای وقت‌ها، کفه‌های خشک می‌باشند.

دریاچه‌ی هامون با پهنا‌ی ۳۲۰۰ کیلومترمربع، از بزرگ‌ترین دریاچه‌های آب شیرین در فلات ایران است. بلندای این دریاچه از سطح دریا‌های آزاد، پانصد متر است و در سال‌های خشک، از پهنا‌ی آن، بسیار کاسته می‌شود، تا جایی‌که در خشک سالی‌های پیاپی، این دریاچه خشک می‌شود.

چنان‌که گفته شد، سرزمین سیستان، میان دو شاخه‌ی رود هیرمند یا در ریزش‌گاه (مصب) آن قرار دارد. رود هیرمند از بلندی‌های هندوکش (کوه‌های بابا یغما)، سرچشمه می‌گیرد و درازای

این رودخانه، هزار و دویست کیلو متر است. در بخش بالا، آب آن زیاد و پهنای آن، میان ۲۰۰ تا ۹۰۰ متر است. بستر این رود، در بند کمال‌خان، به سوی شمال میل می‌کند و در بند کوهک، وارد خاک کنونی ایران می‌شود.

هیرومند در کوهک، دو شاخه می‌شود. یک شاخه به نام رود سیستان که به سوی شمال باختری جریان پیدا می‌کند و وسیله‌ی دو شاخه‌آب، به دریاچه‌ی هامون می‌ریزد. شاخه‌ی دیگر، رود « پریان » است که به سوی شمال می‌رود و بخشی از مرز دولتی میان ایران و افغانستان را تشکیل می‌دهد و سپس دوباره وارد قلمرو افغانستان امروزی می‌گردد.

بخش دوم - گام در راه تجزیه‌ی سیستان

انگلیس‌ها که از تحمیل قرارداد جداسازی افغانستان، سخت جری شده بودند، هر روز بر دامنه‌ی خواسته‌های نامشروع خود، می‌افزودند. تا جایی که وزیر مختار آن کشور در تهران، تلاش تازه‌ای را برای تجزیه‌ی بخش‌های دیگری از ایران آغاز کرد. در این میان، وی از دولت ایران:^۲

تخلیه لاش و جوین و دهات اطراف آن را در خواست کرد.

در پاسخ به این زیاده خواهی وزیر مختار انگلیس، صدر اعظم نوری نوشت:^۳

لاش و جوین، وقتمان‌الوقات، خاک افغانستان و هرات محسوب نشده و دائما از متعلقات قاننات بوده. منتهای مراتب این است که گاهی حکام آن جا تمرد از حکم والی خراسان داشته اند. بسیار جای افسوس است که به اعتقاد مثل آن جناب که هزار قسم همراهی و خیرخواهی را باید در عالم مودت دولتین با دولت ایران داشته باشد، لاش و جوین جزو افغانستان محسوب شود و در استرداد آن متمسک به مدلول عهدنامه که فقط راجع به تخلیه‌ی هرات و افغانستان است، بشوند. حاکم هرات خود حسین خان یوزباشی را واسطه‌ی اجاره‌ی لاش و جوین نزد این‌جانب کرده بود، حال چگونه مدعی مالکیت آن جا می‌شود ...

درباره لاش و جوین و ... که وزیر مختار انگلیس، خواهان جدایی آن از ایران و الحاق به افغانستان بود، به نوشته‌ی نویسنده‌ی جغرافیای نیم روز:^۴

جزء خاک سیستان و مال مردمی که در سیستان سکنی دارند، از فارسی و غیره [بوده] قبالتجات و سندهای املاک آن جا را آورده، خود دیدم و ملاحظه کردم.

به دنبال هر درخواست، وزیر مختار انگلیس در تهران، خواسته‌ی دیگری را مطرح می‌کرد. به گونه‌ای که در نامه‌ی روز پنجم ماه مه ۱۸۵۸ (۱۵ اردی‌بهشت ماه ۱۲۳۷)، مدعی می‌شود که سیستان هم، جزو افغانستان است. صدر اعظم چند روز بعد (۲۳ اردی‌بهشت ۱۲۳۷/۱۳ مه ۱۸)، به وی یادآور شد که:^۵

اولیای دولت ایران، سیستان را جزو خاک ایران از قدیم دانسته و می‌دانند و الان هم در تصرف دولت ایران می‌باشد و ... علاوه بر همین اظهار صریح بین رسمی، اگر آن جناب دلیلی از این طرف بخواهد، دلایل زیاد در دست است که به اقامه‌ی آن‌ها،

اقدام می‌شود.

بدین سان، انگلیس‌ها با یک ادعای واهی و چند نام‌هی بی پایه و اساس، مسال‌هی جدایی سیستان از ایران را پیش کشیدند. وزیر مختار انگلیس، این بار، پای را فراتر از حد ماموریت خود می‌گذارد و دست به سند سازی درباره‌ی وابستگی سیستان به افغانستان می‌زند. وی در پاسخ به نامه‌ی صدر اعظم نوشته بود: ^۶

از نظر امنای دولت انگلیس ... از زمان احمد شاه و اعقاب او سیستان جزو خاک دولت افغانستان بوده است ... به دوستدار واجب است که به جناب اشرف صریحا بنگارد که اگر اولیای دولت ایران قشون به سیستان می‌فرستادند که آن‌جا از خود هرات تا قندهار که وسط مملکت افغانستان است و هم به سرحد دولت انگلیس نزدیک‌تر است، امنای دولت انگلیس چنین حرکت را نقص عهدنامه‌ی منعقدہ در پاریس خواهند دانست .

دولت ایران، در این زمینه یادداشتی به وزیر مختار انگلیس داد و رونوشت آن‌را برای وزیران مختار فرانسه و روسیه نیز فرستاد . در این یادداشت، ایران به چهار دلیل، سیستان را بخشی از ایران دانسته بود که از جمله‌ی آن ، می‌توان به موردهای زیر اشاره کرد: ^۷

- نامه الیس وزیر مختار وقت انگلیس در ایران، درباره‌ی تعلق سیستان به ایران و گفت‌وگوهای پارلمان انگلیس در این باره
- نامه‌ی دیگری الیس به کامران شاه [کامران میرزا] در اعتراض به تجاوز به سیستان
- ترجمه‌ی یک کتاب انگلیسی که نویسنده، سیستان را جزو خاک ایران دانسته است .
- افزاشته بودن پرچم ایران در سیستان و عدم اعتراض انگلیس تاکنون
- نام سیستان و ریشه‌ی فارسی آن
- ایرانی بودن فرقه‌ها و تیره‌های مردمان آن سرزمین
- اختلاف زبان و مذهب اهالی با افغان‌ها
- به نامه‌ی کهن دل خان حاکم قندهار به دربار تهران که به علت کمبود آذوقه در آن شهر خواستار فرستادن غلات شده بود
- در جنگ اخیر هرات، قشون سیستان ابواب جمع میر علم خان، حاکم قائنات بود و جنگ می‌کرد.
- دولت ایران با آغاز گفت‌وگوها برای حل مشکل هرات، در نامه‌های متعددی که به مقام‌های انگلیسی نوشته است: «هرات را نمی‌خواهیم فقط انضباط امورات

خراسان و کرمان و سیستان خاک دولت علیه را طالبیم». اگر حرفی در سیستان می‌شد چرا اظهار نکردند.

- در همان گفت‌وگوها، فرخ‌خان امین الدوله، به: «اولیای دولت انگلیس اظهار کرده‌بوده است

[که] افغانستان، باید سرحکومت برقرار باشد، هرات و قندهار و کابل. اگر سیستان جزو افغانستان می‌شد، بایستی چهار حکومت اظهار شده باشد».

- سفارت انگلیس در تهران ناظر بود که علی‌خان سیستانی حاکم سیستان، در تهران است و از خانواده‌ی سلطنت، زن به او مرحمت شد. اگر انگلیس حرف حسابی داشت، چرا در این مدت، اظهاری نکردند.

- از اول حکومت احمد شاه افغان تا امروز، با این که افغان آمد تا نیشابور را گرفت، یکی اسم بیرید که کدام افغان در سیستان حکومت کرده‌است. همیشه حاکم آن‌جا، نوکر ایران بوده‌اند. چنان‌که همین سردار علی‌خان و برادر و پدرش اباعن‌جد، در آن‌جا حکومت کرده و حاکم بوده‌اند... از جانب سلاطین صفویه به آن‌جا مامور شدند والی حال هم بوده و هستند.

در پایان یادداشت آمده بود :

که اگر نزدیکی سیستان به هند و سند، باعث شود که دولت ایران، دست از خاک خود بردارد، کرمان به سند و بندر کراچی، نزدیک‌تر از سیستان است. از این‌رو : باید از کرمان هم دست برداریم... بعد از آن، قائنات است، بلکه خراسان هم، بسته به افغانستان است. از بندر عباس خاک این دولت تا بندر کراچی، هم هیچ مسافتی نیست. پس از این قرار، باید دست از جمیع ممالک محروسه این دولت، برداریم.

صدر اعظم، فرخ‌خان سفیر ایران را که در راه بازگشت از فرانسه در اسلام‌بول بود. در جریان مسایل گذارد و از وی خواسته شد که در دیدار با وزیران مختار انگلیس، روس و فرانسه، از آنان بخواهد تا از فشارهای وزیر مختار بریتانیا به دولت ایران جلوگیری کنند. میرزا آقاخان نوری به فرخ‌خان نوشت :^۸

به وحدت الهی و به نمک همایون که از دست سلوک و رفتار مستر موره (کذا) تنگ آمدیم... من که سهل است از تاج و تخت ایران به این نوع حرکات مستر موره باید گذشت. هرچه مهربانی و همراهی را زیاد می‌کنیم زیادتر اذیت و آزار می‌کشیم. هرات را دادیم، محبوسین افغان را خلاص کردیم، تشریفات را به عمل آوردیم. فقره‌ی میرزا آقا را تصدیق کردیم، رفتن تیلر صاحب را به هرات قبول کردیم. لاش و جوین را که ملک ایران بود دادیم. سکه و خطبه‌ی هرات را که ما تکلیف به سردار سلطان احمد

خان^۹ نکرده بودیم و او به صرافت میل خودش کرده بود نوشتیم میل نداریم ... حالا سیستان را حرف دارد ... سیستانی که ملک ایران است... آخر فکری در این موارد بکنید، چاره‌نمایید. در اسلامبول با ایلچی و مامورشان و با مامورین سایر دول حرف بزنید، جان ما را خلاص کنید. اگر باید از سلطنت ایران گذشت یک دفعه بنویسید. زندگی این طور نمی‌شود. سلطنت این طور نمی‌گذرد.

در هامش نامه، صدراعظم به فرخ‌خان می‌نویسد که در گفت‌وگو با سفیران در اسلامبول بر سر مسالهی سیستان، به‌گونه‌ای نگویید که آن‌ها گمان کنند که ایران وقعی به گفته‌های وزیر مختار انگلیس در تهران گذارده است:^{۱۰}

سر سیستان حرف زدن مثل این است که در سر قم و کاشان حرف زده شود ... پس از این قرار بگوید قلعه‌ی اشرف در اصفهان موجود است، اصفهان هم مال افغان است. ما که گوش به این حرف او نخواهیم داد.

در نامه‌ی دیگری، صدر اعظم به فرخ‌خان امین‌الدوله که هنوز در اسلامبول بود، نوشت:^{۱۱}

در همراهی و مساعدت با دولت انگلیس به قدر ذره‌ای کوتاهی نشد و هرچه خواهش کردند، با این‌که ضرر فاحش داشته، قبول شده است ... لکن هیچ در این مدت دیده نشد که از جانب آن دولت، جزوی مساعدت و موافقی با این دولت بشود. از افغانستان چشم پوشیدیم. هرات را گرفته، رد کردیم. لاش و جوین را وا گذاشتیم، حالا دست به داستان سیستان زده اند ... سیستان همیشه جزء مملکت ایران بوده است و اصلاً به افغانستان دخلی ندارد.

وی در دنباله‌ی نامه نوشت که چهارده دلیل درباره‌ی متعلق بودن سیستان به ایران، به آن‌ها نوشته شد. از آن‌جا که سخنی نداشتند، پاسخی ندادند. تنها نوشتند که فرستادن سپاه به سیستان، مانند سپاه فرستادن به قندهار و شکستن عهد نامه است:^{۱۲}

چیزی را که به آن استناد می‌کنند، این است که سیستان چون به هندوستان نزدیک است، قشون فرستادن دولت ایران به آن‌جا، اسباب وحشت اهل سند و هندوستان خواهد شد.

وی در ادامه می‌نویسد:^{۱۳}

به این ترتیب دولت ایران نباید به کرمان که به سرحد سند نزدیک تر از سیستان

است و به قائنات که به افغانستان نزدیک است و هم در شیراز و بندر، نباید تصرفی داشته باشد.

در این مرحله انگلیس‌ها، باتوجه به خیزش هند و با وجود چشم‌پوشی دولت ایران از هرات، هنوز نتوانسته بودند، آن شهر را در اختیار گیرند و ... در پی پرونده‌سازی برای گام‌های آینده بودند. با سرکوب خیزش فراگیر مردم و فرمان‌روایان محلی هندوستان، انگلیس‌ها در پی اجرای تجزیه‌ی سیستان برآمدند.

در این میان، چنان‌که گفته شد، دوست‌محمدخان با پول و جنگ افزار انگلیس، در سال ۱۲۴۱ خ (۱۸۶۲ م)، هرات را گشود و در نتیجه، شهر در اختیار دولت انگلیس قرار گرفت. در پی این گام نظامی، دوست‌محمد خان به دستور انگلیس‌ها:^{۱۴}

فردی را به سیستان فرستاد و از حاکم آن [جا] طلب سیورسات کرد.

بارسیدن آگاهی به تهران، وزارت امور خارجه‌ی ایران در یادداشتی به وزیر مختار انگلیس در تهران نوشت:^{۱۵}

این خبر غرابت عظیم دارد و طرف نسبت با حوادث دیگر که تا حال به آن جناب اطلاع داده شده است، نیست. زیرا سیستان ملک طلق بلا منازع دولت ایران است و آن جا با خراسان و هریک از ممالک محروسه‌ی ایران به یک نسبت ملاحظه می‌نماید. این مساله چیزی نیست که پوشیده و محتاج به مذاکره باشد.

در ادامه‌ی یادداشت آمده بود:^{۱۶}

این نوع حرکت تجاوزیه از قوه‌ی تحمل خارج است ... اولیای دولت ایران، آن حرکت امیر دوست محمدخان را جز تجاوز به داخله‌ی مملکت ایران، به معنی دیگر حمل نخواهند کرد ... دولت ایران، در این مسایل که پیش آمده، عموماً و در این مساله‌ی جدید سیستان خصوصاً، در حالتی که مطابق مدلول نص صریح عهدنامه، حق معین و آشکار داشته باشد، چگونه می‌تواند ساکت بنشیند ...

به دنبال یادداشت‌های بعدی، سرانجام نخست‌وزیر انگلیس روز پنج نوامبر ۱۸۶۳ (۱۴ آبان ۱۲۴۲)، به دولت ایران نوشت:^{۱۷}

دولت علیاحضرت ملکه، مطلع شده است که در مورد حقوق مالکیت سیستان

نزاعی میان ایران و افغانستان وجود دارد، لذا باید از دخالت در مساله خودداری کند ولى باید آن را به دوطرف واگذارد تا با به کاربردن سلاح، برای دستیابی به موقعیت خود اقدام کنند.

پس از آن که انگلیس‌ها توانستند، کار سیم تلگراف را میان هند و انگلیس به پایان برند و حکمیت گلداسمید را درباره‌ی جداسازی بخش بزرگی از بلوچستان و مکران را از ایران، تحقق بخشند؛ به شیرعلی خان که با یاری سیاسی، مالی و نظامی نایب السلطنه‌ی انگلستان در هند، در کابل به تخت امارت نشسته بود، دستور دادند، تا به ایران اعلام جنگ دهد. به دنبال اعلان جنگ شیرعلی‌خان، دولت انگلیس با استناد به ماده‌ی شش عهدنامه‌ی پاریس، اعلام حکمیت کرد. در حالی که در خواست همانند ایران را در سال ۱۲۳۹ خ (۱۸۶۰ م)، رد کرده بود و کار را به «شمشیر» حواله کرده بود.

با توجه به خدمت شایان سرهنگ فردریک گلداسمید در حکمیت بلوچستان و جدا کردن بخش بزرگی از ایران، دوباره وی مامور حکمیت در سیستان شد. در این ماموریت، چند افسر انگلیسی به عنوان نقشه بردار و کارشناس، وی را همراهی می‌کردند. از سوی دولت ایران نیز دوباره میرزا معصوم به سرپرستی هیات ایرانی برگزیده شد و به سیستان گسیل گردید. هیات گلداسمید در آذر ماه ۱۲۵۰ (دسامبر ۱۸۷۱) در بندر عباس پیاده شد و در بهمن ماه همان سال (فوریه ۱۸۷۲)، به نصرت آباد مرکز سیستان رسید. میرعلم‌خان حاکم قائنات، کسانی را به پیشباز او و هیات همراه فرستاد؛ اما خود و میرزا معصوم خان، از این کار خودداری کردند:^{۱۸}

میرعلم‌خان که از تسخیر هرات به بعد، ناظر اقدامات انگلیس‌ها در منطقه بود، به تماس‌های گلداسمید در منطقه بدبین بود.

از این رو، وی اجازه نداد که گلداسمید پرچم انگلیس را برفراز اردوگاه خود برافرازد و حتا هدیه وی را نیز نپذیرفت.^{۱۹} میرزا معصوم‌خان در ماموریت خود در مکران و بلوچستان، اجازه نداده بود که گلداسمید پرچم انگلیس را برفراز اردوی خود برافرازد. وی نیز در سیستان، اجازه‌ی این کار را نداد. از سوی شیرعلی‌خان، سید نورمحمدخان فرستاده شده بود. ژنرال ریچارد پولاک و دستیار وی دکتر «بلو» نمایندگان نایب السلطنه‌ی هند بودند. ایران به وجود پولاک در هیات هندوستان، اعتراض کرد که نادیده گرفته شد.^{۲۰}

در این میان گلداسمید، پافشاری می‌کرد که سیستان را بگردد. این گردش همراه با میرزا معصوم خان و نماینده‌ی امیر قاین آغاز شد. کارگروه گلداسمید، از سد بزرگ کوهک بازدید کرد و سپس به سوی هیرمند (بند کمال خان) رفت. این کارگروه از «ناد علی» نیز بازدید کرد.^{۲۱} پس از شش هفته، گلداسمید به بهانه‌ی این که تشریفات لازم از سوی کارگزار ایران و حاکم قاین نسبت به او به عمل نیامده است و آنان رفتار توهین آمیزی با وی داشته‌اند، به سوی تهران روانه شد.

روز ۱۴ خرداد ۱۲۵۱ (سوم ژوئن ۱۸۷۲) گلداسمید به تهران رسید و روز دیگر نماینده‌ی افغانستان وارد تهران شد. وزارت امور خارجه‌ی ایران، اسناد حقانیت تاریخی ایران را بر سیستان در اختیار گلداسمید گذارد. نماینده‌ی افغانستان نیز به اصطلاح اسناد و مدارک خود را ارائه کرد. در حالی که هنوز هیچ دولتی در جهان جز انگلستان، از وجود واحد سیاسی مستقلی به نام افغانستان آگاه نبود و آن را به رسمیت نمی‌شناخت.

گلداسمید، با پیش‌داوری و با نتیجه‌ی محتوم، به بررسی نظرات دوطرف و به اصطلاح مشاهدات شخصی خود و آگاهی‌های گفتاری و دیگر آگاهی‌ها که از پیش برای این مأموریت گرد آوری کرده بود، جمع بندی کرد و به تجزیه‌ی سیستان رای داد. در آغاز، نظرات کارگزار ایران درباره‌ی حاکمیت ایران بر سیستان را، در زیر پانزده عنوان، به شرح زیر مورد بررسی قرار گرفت:^{۲۲}

عنوان نخست، درباره‌ی حقوق عمومی ایران درباره‌ی سیستان. در عنوان‌های دو، سه، پنج و شش، ده، دوازده، با توجه به نوشته‌ها و قراردادهای سیاسی، بر حق حاکمیت ایران بر سیستان اشاره شده بود. عنوان‌های چهار و یازده، درباره‌ی شرایط سیستان و ساکنان آن بود، عنوان‌های هفت و هشت و نه، اظهار نظر کارگزار دولت ایران بود. عنوان سیزده، شرح نمونه‌ی ویژه‌ای بود از روش عمل که در حکم پذیرش دولت ایران آمده بود و در عنوان چهارده گفته شده بود که با توجه به این که از قدیم سیستان بخشی از ایران بود، حاکمان افغانی در این منطقه ناشناخته‌اند.

کارگزار افغان، ادعای خود را در یازده ماده، جمع بندی کرده بود. ماده‌ی نخست، شرح کلی درباره‌ی راستی ادعاهای او بود. مواد سه و چهار و پنج و هفت و ده و یازده، شاهد‌های ویژه‌ای بود در راستای ادعاهای او. مواد شش و هشت و نه، استنباط‌هایی بود به سود این ادعاها و در ماده ی دو، از سند ویژه‌ای نقل و قول شده بود.^{۲۳}

گلداسمید، دومین گفته‌های رسمی کارگزار دولت ایران را به شرح زیر یاد می‌کند:

۱- سیستان جزو ایران است و هیچ انقلاب یا تغییری نمی‌تواند، آن را دگرگون سازد.
 ۲- سلب مالکیت موقتی، حق شناخته شده‌ی همگانی و طبیعی را بی‌اعتنا نمی‌کند. در غیر این صورت، ایران می‌تواند نسبت به کشورهایی که مدتی حاکمیت آن‌ها را در اختیار داشته، ادعای حاکمیت کند.

۳- ایران، سیستان را به دنبال ادعای قانونی خود، تحت تصرف در آورده است.
 ۴- نامه‌ی ۵ نوامبر ۱۸۶۳ [۱۴ آبان ۱۲۴۲] دولت بریتانیا، ایران را برای دست زدن به اسلحه مختار ساخته و اکنون ایران بر اساس این اختیار، سیستان را تحت حاکمیت خود دارد.

کارگزار افغان در پاسخ به موارد چهارگانه‌ی اعلام شده از سوی کارگزار دولت ایران، در پاسخ به نخستین مورد، عنوان می‌کند که «نقل شده است که یک مورخ ایرانی، مالکیت افغان بر سیستان را در دوران فتح‌علی‌شاه، ثابت کرده‌است».

وی درباره‌ی این که در درازای جنگ بر سر هرات، سیستانی‌هایی که در صفوف ایرانی‌ها بوده‌اند، پاسخ می‌دهد: «آن‌ها کسانی بوده‌اند که از رهبران افغانی مخالف دولت خود متابعت می‌کردند».

وی اختلاف میان افغان‌ها و دسیسه از طرف حاکمان مانند علی‌خان سربندی را می‌پذیرد؛ اما تاکید می‌کند که این اختلاف‌ها نمی‌تواند در مالکیت سیستان، تاثیر بگذارد. درباره‌ی اختلاف لهجه و زبان و عادت و سنت‌های سیستانی‌ها، به وجود چنین اختلافی میان شهروندان افغانستان مانند بلوچ‌ها، ازبک‌ها، ترکمن‌ها، هزاره‌ها و دیگران اشاره می‌کند.^{۲۴}

مقایسه کوتاهی از آن‌چه که کوتاه شده‌ی آن را گلداسمید به آن‌ها اشاره دارد، مساله را به گونه کامل روشن می‌سازد و معلوم می‌دارد که تا چه میزان گفتار کارگزار افغان، سست و بی‌مایه و پایه است:^{۲۵}

بگذریم که در واقع همین تعداد هم اگر از تعلیمات ژنرال پولاک نباشد که به زبان وی بیان شده، سر فرصت از قلم گلداسمید، به زیور "حق" آراسته شده است.

در مرحله‌ی بعدی، نسخه‌ای از اسناد و مدارک که با اصل آن‌ها در سفارت انگلیس برابر شده بود، از سوی کارگزار دولت ایران، ارائه می‌شود. به نوشته‌ی گلداسمید، این اسناد و مالکیت ایران بر سیستان از دوران کیانی‌ها تا دوران صفویان نشان می‌دهند و این اسناد «گواهان ممتاز و جالبی از تاریخ دوران ۱۵۰ تا ۳۰۰ سال پیش می‌باشد».

وی می‌افزاید که نامه‌ی دومی از کهن‌دل خان، گرچه بدون تاریخ، ارائه شد که جزئیات باز پس‌گیری قندهار را، شرح داده بود:^{۲۶}

پانزده سند مهر شده‌ی دیگر که اسناد اصلی بود در فرصت دیگر دریافت شد. این اسناد از سوی سردار کهندل، مهردل، سردار رحمدل خان قندهاری و از وزیر یارمحمد و پسرش، سید محمد هراتی بود. یکی از آن‌ها از میرافضل خان بود. آن‌ها تاریخ نداشت. اما دوران سند را در اغلب آن‌ها از اتفاقات خاصی که سندها به آن‌ها مربوط هستند می‌توان دریافت. احساس کلی این اسناد وابستگی سیستان به ایران را بیان می‌کند.

گلداسمید، از همان آغاز رسیدن به سیستان، می‌دانست که چه رای‌ی باید صادر کند، از این رو، دست به محمل‌تراشی برای زشت‌کرداری خود، می‌زند. وی با بهانه جویی‌های بیماری‌گونه و نشان دادن بیش از حد تفرعن انگلیسی، میانه‌ی خود و کارگزار دولت ایران و حاکم قاین را سخت «شکر آب» می‌کند، تا آن‌ها را نیز، برای توجیه رای ناعادلانه‌ی خود، بهانه قرار دهد. او در گزارش خود پیرامون حکمیت سیستان، می‌خواهد این مساله را جا بیاندازد که کارگزار دولت ایران و ماموران محلی با وی هم‌کاری نکردند. از این رو، می‌نویسد:^{۲۷}

اگر عمل پایوران دست‌اندرکار ایرانی، هرگاه در فکر او نسبت به ادعایی که آن‌ها می‌باید از آن پشتیبانی کنند، ایجاد تردید و دودلی طبیعی کند، تقصیر او نیست.

گرچه با این تلاش‌ها، گلداسمید می‌کوشد تا دست‌کم به گونه‌ای حکمیت ناعادلانه‌ی خود را توجیه کند؛ اما در مقدمه‌ی اعلام نظر پایانی خود می‌نویسد که:^{۲۸}

دستور یافته‌ام که به دوعنوان حق قدیمی و مالکیت کنونی توجه خاص شود. از این رو، به هر دو می‌پردازم.

وقتی که خود می‌نویسد، دستور یافته‌ام، دیگر مساله‌ی حکمیت، مفهوم خود را از دست می‌دهد و بدل می‌شود به «فرمان تجزیه»
وی درباره‌ی حق قدیمی ایران، به تحلیل چکیده‌ای از تاریخ سیستان، از گه باستان تا پایان صفویه، می‌پردازد و نتیجه می‌گیرد که:^{۲۹}

در طول این مدت سیستان جز ایران بود حتی وقتی که آن‌ها در اواخر دوران سلطان حسین از قندهار به سیستان، کرمان و اصفهان راه یافتند.

گلداسمید، در درازای ۱۰۸ سال از روی کار آمدن احمدشاه‌درانی تا درگذشت کهن‌دل‌خان، درباره‌ی سیستان می‌نویسد:^{۳۰}

در آغاز، سیستان زیر حاکمیت احمد شاه قرار داشت و پس از آن، بر پایه‌ی شرایط وابسته به هرات یا قندهار یا مستقل بوده است.

با این وجود، وی ادعا می‌کند که شواهدی در دست ندارد که حاکمیت ایران را به رؤسای سیستان در درازای یکصد سال، نشان دهد، اما:^{۳۱}

شواهدی در دست است که بعضی از رؤسای افغان که رسماً یا واقعا سیستان را در دست داشتند، تحت شرایطی از ایران کمک گرفته و تابعیت یا نیمه تابعیت آن [ایران] را پذیرفته اند.

اما باز هم با این وجود و حتا شواهدی که خود او در دست دارد، می‌نویسد که من به این نوشته‌ها، «وزن و اهمیتی نمی‌دهم»، حتا اگر چه:^{۳۲}

در قالب نوشته‌های مهر شده باشد.

گلداسمید، حکومت علی‌خان را از سال ۱۸۵۱م (۱۲۳۰خ)، به مدت کمابیش بیست سال به‌دستور کهن‌دل خان [حاکم قندهار] در سه کوهه می‌پذیرد و اشاره می‌کند که او از تهران تبعیت می‌کرده است و حتا به این مساله اشاره می‌کند که تاج‌محمد خان جانشین وی نیز از ایران تبعیت می‌کرد.^{۳۳} اما باز هم وی که دستور تجزیه‌ی سیستان را داشت، می‌نویسد:^{۳۴}

من نمی‌توانم بگویم که عملیات علی‌خان و تاج‌محمد سرابندی، مرا قانع کرده است که اظهار تابعیت آن‌ها از ایران [نشان دهنده‌ی] علاقه‌ی کلی همه‌ی ساکنان آن بوده است.

وی درباره‌ی اداره‌ی کامل سیستان از سوی دولت ایران پس از نامه‌ی ۵ نوامبر ۱۸۶۳ (۱۴) آبان ۱۲۴۲) دولت انگلیس می‌نویسد که:^{۳۵}

فکر نمی‌کند که نامه‌ی دولت انگلیس، شرایط را در این رابطه تغییر دهد. [این] نامه، طرفین دعوی را واگذاشته است تا نزاع خود را با هم حل کنند، اما به ایران حق نمی‌دهد، چیزی را که مستقلاً مالک نبوده است، تصرف کند.

گلداسمید ، به دنبال آن برای مخدوش کردن حق ایران، می‌افزاید: ^{۳۶}

یک فتح غیر عادلانه ، نمی‌تواند به علت این نامه ، حق تلقی شود .

گلداسمید که در پی اجرای فرمان دولت بریتانیا در راستای تجزیه‌ی سیستان است، در این تناقض‌گویی نیز مأمور است و معذور .

سپس گلداسمید برای رسیدن به نتیجه‌ی موردنظر دولت بریتانیا، در حالی که ظاهر مأموریت او ، حکمیت درباره‌ی سیستان بود، می‌نویسد که اکنون به سادگی نمی‌توان منظور از واژه‌ی سیستان را تعریف کنیم ، زیرا مرزهای گذشته ، مدت‌های زیادی است که از میان رفته و در حال حاضر، سیستان به‌گونه‌ی عملی، شبه جزیره‌ی هیرمند و هامون را تداعی می‌کند . وی به دنبال این تعریف نو از سیستان، می‌افزاید: ^{۳۷}

من راه بهتری ، از این‌که مسئله را با فرض دو قلمرو حل کنیم ، نمی‌بینم . یک قلمروی متراکم و متمرکز که من آن را «سیستان اصلی» [sistan proper] می‌نامم ؛ و قلمرو دیگر، جدا و نامنظم ، که می‌تواند «سیستان بیرونی» [outer sistan] نامیده شود. اولی محدود است، در شمال و غرب به هامون ، که آن را به ترتیب از مناطق لاش و جویین و نهبدان جدا می‌کند. در جنوب کالا به وسیله‌ی هامون ، اما بلا فاصله با دشت سنگ‌بار و مناطق لم‌یزرع جنوب سه کوهه و برج علم‌خان و در شرق، به وسیله‌ی شاخه‌ی اصلی هیرمند زیربند، در دهانه‌ی کانال بزرگ [جدا می‌شود] .
دومی شامل سرزمینی در ساحل راست هیرمند است و به فاصله‌ای تا حدود ۱۲۰ مایل انگلیس در طول وسعت دارد ، و از نزدیکی قریولی ghorboli و رودخانه‌ی خوسپاس در شمال شروع و به رودبار در جنوب ختم می‌شود. عرض آن متغیر است، اما در مقایسه با طول ، ناچیز است، حدود واقعی آن، محدوده‌ی زمین‌های زراعتی رودخانه در مشرق فرض شده است .

به این قسمت ممکن است صحرای سیستان شامل زره و شیلا اضافه شود .

با این تعریف استعمار ساخته از سیستان که این بخش از سرزمین ایرانیان را ، دوباره می‌کند، می‌افزاید: «سیستان اصلی» که حاکم آن میرعلم خان است - آن‌هم «با پاره‌ای از ملاحظات»، می‌تواند از اکنون به بعد، تحت حاکمیت ایران باشد .

«سیستان بیرونی» به جز صحرای سیستان، شیلا و نواحی غیرمسکونی که اکنون در مالکیت روسای بلوچ است که آن‌ها «به حاکمیت ایران اقرار می‌کنند»، اما با این وجود، این استعمار مرد انگلیسی می‌نویسد که به نظر من [گلداسمید] آن‌ها:^{۳۸}

متاعت از هر قدرت حاکم، جز افغانستان را قبول ندارند.

باز هم وی از میان راستی‌ها، راهی به سوی کژی و ناراستی باز می‌کند و برای جا انداختن سرزمینی که وی برای نخستین بار از آن به نام «سیستان بیرونی» نام می‌برد، می‌نویسد:^{۳۹}

در سیستان بیرونی، تابعیت اقرار شده‌ی روسای بلوچ، کمال‌خان و امام‌خان از ایران که در کناره‌های هیرمند مستقر هستند، مانند تصرف مطلق مانند آن‌چه در «سیستان اصلی» است، نمی‌باشد.

بدین‌سان، بر اثر ناتوانی دولت ایران در دفاع از حقوق تاریخی خود، کار به جایی می‌رسد که یک استعماری مرد انگلیسی، بخشی از کهن‌ترین سرزمین‌های ایران را که همیشه در درون دولت فراگیر ملی قرار داشته و حتا در دوران اشغال کشور از سوی عربان، یعقوب لیث صفار، برای برانداختن حکومت خلیفه‌های عرب و بر پایی دوباره‌ی دولت فراگیر ملی از آن سرزمین، بیا می‌خیزد و...، به دو قسمت تقسیم می‌شود و سپس:^{۴۰}

به بهانه‌ی دوران کوتاهی که احمدشاه در سال ۱۷۴۷ [م/۱۱۲۶ خ] به آن تجاوز کرد، به مسلخ امپراتوری بریتانیا برده شد و به دو قسمت تقسیم گردید [که] ۴۱۵۹ مایل مربع [کما بیش ۱۰۷۷۲ کیلومتر مربع] آن به افغانستان داده شده و ۲۸۴۸ مایل مربع [کما بیش ۷۳۷۶ کیلومتر مربع] آن، در اختیار ایران ماند.

افغان‌ها که خود در دام اشغال‌گری‌ها، تحمیل قراردادهای گوناگون از سوی انگلیس‌ها، گرفتار بودند، از این حکمیت دچار سردرگمی شده بودند، به گونه‌ای که:^{۴۱}

تا مدت‌ها، از تصرف زمین‌های تقسیم شده به ضرر ایران، خودداری کردند.

ناصرالدین شاه و دولت‌مردان ایران، این حکمیت را نپذیرفتند. سرانجام در سفر نخست وی به فرنگ و بازدید از لندن که با تشریفات زیادی همراه بود:^{۴۲}

زیر فشار سنگین قرار گرفت و سرانجام رضایت داد.

البته پاره‌ای از پژوهش‌گران بر این باوراند که با وجود شایعه‌های بسیاری که بر سر زبان‌ها بود، وی در خلوت ملکه‌ی انگلیس، از سرزمین سیستان یا یکی از مهم‌ترین بنگاه‌های ایرانیان چشم‌پوشی کرد. بدون تردید، دعوت به لندن و قایل شدن احترام‌های بسیار و به‌جای آوردن تشریفات زیاد، تنها برای گرفتن امضای تجزیه‌ی کهن‌ترین بخش ایران بود.^{۴۱}

چند ماه پس از تسلیم خوارگونه ناصرالدین شاه در لندن، «آچسون» (Aitchison) وزیر امور خارجه‌ی دولت هند - انگلیس، به سروان جورج ناپیر که در آن‌زمان در خراسان در پی اجرای ماموریت ویژه بود، دستور داد تا درباره‌ی وی:^{۴۴}

وضعیت کنونی سیستان، به‌ویژه در رابطه با حکمیت گلداسمید، آگاهی‌های فراگیری را گردآوری کرده و گزارش دهد.

وی در درازای چهارماه این گزارش را با توجه به دیدگاه مردم سیستان و نیز مقام‌ها و آگاهان ایرانی، گردآوری کرد. وی در این گزارش، به روشنی می‌نویسد:^{۴۵}

ایرانی‌ها، به‌خصوص آن‌هایی که دارای اطلاعات محلی هستند، به حکمیت با استفاده از ضعف و جهل شاه و وزرایش به‌عنوان ابزاری برای غارت سرزمین‌هایی که به دست آورده و نسبت به آن‌ها ادعای موروثی دارند، می‌نگرند. آن‌ها حکمیت را به نفع افغان‌ها نمی‌دانند بلکه آن‌ها را به نفع دولتی می‌دانند که مشوق افغان‌ها بوده است. با اعتقاد به این مسئله و نیز با نگاه صریح‌تر به زبان‌هایی که سرانجام با اشغال کامل‌تر زمین‌های طرف افغان هیرمند از آن رنج خواهند برد، ایرانی‌ها خود را با انگیزه نادیده گرفتن حکمیت و به تأخیر انداختن هرچه طولانی‌تر اجرای آن آماده کرده‌اند. آن‌ها به امید این‌که در خلال این فرصت تغییری در بخت و اقبالشان صورت گیرد و موقعیت آن‌ها را بهبود بخشد، به این امر بر انگیزته شده‌اند. هر سال که بتواند حل مسئله سیستان به تأخیر افتد برای آن‌ها دستاورد مستقیمی خواهد بود. زیرا به عقیده ایرانی‌هایی که با آن‌ها در این مورد گفت‌وگو کرده‌ام، موقعیتشان در صورتی که حکم داوری اجرا شود آن‌چنان بد است که سهم آن‌ها از داوری ارزش‌نگهداری ندارد و از این‌رو که مسئله این چنین در بدترین شکل خود می‌باشد. هر تغییری که زمان بتواند ایجاد کند به نفع آن‌هاست ...

نظری که سیستانی‌ها اتخاذ کرده‌اند کاملاً شبیه نظر ایرانی‌هاست. آن‌ها اگر چه ممکن است به زبان نیاورند اما نشان می‌دهند که معتقدند این ترتیبات توسط ما و به خاطر منافع خودمان با فشار به ایرانی‌ها تحمیل شده است و در اعطای قسمت اعظم سیستان به افغان‌ها، ما صرفاً اهداف خودمان را به دست آورده ایم. آن‌ها از مرز سمت افغان تقریباً به‌طور ثابت به‌عنوان «مال انگلیس» و از مردم آن به‌عنوان «رعیت انگلیس» سخن می‌گویند.

پی‌نوشت‌ها گفتار پنجم

- ۱- اختلاف دولتین ایران و افغانستان ... - ر ۳۶
- ۲- مجموعه‌ی اسناد و مدارک فرخ‌خان امین الدوله - قسمت دوم - سند شماره ۱۸۸- ر ر ۲۷۹ - ۲۷۷ (۱۷) جمادی الاول ۱۲۷۴ / ۱۳ دی ۱۲۳۶ / ۳ زانویه (۱۸۵۸)
- ۳- همان - ر ر ۲۹۴ - ۲۹۰
- ۴ - جغرافیای نیم روز - ر ر ۲۹۴ - ۲۹۳
- نویسنده‌ی کتاب (ذوالفقار کرمانی) از دانش‌آموختگان دارالفنون بود که از سوی ناصرالدین شاه، مامور نقشه برداری از سیستان شد و همراه هیات مرزی ایران به سرپرستی میرزا معصوم‌خان انصاری، هنگام حضور هیات گلد اسمید در سیستان در سال ۱۲۵۰ خ (۱۸۷۱ م) سرگرم این کار بود . جغرافیای نیم روز ، یادداشت‌های سفر ذوالفقار کرمانی است .
- ۵ - مجموعه‌ی اسناد و مدارک ... - قسمت دوم - سند شماره‌ی ۲۱۱- ر ر ۳۱۸ - ۳۱۷ (۲۸ رمضان ۱۲۷۴ / ۲۲ اردی‌بهشت ۱۲۳۷ / مه ۱۸۵۸)
- ۶ - همان - سند شماره‌ی ۲۴۵ - ر ر ۳۶۱ - ۳۶۰ (شوال ۱۲۷۴ / اردی‌بهشت - خرداد ۱۲۳۷ / مه - ژوئن ۱۸۵۸)
- ۷ - همان - قسمت سوم - ر ر ۲۰۹ - ۲۰۷ (از صورت اولیه‌ی سیستان به ملکیت ایران)
- ۸- همان
- ۹- سردار سلطان احمدخان یکی از افراد متشخص هرات بود که مردم هرات در جریان تخلیه‌ی هرات، او را به عنوان حاکم هرات به ایران توصیه کردند. وی طرفدار عدم جدایی هرات از ایران بود و خود به نشان تابعیت از ایران به نام ایران سکه می‌زد و به نام شاهنشاه ایران، خطبه می‌خواند. وی از پذیرفتن « تیلر » ، مامور سفارت انگلیس در تهران ، به هرات خودداری کرد . موری به ناچار آقاخان را تحت فشار قرار داد تا از او بخواهد « تیلر » را بپذیرد و هم از زدن سکه و خواندن خطبه به نام ایران خودداری کند .
- ۱۰- مجموعه‌ی ، اسناد و مدارک ... قسمت سوم - ر ر ۲۰۹ - ۲۰۷
- ۱۱- همان - قسمت دوم - سند شماره‌ی ۲۱ (۲۱ شعبان ۱۲۷۴ / ۱۷ فروردین ۱۲۳۷ / ۶ آوریل ۱۸۵۸)
- ۱۲ - همان
- ۱۳ - همان - قسمت سوم - سند شماره‌ی ۲۳ (۵ ذی‌قعدة ۱۲۷۴ / ۲۷ خرداد ۱۲۳۷ / ۱۷ ژوئن ۱۸۵۸)
- ۱۴ و ۱۵- یک‌صد سند تاریخی - سند چهل و هفتم - ر ر ۱۰۹ - ۱۱۰ (ربیع الاول ۱۲۷۹ / شهریور - مهر ۱۲۴۱ / اوت - سپتامبر ۱۸۶۲) این یادداشت به دستور ناصرالدین شاه نوشته شده وزیر پیش نویس نامه، امضای شاه دیده می‌شود .
- ۱۶- همان
- 17 - Goldsmid , op. cit ; vol .II , p . 406
- ۱۸- سرزمین سوخته - ر ۴۴
- 19- Goldsmid , op . cit ; vol .I , pp , 265 - 267
- 20 - sykes , op. cit ; p . 95
- ۲۱- سرزمین سوخته - ر ۴۴

22 - Goldsmid , op .cit ; vol I . pp . 265 – 267

23 - Ibid , PP. 395 – 396

24- Ibid , P . 391

۲۵- سرزمین سوخته - ۴۷٫

26 -Goldsmid , op . cit ; vol , I , Appendix A , the Sistan Arabtation , p . 395

27- Ibid , P . 398

28- Ibid , P . 400

29- Ibid

30- Ibid , P . 403

۳۱- سرزمین سوخته - ۵۰٫

32- Goldsmid , op . cit ; P. 405

33- Ibid

34- Ibid .P .407

۳۵- سرزمین سوخته - ۵۰٫

36- Gold smid , op . cit ; p . 406

37- Ibid , PP . 407 - 408

38- Ibid , P. 408

39- Ibid , P . 409

۴۰- سرزمین سوخته - ۵۲٫

در آن‌زمان ، پهنه‌ی سیستان ۷۰۰۷ میل مربع یا ۲۰۷۳۶ کیلومتر مربع بر آورده‌شده بود .

41- Sykes , op . cit ; P . 99

42- Wright , op . cit ; P . 149

۴۳- به هنگام اعلام حکمیت گلداسمید ، بر اساس بررسی‌هایی که ذوالفقار کرمانی در همان سال در محل

انجام داده است ، هفت طایفه در سیستان به شرح زیر زندگی می‌کردند :

- ۱- طایفه‌ی فارسی که دارای تیره‌های متعددی بودند و مردم اصلی سیستان را تشکیل می‌دادند .
- ۲- طایفه‌ی کیانی از سلسله کیانیان ، بنیان‌گذاران سلسله هخامنشی که خود را از اعقاب جمشید جم می‌دانستند و بیش از یک هزاره قبل در سیستان ساکن شده بودند. آن‌ها بیش از صد خانوار نبودند .
- ۳- طایفه‌ی سربندی که در جنوب سیستان در ترقو و کاخ گلشن زرتنگار منزل گزیده بودند و با استفاده از آب گود زره ، سه کوهه چلنگ و توابع آن را - که روی هم رفته هشتاد و سه پارچه ده و مزرعه بود - آباد کرده بودند. این طایفه ششصد سال قبل از مناطق مرکزی ایران ابتدا به کرمان و سپس به سیستان کوچانده شده بودند. آن‌ها دارای نودو شش تیره بودند و به تدریج با طوایف دیگر مقیم سیستان ، کیانی ، شهرکی و بلوچ وصلت کرده و مخلوط شده بودند .
- ۴- طایفه‌ی شهرکی که بنا بر قول معتبری از « شهریار ، پهلوی [حومه‌ی] دارالخلافه طهران » به سیستان مهاجرت کرده در ابتدا در اشکنک و حسین آباد و منه‌ئی و مورنگی سکونت گزیده و پس از چندی در محال « دردکه » سیستان یعنی در « میان ملک » ساکن شدند. آن‌ها مجموعاً هفده قریه و ده و مزرعه از خرابه‌های سیستان را آباد کردند. روسای طایفه‌ی شهرکی که دارای هزار و سیصد و پنجاه خانواده بودند - از جمله سردار محمد علیخان - در خدمت دربار بودند .
- ۵- بلوچ‌ها ، که دارای بیست و یک طایفه بودند و در حوالی کوه نارون و گودزره به دامداری و زراعت می‌پرداختند . آن‌ها کلاً هزار و صد و پنجاه خانوار بودند. قلعه‌ی برج کهنه و برج علم‌خان از بناهای آن‌ها بود .

۶- افغان‌ها دوتیره را به نام‌های ساقزئی و غلجائی تشکیل می‌دادند و در ده مشهور به برج افغان سکونت داشتند .

۷- هفتمین بخش را طوایف متفرقی تشکیل می‌دادند که تعدادی در زمان حکومت میر علم‌خان و تعدادی قبل از آن به سیستان آمده بودند. آن‌ها عبارت بودند از طایفه‌ی سارانی، لاش و جوینی، کوهکاه، قوچ، دنبل، ثموری و درکی. آن‌ها کلاً یازده هزار نفر بودند که دو هزار و هشتصد و سی خانوار را تشکیل می‌دادند .

44- Napir , op. cit ; P . 190

45- Ibid . PP . 193 - 194 / ۵۳ - ۵۴ - سرزمین سوخته -

پیوست شماره‌ی ۱۸

حکیمیت درباره سیستان (خلاصه کلیات و رای حکم)

طهران ۱۹ اوت ۱۸۷۲ [۲۹ مرداد ۱۲۵۱] مقدمه : این رأی حکمیتی که از من تقاضا شده است. اظهار بدارم اینک آن را روی کاغذ می‌آورم، این نتیجه توقف ۴۱ روزه در نقاط و نواحی سیستان که موضوع اختلاف است، پس از تحقیقات شفاهی و کتبی در محل آن‌ها را بدست آورده‌ام. البته موضوع مهم‌تری که من باید در باب آن بحث کنم. همانا دلائلی است که از وزارت امور خارجه ایران یا توسط میرزا ملکم‌خان، هم‌چنین توسط کمیسر افغانستان داده شده است، این دلائل به دقت مطالعه شده است. به علاوه اسناد دیگری را که برای تقویت آن‌ها می‌توان شاهد قرار داد نیز مطالعه شده است. اینک شروع می‌کنم نظریات خود را در کلیه‌ی موضوع سیستان خلاصه کرده و برطبق دستوری که به این جانب داده شده انجام دهم .

خلاصه

اول - ایالت سیستان بدون تردید در زمان‌های قدیم قسمتی از مملکت پهناور ایران بوده و پیداست که تا دوره‌ی سلاطین صفویه در همین حال باقی بوده است، ولی در زمان احمدخان ابدالی، سیستان قسمتی از مملکت درانی را تشکیل داده است و این که ایالت مزبور به دست دولت ایران افتاده است، در این زمان‌های اخیر بوده. آن‌هم، فقط قسمتی و در تحت تأثیر کیفیاتی به خصوص که باعث تحقیقات فعلی شده است .

دوم - روابط قدیمی و تاریخی به‌علاوه روابط مذهبی و زبان و شاید اخلاق و عادات سکنه سیستان اصلی نیز الحاق آن قسمت را به مملکت ایران تأیید می‌نماید و به هیچ وجه آن را غیر طبیعی نشان نمی‌دهد ولی ایران هیچ ادعای منطقی برای تصرف آن از روی حقانیت صرف در دست ندارد و خواه این ایالت را از افغانستان گرفته باشند و خواه آن را از آزادی و استقلال محروم نموده باشند . دوره ای که بدان استدلال می‌شود سیستان به ایران بستگی داشته ، یک دوره‌ی بسیار قدیمی است و انفصال آن برای مدت یکصد سال از ایران، مانع بزرگی جهت اثبات

حقانیت ایران به شمار می‌رود.

سوم - مالکیت افغان‌ها در نیم قرن ثانی، فقط اسمی بوده نه حقیقی و غالباً متزلزل بوده است نه ثابت.

این تملک ممکن است به واسطه حمله و هجوم باشد و یا این که فقط برای چندی آن‌هم به‌طور موقت متصرف بودند، معهداً برای اثبات این قضیه، حقایقی چند در دست دارند که مسائلی نظیر این موضوع بسیار اساسی به‌شمار می‌رود. اصول کلی و تئوری‌ها همیشه عوامل مهمی هستند ولی هرگز، حقایق مسلمی را به‌وجود نمی‌آورند. زیرا حقایق آن‌هایی هستند که جنبه‌ی عملی آن‌ها بیش‌تر باشد و تنها حقایق است که اصول کلی و تئوری‌ها، را به وجود می‌آورد، نه روابط قدیمی و نه عواطف ملی، هیچ یک نمی‌توانند اثر و نفوذ «اوضاع و احوال و کیفیت» را خنثی نمایند. و اوضاع و احوال و کیفیت نشان می‌دهد که دولت ایران از زمان نادرشاه به اینطرف تا این دوره‌های خیلی نزدیک در امور داخلی سیستان هیچ نوع دخالتی نداشته است.

چهارم - از نظر جغرافیائی پر واضح است که سیستان جزء افغانستان است و چسبیدن قائن به این ایالت مانع آن گردیده که یک خط سرحدی طبیعی منظمی جهت آن رسم شود. غالباً تصور شده است که سیستان قسمتی از هرات و لاش و جوین محسوب می‌شود، ولی از نظر این که سیستان برای مشروب ساختن اراضی خود به رود هیرمند نیازمند است بعضی آن را جلگه‌ی رود هیرمند می‌دانند. تپه‌های نه‌بندان به طور روشن و واضح سیستان را از ایران مجزا می‌سازد و من یقین دارم که اگر یک نقشه‌ی جامع ضمیمه‌ی فصل ششم عهد نامه‌ی پاریس شده بود وضع سیستان به همین ترتیب که ذکر شد قبول می‌گردید.

پنجم - به عقیده‌ی من در عین حال که افغانستان در ادعاهای خود نسبت به این ایالت به مراتب دارای رجحان است، به این معنی که پس از نادرشاه و یا سلاطین صفوی بر آن دست یافته است؛ لیکن نمی‌توان انکار نمود که سال به سال دست تصرف آن از سیستان به مرور سست شده است و این ترتیب به وضع روشنی پس از مرگ یارمحمد خان وزیر آشکار است و ادعای مبهمی خواهد بود اگر بگوئیم که در نیم قرن دوم رابطه‌ی افغانستان با آن ایالت یک دوره مالکیت مداوم و بلا انقطاع بوده است. این که ایالت سیستان حال به دست امیر قائن افتاده است، این عمل را فقط می‌توان عدم قدرت در حفظ استقلال و عمل شخص حکمران آن ایالت نسبت داد؛ لافلاً برای مدت قلیلی هم که شده سیستان از دست افغانستان خارج بود، آن ترتیبی

که سیستان به وسیله‌ی قشون ایران اشغال گردید، با مقصود و نظر لرد جان روسل مغایرت داشت که گفته بود طرفین متوسل به اسلحه خود بشوند؛ در آن میان هیچ جنگی واقع نشده است؛ و همچنین نمی‌توان قبول نمود که تنها به وسیله عملیات نظامی یا عملیات دیگر، می‌توان جائی را تحت اطاعت در آورد. از طرف دیگر من هیچ سابقه‌ای نمی‌بینیم که افغان‌ها در معاملاتی که با دولت ایران با علی‌خان و تاج محمد و سایر روسای افغان به عمل آورده است، مبادرت به عملیاتی علیه ایران کرده باشند.

ششم - نظر به این که سیستان، امروز یک مملکت جداگانه مانند زمان قبل نیست و لازم است که دقت و توجه خاصی به‌دعای طرفین مبذول داشت و آن قسمت‌هایی که در تصرف طرفین است به طور واضح و روشنی معین نمود، بنا بر این من ناچارم به تقسیمات ارضی که به نظر من مناسب می‌آید و نزدیک به عمل است متوسل شوم، با این ترتیب قسمت پرمایه آن مملکت را که سه طرف آن را هامون و طرف چهارم را رود هیرمند احاطه نموده و به آن شکل یک شبه جزیره را می‌دهد، سیستان اصلی نامیده ناحیه چخانسور و زمین‌های هیرمند بالای ساحل و صحرای سیستان را به نام سیستان فرعی بنامم؛ قطعه اولی را می‌توان به طور قطع متصرفی ایران تصور نمود چون که نسبتاً دارای جمعیت زیاد و سکنه مختلط است.

قطعه ثانی کم جمعیت که غالب سکنه آن هم بلوچ است و بعضی از آن‌ها، مطیع دولت ایران و برخی در تحت اطاعت افغانستان می‌باشند.

اعتراف کمال‌خان و امام‌خان به عقیده من، اثبات حقانیت ایران را به طوری که در مورد سیستان اصلی است به این قسمت‌ها نمی‌رساند. چخانسور در کنار یمین رود هیرمند، تحت اوامر افغانستان ولی قلعه نادعلی کنار همان ساحل، اخیراً به تصرف دولت ایران در آمده است.

رای حکمیت

اینک با سنجش اهمیت و قیمت دعاوی طرفین که از هر قبیل و از هر جا مدارک آن‌ها جمع آوری شده است و با توجه مخصوص به یک سرحد معلوم و روشنی که به‌طور صحیح تعیین شده باشد؛ من رای خود را تقدیم می‌دارم. به این ترتیب، آن قسمتی را که من سیستان اصلی می‌نامم بعدها با یک خط سرحدی معینی جزو مملکت ایران قرار بگیرد که در تحت حمایت دولت ایران به استقلال خود نایل آید، یا به واسطه حکامی که بعدها معین خواهند نمود به خوبی اداره شود. با این رای احساسات صمیمی و امیدواری‌های قلبی من همراه خواهد بود که حکمرانی ایران به حال سکنه آن سرزمین که ظاهر احوال آن‌ها از قدیم‌ترین ایام به این طرف همیشه ترس و وحشت و رنج را نشان می‌دهد، مفید و سودمند واقع گردد.

اما من کاملاً معتقدم که با تمام قواعد عدالت و انصاف، هرگاه دولت ایران مجاز باشد یک مملکتی را که به وسیله‌ی پیش‌آمدهای آن‌چنانی که شرحش گذشت و به‌دست آن افتاده است در تصرف خود داشته باشد، می‌بایست قسمت‌های متصرفی آن به حدودی محدود شود که عملاً در سیستان اصلی مالک می‌باشد و این باید، تا حدی که ممکن است موافق با احتیاجات سیاسی و جغرافیائی باشد و دولت ایران نباید، دیگر در کنار دست راست رود هیرمند متصرفات داشته باشد. هر گاه در یک مسئله حقوق تاریخی و تصرف و تملک امروزی و اشغال نظامی شش و هفت ساله و عملیات سابق یک رئیس محلی بنا باشد به حقوق و روابطی که کم یا بیش در تمام آن مملکت تقریباً یکصد سال عمومیت داشته برتری پیدا کند و رای حکمیت بهترین قسمت محصور پرجمعیت و حاصل‌خیز ایالت سیستان را تسلیم و واگذار کند، در هر صورت به‌طور روشن مقتضی و مناسب است که یک نفعی جبران‌کننده به طرف خسارت دیده از این حیث علاوه شود؛ بنابراین بدون تردید قشون ساخلوی دولت ایران، قلعه‌ی ناد علی را باید ترک کنند و هر دو کنار رودخانه‌ی هیرمند تا بالای بند کوهک را تسلیم افغانستان کنند. این قرار هم مناسب و هم عادلانه است، مخصوصاً وقتی که اخلاق سکنه سواحل رودخانه با اخلاق سکنه سیستانی‌های سکوه و دشتک و سیستان اصلی مقایسه شود؛ در این صورت مجرای اصلی رود هیرمند زیردست کوهک سرحد شرقی سیستان دولت ایران خواهد بود؛ و خط سرحدی از کوهک شروع شده تا تپه‌های غربی دشت سیستان، طوری که تمام زمین‌های زراعتی کنارهای رودخانه که از بند، به بالا ممتد شود حدود سیستان افغانستان به شمار خواهد رفت.

کوه ملک سیاه جزو سلسله تپه‌هایی که سیستان را از دشت کرمان جدا می‌سازد نقطه

مناسبی به نظر می‌آید.

شمال سیستان یعنی حد جنوبی؛ نیز از سرحد لاش وجوین محسوب می‌شود؛ دولت ایران مجاز نیست از هامون گذشته به آن طرف متوجه شود، یک خطی از نيزار تا کوه سیاه (تپه سیاه) نزدیک بندان است؛ این خط به طور واضح متصرفات ایران را معین می‌کند؛ به‌علاوه این نیز باید در نظر گرفته شود که به هیچ نوع عملیاتی از هیچ طرف مبادرت نخواهد شد که در آب زراعت زمین های دو طرف رودخانه هیرمند دخل و تصرف کنند . خاتمه

امضاء ف ژ گلداسمید ماژور جنرال در مأموریت مخصوص

بعد علاوه شده : یک نقشه که در حدود طرفین را نشان بدهد و هم متصرفات طرفین را حاکی باشد، تهیه شده که در آخرین جلسه ارائه شود و نقشه نسبتاً کوچکی هم که حاکی از حدودی که در رأی حکمیت معین شده است به ضمیمه سوا رأی داده خواهد شد.

کتابچه‌ی تحدید حدود سیستان جمادی الاخر ۱۲۸۹ / اوت ۱۸۷۲ [شهریور ۱۲۵۱]

اساس اول - این است که دولت ایران، ایالت سیستان را جزو لاینفک خاک ایران می‌داند . از اظهار این معنی مقصود این است که سیستان هرگز به تصرف خارجه نیفتاده است . سیستان مثل اغلب ایالات ایران به واسطه‌ی انواع انقلابات مکرر از دایره‌ی حکمرانی ایرانی بیرون رفته است ، ولی مطلب این است که سیستان چه در اوقاتی که در تحت حکمرانی ایران بوده و چه در وقتی که به تصرف غربا افتاد، همیشه یکی از قطعات مخصوص ایران محسوب بوده است و اکنون هم، خواه این ایالت در تصرف ایران باشد و خواه در حالت خودسری یا در غصب خارجی باشد، باز در هر صورت جزو خاک مخصوص ایران خواهد بود .

از بدو حضور تاریخ این صفحات تا امروز جمیع صحایف تاریخ ایران مملو است از اسم سیستان. این مملکت مدت‌ها یکی از قطعات مرکز ایران و در حقیقت یکی از اولین اسباب احداث و حفظ استیلای ایران قدیم بوده است . هرگاه فارس یا خراسان یک وقتی از تصرف ایران خارج بشوند ، بدیهی است که این ایالت به واسطه‌ی چنین واقعه از خاک ایران محسوب خواهد شد. سیستان نیز به واسطه‌ی قدمت اختصاص خود نسبت به ایران، همین حکم را دارد. یعنی در صورتی هم که سیستان در تصرف ایران نباشد ، به حکم هزار ارتباط خاکی و جنسی و تاریخی، جزء لاینفک خاک ایران خواهد بود ، به همان دلایل و به همان استحکام که الان خراسان و کرمان و فارس جزو لاینفک ایران است .

اساس دوم - این است که دولت ایران استیلای موقتی هیچ طایفه [ای] را بر یک مملکت خارجه، دلیل بر مالکیت آن طایفه بر آن مملکت نمی‌داند. هرگاه این اساس کلیه را مقبول شمارند و بخواهند برعکس آن استیلای موقتی یک دولتی را بر یک مملکت خارجه دلیل بر مالکیت آن دولت قرار بدهند، دولت ایران در قبول چنان اساس از هر دولت بیش‌تر حاضر خواهد بود، زیرا که از اختیار چنان اساس هیچ دولتی به قدر ایران فایده نخواهد برد. ولی چون به نظر چنین می‌آید که هیچ یک از طوایف هم‌جوار ایران ، چنان اساسی را قبول نمایند، دولت

ایران با اطمینان تمام این ادعای خود را قویا تصریح می‌نماید که بالفرض هم یک وقتی ظوایف افغان بر ایالت سیستان تسلط یافته باشند، چنان واقعه‌ی موقتی، هرگز دلیل بر مالکیت افغان نخواهد بود و به حکم اصول موضوعه‌ی فوق، سیستان در هر صورت جز خاک طبیعی و موروثی ایران خواهد بود.

اساس سیم - این است که دولت علیه ایران، الان به حکم استیلای واقعی، مالک و متصرف سیستان است و این تصرف، مبنی بر تسخیر وقوعی محض نیست، زیرا چنان که بیان شد سیستان از اول و در اصل جزء خاک ایران و قرن‌های متمادی در تصرف بلانزاع ایران بوده است.

دولت ایران به هر دلیل و به هر سند که مالک خراسان و کرمان است، به همان دلیل و سند نیز می‌توانست چنان که بالفعل که مالک و متصرف سیستان است مالک باشد و اگر هم بالفرض تصرف ایران در سیستان یک وقتی معوق و مبهم بوده است، امروز هم به حکم حقوق طبیعی و موروثی و هم به حکم استیلای واقعی در مالکیت و تصرف دولت ایران مضبوط و محفوظ است.

اساس چهارم - این است که دولت انگلیس به حکم سند دولتی پنجم نوامبر سنه‌ی یک‌هزار و هشتصد و شصت و دو [۱۴ آبان ۱۲۴۱] قرار داده است که حق مالکیت در سیستان به زور اسلحه معین شود. چون دولت علیه ایران حقوق مالکیت خود را در سیستان به زور اسلحه جاری و ثابت و برقرار ساخته و امروز مالک و متصرف واقعی سیستان است، لهذا به حکم آن قرار دولت انگلیس مسالهی سیستان مقطوع و این مملکت حق متصرفی ایران است.

خلاصه، دولت علیه ایران حقوق مالکیت خود را در سیستان بر ای چهار اساس، ثابت و برقرار می‌داند یعنی :

اولا - ولایت سیستان را از قدیم جزء خاک مخصوص ایران می‌داند.

ثانیا - استیلای موقتی یک طایفه را بر یک مملکت خارجه دلیل مالکیت آن طایفه نمی‌دادند.

ثالثا - الان سیستان را در مالکیت و تصرف خود محفوظ و مضبوط دارد.

رابعا - علاوه بر حقوق طبیعی، به حکم قرار دولت انگلیس، سیستان را به زور اسلحه حق متصرفی خود می‌داند.

دولت علیه ایران، بر حقیقت این چهار اساس هیچ تشکیکی ندارد و نمی‌تواند تصور نماید اشخاصی با بصیرت که فی‌الجمله از تاریخ و احوال این صفحات اطلاع داشته باشند، صدق و استحکام این چهار اساس را فی‌الفور اعتراف نمایند.

با وصف این، هرگاه احیانا مامورین دولت انگلیس در حقیقت این مواد تردید و تشکیک داشته باشند، توقع این است [که] مراتب تشکیک خود را اظهار نمایند. دولت ایران حاضر است که هر نوع تشکیک اذهان ایشان را به دلایل آشکار مرفوع و صدق این چهار فقره را که اساس مالکیت ایران است در سیستان، به هر نوع سند که مقبول ایشان باشد ثابت و روشن و مبرهن نماید، والسلام.

پیوست شماره‌ی ۲۰

مجلس اول نمایندگان دول انگلیس و افغان و ایران در باب سیستان

صورت مجلس (کنفرانس) در وزارت امور خارجه‌ی دولت علیه ایران در باب سیستان که به تاریخ پنجم شهر جمادی‌الآخری ۱۲۸۹ [۲۰ مرداد ۱۲۵۱ / ۱۰ اوت ۱۸۷۲] منعقد شده. اجزایی که در مجلس حاضر بودند به قرار ذیل می‌باشد:

از جانب دولت انگلیس

- ۱- جناب مستر طامسن صاحب : شارژدافر
- ۲- جناب جنرال گولد اسمید : مامور مخصوص
- ۳- مستر سن جان : نایب جنرال گولد اسمید
- ۴- مستر لوت : مهندس

از جانب افغان

- ۱- عالی‌جاه بلندجایگاه سید نور محمدشاه

از جانب ایران

- ۱- جناب میرزا ملکم‌خان ناظم‌الملک
- ۲- مقرب‌الخاقان میرزا نصرالله خان، منشی رسایل خاصه‌ی وزارت امور خارجه

در افتتاح مجلس مذاکرات، جنرال گولد اسمید گفت : من چند فقره سؤال دارم. بعد کاغذ یادداشت خود را در آورده اول این فقره را اظهار کرد :

در یادداشت آخری خود نوشته‌اید که سیستان ملک تصرفی قدیم و حالیه‌ی ایران است، آیا این تصرف آخری از چه تاریخ است ؟

ناظم‌الممالک جواب داد :

اولا دولت ایران این ولایت سیستان را هرگز از اجزاء لاینفک خود ندیده، چیزی که هست این است که در درجه‌ی استیلای دولت ایران در آن ولایت در عهود مختلف به درجات مختلف بوده است. چنان که حالیه در عثمانی، قدرت دولت در ممالک مختلف خود به تفاوت جاری است، استیلای آن دولت به طوری که در ازبک و ارضروم جاری است. غیر از آن وضعی است که در مصر و لبنان و یمن و بعضی از ولایت روم مجری است. این تفاوت درجه‌ی استیلا مدت‌ها در فرنگ نیز مجری بوده و الان هم در بعضی ولایات فرنگ جاری است.

دولت ایران نیز به همین طریق قدرت سلطنتی خود را در ممالک ایران همیشه به یک نهج جاری داشته و اداره‌ی ولایات از یکدیگر خیلی تفاوت داشته است. روابط اغلب ولایات با وصف منتهای متابعت و ایفاد با پایتخت خیلی کم و غیر محسوس بوده است و هنوز هم حکومت بعضی ولایات ایران در خانواده‌های مخصوص، موروثی است. این وضع حکم‌رانی که به فرانسه، فنودالیت می‌گویند در عهد خاقان مغفور در ایران خیلی جاری بود. این اواخر، اول وزیر که به خیال این افتاد که روابط مرکز دولت را و سایر ولایت [را] زیاد کند، مرحوم میرزا آقاسی شد. و از آن وقت چنان چه قدرت طهران رفته رفته به همهی ولایات ایران مؤثرا منتشر و جاری شد، این قدرت مرکز از همان وقت در سیستان بنای ظهور را گذاشت. خلاصه‌ی مطلب این است که سیستان همه وقت در تحت انقیاد ایران بوده است، اما استیلای مرکزی ایران در این اواخر بعد از جلوس محمدشاه - طاب ثراه - در آن صفحات به تدریج قدرت و قوت پیدا کرد.

جنرال گفت:

سؤال دوم من این است که شما حدود سیستان را تا کجا می‌دانید؟ آیا سیستان همان است که در تصرف خود دارید یا جاهای دیگر را هم جزء سیستان می‌دانید؟

ناظم الملک گفت:

ما سیستان را منحصر برآن چه در تصرف ما است نمی‌دانیم، حرف ما بر تمام سیستان است، خواه در تصرف ما باشد و خواه در تصرف دیگری.

جنرال پرسید:

حدود سیستان را تا آن جایی که شما سیستان می‌دانید درست به من بگویید.

ناظم الملک گفت:

حدود سیستان به حکم وضع طبیعت و نقشه‌های قدیم و جدید مشخص است،
ولکن من حالا نمی‌توانم به طور صریح خط حدود سیستان را معین نمایم، پس از
تحقیق، جواب این سؤال شما را به شما خواهم رسانید.

درین حال، ناظم الملک، میرزا معصوم خان را خواست که به مجلس بیاید. طامس شارژدافر،
اظهاره اکراه از حضور او کرد و به‌خصوص اظهاره کرد که نیاید. ناظم الملک اصرار کرد که بیاید.
مشارالیه آمد و تا آخر مجلس حضور داشت. جنرال گفت:

سؤال سیم من این است که آیا بعد از گرفتن کاغذ لردجان رسل در سیستان
دولت ایران در آن جا اقدام به چه نوع تصرفات تازه کرده است؟

ناظم الملک گفت:

بعد از آن کاغذ، دولت ایران به هیچ‌وجه تسخیر تازه ای نکرده است. سیستان
چنانچه کفیم همیشه جزء ایران بوده است. چیزی که در این اواخر در سیستان شده
این است که دولت ایران به همان طرز [که] درجه‌ی تصرف خود را در اغلب ولایات
ایران، روزبه روز بیش‌تر می‌کند، در سیستان نیز در این سنوات آخر درجه‌ی تصرف
خود را محکم‌تر کرده است، والا هیچ تسخیر و مملکت‌گیری تازه در آن صفحات
نموده است.

جنرال گفت:

به جهت اثبات مالکیت خود بر سیستان چه دلیل دارید؟

ناظم الملک گفت:

سیستان به حکم جمیع تواریخ، از عهد کیان تا امروز، جزء خاک ایران بوده است.
اگر در این باب تردیدی داشته باشید، باید تاریخ اسکندر و اشکانیان و ساسانیان را تا
عهد صفویه به میان بیاوریم و نقطه به نقطه ادعای خود را ثابت بکنیم. جنس و زبان و
مذهب و آیین و وضع طبیعی سیستان، شهادت می‌دهد که سیستان از ولایات
مخصوصه‌ی طبیعی ایران است. علاوه بر این حقوق تاریخی، ما الان سیستان را در
تصرف خود داریم.

مأمور افغان گفت:

حرف ما بعد از نادرشاه به این طرف است و اگر سیستان در تصرف ایران بوده است، بگویید حاکم آن جا از جانب ایران، کی بوده است؟

ناظم الملک گفت :

چنان‌که مذکور شد رسم دولت ایران تا چند سال قبل بر این بود که در اغلب ولایات یکی از خانواده‌های آن‌جا را به حکومت معین می‌کرد، مثل کردستان که حکومت ولایتی مدت‌ها ارثا در خانواده‌ی بنی اردلان بوده است، حکومت سیستان هم در این اواخر به حکم این اصول برعهده‌ی خوانین آن جا بوده است.

مامور افغان گفت :

سیستان جزء هرات بوده است و از جانب افغان حاکم مامور بوده و مالیات گرفته شده است.

ناظم الملک گفت :

اولا ما این نوع مداخله‌ی افغانه را در ملک سیستان مسلم نداریم و هرگز آن جا حکومت رسمی نداشته‌اند، منتها مداخله‌ی افغانه مثل تاخت و تاز ترکمان که در خراسان همیشه جاری بوده است، از افغانستان نیز گاهی به سیستان و خراسان تاخته اند. ثانیاً شبهه را قوی می‌کنیم و فرض می‌نماییم که احمدشاه و اولاد او حاکمی در سیستان نصب کرده باشند، این واقعه نیز حق مالکیت ایران را از سیستان به هیچ وجه سلب نمی‌کند، زیرا که ما خود احمدشاه را یک نوکر دولت ایران می‌دانیم و اگر او با اولادش چندی از دولت ایران یاغی بوده حرکات او خللی به حقوق ایران نمی‌تواند برساند.

جنرال گفت :

اما این یاغی گری صد سال طول کشید .

ناظم الملک جواب داد :

قدرت اولاد احمدشاه صد سال طول نکشید و هر قدر هم طول می‌کشید فرقی بر اصل مساله نمی‌کرد. همان طور که در آن عهد انقلاب ولات در کردستان، خوانین دنبلی در خوی، جوانشیرها در قراباغ و زندیه در فارس، خودسری می‌کردند، احمدشاه

هم در سمت افغانستان ادعای استقلال می‌نمود. بدیهی است که این انقلابات اطراف در صورتی هم که طول کشیده می‌شد حقوق اصلیه‌ی طبیعه‌ی ایران را نمی‌توانند زایل نمایند.

مامور افغان گفت :

احمد شاه قبل از ظهور دولت قاجاریه به سلطنت رسید. هر دو به زور شمشیر ولایات ایران را تصرف کرده‌اند، قدری را خاقان شهید گرفت قدری را احمدشاه، دیگر چرا اسم احمد شاه را یاغی می‌گذارید؟ قاجاریه که وارث پادشاهان صفویه نبوده‌اند.

ناظم الملک گفت :

بلی، بعد از صفویه و نادر اغلب ممالک ایران منقلب و منقسم شد؛ اما سلطنت قاجاریه در مرکز ایران بر ممالک اطراف مسلط شد و به جایی رسید که همه‌ی دول یورپ این سلطنت را تصدیق و مالک بالاستحقاق ایران شناختند و با این سلطنت، عهدنامه‌ها بستند، به تصدیق همه، الان مالک تمام ایران، این خانواده است؛ اما نه دولت ایران و نه، هیچ دولت دیگر، خانواده‌ی احمدشاه را نه به سلطنت شناختند و نه آن خانواده را، مالک ایران گفتند. گذشته از این ملاحظات، حرف ما بر سر خانواده‌ی سلطنت نیست. حرف ما این است که از ابتدای ظهور تاریخ تا امروز، یک ایران بوده و هست. سیستان هم، همیشه خواه در تصرف صفویه یا در تصرف خانواده‌ی دیگر مثل فارس و عراق، جزو ایران است و حال که این سلطنت به حکم تصدیق سایر دول مالک بالاستحقاق تمام ایران است باید به همان سند نیز مالک سیستان باشد، چنان که هست.

مامور افغان گفت :

سابقاً افغانستان هم جزء پادشاهی ایران بود پس گاهی باید جزء خاک ایران باشد.

ناظم الملک گفت :

شکی نیست که کل افغانستان جزء ایران بوده است و دولت ایران حق مالکیت خود را بر افغانستان همیشه محفوظ و ثابت داشت، تا این که به واسطه‌ی عهدنامه‌ی پاریس و بنا به خاطر انگلیسی‌ها، از حقوق مالکیت خود به افغانستان صرف نظر کرد. تا آن وقت دولت ایران، هرگز افغانستان را از ایران خارج نشموده است، ولی سیستان در

هیچ عصر به حکم عهدنامه‌ی [ای] از ایران خارج نشده است و اگر فرضاً یک وقتی غصبا به دست طایفه‌ی خارجه افتاده باشد، این معنی خللی بر حقوق قدیمه‌ی ثابت‌ه‌ی ایران نخواهد رسانید.

بنیان ادعای افاغنه بر این است، می‌گویند: در سیستان دخل و تصرف و حکومت کرده‌اند. این دخل و تصرف را که ما مسلم نداریم. آن چه می‌گویید از جانب چه اشخاصی بوده است؟ به ادعای شما یا از خانواده سدوزایی یا از خانواده‌ی بارکزایی بوده است. اگر از جانب سدوزایی بوده که ما این خانواده را یاغی می‌دانیم و اگر از جانب بارکزایی بوده است، ما الان ثابت می‌کنیم که بارکزایی‌ها همه مطیع و منقاد و چاکر این دولت بوده‌اند.

مامور افغان گفت :

این چه حرف است؟ آن‌ها هیچ وقت نوکر ایران نبوده‌اند.

ناظم الملک گفت :

ما الان ثابت می‌کنیم که بوده‌اند.

جنرال گفت :

چطور ثابت می‌کنید ؟

ناظم الملک گفت :

به حکم آن عرایض و سنداتی که خود بارکزایی‌ها به این دولت داده‌اند.

جنرال گفت :

آیا این عرایض حاضر است ؟

ناظم الملک گفت :

حاضر است

میرزا نصرالله‌خان عریضه‌ی کهندل‌خان را بیرون آورد و به جنرال گفت :

چنان‌چه مبنی بر شرایط مخصوص است، در این صفحات نیز عرض عبودیت و تصدیق سلطنت مبنی بر عرایض [ای] است که به طرز مخصوص نوشته می‌شود. این عرایض کهندل‌خان که حالا به نظر شما خواهد رسید، به حکم رسوم این صفحات دلیل آشکار به عبودیت و چاکری اوست. خواهید دید که کهندل‌خان و سایر برادران او، مال و جان خود و ملک افغان را رسماً و صراحتاً، متعلق و محکوم دولت ایران شناخته‌اند.

میرزانشاه‌خان، بنا کرد به خواندن عریضه‌ی کهندل‌خان و ناظم‌الملک، لفظ به لفظ به زبان فرانسه ترجمه کرد. انگلیسی‌ها بر حسب ظاهر از این سند عبودیت خیلی متعجب و صورتاً تصدیق حقانیت ادعای ایران را کردند. جنرال گفت:

ممکن است که این عریضه را به ما بدهید سودای از آن برداریم؟

ناظم‌الملک گفت:

به اولیای دولت عرض می‌کنم، شاید مضایقه نفرمایند.

مامور افغان یک پارچه کاغذ محقر آبی به مهر محمدرضا خان سره‌بندی بیرون آورد که با کهندل‌خان و مهردل‌خان قرار داده بود که ملک سیستان متعلق به آن‌ها باشد. ناظم‌الملک گفت:

یک پارچه کاغذ بی‌معنی محمدرضاخان نوکر ایران، چه سند خواهد بود؟ هر روز از روسای ایلات عثمانی به ما سند می‌رسد که فلان خاک و فلان ایل مال ایران است. حرف و نوشته‌ی این قلیل اشخاص قابل مذاکره نیست. این ایل سره‌بندی را از عراق برده‌اند به سیستان به جهت محافظت آن حدود، هرگاه یکی از روسای این ایل خیانتی به خیالش رسیده باشد، قول و نوشته‌ی او چه خلل بر حقوق ایران خواهد رسانید؟ اگر سالارور [؟] وقتی که یاغی بود، به مهر و به خط خود سندی می‌داد که استرآباد مال روس، خراسان مال بخارا و سیستان مال انگلستان باشد چنین نوشته‌ی او چه معنی و چه واقعی خواهد داشت؟

اهل مجلس همه تصدیق و آن پارچه کاغذ را دور کردند. بعد از آن مامور افغان یک فرمانی از محمدرضا خان بیرون آورد که حکومت سیستان و کرمان را به یکی از طایفه‌ی کیانی داده بود. ناظم‌الملک گفت:

به همان دلیل که این فرمان در خصوص کرمان لغو است، در باب سیستان نیز

همین حکم را دارد.

جنرال گفت:

این فرمان را دلیل تصرف افغان در سیستان می‌دانند.

ناظم الملک گفت:

فرضا هم افغانه در سیستان مداخله‌ای کرده باشند مداخله و تصرف موقتی آن‌ها حق مالکیت نخواهد بود، زیرا که افغانه یک وقتی تا پنجاب و کشمیر استیلا داشتند، پس باید حالا کشمیر هم جزء افغانستان باشد؟ این طرز تصرف و تسخیرات موقتی اصلا سند مالکیت نمی‌تواند باشد.

مامور افغان گفت:

بعد از نادر، ما تا این اواخر در سیستان حکومت کرده‌ایم.

ناظم الملک گفت:

خیلی خوب، فرض می‌کنیم که چنین باشد؛ اما از طرف دیگر ما ثابت می‌کنیم از عهد کیان تا صفویه، سیستان جزء ایران بوده است و الان هم که بلاحرف در تصرف ما است. چطور می‌شود که نه آن سه هزار سال قدیم و نه این تصرف حالیه‌ی ما سند نباشد و آن چند سالی که میان این دو عهد قدیم و جدید واقع است، این سند باشد؟ اگر تصرف قدیم سند است، استیلا‌ی سه هزار ساله‌ی ما شاهد است و اگر تصرف جدید می‌خواهید که الان سیستان در تصرف ما است. در میان این دو نوع تصرف آشکار، چه جای آن است که تاخت و تاز و یا تصرف موقتی یک طایفه‌ی یاغی را بر این همه حقوق متمادیه‌ی ایران ترجیح بدهید؟

جنرال گفت:

سؤال دیگر من این است: قرار این بود که بعد از استقرار حکمیت دولت انگلیس اقدام به امری نشود، این معنی صحیح است یا خیر؟

ناظم الملک [گفت]:

بلی حرکت خصمانه از طرفین محکوم است.

جنرال گفت :

پس چرا قلعه‌ی فتح را بیست روز قبل از ورود من به سیستان گرفته و سرباز آن‌جا گذاشته [اید]؟ وقتی که من رسیدم نشان دادند که این هم از جمله‌ی متصرفات ایران است .

ناظم الملک گفت :

این‌جا دو مطلب است، ما گفته‌ایم هر خاکی که از سیستان در تصرف افغان باشد بر آن خاک حرکت خصمانه نخواهیم کرد، اما نگفته‌ایم در آن جزء سیستان که دخی به افغان ندارد، هرگاه یاغی‌گری و بی‌نظمی واقع شود ما در این‌جا اجرای حکومت نکنیم. قلعه‌ی فتح در داخله‌ی سیستان است و هیچ دخی به افغان ندارد، مختاریم در این‌جا اقدام به هر نوع حرکت بکنیم، چنان‌چه هرگاه امروز یکی از قلاع داخله‌ی سیستان بنای سرکشی را بگذارد، حتی چخان‌سور را هم ما بدون رعایت آن قرار نامه‌ی حکمیت مختار خواهیم بود به زور اسلحه دوباره او را به تحت اطاعت بیاوریم.

جنرال گفت :

شما نمی‌توانید بعد از قرار حکمیت، در سیستان حرکت عسکریه نمایید.

ناظم الملک گفت :

این‌جا سهو بزرگی هست و هرگز ما نمی‌توانیم چنین سهوی را قبول نماییم. هرگاه قول شما صحیح باشد، یعنی ما نتوانیم در سیستان که الان در تصرف ما است تدابیر عسکریه به کار ببریم، به حکم این قرار کدخدای هر ده سیستان می‌تواند یاغی بشود، به اطمینان این‌که کسی جلو او را نخواهد گرفت.

بدیهی است که چنین اساس باطلی را نه ما می‌توانیم قبول بکنیم و نه هیچ دولتی چنین قراری به ما تکلیف خواهد کرد. انگلیس‌ها به این اظهار انصاف دهند.

بعد، ناظم الملک گفت :

ما در یادداشت خودمان به جهت اثبات حقوق ایران بر سیستان چهار اساس وضع کرده‌ایم و حاضر هستیم که از برای آن‌ها هر نوع دلیلی که لازم باشد ابراز نماییم. حالا از شما می‌پرسم که در باب این چهار اساس که به‌نظر ما مستغنی از اقامه‌ی دلایل می‌آید، آیا شما تردید و تشکیک [ی] دارید یا نه؟ در هر باب که تردیدی دارید

بگویید تا رفع تردید نماییم.

جنرال گفت:

لازم نیست که ما به جهت اثبات این چهار اساس از شما سؤال نماییم. شما خودتان هر دلیلی که از برای اثبات این چهار اساس دارید بنویسید به ما بدهید.
ناظم الملک گفت:

بر اثبات هریک از این چهار اساس می‌توان چندین جلد کتاب نوشت و این اسباب معطلی زیاد خواهد بود. بهتر این است که بر آن چه شما خود حرف ندارید ما دیگر دلیل ننویسیم. در هر فقره‌ای که تشکیک دارید، آن را اظهار بدارید که تا ما وقت و دلایل خود را صرف آن فقره نماییم.

جنرال گفت:

توضیحاتی که لازم داشتم عجالتا همین‌ها بود که بیان کردم و شما جواب گفتید.

ناظم الملک گفت:

خواهش می‌کنم که این چند فقره سئوالات دوباره تصریح بشوند.

جنرال از روی یادداشت خود تکرار کرد:

سؤال اول این بود که تصرف آخری ایران در سیستان از کدام تاریخ بوده است؟
ثانیا حدود سیستان را تا کجا می‌دانید؟ ثالثا، آیا بعد از گرفتن کاغذ لردجان رسل،
در سیستان اقدام تازه کرده‌اید یا خیر؟

ناظم الملک گفت:

جواب این سئوالات این‌جا مفصلا گفته شد، اما بعد به موجب نوشته جواب خود را
تصریح خواهیم کرد.

جنرال گفت:

پس هر قدر می‌توانید این جواب‌ها را زودتر به من برسانید.

پس از اتمام این گفتگوها، ناظم الملک به جهت تصریح مطلب گفت :

به‌غیر از این‌سئوالات که اظهار کردید یقین در باقی آن چهار اساس که در یادداشت خود وضع کرده‌ایم هیچ حرف و تردیدی نخواهید داشت و ما آن مطالب را باید مسلم بدانیم.

جنرال گفت :

من نمی‌توانم بگویم که شما آن مطالب را نزد من هم مسلم بدانید، علی‌العجاله حرف من همین‌ها بود و به ذهن من در خصوص باقی آن اساس چیزی نمی‌رسد.

باز ناظم الملک به طور خلاصه این مطلب را تکرار کرد که :

ما کار نداریم به این که سیستان در عهود مختلف در تصرف کدام خانواده بوده است، حرف اصلی ما این است که سیستان همیشه از عهد کیان تا امروز به تصدیق جمیع تواریخ جزء لاینفک خاک ایران بوده است. ما سیستان را به حکم هیچ عهدنامه از ایران جدا نکرده‌ایم و امروز هم به حکم حقوق قدیم و هم به حکم تصرف حالیه مالک مستقل تمام سیستان هستیم. اساس کلام ما این است و به هیچ وجه اعتنا نخواهیم کرد که در فلان سال حاکم سیستان کی بوده و در آن سرحد چه اتفاق افتاده است.

جنرال گفت :

اساس ادعای شما را درست ملتفت شدم.

وقتی که کلام تمام شد جناب جلال‌مآب وزیر امور خارجه تشریف آورده اظهار دوستی و مهربانی به جنابان شارژدافر و جنرال و مامور افغان فرموده، پس از صرف چایی و قهوه همگی با کمال خوشوقتی رفتند.

پیوست شماره‌ی ۲۱

یادداشت جناب ناظم الملک به جناب مستر طامسن صاحب

شارژ دافر دولت انگلیس

به تاریخ سیزدهم شهر جمادی‌الآخر سنه‌ی یک هزار و دویست و هشتاد و نه

[۲۸ مرداد ۱۲۵۱ / ۱۸ اوت ۱۸۷۲]

در مجلس منعقدہ‌ی مورخه‌ی پنجم شهر جمادی‌الآخری یک هزار و دویست و هشتاد و نه ، [۲۱ مرداد ۱۳۵۱ / ۱۱ اوت ۱۸۷۲]، جناب جنرال گلداسمید در باب سیستان چند فقره سؤال نمودند. جواب آن‌ها مشروحا در آن مجلس داده شد، ولی برحسب وعده‌ی خود به‌جهت رفع هر نوع اشتباه، جواب بعضی از سؤالات مذکوره را در این‌جا مجدداً تصریح می‌نماید.

سؤال اول این بود که این تصرف آخری دولت ایران در سیستان از کدام تاریخ است ؟

جواب ما این است :

دولت علیہ‌ی ایران در معنی، سیستان را هیچ‌وقت از دایره‌ی استیلای خود خارج نداشته است که احتیاج به تسخیر و تصرف مجدد بشود. چیزی که هست این است که موافق رسوم قدیم ما، حکومت اغلب ولایات ایران از روی یک نوع وراثت محول به بزرگان و خوانین آن ولایت بوده است. چنان‌که این رسم قدیم در بعضی از ممالک ایران تا امروز هم معمول است، حکومت سیستان نیز به حکم این رسم قدیم، از عهد صفویه تا این اواخر، اغلب اوقات برعهده‌ی خوانین کیان بوده است.

در ابتدای سلطنت محمدشاه ، طاب ثراه ، پولتیک داخلی ایران این شد که حکومت‌های ولایات را از اقتدار خانگی خود به تدریج خلع و استیلای مرکز دولت را بر تمام ولایات ایران مستقیماً جاری نمایند. این پولتیک تازه ، وضع اداره‌ی ولایات ایران را به کلی تغییر داد. آن ولایتی که در عالم اداره‌ی ملکی یک نوع استقلال داخله داشتند، رفته رفته به کلی منقاد و محکوم استیلای مرکزی دولت شدند. به حکم این پولتیک تازه، وضع حکومت سیستان نیز از همان تاریخ به تدریج تغییر یافت .

ملک جلال‌الدین خان که از خانواده‌ی کیان آخرین حاکم سیستان بود به مشهد مقدس آمد و بعد معزولا وفات یافت. از آن به‌بعد، استیلای مرکزی دولت ایران روزبه‌روز در سیستان قوت

گرفت، به همان طریق و به همان روش که الان در بعضی از ولایات داخله‌ی ایران مشاهده می‌نماییم.

بنا به این تفصیل نمی‌توان گفت که دولت ایران سیستان را از کدام تاریخ متصرف شده است. سیستان هیچ وقت از خاک و از تصرف ایران رسماً خارج و منفک نبوده است. منتهایش این است که به اقتضای انقلابات داخله‌ی ایران، استیلای مرکزی این دولت در سیستان گاهی بیش‌تر محسوس بوده و گاهی کم‌تر.

جهت توضیح این مطلب، چند روز قبل از جانب دولت ایران ده طغرا فرمان صحیح و چهار سند معتبر به آن سفارت فرستاده شد. از مشاهده‌ی این اسناد، خوب مبرهن خواهد بود که سیستان از قدیم ملک تصرفی ایران بوده و حکومت آن موافق رسوم قدیمه‌ی این صفحات، چه در عهد صفویه و چه در این اواخر، اغلب از جانب این دولت محول به نوکرهای خانگی آن ولایت بوده است، بعینه همان‌طور که در همین عهد ما نیز در کردستان و گروس و ماکو و اغلب سرحدات خراسان، معمول بوده است.

سؤال دوم جناب گلداسمید این شد که حدود سیستان موافق ادعای دولت ایران کدام است؟

اصل مساله این است که ما تمام سیستان را جزء خاک ایران می‌دانیم. تعیین حدود این مملکت مساله ثانوی و موقوف به تحقیقات مخصوص است. تشخیص حدود غربی سیستان از برای ما لزومی ندارد و حدود شرقی آن موافق تاریخ و روابط صمیمیت آثار قدیم از قرار ذیل است:

خط سرحد از طرف شمال از بند توجک جوین شروع می‌کند و می‌رود تا خشک رود بالای خاش و از آن جا تا قلعه‌ی لبت و از آن جا رو به صحرا تا جایی که مسمی به خاکی است و آخر می‌رسد به جالق که نقطه‌ی سرحد بلوچستان مشخص شده است.

نکته [ای] که ما می‌خواهیم درست واضح و تصریح نماییم این است که حرف ما فقط بر سر آن قطعات سیستان نیست که الان مستقلاً و بلا نزاع در دست ماست، ادعا و حق ما بر سر تمام سیستان قدیم و جدید است. قطعات آن در هر حالتی که باشد و حدودات تا هر کجا که بروند با استقرار این اساس تعیین تفرعات آن اساس خواهد بود.

سؤال سیم جناب گلد اسمید این بود که بعد از لرد جان رسل مورخه‌ی پنجم نوامبر یک هزار و هشتصد و شصت و سه، از جانب ایران در سیستان اقدام به چه نوع تصرفات تازه شده است؟

جواب این سؤال را از جواب سؤال اول خوب می‌توان استنباط کرد. دولت ایران در سیستان به هیچ وجه تسخیر تازه نکرده است. فقط استیلای مرکزی چنان که در این چهل سال آخری در جمیع ولایات ایران رفته رفته محکم‌تر شده، در ولایت سیستان نیز بالطبع با استظهار چنان کاغذ لردجان رسل روز به روز بیش‌تر آشکار و محسوس می‌شود.

در سرحدات ایران بعضی ولایات داریم که همه ملک موروثی و بلا نزاع ایران هستند که به واسطه‌ی اسباب مختلفه، اغلب اوقات در اغتشاش و از استیلای مرکزی سلطنت خارج می‌مانند. چنان که ولایات مرو، اتک، گرگان و حتی بعضی از نقاط داخله‌ی خراسان به واسطه‌ی هجوم و تاخت و تاز طوایف ترکستان همیشه محل نزاع بوده [اند]. بدیهی است که نه اغتشاش این ولایت، حقوق مالکیت دولت ایران را از آن ممالک زایل می‌کند و نه هم دولت می‌تواند خود را از اقدامات عسکریه در آن ممالک معاف بسازد.

دولت ایران به حکم حقوق و مصالح خود مجبور است که هر نوع اقتدار خود را صرف نماید تا این که استیلای مرکزی سلطنت را در تمام آن سرحدات کاملاً مجری بدارد. سیستان نیز در نظر دولت ایران، بعینه همین حالت سرحدات خراسان را دارد. به اقتضای بعضی اسباب داخله، بخصوص به واسطه‌ی هجوم و تاخت و تاز طوایف افغان و بلوچ، بعضی از سرحدات سیستان مثل اغلب سرحدات ایران مغشوش و در دست متقلبین خارجی و خانگی مختل مانده است. هر اغتشاشی که در داخله‌ی سیستان به واسطه‌ی متمرذین خانگی ظهور داشته باشد، دولت ایران به حکم حقوق و قدرت مالکانه‌ی خود، رفع آن را به عهده‌ی خود گرفته و هر اغتشاشی که در سرحدات سیستان به واسطه‌ی ادعای مداخله و ادعای طوایف خارجه ظهور داشته باشد، تحقیق و قطع گفتگوی طرفین در این اوقات موافق قرار حالیه ما موقوف به انصاف و حکمیت دولت انگلیس خواهد بود.

در همان، مجلس عالی‌جاه، بلند جایگاه، سید نورمحمد شاه در باب ادعای افغانه بر ولایت سیستان بعضی اظهارات نمود. معنی جمیع اظهارات ایشان مبنی بر این یک فقره است که: چون بعد از نادر، افغانه در سیستان مداخله کرده اند پس باید حالا سیستان جزء افغانستان باشد. جواب ما این است:

اولا - مداخله‌ی افغانه به هیچ وجه موافق قواعد دولتی و رسمی نبوده است. همان طور که طوایف و حکام ترکستان بر ولایات خراسان مکرر تاخته و اغلب بلوک آن سرحدات را موقتاً ضبط کرده، طوایف و حکام افغان نیز گاهی بر سرحدات سیستان ریخته و انتظام آن سمت‌ها را موقتاً مختل کرده اند. چنان که لشکرکشی و تاخت و تاز متمادیه‌ی خوانین خیوه بر سر خراسان و استرآباد به هیچ‌وجه دلیل مالکیت ایشان نبوده، تاخت و تاز و مداخلات افغانه نیز در سیستان اصلاً در آن ولایت دلیل مالکیت ایشان نخواهد بود.

ثانیا - این مداخلات که می‌گویند از طرف افغانستان در سیستان واقع شده آیا از جانب کدام حکومت بوده است؟ اگر این مداخلات از جانب احمدشاه و اولاد او بوده است، خود احمدشاه به تصدیق کل عالم، مدت‌ها نوکر پادشاه ایران بوده و بعد در ایام اختلال این دولت، یکی از یاغی‌های ایران بوده است.

همان طور که زندیه در فارس، اکراد در کردستان، شقاقی در آذربایجان و جوانشیر در قراباغ در همان عهد، مدت‌ها سرکش و صاحب استقلال موقتی بودند، طایفه‌ی سدوزایی نیز در سمت افغانستان تا چندی متصرف آن مملکت بوده است. مداخله‌ی این طایفه در سیستان [را] به هر درجه که فرض نماییم چنان مداخله از جانب یک طایفه که اصلاً نوکر ایران و فعلاً یاغی موقتی این دولت بوده در نظر دولت مشروعه‌ی ایران چه معنی و چه وقعی خواهد داشت؟

اگر بگویند مداخله‌ی افغان در سیستان از جانب خانواده‌ی برکزایی بوده است، ما ثابت می‌کنیم رؤسای این خانواده از جمله چاکران مطیع این دولت بوده‌اند. به جهت اثبات این معنی، پانزده سند دولتی به آن سفارت فرستاده شد و از همان قبیل، چهل پنجاه سند دیگر در دست ما حاضر است. در تحقیق سنداتی که ابراز داشته‌ایم آن سفارت سنبه کاملاً ملتفت شده است که این خوانین برکزایی، ملک افغانستان و جان و مال خود را رسماً و صراحتاً و دایماً به این دولت شناخته‌اند. در این صورت، مداخله‌ی ایشان در سیستان [را] بالفرض هم که مسلم بدانیم از برای افغانه چه دلیل مالکیت خواهد بود؟

گذشته از این ملاحظات، به اعتراف خود افغانه و به تصدیق کل دنیا، سیستان از اول تاریخ، این صفحات تا زمان احمدشاه جزء خاک ایران بوده است. در این عهد نیز ما سیستان را در تصرف خود مسلم می‌بینیم. پس چرا تصرف آن سه هزار سال قبل و تصرف عهد ما نباید سند باشد؟ و چرا در میان این دو تصرف قدیم و جدید، فقط آن چند ساله مداخله‌ی مفروضه‌ی مبهمه‌ی طایفه‌ی متفرقه‌ی سدوزایی باید سند باشد؟

خلاصه‌ی مطلب این است که به حکم تاریخ و جغرافیا و به حکم جنسیت [تبار] و چندین ارتباط دیگر ما، سیستان را جزء اعظم این مملکت را در تحت تصرف مالکانه و مستقیمه‌ی خود محفوظ داریم و به هیچ وجه مداخله‌ی حالیه‌ی و گذشته‌ی هیچ طایفه را در آن ملک سبب خلع حقوق قدیمه و ثابت‌ه‌ی ایران از آن ملک نخواهیم شمرد.

پس از اظهار این مبانی، حقوق دولت علیه‌ی ایران قطع گفتگوی این دولت با افغانه در خصوص آن اراضی سیستان که از استیلا‌ی مستقیم ایران خارج شد، موقوف به حسن اهتمامات دولت انگلیس و منوط به صرف [؟] محقانه‌ی آن دولت خواهد بود و دولت ایران از حس مودت و بی‌غرض دولت انگلیس و اعتماد کامل خودش که به حکم حکمیت آن دولت نموده و از مضمون کاغذ لرد رسل‌جان، کمال انتظار را دارد که حقوق او را در آن قطعات سیستان که هنوز در تحت مداخلات غیر مشروعیه‌ی طوایف سایره باشد، برقرار و تصدیق نمایند.

۱۳ جمادی‌الثانی ۱۲۸۹ ق [۲۸ مرداد ۱۲۵۱ / ۱۸ اوت ۱۸۷۲]

پیوست شماره‌ی ۲۲

مجلس دویم نمایندگان دول انگلیس و افغان و ایران در باب سیستان

صورت مجلس (کنفرانس) منعقدی مورخه‌ی شهر جمادی الاخری سنه‌ی یک‌هزار و دویست و هشتاد و نه [شهریور ۱۲۵۱ / اوت ۱۸۷۲] در سفارت انگلیس

اجزای مجلس به قرار ذیل است :

از جانب سفارت انگلیس

۱- مستر طامسون : ژارژدافر

۲- جنرال گولداسمید

۳- مستر اسمیت : نایب

۴- مستر لوت : مهندس

از جانب افغان

۱- سید نور محمدشاه

از جانب ایران

۱- ناظم الملک میرزا ملکم خان

۲- میرزا نصرالله خان : منشی خاصه

پس از مقدمات مجلس، جنرال گولداسمید کاغذی بیرون آورد و از روی آن مضامین ذیل را

بیان نمود :

موافق دلایل و تحقیقاتی که به میان آمده رأی من این است که سیستان از قدیم جزء خاک ایران بوده است، علی‌الخصوص در عهد صفویه؛ اما در این هم نمی‌توان تشکیک کرد که بعد از نادرشاه، جزء دولت احمدشاه بوده است. احمدشاه که تمام آن صفحات را گرفت و تا هندی هم رفت سیستان را هم در تصرف خود داشت. این روزها به واسطه‌ی بعضی تدابیر، سیستان قطعه به قطعه دوباره به دست ایران افتاد. در

یک طرف به واسطه‌ی آثار قدیم و مذاهب و زبان و رسوم این خلق که در سیستان مخصوص سکنی دارند، به نظر صحیح و طبیعی می‌آید که این مملکت متعلق به ایران باشد؛ اما از طرف دیگر مدت صد سال سیستان از تصرف ایران خارج بوده است. در این صد سال، سیستان تا پنجاه سال کاملاً در تحت حکومت افغانستان بوده و در این پنجاه سال دیگر، حکومت افغان بر سیستان هم به‌طور قوی آشکار است، برخلاف این از جانب دولت ایران در امور سیستان از نادر تا این اواخر هیچ نوع مداخله ظاهر نشده است.

به حکم فصل طبیعی و موافق اصول جغرافیا [یی] تمام سیستان جزء خاک افغان است و اگر در حین انعقاد عهدنامه‌ی پاریس بنا شده بود که حدود ایران را به حکم نقشه معین بکنید، حکماً سیستان جزء خاک افغانستان می‌شد.

راست است که موافق کاغذ لرد رسل جان مسالهی سیستان باید به زور اسلحه قطع شود؛ اما تا امروز میان ایران و افغان هنوز جنگ حسابی نشده است و تصرف ایران در سیستان به حکم حرکات عسکریه‌ی مشروعه نیست و در آن تدابیری که به جهت تصرف سیستان از جانب ایران استعمال شده، خیلی حرف است. دولت ایران قبول یک سفیر انگلیس را در مورد ایران، سند قرار داده است؛ اما در این مواد، قبول یک سفیر، سند نمی‌شود، زیرا که آن چه سفیر بگوید، سفیر دیگر می‌تواند تکذیب بکند چنان که سفرای دیگر تکذیب کرده اند.

با وصف این ملاحظات و بیانات، دلایلی که از جانب ایران اظهار شده و من همه را به درستی تحقیق کرده‌ام، رأی حکمیت من [این] است که اصل سیستان به عبارت آخری سیستان مخصوص را باید در داخل ممالک ایران ساخت که یا به‌طور مستقل در تحت حمایت ایران باشد یا این که موافق قاعده به آن جا حکام درست بفرستد و مثل سایر ولایات خود اداره نماید که شاید دولت ایران به واسطه‌ی این اداره‌ی خود، ذلت و پریشانی دیرینه‌ی بی‌چاره خلق آن جا را قدری اصلاح نماید، ولی چون افغانه هم به چندین دلیل بر سیستان [؟] دارند، اقتضای انصاف این است که حق آن ها نیز رعایت شود. لہذا در مقابل اصل سیستان که مایه‌ی آرزو و چشمداشت طرفین و از همه‌ی آن ولایات زیادت و جمعیت و محصولات آن به مراتب بیش تر است و به ایران داده می‌شود، اقتضای عدالت این است که یک عوض به آن طرف که محروم می‌نماید داده شود.

بنابراین، رأی من این است که آن طرف هیرمند و از بندکوهک به بالا به افغانستان واگذار شود، زیرا که علاوه بر ملاحظات دیگر احوال و اوضاع مکان این قطعه زمین به مراتب بیش تر مناسب به افغان دارد و این باید مقرر باشد که از هیچ طرف آب و رودخانه را بر ممالکی که محتاج آن باشد به هیچ وجه سد نخواهد شد.

پس از این تقریر، گلداسمید دو نقشه آورد و حدودی که مشخص کرده بود نشان داد و گفت:

حال دیگر ماموریت تمام شد، راب حکمیت من این است که دادم.

ناظم الملک این طور جواب داد :

بر تحقیقات شما زیاد حرف داریم که همه را بعد در مقامش اظهار خواهیم کرد، علی‌العجاله به شما رسماً اظهار می‌دارم که ادعای ایران بر تمام سیستان است و من مامورم که اگر بخواهید یک وجب از خاک سیستان را خارج از ایران بنمایید رای شما را صراحتاً رد بنمایم و چون حالا موافق رای خود بعضی از قطعات سیستان را خارج از ایران می‌گذارید، من پروتست می‌کنم بر این رای شما و حقوق ایران را بر تمام سیستان حفظ می‌نمایم.

گلد اسمید گفت :

سیستان همین است که به شما داده می‌شود.

ناظم الملک گفت :

شما مامور بودید که تحقیق نمایید سیستان مال ایران است یا مال افغان، دیگر مامور نبودید که حدود سیستان را معین نمایید یا قسمت کنید. حالا که سیستان را مال ایران می‌دانید تشخیص حدود آن آسان خواهد بود .

گلد اسمید گفت :

ما چندین بار از مامورین شما پرسیدم که سیستان کدام است حدود آن را به من نشان بدهید، هرگز نتوانستند در این باب به ما جوابی بدهند.

ناظم الملک گفت :

حدود سیستان را من در یادداشت آخری از برای شما فرستادم.

گلد اسمید گفت :

اولاً تا این اواخر مامورین شما حدود سیستان را مشخص ننموده‌اند، ثانیاً شما حدود سیستان را تا نزدیک قندهار وسعت داده‌اید.

ناظم الملک گفت :

حدود سیستان موافق تاریخ و آثار قدیمه و حالیه همین است که مشخص کرده‌ایم.

گلداسمید گفت :

حدود سیستان قدیم از حدود سیستان این عهد، فرق دارد.

ناظم الملک گفت :

ادعای ما بر تمام سیستان است خواه قدیم و خواه جدید.

گلداسمید گفت :

اما حدود این سیستان که شما می‌گویید معین نیست. سیستانی که حالا معروف است همین است که به ایران می‌دهیم. در نظر اهالی آن صفحات از بند کوهک به بالا سیستان نیست. در قلعه‌ی فتح وقتی می‌پرسیدیم آذوقه را از کجا تحصیل می‌کنید؟ می‌گفتند از سیستان. هر جا حد سیستان را می‌پرسیدیم، همان ولایت را نشان می‌دادند که مابین کوهک است و حقیقتاً اصل آبادی و معنی آن صفحات در همین ملک است.

ناظم الملک گفت :

حدود یک ولایت را نمی‌توان به حرف دهاتی‌های آن‌جا مشخص کرد. حدود آذربایجان یا حدود خراسان را هرگاه از رعایای آن‌جا بپرسیم هر کدام یک چیز خواهند گفت. حدود ولایات را باید از تاریخ و آثار قدیمی و سندهای معتبر مشخص کرد و این کاری است که بعد می‌توان کرد، علی‌العجاله من این حدودی که معین کرده‌اند رد می‌کنم. ادعای ایران بر تمام سیستان است.

مامور افغان گفت :

ما هم به هیچ‌وجه این حد را قبول نداریم و من هم پروتست می‌کنم. اصل سیستان را به ایران می‌دهید و آن‌چه به ما وا می‌گذارید هیچ مصرف ندارد. تمام این اراضی که به ما می‌دهید به یک ده سیستان نمی‌آرزد.

ناظم الملک گفت :

حرف ما در این نیست که کدام قطعه خوب است و کدام قطعه بد، حرف ما این است که تمام سیستان خواه آباد و خواه بی‌مصرف مال ایران است.

مامور افغان گفت :

سیستان هیچ تعلق به ایران ندارد، ما به این حدود راضی نیستیم یا باید تمام سیستان مال افغان باشد یا تمام مال ایران. افغان و ایرانی در یک ملک نمی‌گنجد و ما از سیستان که جزء افغانستان است ایدا دست نخواهیم کشید.

در این بین مستر اسمیت چند کلمه نوشت و داد به دست گولد اسمید، او هم برگشت از ناظم الملک پرسید :

معنی پروتست شما راجع به کی است ؟ پروتست را به دولت انگلیس و به وزیرای لندن کرده‌اید ؟

ناظم الملک گفت :

پروتست ما هنوز راجع به دولت انگلیس نیست. موافق قرار ما باید رای خود را در خصوص سیستان به ما بدهید. هرگاه ما به قرار این‌جا راضی نشویم آن وقت این مساله رجوع می‌شود به لندن. شما رای خود را اظهار داشتید، پروتست ما تنها بر این رای شماست. هنوز رای دولت انگلیس باقی است و چون ما هنوز از آن رای اطلاع نداریم، جای پروتست نیست. پس از ظهور رای دولت انگلیس باز دولت ایران مختار خواهد بود بر آن نیز پروتست بکند یا نکند. علی‌العجاله پروتست ایران بر رای حکمیت شخص شماست و به حکم این پروتست البته دولت ایران انجام این کار را به حکم قرارنامه رجوع به لندن خواهد کرد.

گلداسمید گفت :

مطالب درست فهمیده شد.

مامور افغان باز به طرز مخصوص خود بنای های و هوی را گذاشت که :

سیستان ما [ل] ماست و ما به این قرار راضی نیستیم. انگلیس‌ها سعی داشتند که

مامور افغان هیچ حرف نزنند، زیرا که حرف‌های او بسیار عوامانه و اغلب سهو و خطا بود و هیچ ربطی به وضع مجلس نداشت.

به این جهت ناظم الملک به حرف‌های او یا می‌خندید و یا هیچ اعتنا نمی‌کرد و او را هرگز مخاطب نمی‌ساخت. در آخر مامور افغان به ناظم الملک گفت :

ما از ایران بیست و پنج لک خسارت می‌خواهیم، ملک ما را چاپیده و اموال ما را برده‌اند.

ناظم الملک گفت :

کدام ملک را چاپیده‌اند؟

مامور افغان گفت :

ملک افغان در سمت کابل و قندهار و هرات.

ناظم الملک گفت :

کی و چه اشخاصی شما را چاپیده‌اند؟

مامور افغان گفت :

امیر قاین

انگلیسی‌ها باز نمی‌گذاشتند که مامور افغان حرف بزند. ناظم الملک به مامور افغان همین قدر گفت :

شما هر ادعایی که دارید بنویسید به ما بدهید ما جواب شما را بعد به شما خواهیم رسانید.

مامور افغان گفت :

ما مطلب خود را به انگلیسی‌ها داده‌ایم.

ناظم الملک از گلداسمید پرسید :

نقشه‌ای که در سیستان کشیده‌اید به ما می‌دهید یا خیر؟

گلداسمید گفت :

یک نقشه از برای شما حاضر کرده‌ایم. شرحی را به زبان انگلیسی و فارسی در خصوص بیان این رای خود به شما می‌رسانم.

بعد، گلداسمید دو نقشه به میان آورده یکی را داد به ناظم الملک و یکی دیگر را به مامور افغان. وقتی مجلس رسمی ختم می‌شد ناظم الملک باز گفت :

به جهت رفع هر قسم اشتباه، خلاصه‌ی مطلب را مجدداً تکرار می‌نمایم :
دولت ایران تمام سیستان را، حدود آن هر چه باشد، به حکم دلایلی که اظهار شده جزء خاک ایران می‌داند و من حالا به حکم ماموریت خود، این حدودی که از برای سیستان مشخص کرده‌اید، پروتست می‌کنم و حقوق ایران را به تمام سیستان حفظ می‌نمایم تا این‌که هرگاه میل اولیای دولت ایران باشد حل مساله را رجوع به رای اولیای دولت انگلیس بکند یا به هر تدبیر دیگر که خود بداند اقدام به آن نماید.

در این‌جا مجلس رسمی ختم شد و بعد از چند دقیقه گفتگوی متفرقه، مامورین ایران از مجلس بیرون آمدند.

بیوست شماره‌ی ۲۳

چند فرمان، متعلق به حقانیت دولت ایران در سیستان است که ملک خود می‌داند و ضمیمه‌ی مجلس مذاکره با امور انگلیسی و افغان است.

۱

سواد فرمان جنت مکان شاه عباس صفوی

آن که رفعت شعارین عمده‌ی الملوک العظام ملک هلال و ملک اسکندر و ملک سلیمان و ملک رحیم ملکان بالی، به شفقت و مرحمت شاهانه مفتخر و سرافراز و مباحی و ممتاز بوده، بدانند که در این ولاء ایالت پناه حکومت دستگاه نظاما للایاله ملک جلال الدین محمدخان حاکم سیستان حقیقت اخلاص و یک‌جهتی و دولت‌خواهی به ظهور آورده‌اند. این معنی موجب شفقت و مرحمت پادشاهانه درباره‌ی ایشان گردید و خلع فاخره‌ی شاهی جهت ایشان فرستادم، می‌باید که به دستور در ازدیاد مواد یک‌جهتی و اخلاص کوشیده، یوما فیوما آثار خدمات و جان‌سپاری به ظهور رساند و با مردم خود نزد ایالت پناه مشارالیه آمده به اتفاق او در آن سرحد به خدمات مرجوعه قیام نماید و لوازم اطاعت و انقیاد به‌جای آورند که ان‌شاءالله ایشان را فراخور خدمت، رعایت و تربیت خواهیم فرمود. به همه جهت به مراجع بی‌دریغ خسروانه واثق و امیدوار باشد. تحریرا فی غره رجب المرجب ۱۰۱۵ [۱۱ آبان ۹۸۵ / ۲ نوامبر ۱۶۰۶]

۲

سواد فرمان شاه عباس صفوی

آن که رفعت پناه، خلف الامرای العظام، ملک‌زاده‌ی اعظم شجاع الدین حمزه بیک ولد صدق ایالت و حکومت پناه، عمده‌ی الملوک و الحکام الکرام ملک جلال الدین محمدخان حاکم سیستان به عنایات بلاغات افتخار و شرف امتیاز یافته‌اند که عرضه داشتی که در این ولاء در باب اسب گذرانیدن مردم از شوارع سیستان و کرانی جمعی که به هندوستان می‌رفته‌اند به خدمت اشرف اعلی همایون به درگاه معلی فرستاده بود، رسیده و مضامین آن معروض گشت. بارک‌الله، رحمت

باد، روی او سفید.

این معنی موجب ازدیاد شفقت و التفات نوای کامیاب همایون ما درباره‌ی ان رفعت پناه خلف الملوک شد و خلج فاخره‌ی شاهی به جهت او فرستادم. می‌باید که به همه جهتی خود را منظور انظار عنایات بی‌کران همایون ما شناخته، به دستور دول مواد اهتمام نمایی و در باب اسب بردن از طرق و شوارع سیستان باب نمودن، بیش‌تر از پیش‌تر سعی و اهتمام به تقدیم رسانیده تقصیر ننمایید و همواره حالات و متممنیات که داشته باشد عرض نموده به عز انجاح مقرون و به مراسم بی‌دریغ خسروانه واثق و امیدوار باشد. تحریرا شهر رمضان المبارک سنه‌ی سبع عشر و الف ۱۰۱۷ [دی ۹۸۷ / دسامبر ۱۶۰۸]

۳

سواد فرمان شاه سلیمان صفوی نورالله مضجعه

آن که چون رفعت و معالی پناه ملک فتح‌علی ولد مرحوم ملک‌نصرت‌خان حاکم سابق سیستان عرض و استدعا نمود که وجوه ولایتی الکاء مزبور از قرار اضافه ده یازده بر ضبط ضابطان وجوه پنجاه یک دارالقرآ قندهار، به همه ساله او مقرر شود و از دفتر توجیه دیوان اعلی و سرخط تصدیق نموده را که مشارالیه حسب الرقم اشرف از ابتدا هفت ماهی پارس ٹیل در سلک آقایان عظام منتظم و مبلغ چهل تومان موجب در وجه او مقرر شده و وجه مزبور را از تاریخ مذکوره صاحب طلب و ملازمت مشارالیه برقرار است و از سرکار خاصه تصدیق شده که وجوهانہ‌ی ولایتی سیستان و اوراق به ضبط ضابط وجوه پنجاه یک قندهار مقررات و عالی‌جاه حیدرخان ضابط سابق وجوه مزبور در تخاقوئیل سابق لغایت پپچین ٹیل هر ساله به مبلغ بیست و دو تومان بر این موجب از قرار ارجاء و رجعت و معالی پناه الیاس بیک ضابط حال نیز در تخاقوئیل هرساله به دستور ابواب جمع نموده و نسخجات سنوات بعد مشارالیه به دفتر نرسیده و عالی‌جاه ایشیک آقاسی باشی اعلی تخویر نموده. بنابراین، از ابتدا توشقان ٹیل وجوه مزبور را حسب القبول مشارالیه من اصل و اضافه برین موجب به همه ساله مومی‌الیه مقرر فرمودیم. جمادی الثانی ۱۰۸۶ [شهریور ۱۰۵۴ / دسامبر ۱۶۷۵]

۴

سواد فرمان جنت مکان شاه سلطان حسین صفوی

حکم جهان مطاع شد آن که ایالت شوکت پناه، حشمت و جلالت دستگاه، زینالایاله و الشوکه و الاقبال ملک فتح‌علی خان حاکم سیستان به شفقت شاهانه سرفراز گشته بداند که در این وقت مقرر فرمودیم که ایالت و شوکت پناه، حشمت و جلالت دستگاه، عالی‌جاه امیر الامراء العظام خانزاد دیرین و مخلص عقیدت آیین نظاما الایاله و الشوکه و الجلاله و الاقبال اصلاخان ملقب به ابدال بیگلربیگی دارالقرار قندهار، جماعت بی عاقبت بلوچ خارالی و رخشالی و غیر هما را تنبیه و تأدیب نماید. چون بر مضمون رقم اشرف مطلع گردد چند نفر از ملازمان خود را که جهت محافظت و محارست الکاء ضرور و در کار داند به سرکردگی معتمدی در آن جا گذاشته و خود با همه قشون مقرر و چریک به قدر مقدور به هرجا در میعادگی که عالی‌جاه مشارالیه اعلام نماید حاضر گشته، حسب الصلاح مومی الیه، به خدمات و جانفشانی قیام نماید و در استیصال آن قوم لثام مساعی جمیله به ظهور رساند و در این باب قدغن دارد که از فرموده تخلف جایز ندارد و در عهده شناسد. تحریرا فی شهر شعبان المعظم سنه ۱۱۰۷ [اسفند ۱۰۷۴ / مارس ۱۶۹۶]

۵

سواد فرمان شاه سلطان حسین صفوی

حکم جهان مطاع شد آن که ایالت و شوکت پناه، حشمت دستگاه زینالایاله و الشوکه فتح‌علی خان حاکم سیستان به شفقت بی‌غایت شاهانه سرفراز گشته بداند که در این وقت بنا بر توجه خاطر اشرف دربارهی آن ایالت و شوکت پناه خلاع فاخره به او عنایت و مرحمت و ارسال فرمودیم. به توجهات پادشاهانه امیدوار باشد. مقرر آن که نیاز خلاع مزبور را به انعام ایشیک و کیل عالی‌جاه سپهسالار مقرر دانسته و در عهده شناسند. تحریرا فی شهر جمادی‌الثانیه سنه ۱۱۱۷ [مهر ۱۰۸۴ / اکتبر ۱۷۰۵]

۶

سواد فرمان شاه سلطان حسین صفوی

آن که پیوسته منظور نظر عدالت گستر و قرارداد خاطر معدلت پرور آن است که بندگان این

استان عرش توأمان و غلامان این عتبه آسمان سان، روز به روز مورد مراجع بیش از پیش شاهنشاهی و الطاف نامتناهی فرماییم. مصداق این سیاق صدق اللسان حال نیکو مآل ایالت و شوکت پناه حشمت دستگاه کمالات‌الایاله و الشوکهٔ ملک جعفرخان برادر مرحوم فتح‌علی خان حاکم سابق سیستان است. لهذا شمه‌ای از شفقت شاهانه و ... از مرحمت پادشاهانه شامل حال ایالت و شوکت پناه مشارالیه فرموده، از ابتدا ده ماهه اودئیل ایالت پناه مشارالیه را به رتبه‌ی ایالت الکای مزبور سرافراز و آن چه به هر جهت در ازای ایالت آن‌جا در وجه حاکم سابق آن‌جا مقرر بود، به دستورالعمل در وجه ایالت و شوکت پناه مشارالیه عنایت فرمودیم که چنانچه باید و شاید به امر مذکور و لوازم آن قیام و اقدام نموده، دقیقه [ای] فوت و فروگذاشت ننماید و در نظم و نسق الکای مزبور و آراستگی سپاه ظفر پناه و تنبیه زیادت دزد و قطاع‌الطریق و اجامره و اوباش و دفع و رفع معاندین مساعی جمیله به منصه‌ی ظهور رساند و با رعایا بروجه احسن سلوک نموده دعای خیر جهت ذات اقدس اعلی حاصل نماید. غازیان و کدخدایان و جمهور سکنه و متوطنین الکای مزبور، مشارالیه را حاکم بالاستقلال خود دانسته اطاعت و انقیاد او را واجب دانسته و در عهد مستوفیان عظام رقم این عطیه را در دفاتر خلود ثبت نموده از شایبه‌ی تغییر و تبدیل مصون و محروس شناسد و در عهده دانند و لازمه‌ی مسوده نمایند. شهر ربیع الاول ۱۱۲۱ [خرداد ۱۰۸۸ / مه ۱۷۰۹].

۷

سواد فرمان جنت مکان شاه سلطان حسین صفوی

آن‌که بنا بر شفقت بی‌غایت شاهانه درباره‌ی رفعت و معالی پناه لطف‌علی بیگ نواده‌ی مرحوم ملک فتح‌علی خان حاکم سابق الکای سیستان از ابتدا ده ماهه سیچقاق ئیل مبلغ پانزده تومان تبریزی موجب که قبل از این در وجه رفعت و معالی پناه نظاما للرفعه‌ی ملک محمود عم او مقرر بوده، به دستور در وجه موجب لطف‌علی بیگ مومی‌الیه عنایت و مرحمت فرمودیم. مستوفیان عظام کرام دیوان اعلی رقم این عطیه را در دفاتر خلود ثبت نموده از شایبه‌ی تغییر و تبدیل مصون و محروس شناسند و در عهده دانند. تحریرا فی شهر ذی‌قده الحرام ۱۱۲۴ [آذر ۱۰۹۱ / دسامبر ۱۷۱۲].

برگرفته از: عهدنامه‌ها و قراردادهای تاریخی دوره‌ی قاجاریه - ر ر ۴۵۶ - ۴۵۲

گفتار ششم افغانستان پس از جدایی

سال ۱۸۹۵ م (۱۲۶۳ خ)، سال پایان سرکوب خیزش مردم هندوستان بود. در خیزش هندیان علیه استعمار انگلیس، دوست محمدخان امیر دست نشانده انگلیسیان در کابل، خوش خدمتی کرد و سرحدات میان پیشاور با افغانستان را برای حکومت هند، نگاهداری کرد. از این رو، وی امید آن را داشت که به یاری انگلیس‌ها، بر همه‌ی افغانستان مسلط شود.

از سوی دیگر، چنان که گفته شد، روس‌ها دوباره در آسیای میانه به جنب و جوش افتاده بودند و از این رو، ایرانیان افزون بر افغانستان، دل‌نگران آسیای میانه بودند. در این میان، هرات دارای نقش حساس و کلیدی بود.

دولت ایران می‌خواست که هرات از دست‌اندازی‌های دوست محمدخان با یآوری انگلیسیان در امان ماند. زیرا ایران، امنیت خراسان بزرگ تا سمرقند و بخارا را، در گرو امنیت هرات می‌دانست. حتا گفته می‌شود که دولت ایران، این اندیشه را نیز در سر داشت که هرگاه هرات در قالب ایران نتواند باقی بماند، به گونه‌ی یک امارت جداگانه، زیر سرپرستی ایران باشد.

در غیر این صورت، نیک می‌دانست که راه آسیای میانه به روی دولت مرکزی بسته خواهد شد و در نتیجه حتا ترک‌مان نیز جرات خواهند یافت که به خراسان یورش آورند. رالنسون به روشنی می‌نویسد:

دادن پول و اسلحه به افغان‌ها زمینه‌ی یک سیاست دیگر را برای ما در قضایای ممالک آسیای مرکزی تهیه می‌کند، با این که اساسا این موضوع چندان مهم نمی‌باشد، با این حال از طرف ایرانی‌ها و روس‌ها، این رفتار ما را یک نوع سیاست تعدی و تجاوز ماندنی تصور نموده‌اند.

روس‌ها معاهده‌ی پیشاور ما را با امیر دوست محمدخان این طور تعبیر می‌کنند که ما، بلخ، کابل و قندهار را برای دوست محمدخان تعهد و ضمانت نموده‌ایم و تحریک

می‌کنیم قسمت‌های دیگر را نیز متصرف شود. از طرف دیگر، دولت ایران آگاه است که اولین مساعدت مالی ما به امیر دوست محمدخان برای تحریک او به تصرف هرات است و در هر بار که ما به افغان‌ها پول و اسلحه می‌دهیم، این اقدام ما برای تقویت همسایه‌ی شرقی اوست و برضد او می‌باشد و تمام این، علائمی است که اعتماد ایران را نسبت به ما متزلزل می‌کند. این را نیز باید بگویم که ممکن است تا حدی تقصیر از خود ما باشد که سایرین عهدنامه‌ی پیشاور را با امیر دوست محمدخان به‌طور اغراق آمیزی تنقید نموده‌اند، مخصوصاً در مقدمه‌ی آن که ما حفظ بلخ، قندهار و کابل را برای امیر ضمانت نموده‌ایم، برای آن بود که پادشاه ایران این تصمیم را آشکار کرده بود که قصد دخالت در آن نواحی دارد، ولی منظور کلی ما از این اقدامات آن بود (مخصوصاً از زمانی که الکساندر بورنس به کابل ورود نمود) که مملکت افغانستان در تحت امارت یک امیر مقتدر باشد که دوست صمیمی دولت انگلیس به شمار رود و به این وسیله دولت انگلیس می‌تواند از سرحدات شمال غربی هندوستان ایمن باشد.

رانسون، با این که یکی از پایوران اجرای سیاست استعماری انگلیس، به ویژه در افغانستان بود، به ایرانی بودن هرات و سرتاسر افغانستان، به روشنی اقرار دارد:^۲

هرگاه ما [انگلیس‌ها] در آن موقع در قضایای هرات ساکت و بی‌طرف مانده بودیم بدون تردید اراضی کنار رودخانه‌ی حاصل‌خیز هری رود با قلعه‌ی محکم آن مجدداً بدون جنگ و مبارزه ضمیمه‌ی خاک خراسان شده بود، زیرا که هرات به‌طور تحقیق دارای روحیات ایرانی است، نه به میزان کم بلکه به حد فوق‌العاده زیاد، حتی کابل و قندهار نیز با آن که قریب پنجاه سال به قول خودشان مستقل بودند، حاضر نبودند برضد ایران به کمک هرات قیام کنند، من کاملاً یقین دارم که ممکن می‌شد در آن موقع یک راه‌حل دیگر برای موضوع هرات پیدا نمود، ولی اولیای مسئول آن زمان تصمیمات دیگری گرفتند، آن هم متکی بر اساس تصمیم دیرینه‌ی وزارت امور خارجه‌ی انگلستان است که در نتیجه‌ی جنگ با افغانستان اتخاذ شده است. یعنی می‌بایست استقلال و تمامیت هرات به هر قیمتی که باشد توسط دولت انگلیس حفظ شود.

در راستای این سیاست، انگلیس‌ها وزیر مختار خود در اسلام‌بول را روانه‌ی تهران کردند و هم زمان به اشاره‌ی انگلیس‌ها و با حمایت مالی و نظامی آنان، دوست محمدخان با نیروهای زیر فرماندهی خود، هرات را شهر بند کرد. برای جلوگیری از فروافتادن هرات به چنگ دوست محمدخان، حسام‌السلطنه والی خراسان، با یک ارتش ۲۰ هزار نفری، راهی هرات شد. پیش از آن که دوست محمدخان به هرات لشکر بکشد، متوجه قندهار شد. وی سه فوج پیاده، دو هزار سوار و پنج آتشبار توپ همراه داشت و نیروهایی نیز در راه بودند.

روز هفتم تیرماه ۱۲۴۱ (۲۸ ژوئن ۱۸۶۲)، شاه که خبر حرکت دوست محمدخان را به سوی قندهار و هرات شنیده بود، وزیر مختار انگلیس را احضار کرد. در این دیدار، شاه به وی گفته بود:^۳

به موجب خبری که از مشهد رسیده است... پسران دوست محمدخان، فراه را محاصره کرده‌اند. این قسمت برای ما حکم یک هرات کوچک را دارد. بعد شاه افزود که ممکن است به زودی فراه سقوط کند و دوست محمدخان به آن قناعت نخواهد کرد و به طرف هرات حرکت خواهد کرد.

اما چند روز پیش آن (۳۰ خرداد ۲۰/۱۲۴۱ ژوئن ۱۸۶۲)، فراه به دست نیروهای دوست محمدخان افتاده بود و روز ۶ تیرماه ۱۲۴۱ (۲۷ ژوئن)، اوبه نزدیکی‌های هرات رسیده بود. دوست محمدخان در این لشگرکشی، شانزده هزار سپاهی و سی و دو آتشبار توپ داشت. رسیدن دوست محمدخان به دروازه‌های هرات، دولت ایران را بر آن داشت که پیشنهاد گسیل یک هیأت ایرانی - انگلیسی برای دیدار با دوست محمدخان و برکنار کردن اختلاف‌های میان وی و برادرزاده‌اش حاکم هرات را به عمل آورد. از این رو، «استویک» روز چهاردهم امرداد ۱۲۴۱ (پنجم اوت ۱۸۶۲)، راهی خراسان شد. در این باره، او می‌نویسد:^۴

به موجب گزارشاتی که به مشهد رسیده بود معروف بود که دوست محمدخان را انگلیس‌ها پول و اسلحه داده به هرات فرستاده‌اند و دوست محمدخان هرات را برای انگلیس‌ها می‌خواهد تصرف کند. به علاوه محاصره‌ی هرات باعث شده بود که تجارت بین مشهد و هرات قطع شود و همچنین تراکمه فرصت پیدا کرده نواحی خراسان را غارت می‌کردند.

وی می‌افزاید:^۵

نمایندگی سیاسی دولت انگلیس در مشهد به سفارت طهران نوشته بود، از آن جایی که در این جا معروف شده است صاحب منصبان انگلیسی جزء قشون دوست محمدخان هستند، توقف من در مشهد خالی از خطر نیست و خواسته بود برای حفظ جانم اقدام شود.

در طهران معروف بود که من ماموریت دارم بروم دوست محمدخان را از تصرف هرات باز دارم و او را دعوت دهم، در صورتی که می‌دانستم این امید آن‌ها مبدل به یأس خواهد شد، چون که تصرف هرات مسلم بود. هنگام حرکت، با فرخ‌خان امین‌الدوله ملاقات نمودم و او به من اظهار کرد که

شهریار ایران کمال اعتماد را به شما دارد و امیدوار است که در خراسان با حسام‌السلطنه موافقت خواهید نمود. همچنین احکام لازم برای مساعدت با من از طرف فرخ خان به حکام بین راه نوشته و به من داده‌اند.

استویک درباره‌ی ارتش حسام‌السلطنه می‌نویسد:^۶

در این موقع حسام‌السلطنه در قلندر آباد اقامت داشت. قشون او بین ۱۵ الی ۲۰ هزار نفر بودند و یک اردوی بسیار منظم و مکمل داشت. حضور این مرد مقتدر در خراسان، آن ایالت بزرگ ساکت و آرام نموده است و تراکه از ترس حسام‌السلطنه جرات حرکت خلاف نداشتند، اگرچه بعضی اوقات دستبردهای مختصر می‌زدند. مثل این‌که اخیراً تربت را غارت کرده بودند، ولی رویهم رفته تمام نقاط خراسان امن است. در این موقع قورخانه مشهد خوب به کار افتاده بود و تمام مهمات اردوی حسام‌السلطنه را به‌خوبی آماده می‌کرد، من شخصا به آن جا رفتم کنل دالماج (Dalmage) در آن‌جا مشغول ساختن باروت بود و این باروت به همان خوبی باروت انگلستان است.

استویک با رسیدن به مشهد و پس از یک توقف کوتاه، به اردوی شاهزاده حسام‌السلطنه می‌رود. در دیدار سوم، حسام‌السلطنه، با برشمردن خرابی‌هایی که ترک‌مانان در خراسان بوجود آورده‌اند، سخن را به مسأله‌ی هرات می‌کشاند و اهمیت هرات را از نظر امنیت خراسان و سرزمین‌های خوارزم و فرارود، برمی‌شمارد:^۷

در ملاقات سوم با شاهزاده حسام‌السلطنه، شاهزاده داخل در این موضوع شده گفت، خرابی ایالت خراسان به‌واسطه غارت‌های قبایل وحشی اطراف خراسان و بیش‌تر آن تراکه است. برای شاهد وضعیت همین محل را که اردوی من است در نظر بگیرند، از این محل تا اوبه‌های تراکه مستقیماً دو بیست میل راه می‌باشد، در این میان دهات زیاد و شهرهای بسیار واقع شده که همه دارای قلاع محکم و مساجد عالی و حمام‌ها و خانه‌ها است ولی سکنه‌ی آن‌ها به‌کلی آن‌جا را ترک کرده به طرف جنوب رفته‌اند، اینک همه‌ی آن آبادی‌ها به‌حال خرابی و ویرانی است. در این جلگه که از ۱۵ الی ۳۰ میل عرض آن است فقط سه راه از مشهد به هرات موجود است، کنارترین این راه‌ها از دامنه‌ی رشته‌ی تپه‌های شمالی می‌گذرد که یک شاهراه بسیار خوب و دارای کاروانسراهای محکم است که در فاصله‌های معین ساخته شده و نزدیک هریک از این کاروانسراها دهات زیاد موجود است ولی به‌ملاحظه‌ی غارت و چپاول تراکه، سال‌ها است که این راه متروک شده. راه دیگر از وسط این جلگه می‌گذرد، این نیز به‌دلیلی که ذکر شد ترک شده است و فقط امروزه رفت‌وآمدها از پای تپه‌های جنوبی است. شاهزاده دنباله‌ی صحبت را گرفته به‌دلیل دولت ایران و جدیتی که دولت مزبور در

ایجاد امنیت و آرامش ایالت خراسان نشان می‌دهد اشاره نمود و دنباله‌ی صحبت را به موضوع هرات کنش‌نیده گفت: مملکت ایران با اراضی ترکمن نشین هم سرحد است و این سرحد به قدری دور و دراز است که نمی‌شود در تمام گذرگاه‌های آن مستحفظ گذاشت و مواظب بود. از طرف دیگر حرص تراکمه برای غارت به قدری زیاد است که حدی برای آن نمی‌شود قائل شد، به علاوه در بخارا و خیوه، اسرای ایرانی به قدری طالب دارند که تراکمه نمی‌توانند از دزدیدن ایرانی‌ها خودداری کنند و برای این که از شرارت و قتل و غارت تراکمه جلوگیری شود چاره‌ای جز این نیست که قلعه‌ی محکم آن‌ها از طرف دولت ایران گرفته شود، این قلعه‌ی محکم هم قلعه‌ی مرو است که به رودخانه‌ای که خاک تراکمه از آن مشروب می‌شود تسلط دارد و به بخارا نزدیک است، همین که مرو در دست ایران باشد امیر بخارا نیز حساب کار خود را خواهد کرد و دیگر طالب خرید اسرای ایران نخواهد شد و به همین دلایل است که دولت ایران باید مرو را در تصرف خود داشته باشد. جلگه‌ی مرو، خانه‌ی ارثی ایل قاجار است و شهریار ایران، آن را ملک اجدادی خود می‌داند. بنابراین برای نگاهداری «مرو» دست خود داشته باشیم و یا این که هرات باید به دست کسی سپرده شود که در تحت اوامر شهریار ایران باشد، چون که راه مستقیم به مرو از یک بیابان بی آب و علف است و غیر قابل عبور می‌باشد به علاوه گذرگاه‌های چندی در تپه‌های نزدیک هرات است که تراکمه از زمان‌های قدیم از آن جا عبور نموده برای غارت و چپال به خاک خراسان می‌آیند و طبس، قائن، تربت و شهرهای جنوبی خراسان را غارت می‌کنند.

هنگامی که هرات در دست ایران یا سپرده بیک امیر وفادار نسبت به ایران باشد ساخلوهای قلاع غفوریان و قهستان که در نزدیکی گذرگاه‌های تراکمه است هنگام عبور این دسته‌های غارت‌گر تراکمه مطلع شده به پست‌های سرحدی ایران اطلاع می‌دهند، آن‌ها هم به ساکنین قریه و دهات خبر می‌دهند آن‌ها نیز فوراً به قلاع خود پناهنده شده دفاع می‌کنند تا خطر تراکمه رفع شود. ملاحظه می‌کنید ... برای همین مسائل است که دولت ایران کرارا برای هرات لشکرکشی نموده است و می‌خواهد با هرات روابط معنوی و یگانگی داشته باشد و این روابط معنوی با هرات برای حفظ امنیت خراسان لازم می‌باشد.

بدبختانه دولت انگلیس جدید مخصوص نشان می‌دهد که با این سیاست و رویه و نظر ایران مخالفت کند و تجاهر می‌کند و تصور می‌نماید که دولت ایران برای توسعه‌ی اراضی خود این اقدامات را می‌کند که هرات را نیز در جزء مملکت ایران به شمار رود در صورتی که ما خاک زیاد داریم که آباد نگاه داشتن آن‌ها بسیار مشکل می‌باشد و جمعیت ما این اندازه‌ها نیست که بخواهیم لشکر زیاد تهیه نموده خیال تجاوز به ممالک دیگر را داشته باشیم، مافقط می‌کوشیم که ایالت خراسان را از غارت‌گران ایمن نگاه داریم.

در حقیقت شخص من با مقام فعلی که دارم و برای امنیت این ایالت که در واقع

حکیم یک گوهر گران‌بها را در تاج شاهنشاهی ایران دارد به اینجا آمده‌ام با چشم خود مشاهده می‌کنم که چگونه دسته‌های غارت‌گرتراکمه‌ی بی‌رحم این ایالت زرخیز را خراب و ویران نموده و سکنه‌ی تندرست و جوان آن‌را به اسارت برده در بازارهای خیوه و بخارا به فروش می‌رسانند و من از رفتار و سیاست دولت انگلیس در حیرتم. انگلستان ظاهراً خودش مدعی است که دوست وفادار ایران می‌باشد و با این حال جدا به اقداماتی که دولت ایران برای حفظ سرحدات خود به عمل می‌آورد مخالفت می‌کند، در صورتی که این اقدامات برای امنیت عمومی خراسان لازم است. دولت انگلیس خود را در عالم تمدن امروزی دشمن خطرناک برده فروشی معرفی می‌کند و در این راه ادعا می‌کند خود را دچار ضررهای هنگفت نموده است تا اسرای افریقا را آزاد کند، در صورتی که با آن‌ها هیچ رابطه‌ی نژادی و خصوصی ندارد و عقیده‌ی خود، این مجاهدات را برای خاطر عالم انسانیت می‌کند، اما از طرف دیگر این معما برای دولت ایران لاینحل است. چون که با تمام این احوال تا امروز دیده یا شنیده نشده‌است که دولت انگلستان یک انگشت کوچک خود را بلند کرده برای نجات صدها هزار ایرانی که توسط تراکمه به اسارت رفته و در بازارهای ترکستان به فروش می‌رسند اشاره کند نه این‌که اینکار را نمی‌کند برعکس در مقابل هر اقدام مشروع دولت ایران برای حفظ اتباع خود و جلوگیری از این قتل و غارت موانع و مشکلات زیاد ایجاد نموده بزور و فشار می‌خواهد هرات را از تصرف دولت ایران بیرون کند و حتی مانع می‌شود از این‌که بین ایران و افغانستان دوستی و اتحاد برقرار شود. همین یک موضوع بخصوصی کافی است که امنیت خراسان را متزلزل کند.

در این زمان که دوست محمدخان در اطراف هرات اردو زده بود، ترک‌مانان جمشیدی، تیموری و دیگران، اردوی او را غارت کرده بودند و دو هزار شتر و گروهی اسیر و بسیاری جنگ افزار، به غنیمت گرفته بودند.

در این میان، استویک از خراسان فراخوانده شد و از آن‌جا که ایس به لندن احضار شده بود، وی به‌عنوان کاردار، مسئول اداره‌ی امور سفارت گردیده بود. با آگاه شدن شاه‌زاده حسام السلطنه از این خبر، دریافت که انگلیس‌ها در پی به راه آوردن دوست محمدخان نیستند. در تهران هم، همین باور ایجاد شده بود.

سرانجام، پس از ماه‌ها زدوخورد، در حالی که نیروهای حکمران خراسان در نزدیکی میدان نبرد بودند، هرات پس از ده ماه پای‌داری، به دست دوست محمدخان افتاد. اما ده روز پس از فروافتادن هرات، دوست‌محمدخان مرد و بر اثر اختلاف زیاد میان فرزندان او، این سرزمین در کام آشوب فرورفت. در این میان، امیر شیرعلی‌خان که حتا با سیاست پدرش درباره نزدیکی با انگلیس‌ها موافق نبود، راه دشمنی با انگلیس‌ها را پیش گرفت. وی برای موفقیت در این سیاست،

کوشید تا خود را به دربار تهران، نزدیک کند. در این زمان، ناصرالدین شاه، راهی زیارت مشهد شد. امیرشیرعلی از این موقعیت بهره جست و سردار امیر یعقوب خان، فرزند خود را به حضور شاه فرستاد.^۸ شیرعلی خان، هنگام خیزش سرتاسری مردم هند علیه استعمار انگلیس، از پدر خود دوست محمدخان خواسته بود که پیوندهای خود را با انگلیسها ببرد و به یاری مردم هند برخیزد؛ اما او نپذیرفته بود.

با پشتیبانی دولت ایران، امیرشیرعلی خان کابل را گشود و در نتیجه توانست این سرزمین را آرام سازد.^۹

انگلیسها که به روابط ویژه‌ی امیرشیرعلی خان با دربار تهران آگاه شدند، دست به تقویت مخالفان وی زدند. در این راستا، فرمانروای کل هندوستان گفته بود:^{۱۰}

حال موقع آن رسیده است که ما به همسایه‌ی خود افغانستان، کمک‌های مادی و معنوی بکنیم.

دوباره، بدره‌های زر برای فریفتن و دور کردن امیرشیرعلی خان، به سوی کابل سرازیر شد. از این رو:^{۱۱}

مبلغ دوازده لک [هر لک برابر با صد هزار] روپیه و تعدادی اسلحه در ژانویه ۱۸۶۹ [بهمن ماه ۱۲۴۷] به امیر شیرعلی هدیه شد و وعده‌ی مساعدت‌های بعدی هم در موقع معین داده شد.

امیرشیرعلی، با حمایت‌های مادی و معنوی ایران، توانسته بود امارت افغانستان را به چنگ گیرد و بارها پدر خود امیردوست محمدخان را از ارتباط با انگلیسها برحذر داشته بود و حتا وی را به جنگ با حکومت هند، تشویق کرده بود؛ اما دوست محمدخان، زیربار نرفته بود و به وی گفته بود:^{۱۲}

من باید به انگلیسها بچسبم تا مرا در برابر قاجارهای لعنتی حفظ کنند. چون با انگلیسها قرارداد اتحاد بسته‌ام، تا زمان مرگم، به آن وفادار خواهم بود.

اما سرانجام، خود وی نیز در دام انگلیسیان افتاد:^{۱۳}

هرگاه این مرد ... گرفتار دام تزویر ... نمی‌گردید و گول الفاظ درخشان زمام‌داران هندوستان را نمی‌خورد و با گرفتن چند لک روپیه و تعدادی اسلحه‌ی قراضه و زنگ

زده ... دولت ایران را فراموش نمی‌کرد. خود و فرزندان خود را از وطن و مقام خود، آواره نمی‌نمود.

همراهی امیرشیرعلی با انگلیس‌ها، در حالی بود که وی همیشه این عبارت را بر زبان می‌راند که:^{۱۴}

انگلیس‌ها، جز منافع خودشان، چیز دیگری نمی‌جویند ...
انگلیس‌ها در افغانستان، طرف قوی را می‌گیرند. هر کس که در آن موقع، دارای اقتدار است، دنبال او می‌روند. حال که مرا دارای اقتدار می‌بینند، طالب دوستی من هستند. من هرگز وقت و عمر خود را در مذاکره با آن‌ها، تلف نمی‌کنم و امید خود را هم هیچ وقت به آن‌ها نمی‌بندم. من با دولت دیگری [ایران]، داخل اتحاد و دوستی شده‌ام.

با وجودی که خود وی می‌گفت که این نرمش و مهرورزی انگلیس‌ها، بر اثر ترس از روس‌هاست.^{۱۵} اما چنان‌که گفته شد:^{۱۶}

طلا اثر خود را بخشید و نفوذ پول ... غلبه کرد و امیرشیرعلی خان مانند پدر خود دوست محمدخان، مفتون طلای دولت انگلیس گردید.

این امر، باعث اختلاف در خانواده‌ی او شد و فرزندان وی، با این کار موافقت نکردند و در نتیجه، دوران امارت او، زیاد به درازا نکشید.

انگلیس‌ها، وی را به هندوستان فراخواندند، تا جلال و شوکت خود را به رخ او کشند و سرانجام با دادن زر بیش‌تر، او را به راه آوردند.

از وی در هندوستان، استقبال و پذیرایی باشکوهی به عمل آمد. اما با آغاز گفت‌وگوها، اختلاف‌ها نیز آغاز شد. انگلیس‌ها در پی آن بودند که در برابر یک مقرری حتا زیاد، وفاداری امیر شیرعلی‌خان را نسبت به دولت انگلیس به دست آورند. اما امیرشیرعلی‌خان، با توجه به تحرکات روس‌ها در آسیای میانه و حضور امیرعبدالله‌خان در آن خطه و نیز نگرانی از پسر خود سردار یعقوب‌خان که والی هرات بود، خواهان یک عهدنامه‌ی دفاعی تعرضی میان خود و دولت انگلیس و نیز، شناسایی رسمی فرزند کوچکش عبدالله‌خان، به ولایت‌عهدی امارت افغانستان، در برابر، امیرشیرعلی‌خان اعلام کرد که همه‌ی شرایط انگلیس‌ها را می‌پذیرد.

اما فرمان‌روای کل هندوستان، حاضر به دادن نوشته در این زمینه‌ها به امیر شیرعلی‌خان نبود و حتا حاضر نبود که کمک‌های مالی را نیز به‌گونه‌ی نوشتاری تعهد کند.

بر اثر پافشاری زیاد امیرشیرعلی، فرمان‌روای کل پذیرفت که تعهد نوشتاری زیر را به او بدهد:^{۱۷}

دولت انگلیس، اقدامات دشمنان امیر را که علیه او یا برای تزلزل مقام او باشد، با عدم رضایت شدید تلقی خواهد کرد.

درباره‌ی پول و جنگ‌افزار نیز یک تعهد نوشتاری «نیم بند»، به امیر شیرعلی دادند:^{۱۸}

[پول و جنگ‌افزار] در آینده، در اوقات معین، تحویل خواهد گردید [البته] با صلاح‌دید رییس حکومت هندوستان

در پایان گفت‌وگوها، فرمان‌روای کل هندوستان به وی اطمینان داد که:^{۱۹}

امیر افغانستان، هر تقاضایی داشته باشد، همیشه آن تقاضا با توجه و احترام، پذیرفته خواهد شد.

حتا به او این‌گونه وانمود کردند که او دارای اعتبار نامحدود از خزانه داری هندوستان می‌باشد.^{۲۰} این کار بی‌هوده و ندانسته‌ی امیرشیرعلی باعث شد که دولت ایران از وی سلب اعتماد کرد و دولت روس نیز، نسبت به وی بدگمان گردید.

با نفوذ دولت روسیه تزاری در سرزمین‌های خوارزم و فرارود، دولت انگلستان که آن را در راستای دست‌رسی به هندوستان می‌دانست، سخت به دست و پا افتاد و کوشید تا مساله را به‌گونه‌ای دوستانه با دولت روسیه حل کند و پیش‌رفت روس‌ها را در این بخش از آسیا، کران‌مند نماید. از این‌رو، گفت‌وگوهای میان دولت انگلستان به نمایندگی شیرمحمدخان و دولت روسیه از سال ۱۸۶۹م (۱۲۴۸خ) آغاز شد و پس از چهار سال به سرانجام رسید.

در این میان، دولت انگلستان کوشید تا روابط خود را با تهران بهبود بخشد و با انجام گفت‌وگوهای با دربار عثمانی، به روس‌ها این‌گونه وانمود کرد که در پی اتحادی میان ایران و عثمانی و شیرمحمدخان علیه روسیه است.

سرانجام با گسیل نماینده‌ی ویژه‌ی امپراتور روس به لندن و تعهد دروغین روس‌ها که لشگرکشی آن‌ها به خیوه، تنها برای ادب کردن خان خیوه و آزادسازی اسیران روسی است و دولت روسیه، در پی آن نیست که آن سرزمین را اشغال کند، اختلاف‌ها برطرف شد. سرانجام، در

۳۱ ژانویه ۱۸۷۱ (۱۱ بهمن ۱۲۸۷ ۱۲۴۹)، وزیر امور خارجه‌ی روسیه در یادداشتی به وزارت امور خارجه‌ی انگلستان، آگاهی داد: ^{۲۱}

۳۱ ژانویه ۱۸۷۱ پترزبورغ

آقای لوکنت؛ لرد لوفتوس جواب وزیر امور خارجه انگلستان را به مراسله ۱۹ دسامبر ما راجع به مسایل ممالک آسیای مرکزی برای من فرستاده است؛ سوادی از آن مراسله ضمیمه این مراسله است. ما خوش‌وقتیم مشاهده کنیم از این که دولت انگلستان نیز در آن قسمت‌ها همان مقصود را تعقیب می‌کند که ما تعقیب داریم. یعنی هر اندازه که ممکن شود برای صلح و امنیت ساعی هستیم که صلح تامین شود. اختلافی که در بین وجود داشت راجع به سرحداتی است که مربوط به امیر افغانستان می‌دانند. کابینه انگلستان بدخشان و واخان را شامل آن سرحدات می‌دانند. در صورتی که این دو ناحیه به عقیده‌ی ما از خودشان دارای یک نوع استقلال بودند. تعقیب این موضوع متضمن اشکالاتی است از این که بشود حقایق این مساله را در تمام جزئیات آن در این نقاط دوردست ثابت نمود و دولت انگلستان تسهیلات بیش‌تری برای جمع‌آوری دلایل در این قسمت‌ها دارا است، و بالاتر از همه، نظر به این‌که، مایل نیستیم به این موضوع جزئی بیش‌تر از این که لازم است اهمیت بدهیم. به‌علاوه ما میل نداریم خط سرحدی را که دولت انگلیس ترسیم نموده است رد کنیم، ما به عمل مشفقانه دولت انگلیس زیادتر مایلیم زیرا که دولت مزبور تعهد می‌کند نفوذ خود را به کار برده تمایل امیر شیرعلی را بیش‌تر به طرف صلح جلب کند که رفتار صلح‌آمیز داشته باشد و بیش‌تر از این به عملیات تجاوزی مبادرت نکند. تقویت و حمایتی که دولت انگلیس از افغانستان می‌کند قابل انکار نیست؛ اساس آن نه تنها روی تفوق مادی و معنوی دولت انگلیس است که در آن مملکت داراست، بلکه به واسطه‌ی دادن پول و اسلحه زیاد به امیر شیرعلی از طرف دولت انگلیس است که امیر شیرعلی را مدیون و مرهون آن دولت ساخته است. چون حال بدین منوال است، ما به آن اطمینانی که برای تضمین و نگاه‌داری صلح به ما داده است، اعتماد می‌کنیم ...

مایقین داریم لرد گرانویل [وزیر امور خارجه‌ی انگلیس] خواهد دانست، این نیز یک دلیل روشن و محکم است که امپراتور ما برای نگاه‌داری صلح و استحکام روابط دوستی با دولت اعلی‌حضرت ملکه‌ی ویکتوریا نشان می‌دهد.

پرنس گرچاکف

برپایه‌ی این یادداشت، چهار سال دیگر دو دولت روس و انگلیس، یکی به نام شیرمحمدخان حاکم کابل و دیگری به نام خان بخارا و ... ، گفت‌وگو کردند تا سرانجام در سال ۱۸۷۳ م (۱۲۵۲ خ) ، سرزمین‌های تجزیه شده و در حال تجزیه از ایران را مرزبندی کردند. بدین‌سان، انگلیس‌ها،

اشغال سرزمین‌های خوارزم و فرارود را از سوی روسیه، به گونه‌ی رسمی شناختند. بدین‌سان، فراگشت تجزیه‌ی این سرزمین‌ها، شتاب بیش‌تری گرفت. اما شادی انگلیس‌ها از قرارداد سال ۱۸۷۳ م (۱۲۵۲خ)، زودگذر بود، زیرا: ^{۲۲}

این قرارداد و تعیین منطقه‌ی نفوذ در مقابل سرداران جنگ‌جوی روس و کابینه‌ی پترزبورغ، نتوانست سد محکمی به شمار آید.

بر اثر اشغال خان نشین خیوه از سوی روس‌ها و دست‌اندازی آن‌ها به مرو و ... شیرعلی خان سخت به هراس افتاد و از حکومت هندوستان خواست که در صورت بروز خطر، او را در پناه خود گیرد.

از این‌رو، وی سیدنوردالدین وزیر خود را، روانه‌ی هندوستان کرد. فرمان‌روای کل هندوستان در پاسخ درخواست‌های امیرشیرعلی، یادآور شد: ^{۲۳}

برای رضایت خاطر امیر، پنج لک رویه علاوه بر آن پنج لک رویه‌ای که قبلاً داده شده است، به امیر خواهد بخشید.

چون این مسأله [که در موقع خطر، چه کمک مالی و نظامی می‌تواند به شیرعلی خان بکند] بسیار مهم است، فرمان‌روای کل هندوستان چنین صلاح می‌داند که یکی از معتمدان خود را به کابل بفرستد و این موضوع و قضایای دیگر را با خود امیر حل و عقد کند.

اما شیرعلی‌خان، نمی‌خواست زیر بار حضور هیات انگلیسی در کابل برود، زیرا او، از تأمین جانی آن‌ها می‌ترسید. از این‌رو، دوباره وزیر خود را به هندوستان گسیل داشت. امیرشیرعلی خواستار آن بود که: ^{۲۴}

در وضع قوانین داخلی آزاد باشد و هم‌چنین در پیروی از آداب و رسوم مملکتی خودمختار شناخته شود و در امور داخلی افغانستان از طرف دولت انگلیس دخالتی نشود و نواحی رود جیحون که به موجب قرارداد روس و انگلیس به افغانستان واگذار شده، امیر بخارا آن را تصدیق کند و هم‌چنین دولت انگلیس باید صریحاً قول بدهد، هرگاه قلمرو امیر افغانستان مورد تهاجم دولت خارجی واقع گردد، دولت انگلستان یک چنین متجاوزی را دشمن خود خواهد دانست.

انگلیس‌ها به شیرعلی‌خان آگاهی دادند که پنج لک رویه افزون بر پنج لک فرستاده می‌شود

و چون سیدنورالدین درخواست ۲۰ هزار تفنگ نموده است و این شمار در این‌جا حاضر نیست، به ترتیب که رسید، فرستاده می‌شود و وی نباید از تجاوز روس‌ها بیم‌ناک باشد، زیرا به موجب قرارداد میان دولت انگلیس با روسیه، هرگز چنین چیزی پیش نخواهد آمد ...

اما شیرعلی خان که خوی بیابانی داشت، یک‌باره فراموش کرد که چگونه به این‌جا گاه رسیده است و چگونه با خیانت به دیگر هم‌خانمان خود، با پول و جنگ‌افزار انگلیسیان، صاحب امارت شده است، با خشونت و بی‌ادبی، فرمان‌روای هندوستان را مورد عتاب و خطاب قرار داد و واژگان تندى به کار گرفت ...

در این زمان، کابینه‌ی انگلیس و نیز فرمان‌روای کل هندوستان، هر دو عوض شدند. فرمان‌روای تازه در آغازین ماه‌های سال ۱۸۷۶ م (ماه‌های پایانی ۱۲۵۴ خ) وارد هندوستان شد. وی با رسیدن به هندوستان، ورود خود را به شیرمحمدخان آگاهی داد و افزود که نماینده‌ای را بر گفت‌وگو به کابل گسیل می‌دارد. اما پاسخ شیرمحمدخان، برابر با خواسته‌های فرمان‌روای کل هندوستان نبود. فرمان‌روای کل هندوستان نامه‌ی دیگری فرستاد و در آن شیرمحمدخان را تهدید کرد. در این نامه، آمده بود:^{۲۵}

اگر باز امیر کابل از قبول تقاضای فرمان‌روای هندوستان عذر بیاورد و آن را قبول نکند، مسئولیت نتیجه‌ی حاصله از آن، متوجه خود امیر خواهد بود.

رسیدن این نامه، امیر شیرعلی‌خان را بیش از پیش خشم‌گین کرد و نزدیک بود، اعلام جنگ کند. هم‌زمان فرمانده نیروهای روس در فرارود، او را به رویایی با انگلیس‌ها، تشویق می‌کرد. آگاهی انگلیس‌ها از این امر، باعث شد تا سرانجام به دنبال چندین گفت‌وگو، فرمان‌روای کل هندوستان، قرارداد زیر را پیشنهاد کند:^{۲۶}

اول - دوستان و دشمنان هریک از این دو مملکت دوستان و دشمنان دیگری خواهد بود.

دوم - در موقع تهاجم و بدون دلیل و تحریک، دولت انگلیس مساعدت‌های مالی قشونی و مهماتی خواهد نمود و هم‌چنین برای تقویت امیر که بتواند در مقابل چنین تهاجمات ایستادگی کند، دولت انگلیس حاضر می‌شود استحکامات هرات را محکم کند و سایر حدود سرحدی را سنگربندی نماید و اگر امیر مایل باشد صاحب منصبان نظامی به افغانستان خواهد فرستاد که قشون امیر را فنون نظامی بیاموزد.

سوم - عبدالله‌جان پسر کوچک امیر را به ولی‌عهدی افغانستان بشتاسد و وسایل مساعدت این تعهد را نمایندگان طرفین مذاکره خواهند نمود.

چهارم - یک مقرری مالی سالیانه با شرایط ذیل به امیر داده خواهد شد. این که امیر از تجاوز به ممالک همسایگان احتراز کند و بدون اطلاع دولت انگلیس با هیچ یک از دول خارجی، داخل روابط نشود، این که یک هیات مختلط از صاحب منصبان انگلیسی و افغان حدود سرحدات امیر را معین خواهد نمود؛ این که ترتیباتی فراهم خواهند نمود که تجارت در خطوط عمده روی قواعد معلوم و معین رواج داشته باشد. این که برای احداث سیم تلگرافی موافقت کنند؛ امتداد این سیم از کجا به کجا باید کشیده شود بعدا معین خواهد شد. این که مملکت افغانستان برای صاحب منصبان و مامورین رسمی و غیر رسمی دولت انگلیس باز باشد که بتوانند آزادانه رفت و آمد کنند و امیز اسباب امنیت آن‌ها را تا حدی که ممکن است باید فراهم آورد، البته امیر افغانستان را برای اتفاقات غیر منتظره نمی‌توان به‌طور کلی مسئول قرار داد.

اما دوباره شیرعلی خان، به این پیشنهاد پاسخ نداد و سرانجام در سال ۱۲۵۶ خ (۱۸۷۷ م)، موافقت خود را اعلام کرد. گفت‌وگوهای دو طرف در پیشاور آغاز شد و باز سیدنورالدین وزیر شیرعلی خان، با اقامت نمایندگان انگلیس در افغانستان مخالفت کرد. در نتیجه، گفت‌وگوها، بریده شد و در این میان سیدنورالدین در اثر بیماری درگذشت. این خبر که به شیرعلی خان رسید، از حال طبیعی رفت و علیه انگلیسیان، حکم جهاد داد.

سرانجام روز ۳۱ ژانویه ۱۸۷۳ (۱۲ بهمن ۱۲۵۲)، روس و انگلیس در سرزمین‌های خاوری ایران به یک قرارداد قطعی رسیدند. برپایه‌ی آن، قرار شد که دو طرف از مرزهای تعیین شده، تجاوز نکنند. شش ماه بعد، روس‌ها خیمه را اشغال کردند و با این که می‌گفتند که لشگرکشی به آن‌جا، تنها برای ادب کردن خان خیمه و آزادی اسیران روس است؛ اما در آن‌جا ماندگار شدند.

در سال ۱۸۷۷ م (۱۲۵۶ خ)، دولت روس به عثمانی اعلان جنگ داد. از آن‌جا که دولت انگلیس از عثمانی طرف‌داری کرد، امکان رویارویی میان روس و انگلیس بالا گرفت و روس‌ها به عملیات ضد انگلیسی در آسیای میانه افزودند.

در این میان، روس‌ها یک نماینده‌ی رسمی به کابل گسیل داشتند. چند کیلومتر به شهر کابل مانده، مقام‌های کابل از او پیشباز کردند و فردای آن روز، به دیدار شیرعلی خان رفت. در همین زمان، کنگره‌ی برلن به کار خود پایان داد و در نتیجه، روس‌ها به فرستاده‌ی خود در کابل آگاهی دادند که بر پایه تصمیم‌های این کنگره، از بستن هرگونه قرارداد نظامی با امیرشیرعلی، خودداری کند.^{۳۷}

باتوجه به رخ داده‌ها، فرمان‌روای کل هندوستان روز ۱۴ اوت ۱۸۷۸ (۲۳ مرداد ۱۲۵۷) به شیرعلی‌خان آگاهی داد که نماینده‌ای به کابل گسیل خواهد شد. انگلیس‌ها از مقام‌های کابل خواسته بودند که باید از نماینده‌ی آنان، در حد نماینده‌ی روس، پذیرایی شود. گرچه با تاخیر؛ اما سرانجام شیرعلی‌خان با این مساله موافقت کرد. با این وجود، ماموران امیر کابل در تنگه‌ی خیبر راه را بر آنان بستند و هیات فرمان‌روای کل هندوستان، به ناچار به دهلی بازگشت. در این میان، چندین یادداشت با لحن تند، میان دو طرف رد و بدل شد. از آن‌جا که برپایه‌ی تصمیم‌های کنگره‌ی وین، دست روس‌ها از افغانستان کوتاه شده بود، دولت انگلیس، راه خشونت در برابر شیرعلی‌خان را در پیش گرفت. فرمان‌روای کل هندوستان بر این باور بود که:^{۲۸}

امیر شیرعلی‌خان، آلت خطرناکی در دست روس‌ها شده، من هرگز راضی نمی‌شوم او یک چنین آلتی باشد. من این را وظیفه‌ی خود می‌دانم که چنین آلتی را قبل از آن که به کار برده شود، خرد کنم.

برپایه‌ی این راهبرد و باتوجه به این که روس‌ها، نمی‌توانستند هیچ کمکی به شیرعلی‌خان بنمایند، نیروهای انگلیسی از راه تنگه‌ی خیبر، وارد افغانستان شدند. انگلیس‌ها بدون برخورد با پایداری چشم‌گیر، به پیش‌روی ادامه دادند. شیرعلی‌خان که سخت ترسیده بود. فرزندش محمد، یعقوب‌خان را از زندان آزاد کرد و خود به بهانه این که می‌خواهد به پترزبورگ برود و صدای خود را علیه انگلیس‌ها به جهانیان برساند، به سوی شمال گریخت:^{۲۹}

امیر در ۱۰ دسامبر ۱۸۷۸ (۱۹ آذرماه ۱۲۵۷) ... به مردم ابلاغ کرد که من به بلخ و از آن‌جا، به سنت پترزبرگ می‌روم تا قضیه‌ی انگلیس را در یک کانفرانس بین‌المللی، طرح و حق افغانستان را اعاده کنم.

در مزار شریف، امیر شیرعلی‌خان، با فرمانده سپاهیان روس در فرارود تماس برقرار کرد. اما روس‌ها از هرگونه کمک نظامی به وی خودداری کردند و اعلام کردند که اجازه نخواهند داد که او به سنت پترزبورگ برود. روس‌ها به وی توصیه کردند که:^{۳۰}

امیر از افغانستان خارج نشده و هر نوعی است، با دولت انگلیس مصالحه کند.

اما در این میان شیرعلی خان به سختی بیمار شد و در دوم اسفندماه ۱۲۵۷ (۲۱ فوریه ۱۸۷۹)، در مزارشریف درگذشت و نیرویی که همراه او بودند، از هم پاشید و سرداران و سربازان، فراری شدند: ^{۳۱}

تمام مردم از این ضعف اراده و فرار امیر از مقابل دشمن منزجر شدند و لب به طعن گشودند. زیرا امیرشیرعلی که ... سالها بر میلیون ها نفوس حکم رانده بود، اکنون وظیفه‌ی ثقیل خود را اهمال و جنگ ناکرده، از مقابل دشمن فرار نموده بود.

محمد یعقوب خان که روزگاری بر اثر مخالفت با سیاست دوستی پدرش شیرعلی خان با انگلیسیان، به زندان افکنده شده بود، سخت مورد توجه مردم کابل بود و او را «بچه شیر» می خواندند. اما او در اثر سالها زندان درهم شکسته شده بود، به گونه‌ای که: ^{۳۲}

به موجودی تبدیل شد [ه بود] که از هر چیز می ترسید.

سرانجام محمد یعقوب خان که توان جنگ نداشت، نامه‌ای به فرمانده نیروهای انگلیسی نوشت و درخواست آشتی کرد و روز پنجم خرداد ۱۲۵۸ (۲۶ مه ۱۸۷۹)، قرارداد صلح «گندمک» به امضای محمد یعقوب خان رسید و از سوی پایور سیاسی دولت انگلیس دستینه شد و فرمان‌روای کل هندوستان نیز آن را امضا نمود. (پیوست شماره‌ی ۲۴) بدین سان: ^{۳۳}

پشتک، سلیمی، گرم، شنوار، خیبر و پیوار، از متصرفات افغانستان مجزا شد و جزو ممالک پهناور انگلستان گردید

افزون بر آن، امیر کابل متعهد شد که روابط خارجی کشور را بر حسب دستور انگلستان اداره کند و امیر تعهد می‌کند، با هیچ دولت خارجی، داخل مرزها نگردد. از سوی دیگر، بازرگانان انگلیسی می‌توانند آزادانه در سرتاسر افغانستان، رفت و آمد و بازرگانی کنند و ... بدین سان، افغانستان پس از جداسازی از ایران، به گونه‌ی تحت‌الحمایه‌ی دولت انگلیس درآمد.

کمابیش دو ماه پس از بستن قرارداد گندمک، فرستاده‌ی مقیم انگلستان، در میان پیشباز گرم امیر، وارد کابل شد و نیروهای اشغال‌گر انگلستان هم، به هندوستان برگشتند. هنوز چهل روز از ورود نماینده‌ی مقیم انگلستان به کابل نگذشته بود که نظامیان کابل سر به شورش برداشتند. مردم نیز با آنان هم‌آوا شدند و به اقامت‌گاه نماینده‌ی سیاسی انگلیس یورش

بردند. نگاهبانان سفارت بر روی شورشیان آتش گشودند. اما آنان خیلی زود در هم شکسته شدند و مردم نماینده‌ی سیاسی دولت انگلیس و همه‌ی همراهان او را کشتند. از این‌رو، دوباره ارتش انگلیس به افغانستان بازگشت و دوباره کابل را اشغال کرد و با انداختن گناه این رخداد به گردن یعقوب‌خان، وی را از کار برکنار و به هندوستان تبعید کردند انگلیس‌ها، به فکر چاره‌ی اساسی برای اداره‌ی مخلوق خود افتادند: ^{۳۴}

در اول سال ۱۲۹۷ قمری [۱۲۵۹ خ] برابر با سال ۱۸۸۰ میلادی، کابل و قندهار در تصرف انگلیس‌ها بود، امیر یعقوب‌خان به هندوستان تبعید شده بود، اینک در صد بودند، برای حکومت آتی‌هی افغانستان فکر صحیحی بکنند.

آن‌ها به این نتیجه رسیده بودند که یا می‌بایست کشور خودساخته‌ی خود را تجزیه کنند و یا این‌که شخص با اقتداری برای اداره‌ی این مخلوق خود بیابند. برپایه‌ی نظریه‌ی نخست، بر آن بودند که هرات را به دولت ایران واگذارند، قندهار را ضمیمه‌ی قلمرو حکومت هند کنند و کابل را به یکی از افراد مطمئن بسپارند. ^{۳۵}

با تجزیه‌ی واحد خودساخته، دولت انگلیس موافق بود. اما واگذار کردن هرات به دولت ایران، پس از دوبار اعلان جنگ و دوبار قطع رابطه‌ی سیاسی، برای آنان خیلی گران می‌نمود. از آن مهم‌تر، آن‌ها شاید این اندیشه را سبک سنگین کرده بودند که در آن صورت، ایران می‌تواند دوباره در شرق کمر راست کند و خواستار بازگشت، قندهار، مکران، بلوچستان و سیستان گردد. اما با این وجود: ^{۳۶}

در این باب در سال ۱۲۹۶ قمری [۱۲۵۸ خ] برابر سال ۱۸۷۹ میلادی، با دولت ایران وارد مذاکره شدند. دولت ایران نیز که از سالیان دراز همین آرزو را داشت و بر انگلیس‌ها هم مسلم شده بود که دولت ایران از هرات دست بردار نیست، بنابراین برای این‌که از شر بزرگی‌های یافته باشند، به دولت ایران تکلیف شد، هرات را تصرف کند.

در این میان کابینه‌ی انگلستان به این نتیجه قطعی رسیده بود که هرات را به ایران واگذارد: ^{۳۷}

نقشه‌ی لرد بیکانزفیلد این بود که هرات را به دولت ایران واگذار کند.

هنری رالینسون نیز این مساله را مورد تایید قرار می‌دهد. هم‌چنین، ژنرال گردوکوف (Grodskoof)، این مساله را تایید می‌کند و رونوشت قرارداد را منعکس می‌کند و در این باره می‌نویسد:^{۳۸}

- ۱- هرات، تسلیم دولت ایران می‌گردد
- ۲- یک مامور انگلیسی، در آن جا مقیم خواهد بود
- ۳- اجازه خواهند داد، افسران انگلیسی داخل هرات شده، آن جا را سنگر بندی کنند و قشون ساخلوی دولت ایران را در آن جا، تعلیمات نظامی بدهند
- ۴- نماینده‌ی سیاسی هیچ دولتی در آن جا مقیم نگردد
- ۵- فقط دولت انگلیس مجاز خواهد بود در صورت حمله به قلمرو ایران، به آن جا قشون وارد کند.

از سوی دیگر، سالیسبوری وزیر امور خارجه‌ی انگلیس، مساله‌ی واگذاری هرات به ایران را این‌گونه مورد بررسی و نتیجه‌گیری قرار داده بود. وی در یک یادداشت رسمی روز ۲۴ سپتامبر ۱۸۷۹ (۲ مهرماه ۱۲۵۸)، به وزیر دارایی این کشور «استافورد نورث‌کوت» (Staford Northcote) نوشته بود:^{۳۹}

موضوع این‌که آیا لازم است به ایران تکیه کنیم یا به افغانستان؟ موضوع هنوز مبهم است. شه‌ریار ایران از روس‌ها می‌ترسد، هیچ شکی نیست در این صورت ممکن است ما را به روس‌ها بفروشد. اما امیر افغانستان در صورتی که نسبت به ما خائن نباشد، به قدری ضعیف و ناتوان است ... اگر فرض کنیم چنین نبیتی را هم داشته باشد، تازه غیر مفید است. در این صورت به چه کسی باید اطمینان نمود و هرات را به او سپرد؟ شه‌ریار ایران ممکن است آن را بفروشد، امیر افغانستان را به‌طور یقین از دست خواهد داد. در این‌که ما به هر دو آن‌ها تا اندازه‌ی دسترسی داریم یعنی می‌توانیم به هر دو آن‌ها یک مقدار صدمات معلوم و معین وارد بیاوریم. البته این قبیل اعمال نفوذها ممکن است از سو نیت آن‌ها جلوگیری کند ولی کاملاً بی‌فایده و غیرمسلح است. در این صورت من به این عقیده متمایل می‌شوم که پادشاه ایران در هرات باشد بهتر از کابل می‌تواند به ما خدمت کند.

چنان‌که پیش‌تر هم گفته شد، کابینه‌ی دولت انگلیس، این نظریه را تصویب کرد و گفت‌وگوها در ماه‌های نوامبر سال ۱۸۷۹ (آبان - آذر ۱۲۵۸)، آغاز گردید؛ اما بر اثر دست به دست کردن انگلیس‌ها، کارها به کندی پیش می‌رفت. در خلال این احوال:^{۴۰}

باز موضوع هرات به کابینه‌ی انگلیس مراجعه شد. آن‌ها، نظر فرمان‌فرمای هندوستان را در این باره دخالت دادند.

انگلیس‌ها، در گفت‌وگوها سیاست «کج دارم‌ریز» را پیش گرفته بودند و دولت ایران نیز خواستار یک قرارداد دائمی بود. روز چهارم فوریه ۱۸۸۰ (۱۵ بهمن ۱۲۵۸) لرد فرین از سیاست‌مداران رده‌ی نخست انگلیس که از سال ۱۸۸۴ تا ۱۸۸۸، فرمان‌روای کل هندوستان بود، در این باره می‌نویسد:^{۴۱}

موضوع هرات یک بلایی شده است، شهریار ایران در باب آن چانه می‌زند، روس‌ها به انواع و اقسام او را تهدید می‌کنند و وعده می‌دهند که شاه خود را کنار بکشند؛ اما محسوسات من این است که تا در کابل یک واقعه رخ ندهد، علاقه او به هرات معلوم نمی‌شود. من به موضوع واگذاری هرات به دولت ایران چندان اهمیت نمی‌دهم، چون که تصور نمی‌کنم این ترتیب دائمی باشد؛ دولت روس به این مساله راضی نخواهد شد و بالاخره هم اقدامی خواهد کرد که اسباب زحمت دولت ایران گردد و این فرصت را هم از دست نخواهد داد و یکی از اثرات آن این خواهد شد که ایران تجزیه شود. البته تا آن وقت راه‌آهن ما به کوشک خواهد رسید، دیگر روس‌ها قادر نخواهند بود به هرات حمله کنند، مگر این که راه آهن آن‌ها به مشهد رسیده باشد، این نیز در این دوره صورت نخواهد گرفت، مگر در زمان نسل آینده شاید این کار انجام شود، تا آن وقت هم ما در رود کارون تجارت خود را توسعه داده‌ایم و قادر خواهیم بود جنوب ایران را از تجاوزات حفظ کنیم.

فعلا دلیل روشنی در دست نیست که تصور کنیم در دوره ما می‌شود یک قرارداد ثابتی نسبت به مسایل شرقی منعقد نمود، منتهی کاری که می‌توان انجام داد این است که گاه‌گاهی یک وقفه‌هایی ایجاد نمود که این تغییرات چندی متوقف شود. ولی چیزی که فعلا باید انجام داد، این است که تصور کرد این تغییرات در این ایام رخ خواهد داد و ما باید مواظب باشیم در این تغییرات منافع حقیقی ما، مصون بماند.

اما در ماه آوریل سال ۱۸۸۰ (پایان فروردین ۱۲۵۹)، دولت بیکانزفیلد سقوط کرد و در نتیجه، سالیسبوری نیز از وزارت امور خارجه رفت. بدین سان، مساله‌ی واگذاری هرات به ایران، به فراموشی سپرده شد. حتا پیش از افتادن دولت بیکانزفیلد، دولت ایران برای عملی کردن نقشه‌ی پیوند دوباره‌ی هرات، حسام السلطنه از کرمانشاه به تهران فراخوانده بود و او نیز مدتی در تهران بود که به هرات برود که دولت تازه‌ی انگلیس، سیاست دیگری در پیش گرفت.

دولت تازه‌ی انگلیس، به جای واگذاری هرات به ایران و پیوستن قندهار به مستعمره‌ی هندوستان، باب گفت و گوها را با عبدالرحمان خان که در آن زمان در فرارود در تبعید بود، گشود. عبدالرحمن خان همه‌ی شرط‌های انگلیسیان را برای در دست گرفتن امور کابل پذیرفت. انگلیس‌ها، خیلی روشن به وی آگاهی دادند که بخش‌هایی را که بر اثر قرارداد گندمک اشغال کرده‌اند، پس نخواهند داد و:^{۴۲}

به علاوه قندهار و نواحی آن را از حکومت کابل مجزا خواهد نمود و حکومت آن را به شیرعلی خان والی فعلی قندهار واگذار خواهد کرد که تحت اوامر فرمان‌فرمای هندوستان اداره شود و یک عده قشون انگلیس نیز در آن‌جا، ساخلو خواهد بود.

درباره‌ی هرات، به مامور سیاسی دولت انگلیس دستور داده می‌شود که به هیچ وجه با عبدالرحمن خان گفت‌وگو نشود:^{۴۳}

چون که دولت انگلیس، نظر مخصوص به آن‌جا دارد.

سرانجام، عبدالرحمن خان که در پی زیاده‌خواهی بود و تلاش‌هایی نیز در این راستا به کار برد، تسلیم خواسته‌های انگلیس‌ها شد.

در این میان، امیر ایوب‌خان، برادر کوچک‌تر امیر یعقوب‌خان که او نیز طرفدار دولت مرکزی و مخالف انگلیس‌ها بود، با آگاهی درگذشت پدرش امیرشیرعلی خان، از مشهد به هرات آمد و پس از گرفتار شدن برادرش یعقوب‌خان به دست انگلیس‌ها، تدارک نیرو دید و به قندهار لشکر کشید و در «میوند» انگلیس‌ها را در هم کوبید و قندهار را شهر بند کرد. شکست نیروهای انگلیسی در میوند و شهر بند قندهار، هم‌زمان بود با زمانی که انگلیس‌ها در کابل با عبدالرحمن خان در حال گفت‌وگو بودند. فرمانده نیروهای انگلیسی در افغانستان، خود راهی قندهار شد و در این نبرد، نیروهای امیر ایوب‌خان، شکست خوردند. وی دوباره راهی هرات شد و در آن‌جا، دوباره با تجهیز نیرو، آهنگ قندهار کرد.

از این رو، انگلیس‌ها، با دست‌پاچگی، قندهار را نیز به قلمرو فرمان‌روایی عبدالرحمن خان افزودند و نیروهای خود را از افغانستان بیرون بردند.

امیر ایوب خان، با شکست نیروهای عبدالرحمن خان، قندهار را گشود. اما عبدالرحمن خان با بسیج نیرو، خود به جنگ با وی برخاست و هم‌زمان، از بکان را نیز تشویق به هرات یورش آوردند.

ایوب خان در قندهار شکست خورد و در راه بازگشت به هرات، خبر فرو افتادن هرات را شنید. از آن جا به تهران رفت و از سوی ناصرالدین شاه با مهربانی پذیرفته شد و:^{۴۴}

مقرری کافی برای او تعیین گردید و در ایران متوقف شد.

امیر ایوب‌خان، پنهانی هواخواهان خود را در هرات به خیزش واداشت و خود نیز از تهران بیرون رفت و راه آن شهر را در پیش گرفت. دولت انگلیس که از خبر شورش در هرات و نیز بیرون رفتن ایوب‌خان از تهران، سخت به دست و پا افتاده بود، به دولت ایران فشار آورد که او را دست‌گیر و تسلیم ماموران انگلیس کند. سرانجام در مشهد او را بازداشت کردند و به دستور ناصرالدین شاه:^{۴۵}

به والی خراسان حکم شد، امیر را تسلیم عمال انگلیس کند. والی خراسان، او را به ارک دولتی احضار کرد و با کمال بی‌شرمی او و همراهان او را تسلیم قونسول انگلیس نمود.

عبدالرحمن خان، حاکم برگزیده‌ی انگلیس‌ها در کابل، به مانند اربابان خود، خون‌ریز و سنگ‌دل بود، به‌گونه‌ای که:^{۴۶}

سردار عبدالرحمن خان در صباوت، مشق تفنگ زدن می‌کرد. روزی بیرون شهر مزار، حین نشان زدن گفت: گلوله تفنگ آدم می‌کشد یا خیر؟ بعد از آن، غلام بچه‌ی خود را چار قدم دور، استاده کرد و با تفنگ زد و کشت و «خندید»

چنین شخصی، با حمایت انگلیس‌ها در کابل فرمان‌روا شد و:^{۴۷}

با قساوت حکمرانی کرد و به خصوص که اوضاع محیط طوری فراهم می‌شد که خشونت او را، میدان وسیع می‌داد.

هنوز یک سال از حکومت او نگذشته بود که باتوجه به کرنش و سازش او برابر انگلیسیان، دوباره مردم سر به شورش برداشتند و در سیزده سال باقی مانده‌ی دوران حکم‌روایی وی، این سرزمین، دست‌خوش خیزش و از سوی دیگر، شورش مردم شد. از این رو:^{۴۸}

مردم او را «پادشاه ظالم» عنوان دادند و یک بار هم در ولایت مزار، او را گلوله زدند که خطا شد.

چنان که گفته شد، عبدالرحمن خان تا زمان مرگ (۱۲۸۰خ / ۱۹۰۱ م)، مردم را به سختی سرکوب کرد:^{۴۹}

امیر عبدالرحمن خان تمام شورش های دوام دار را با تحمیل فشار و رفتار ناهنجاری در موضعش خاموش نمود، در همه جا قلعه های مستحکم را تخریب، مردم را خلع سلاح، مواشی را تاراج، مقاومت کنندگان را اعدام و حتا زنان را در ردیف مردان اسیر گرفت، چنان که منگلی های پکتیا و بلوچی های چخانسور چنین شدند. هم چنین کروخیل ها، پنجشیری ها، تجراوی ها، جاجی ها، جدرانی ها، جمشیدی ها، فیروزکوهی ها، میمنه گی ها، بلوچی ها و غیره، همه یکسان از این زهر قهر چشیدند. ولی در بین همه قیام های قندهار و بلخ و هزاره جات، دامنه ی وسیع تر داشت، زیرا منحصر به علاقه یی نبود، بلکه در ولایات وسیع کشور گسترده شده بود. آخرین مرحله جنگ های داخلی را سوقیات به ولایات نورستان در سال ۱۸۹۶ [م/ ۱۲۷۵خ]، شورش های جمشیدی های هرات، کوچیان غلجایی، مردم میمنه و فیروز کوه و بلوچ های چخانسور تشکیل می داد. بعد از آن حادثه مهمی تا زمان مرگ امیر در ۱۹۰۱ [م/ ۱۲۸۰خ] نیافتاد.

از سوی دیگر، او برای پیش برد هدف های جنایت کارانه ی خود، افزون بر دامن زدن به اختلاف های قومی، دست به ایجاد اختلاف های مذهبی زد:^{۵۰}

امیر عبدالرحمن خان، علاوه تا تفرقه ی مذهبی «شیعه و سنی» را هنگام قیام هزاره شدت بخشید.

در سال های ۱۸۸۵ تا ۱۸۷۷ م (۱۲۴۶ تا ۱۲۴۸خ) که انگلیس ها توانستند از روس ها درباره ی مرزهای افغانستان، تعهد های لازم را به دست آورند، در نتیجه دوباره انگلیس ها در پی لشگرکشی به افغانستان برآمدند. بدین سان، انگلیس ها رفته رفته در درون سرزمین افغانستان نفوذ کردند و با ایجاد تنش در مناسبات دو کشور، به شیوه ی همیشگی خود، سرانجام در سال ۱۸۹۲ م (۱۲۷۱خ)، روابط دو کشور، بریده شد.

سال بعد (۱۸۹۳ م / ۱۲۷۲خ)، انگلیس ها، یک سپاه بزرگ به افغانستان فرستادند و از عبدالرحمن خان خواستند که هیات سیاسی دولت هندوستان را در جلال آباد، برای گفت و گو، پذیره شود:^{۵۱}

امیر عبدالرحمن خان که چنین دید، به اردوی افغانستان، امر «تبارسی» [آماده باش] صادر کرد و صدهزار عسگر ... به شوق جهاد با دشمن، به جنبش افتاد.

اما عبدالرحمن‌خان، خیلی زود رام شد و به راه‌آمد و هیات سیاسی انگلیس را برای بستن این قرارداد که به جدایی بخش‌هایی از افغانستان و پیوستن آن به قلمرو حکومت انگلیسی هندوستان شد، پذیرفت.

گفت‌وگوها چهل روز به درازا کشید و سرانجام عبدالرحمن خان به همه‌ی خواسته‌های انگلیس‌ها تن در داد. از آن‌جا که رییس هیات انگلیسی شخصی بود به نام هنری مارتیمر دوراند (Henry Marthimore Durand). از این رو خط مرزی تازه، به نام خط دوراند خوانده شد. میان دوراند و عبدالرحمن خان، دو قرارداد بسته شد. (پیوست شماره‌ی ۲۵) بدین سان، عبدالرحمن خان:^{۵۲}

معاهده‌ی دیوراند [دوراند] را امضا نمود، معاهده‌ای که می‌توان آن را بین معاهدات دول «معاهده‌ی ملا نصرالدین» نام نهاد.

در سال ۱۸۸۰ م (۱۲۵۹ خ) و نیز در سال ۱۸۹۳ م (۱۲۷۲ خ)، عبدالرحمن خان برای ادامه‌ی حکومت خون و جنایت خود بر سرزمین امروزی افغانستان، زیرپای قراردادهایی که انگلیس‌ها تهیه کرده بودند، امضا گذارد. این قراردادها را:^{۵۳}

قبلا خودش [دولت انگلیس] به انگلیسی نوشته و مستخدمان هندوستانی او در فارسی مخصوص تحت اللفظ ترجمه کرده بودند. امیر بدون آن که یک کلمه در صورت معاهده افزوده باشد و یا نقشه و خط سرحدی تعیین کرده‌ی انگلیس را تدقیق نموده باشد، فقط در سایه تهدید و تبلیس انگلیس، چشم پت [بسته] امضا نمود و مسئولیت عظیم تاریخی را برای همیشه در گردن خود گرفت.

عبدالرحمن خان در دوران حکومت خون‌بار خود، کمابیش نیمی از مردم سرزمین زیر قلمرو خود را کشته بود، نفی بلد کرده بود و به بیرون از حوضه‌ی قدرت سیاسی خود، فراری داده بود. از این رو، او هیچ تکیه‌گاهی در میان مردم نداشت و این آن چیزی بود که اربابان او، خواهان آن بودند، تا بدون توان پای‌داری، هر آن‌چه را که آنان می‌خواهند، دستینه کند و این کار را نیز کرد.

پی‌نوشت‌های گفتار ششم

- 1- Rawlinson, op. Cit; P.93/ ۵۶۵ ج ۲- ر ۵۶۵ / انگلیس ... ج ۲- ر ۵۶۵
- 2- Ibid, P.86 / ۵۶۶ همان - ر ۵۶۶
- ۳- تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس ... ج ۲- ر ۵۸۴
- ۴- همان / استویک - ر ۱۳۰
- ۵- همان - ر ۵۸۵ / همان - ر ۱۳۳
- ۶- همان / همان - ر ۱۹۹
- ۷- همان - ر ۵۹۲- ۵۹۰ / استویک - ر ۲۴۸- ۲۵۴
- ۸- در این سفر، تامسون منشی اول سفارت انگلیس در تهران در رکاب شاه بود (مرآت البلدان - ج ۳- ر ۸۸) در نتیجه انگلیس‌ها، کمابیش از آمدورفت‌ها و گفت‌وگوها، آگاه بودند.
- ۹- سردارمحمداعظم خان که امیر کابل بود و از شیرعلی‌خان شکست خورده بود، به دربار ایران آمد. اما در آنجا دریافت که امیر شیرعلی‌خان با پشتیبانی دولت ایران دست به این کار زده است. او از آنجا کینه‌ی دولت ایران به دل گرفت و هنگامی که انگلیس‌ها او را دوباره در افغانستان برقرار کردند، آن‌را آشکار کرد.
- ۱۰- تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس ... ج ۳- ر ۶۸۹ / Rawlinson, op. Cit; P.105
- ۱۱- تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس ... ج ۳- ر ۶۸۹ (نقل از ایران شرقی نوشته فردریک گلد اسمید - ر ۱۲)
- ۱۲- تاریخ روابط خارجی ایران ... ر ۲۸۲
- ۱۳- تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس ... ج ۳- ر ۶۹۰
- ۱۴- همان، برگرفته از: رالنسون (انگلیس و روس در شرق - ر ۳۰۳)
- ۱۵- همان
- ۱۶- تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس ... ج ۳- ر ۶۹۱
- 17- Rawlinson, op. cit, p 305
- 18- Ibid
- ۱۹- متن انگلیسی تعهدنامه نوشتاری فرمان‌روای کل هندوستان در زیرنویس ۱، ج ۳، رویه ۶۹۳ تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس ...، آورده شده است.
- ۲۰- متن انگلیسی در زیرنویس ۲، ج ۳، رویه‌های ۶۹۳ و ۶۹۴ همان بن‌نوشت وجود دارد.
- ۲۱- تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس ... ج ۳- ر ۸۰۱- ۸۰۰
- ۲۲- همان - ر ۸۱۰- ۸۰۹
- ۲۳- همان - ر ۸۱۷
- ۲۴- همان - ر ۸۱۸- ۸۱۷
- ۲۵- همان - ر ۸۱۹

۲۶- همان - ر ۸۲۱

۲۷- همایش برلن روز ۱۳ ژوئن ۱۸۷۸ (۲۳ خرداد ۱۲۵۷) به ریاست بیسمارک صدراعظم (آلمان) گشایش یافت. این کنگره بر اثر پشتیبانی بی چون و چرای صدراعظم آلمان، از سیاست و خواسته‌های دولت انگلیس، بدل به یک همایش ضد روسی گردید و در نتیجه‌ی این همایش، بخش‌هایی از متصرفات عثمانی که از سوی روس‌ها اشغال شده بود، به دولت عثمانی بازگردانده شد :

اگر قلعه قارس و بندر باطوم به روس‌ها واگذار شد؛ در عوض جزیره قبرس را هم خود انگلیس مالک گردیدند، علاوه بر این‌ها با روس‌ها کنار آمدند که دست از افغانستان بردارند و حمایت خودشان را از امیر شیرعلی‌خان امیر افغانستان پس بگیرند و نماینده امپراطور روس را از کابل احضار کنند. معاهده سن‌استفانو را به طوری که به صرفه دولت انگلیس باشد اصلاح کنند و دو ثلث از اراضی را که دولت روس به اسم بلغارستان معین نموده در تحت اوامر خود درآورده بود، مجبور شد مجدداً آن دو ثلث را به دولت عثمانی مسترد دارد و بندر معروف بورگاز [در بلغارستان] واقعه در دریای سیاه که به دولت روس واگذار شده بود دو مرتبه، به خود دولت عثمانی واگذار گردید.

بندر باطوم که دارای این همه اهمیت بود و روس‌ها برای خودشان بندر نظامی کرده بودند، لازم بود پس بدهند؛ بالاخره پس از بحث زیاد ناچار شدند آن را برای عبور و مرور تمام کشتی‌های دول، آزاد گذاشتند که یک بندر آزاد به‌شمار رود. بوسنی و هرزگوین این دو ایالت به دولت اطریش واگذار شد.

عمر کنگره برلن قریب یک‌ماه طول کشید؛ (۱۳ جون تا ۱۳ جولای) اقدامات لردسالز بوری هرچه بود به‌جای خود، اما نتیجه‌ای که از این کنگره به‌دست آمد عقب‌نشینی روس‌ها بود از مقابل انگلیس‌ها، آن‌هم به اصرار و وساطت و اعمال نفوذ بیژمارک صورت گرفت که در کنگره و پترزبورغ اعمال شد، تا این‌که الکساندر دوم امپراطور روس در مقابل اصرار و صلاح‌اندیشی بیژ مارک تسلیم گردید.

۲۸- تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس ... - ج ۳ - ر ۸۲۶، برگرفته از : کتاب لردرابرتس - ج ۲

۲۹- افغانستان در مسیر تاریخ - ر ۶۰۷

۳۰- همان

۳۱ و ۳۲ - همان - ر ۶۰۸

۳۳- تاریخ امیر عبدالرحمن خان - ج ۲ - ر ۲۱۴ / تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس ... - ج ۳ - ر ۸۷۶

۳۴- تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس ... - ج ۳ - ر ۸۸۱

۳۵ - همان

۳۶- همان - ر ۸۸۲

تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس ... - ج ۳ - ر ۸۸۲ / Curzon, op /Cit;Vol II. P.556

۳۸- تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس ... - ج ۳ - ر ۸۸۳ (برگرفته از کتاب جنگ تراکه یا ترکمنستان - ج ۲ -

ر ۲۴۹

۳۹- همان - ر ۸۸۴

- ۴۰- همان - ر ۸۸۵
۴۱- همان - رر ۸۸۶ - ۸۸۵ (برگرفته از تاریخ زندگی سالزبوری - ج ۲ - ر ۳۷۷)
۴۲- همان - ر ۸۸۷
۴۳- همان
۴۴- همان - ر ۸۹۱
۴۵- همان - ر ۸۹۲
۴۶- افغانستان در مسیر تاریخ - ر ۶۵۰
۴۷- همان
۴۸- همان - رر ۶۵۶ - ۶۵۵
۴۹- همان - ر ۶۶۳
۵۰- همان - ر ۶۷۰
۵۱- همان - ر ۶۸۷
۵۲- همان - ر ۶۹۲
۵۳- همان

پیوست شماره‌ی ۲۴

قرارداد گندمک

این عهدنامه مبنی بر شرایط ذیل بین حکومت برتانیه و والاحضرت محمد یعقوب‌خان امیر افغانستان و متعلقات آن به غرض اقامه روابط صلح و دوستی منعقد گردید.

۱- از روزی که این عهدنامه به تصدیق طرفین می‌رسد، بین حکومت برتانیه و والاحضرت امیر افغانستان و متعلقات آن و جانشینان امیر، صلح و دوستی دائمی برقرار خواهد بود.

۲- والاحضرت امیر افغانستان و ملحقات آن متعهد می‌شود که بعد از تصدیق این معاهده، اعلان عفو عمومی تمام آن کسانی را صادر می‌نماید که در دوران جنگ به طرفداری اردوی انگلیسی کار کرده‌اند و این‌ها در هر درجه و مراتبی که باشند، از مجازات و مصادمات محفوظ خواهند بود. (امثال سردار ولی محمدخان لاتی و غیره).

۳- امیر افغانستان و ملحقات آن متعهد است که در روابط با حکومت‌های خارجی پابند مشوره با حکومت برتانیه بوده و با این حکومت‌ها عهدی ننهد و سلاح بر ضدشان نبردارد و در صورتی حمله خارجی، امداد نظامی و اسلحه و پول انگلیسی به غرض دفاع، طوری که انگلیس مناسب داند، استعمال خواهد شد.

سپاه انگلیسی بعد از انجام کار دفاع، از افغانستان به قلمرو برتانی مراجعت خواهند نمود.

۴- برای حفظ ارتباط نزدیک بین حکومت برتانیه و والاحضرت و هم به غرض حفظ سرحدات مقبوضات والاحضرت، طرفین متعهد می‌شوند که در کابل یک نماینده انگلیسی با دسته نظامی محافظ در منزل شایان شان خود مقیم خواهد شد و در صورت بروز یک معامله مهم خارجی، برتانیه حق دارد که در سرحدات افغانستان نمایندگان انگلیسی و عساکر محافظ اعزام نماید. در موقع ضروری که مفاد طرفین متصور باشد، والاحضرت امیر افغانستان هم می‌تواند نماینده‌یی به دربار گورنر جنرال [governor - general] مقیم نماید، هم‌چنین در سایر جاهای هند که رضای طرفین باشد.

- ۵- حفاظت نمایندگان انگلیسی به عهده‌ی والاحضرت امیر افغانستان و ملحقات آن است. حکومت انگلیس متعهد است که نمایندگان او در امور داخلی افغانستان مداخله نمایند.
- ۶- والاحضرت امیر افغانستان و ملحقات آن از طرف خود و جانشینان خود متعهد می‌شود که برای رفت و آمد اتباع برتانیه در افغانستان مشکل تراشی ننماید تا محفوظ بوده و تجارت نمایند.
- ۷- چون تجارت بین طرفین به‌طور مسلسل جاریست، والاحضرت امیر افغانستان تعهد می‌کند که برای حفظ تجار و تسهیل عبور مال‌التجاره در شاهراه‌های عمومی سعی بلیغ به کار برد و در حفظ راه‌ها بکوشد. برای ترقی تجارت و انتظام راه‌ها و مالیات تجارتی و غیره، یک قرارداد تجارتی جداگانه در طول یک‌سال بسته خواهد شد.
- ۸- به غرض تسهیل در روابط تجارتی و آمد و رفت، طرفین متعهد هستند که از «کرم» تا «کابل» یک خط تلگراف به مصرف برتانیه کشیده شده و امیر افغانستان آن‌را حفاظت نماید.
- ۹- چون بین هر دو حکومت طبق آیین معاهده‌ی دوستی برقرار شده است، حکومت برتانیه شهرهای قندهار و جلال‌آباد و علاقه‌هایی را که اکنون تحت اشغال قشون برتانی قرار دارد تخلیه کرده و واپس می‌سپارد، به استثنای: کرم، پشین و سیبی (طبق نقشه ملحقه) که تحت تسلط و انتظام برتانیه است؛ اما این سلطه دایمی نبوده است و مالیات آن بعد از وضع مصارف داخلی، سالانه به امیر افغانستان پرداخته خواهد شد.
- حکومت برتانیه انتظام میجنی و خیبر را که بین پیشاور و جلال‌آباد واقع است، در دست خود می‌گیرد. و هم انتظام امور رفت و آمد قبایلی را که در این دو منطقه تعلق دارند، برتانیه به دست خود خواهد داشت.
- ۱۰- حکومت برتانیه به غرض امداد به والاحضرت امیر - تا اختیارات حقه خود را حاصل نماید - و هم در مقابل شرایط قبول شده این قرارداد، تعهد می‌کند که سالانه ششصد هزار روپیه به امیر و جانشینان او بپردازد.

این عهدنامه در گندمک به تاریخ ۲۶ می ۱۸۷۹ مطابق جمادی‌الثانی ۱۲۹۶ هجری [۵ خرداد

۱۲۵۸] منعقد گردید.

امضا امیر محمد محمدی‌عقوب‌خان.

امضای میجر ان. کیوکناری افسر سیاسی در امور مخصوص.

امضای لیتن (گورنر جنرال هند).

این عهدنامه، به روز جمعه ۳۰ می ۱۸۷۹ [۹ خرداد ۱۲۵۸] در «سلمه» از سوی وایسرای

[Viceroy نایب السلطنه] و گورنر جنرال هندوستان تصدیق شد.

امضای ای. سی. لیال سکرتری [وزیر امور] خارجه حکومت هند.

قرارداد دوران

(معاهده‌ی اول)

معاهده ما بین جناب امیر عبدالرحمن خان جی، سی، ای، ائی - امیر افغانستان و حدود متعلقه آن در یک طرف و سر هنری مارتیمر دیورند کی، سی، ائی، ای، سی، ای فارن سکرتری [وزیر امور خارجه] دولت عالی هند و نایب و وکیل از جانب دولت عالی هند دیگر .

از آن جا که بعضی مساله‌ها به نسبت سرحد افغانستان به طرف هندوستان برپا شده اند و چنان که هم جناب امیر صاحب و هم دولت عالی هند خواهش انفصال این مساله به طریق اتفاق دوستانه دارند و خواهش تقرر و تعیین حدود دایره تسلط و اقتدار خودشان دارند تا که در آینده هیچ اختلاف رای و خیال در امر مزبور بین این دو دولت هم عهد و هم پیمان وقوع نیابد، پس به وسیله این نوشته معاهده حسب ذیل نموده شد .

- ۱- حد شرقی و جنوبی مملکت جناب امیر صاحب از واخان تا سرحد ایرانی به درازی خط که در نقشه کشیده شده و آن نقشه همراه عهدنامه ملحق است، خواهد رفت .
- ۲- دولت عالی هند، در ملک‌های که آن طرف این خط به جانب افغانستان واقع می‌باشند هیچ وقت مداخله و دست‌اندازی نخواهند کرد و جناب امیر صاحب نیز در ملک‌های که بیرون این خط به طرف هندوستان واقع می‌باشند، هیچ وقت مداخله و دست‌اندازی نخواهند نمود.
- ۳- پس دولت بهیبه برتانیه متعهد می‌شوند که جناب امیر صاحب اسمار و وادی بالای آن را تا چنگ، در قبضه خود بدارند و طرف دیگر جناب امیر صاحب متعهد می‌شوند که هیچ وقت در سوات و باجور و چترال مع و وادی ارنوی یا باشکل مداخلت و دست‌اندازی نخواهند کرد، دولت بهیبه برتانیه نیز متعهد می‌شوند که ملک برم را چنان که در نقشه مفصل که به جانب امیر صاحب از قبل داده شده نوشته شد، به جناب امیر صاحب واگذار نموده شود و جناب امیر صاحب دست‌بردار از ادعای خود به باقی ملت وزیر و داور می‌باشند و نیز دست‌بردار از ادعای خود به چاگی می‌باشند.

۴- این خط سرحد بندی بعد از این به تفصیل نهاده و نشان کاری آن هر جا که ممکن و مطلوب باشد به توسط برتنی و افغانی، کمشنران کرده خواهد شد و مراد و مقصد کمشنران مذکور این خواهد بود که به اتفاق یکدیگر به یک سرحد موافقت نمایند و آن سرحد حتی الامکان بعینه مطابق حدبندی که در نقشه که همراه این معاهده ملحق است باید بشود. لیکن محلیه حقوق موجوده دهات که به قرب سرحدی می‌باشند در مدنظر داشته شود.

۵- به نسبت مساله چمن جناب امیر صاحب از اغراض خود برچهاونی جدید انگریزی دست بردار می‌باشند و حقوق خود را که دراب سرکی تلری بذریعه خرید حاصل نموده‌اند به دولت برتانیه تسلیم می‌نمایند. برین حصه سرحد خط حدبندی به حسب ذیل کشیده خواهد شد: خط سرحد بندی از سر کوه سلسله خواجه عمران نزدیک پشاکوتل که در حد ملک انگریزی می‌باشد این‌طور می‌رود که مرغه‌چمن و چشمه شیر اوبه را افغانستان می‌گذارد. چشمه شیر اوبه عدل مابین قلعه چمن نو و تهانه افغانی مشهور در آن‌جا به نام لشگر دند می‌گذرد. بعد از این خط حد عدل مابین ریلوی ستیشن [Railway Station] و کوهچه به میان بلاک می‌رود و به طرف جنوب گشته شامل سلسله کوه خواجه عمران می‌شود و تهانه گواشه را در ملک انگریزی می‌گذارد و راه را که به طرف شورواک از جانب مغرب و جنوب گواشه می‌رود به تعلق افغانستان می‌گذرد، دولت بهیه برتانیه هیچ مداخلت تا به فاصله نصف از راه مزبور نخواهند نمود.

۶- شرایط مزبوره‌ی این عهدنامه را دولت عالی هند و جناب امیر صاحب افغانستان این‌طور تصور می‌کنند که این یک کامل و خاطر خواه فیصله جمیع اصل اختلاف رای و خیال که در بین ایشان به نسبت سرحد مذکور بوده‌اند، می‌باشد. و هم دولت عالی هندو هم جناب امیر صاحب بر ذمه خود می‌گیرند که انفصال هر اختلافات فقرات جزئی به مثال آن نوع اختلافات فقرات جزئی که بران در آینده افسرهای مقرر جهت علامت نهی خط حدبندی غور و فکر خواهند نمود، به طریق دوستانه نموده خواهد شد تا که برای آینده حتی الامکان جمیع اسباب شک و غلط فهمی مابین دو دولت برداشته و دور کرده شود.

۷- چون که دولت عالی هند از نیک نیتی جناب امیر صاحب به نسبت دولت بهیه برتانیه تشفی و اطمینان خاطر به‌طور کمال دارند و خواهش دارند که افغانستان را در حالت خود مختاری و استقلال و قوت بینند لهذا دولت مومی‌الیه هیچ ایراد و اعتراض بر امیر صاحب در باب خریدن و آوردن اسباب جنگ در ملک خود نخواهند کرد و خود دولت

موصوف چیزی معاونت و امداد به عطیه‌ی اسباب جنگ خواهند نمود. علاوه بر این جهت اظهار اعتراف خودشان نسبت به طریقه دوستانه که جناب امیر صاحب در این گفت‌وگو و معامله ظاهر ساخته‌اند، دولت عالیه هند قرار می‌دهند که بران وجه عطیه‌ی سالانه دوازده لک روپیه که الان به جانب ممدوح داده می‌شود، شش لک روپیه سالانه مزید نموده شود. المرقوم ۱۲ ماه نوامبر ۱۸۹۳ مطابق ۲ جمادی‌الاول ۱۳۱۱ هجری [۱۲] آبان ۱۲۷].

(معاهده‌ی دوم)

مابین جناب امیر عبدالرحمن خان جی، سی، اس، ای امیر افغانستان و حدود متعلقه آن در یک‌طرف، سرهنری مارتیمر دیورند کی، سی، آی، ای، سی، اس، ای فارن سکرتری دولت عالیه هند و نایب و وکیل از جانب دولت عالیه طرف دیگر. از آن‌جا که دولت بهیه برطانیه به جناب امیر صاحب اظهار داشته‌اند که دولت روس اصرار می‌کنند از برای ایفای کامل عهدنامه ۱۸۷۳ مابین روس و انگلند که به‌واسطه آن قرارداد انفصال یافته بود که رود اکسس یعنی دریای امواز لیک ویکتوریه (مشهور به سرکول) طرف مشرق تا ملحق گاه رود کوکچه بارود اکسس باید سرحد شمالی افغانستان باشد و چنان‌که دولت بهیه برطانیه تصور می‌نمایند که برخوردشان واجب است که عمل موافق شرایط این عهدنامه نمایند، هرگاه دولت روس نیز به‌قرار شرایط مذکور عمل کنند، لهذا جناب امیر عبدالرحمن خان جی، سی، اس، ای امیر افغانستان و حدود متعلقه آن از برای اظهار دوستی خود با دولت بهیه برطانیه و نیز جهت ظاهر ساختن آماده‌گی خود برای قبول کردن صلاح و مصلحت دولت بهیه در اموراتی که داخل تعلقات خود با دولت‌های خارجه دارند، به‌وسیله این نوشته قبول می‌نمایند و راضی می‌باشند که ممدوح تمام علاقه جاتی که طرف شمالی این حصه روداکسس که در قبضه خود دارند، تخلیه نمایند، بر این فهمیده‌گی و دانستگی صریح که تمام علاقه‌جات طرف جنوب این حصه رود اکسس می‌باشند و الان در قبضه و تصرف جناب ممدوح نیستند، جناب محتشم الیه را در عوض داده و تسلیم نموده شوند.

و سرهنری مارتیمر دیورندکی، سی، ای، سی، اس، ای فارن سکرتری دولت عالیه هند به واسطه این نوشته از جانب دولت بهیه برطانیه اقرار و اعتراف می‌نمایند که تحویل و تسلیم نمودن علاقه‌جات مزبوره واقع طرف جنوب رود اکسس به‌جناب امیر صاحب یک شرط واجب و اصلی این تدبیر و معامله می‌باشند و متعهد می‌شوند که بند و بست‌ها همراه دولت روس جهت تحویل و تسلیم نمودن علاقه‌جات مذکور شمالی و جنوبی دریای امویه (یعنی اکسس) کرده

خواهند شد فقط المرقوم ۱۲ ماه نوامبر ۱۸۹۳ عیسوی مطابق با ۲ ماه جمادی الاول ۱۳۱۱ هجری [۲۱ آبان ۱۲۷۲].

برگرفته از : افغانستان در مسیر تاریخ - رر ۶۹۲ - ۶۹۰

گفتار هفتم

تجزیه‌ی سرزمین‌های خوارزم و فرارود (قرار نامه‌ی آخال)

با ایجاد دولت فراگیر ملی از سوی شاه اسماعیل در سال ۸۸۹ خورشیدی (۱۵۱۰ میلادی)، همیشه سرزمین خوارزم و فرارود، در قلمرو دولت ایران قرار داشت. از این‌رو:^۱

خوانین مرو، بخارا، خیوه، خوقند و دیگر نواحی خوارزم و فرارود، خطبه به نام پادشاه ایران می‌خواند و سکه به نام وی می‌زدند. پادشاه ایران نیز فرمان ولایت و امارت برای آنان صادر می‌کرد.

شکست ایران در نبردهای قفقاز، باعث پاره‌ای سرکشی‌ها در سرزمین‌های خاوری گردید که از سوی دولت، شورش‌ها خوابانده شد و دوباره منطقه آرام گرفت؛ اما:^۲

جنگ دوم هرات و معاهده‌ی صلح پاریس و گرفتاری‌های که متعاقب آن گریبان‌گیر ایران شد، باعث گردید که ... از نفوذ ایران در ترکستان و ماوراءالنهر [خوارزم و فرارود]، کاسته شود.

با ایجاد جدایی میان ایران و افغانستان، دوباره ناآرامی‌هایی در فرارود، رخ نمود. در این ناآرامی‌ها دست پنهان روسیه نقش‌آفرین بود. از این‌رو، در سال ۱۲۳۶ خ (۱۸۵۷ م) سلطان مرادمیرزا والی خراسان، با سپاه نیرومندی روانه‌ی شهر مرو شد و به آسانی وارد شهر شد و به ناآرامی‌ها، پایان داد:^۳

قاجارها، جلگه‌ی مرو را سرزمین موروثی خود می‌دانستند و پادشاهان قاجار، آن را ملک اجدادی خود به حساب می‌آوردند.

سه سال پس از این رخداد، سلطان مراد میرزا درگذشت و پسرش حمزه میرزا حشمت‌الدوله، به‌جای پدر به والی‌گری خراسان برگزیده شد. بر اثر درگذشت سلطان مرادمیرزا، ترکمن‌ها دوباره

سربر آوردند و مرو را گرفتند.

حمزه میرزا برای آزادسازی دوباره‌ی مرو، راهی آن سامان شد؛ اما در نبردی که در سوم مهرماه ۱۲۳۹ (۲۵ سپتامبر ۱۸۶۰)، درگرفت، توپخانه‌ی ایران به‌دست سواران ترکمان افتاد و سپاه ایران شکست خورد:^۴

در واقع جنگ مرو، آخرین زورآزمایی ارتش ایران در قرن نوزدهم [میلادی] بود.

با از دست رفتن هرات، جاده‌ی راهبردی به سوی مرو و از آن‌جا به سرتاسر فرارود، از دست دولت ایران بیرون شد و همین امر باعث گردید که ارتش ایران با عدم برخورداری از راه هرات - مرو، به ناچار از میان مناطق سخت‌گذر دست به لشگرکشی به سوی مرو بزند. از این‌رو:^۵

دیگر هیچ‌گونه کوششی برای تصرف [آزادسازی] مجدد نواحی آسیای مرکزی، از طرف ایرانیان به عمل نیامد.

در زمستان سال بعد (۱۲۴۰ خ / ۱۸۶۱ م)، ترکمان‌ها، شهر سرخس را مورد آفتند قرار دادند که به سختی در هم شکسته شدند و شماری از توپ‌هایی که در نبرد مرو به دست آورده بودند، از آنان باز پس گرفته شد.

از این تاریخ که روس‌ها، مانعی در برابر خود نمی‌دیدند، دست‌اندازی به سرزمین‌های خوارزم و فرارود را آغاز کردند. روس‌ها که از دست‌اندازی به اسلام‌بول، ناامید شده بودند، در پی اجرای بخش دیگری از راهبرد (وصیت‌نامه) پتر برآمدند. در بند نهم راهبرد مزبور آمده بود:^۶

... کلید هندوستان، سرزمین ترکستان است. تا می‌توانید باید به سوی بیابان‌های قرقیزستان و خیوه و بخارا، پیش بروید.

شکست سخت روس‌ها در نبردهای کریمه (قریم)، برای چند سال، امپراتور و دولت‌مردان روسیه را دچار بهت‌زدگی سیاسی - نظامی کرد. اما خیزش سراسری مردم هندوستان علیه استعمار انگلیس، نزدیکی و یگانگی روس و پروس و ...، دوباره شرایطی را پیش آورد که روس‌ها بتوانند، برپایه راهبرد پتر، تجاوز به سرزمین‌های دیگر و گسترش ارضی را، پی‌گیرند.

در دوران آلکساندر دوم، بیسمارک (صدراعظم آینده پروس)، از سوی دولت پروس، به سمت وزیر مختار پروس در سن‌پترزبورگ برگزیده شد. از این‌جا بود که روابط دوستانه‌ای میان او و

روس‌ها ایجاد شد و بعدها که او صدراعظم پروس شد، این رابطه را نگاه داشت. پیشینه‌ی این نزدیکی به جنگ کریمه (قریم) می‌رسد. در آن نبرد، دولت پروس بی‌طرف ماند، در حالی که دولت‌های بزرگ و کوچک اروپا، علیه روسیه وارد نبرد شدند. روس‌ها توانستند با پشتیبانی پروس، خیزش مردم لهستان را در سال ۱۸۶۳م (۱۲۴۲ خ) درهم کوبند، در حالی که همه‌ی دولت‌های اروپایی، طرف‌دار خیزش‌گران بودند. در سال ۱۸۶۴ م (۱۲۴۳ خ) در جنگ پروس با دانمارک، روس‌ها از آلمان‌ها پشتیبانی کردند و هم‌چنین در نبرد پروس علیه اتریش (۱۸۶۶ م / ۱۲۴۵ خ) و نیز جنگ آلمان برضد فرانسه (۱۸۷۰ م / ۱۲۴۹ خ)، پشتیبان پروس بودند. در این جنگ که با شکست سخت فرانسه پایان گرفت. به امپراتوری ناپلئون سوم در این کشور، خاتمه داد. از سوی دیگر، بیسمارک توانست با پایان دادن دشمنی میان روسیه و اتریش، یک اتحاد نیرومند از سه کشور، پروس، روس و اتریش را به وجود آورد.

بدین سان، انگلیس‌ها متوجه شدند که در آسیا، توان رویارویی با روس‌ها را ندارند. از این رو، در پی آن برآمدند که به زیان ایران، با آن‌ها در آسیای میانه کنار بیایند. انگلیس‌ها در پی آن بودند که از دولت روسیه قول بگیرند که به افغانستان تجاوز نکند. به دنبال نخستین تجزیه‌ی بخش‌هایی از سرزمین‌های خاوری ایران و خلق امارت افغانستان، حکومت هند که آن‌جا را، سنگر دفاع هندوستان برابر دست‌اندازی‌های روسیه‌ی تزاری می‌دانست، دست‌اندرکار ساختن و پرداختن مرزهای مشخص برای افغانستان شد. در این میان، روس‌ها در سال ۱۲۳۹ خ (۱۸۶۰ م)، تهاجم نظامی به مناطق خوارزم و فرارود را آغاز کردند. روس‌ها در چند نبرد خونین، نیروهای امارت خوقند را درهم شکستند و به کرانه‌ی سیر دریا (سیحون) رسیدند. سرانجام پس از چهار سال، در مهرماه ۱۲۴۳ (اکتبر ۱۸۶۴)، آخرین پایداری سپاهیان امارت خوقند را در نبرد «چم کند» در هم شکسته شد.

پیش از فرو افتادن امارت خوقند، روس‌ها در پی آن برآمدند که برای پیش‌گیری از اعتراض رقیبان اروپایی در زمینه‌ی اشغال سرزمین‌های خوارزم و فرارود، به دفاع مقدر برخیزند. از این رو، در سال ۱۲۶۴ م (۱۲۴۳ خ)، کورچاکف (A.M.Gorchakov) صدراعظم روسیه به نمایندگان سیاسی این کشور در پای‌تخت‌های جهان دستور داد که برای جلوگیری از اعتراض‌های احتمالی، به این مساله اشاره کنند که:^۷

وضع روسیه در آسیای مرکزی همانند وضع تمام دولت‌های متمدنی است که با مردمان نیمه‌وحشی و بیابان‌گرد و فاقد هیچ‌گونه سازمان اجتماعی، برخورد می‌کنند. در این‌گونه موارد، پیوسته چنین اتفاق می‌افتد که دولت متمدن‌تر، ناگزیر برای حفظ مصالح مربوط به امنیت مرزها و روابط بازرگانی خود، نسبت به کسانی که طبع سرکش و بی‌قرارشان، آنان را به صورت همسایگان سخت‌نامطبوع درآورده است، نوعی مسلط و برتری حاصل کند.

وی در این دستورالعمل، می‌افزاید:^۸

از خصوصیات اقوام آسیایی این است که به هیچ چیز، جز زور و قدرت مرعی و ملموس، احترام نمی‌گذارند. بدین‌سان، دولت متمدن به بن‌بست می‌رسد، یا باید از هر کار و کوششی در راه تمدن چشم‌پوشد، یا بیش از پیش، با اقصی نقاط کشورهای مردمان وحشی پیش برود.

در سال ۱۲۴۴ خ (۱۸۶۵ م)، روس‌ها «تاش‌کند» را اشغال کردند و سال بعد (۱۲۴۵ خ / ۱۸۶۶ م)، روسیان، سپاه امیر بخارا را در هم شکسته و در سال ۱۲۴۷ خ (۱۸۶۸ م)، سمرقند را اشغال کردند و بدین‌سان، فرجامین پایداری سازمان‌یافته‌ی امارت بخارا نیز، در هم شکسته شد.

در سال ۱۲۲۴ خ (۱۸۶۵ م) انگلیس‌ها، در حالی که سرگرم ایجاد مرز سیاسی میان ایران و امارت افغانستان با تجزیه‌ی بخش بزرگی از سیستان بودند، با روس‌ها نیز گفت‌وگوهایی را درباره‌ی مرزهای شمالی این امارت آغاز کرده بودند. حتا در این گفت‌وگوها، کار به کشیدن نقشه نیز رسید و این نقشه‌ها میان وزارت امور خارجه‌ی انگلیس و روس، ردوبدل شد؛ اما با نظرخواهی دولت انگلیس از حکومت هندوستان، مساله دنبال نشد.

انگلیس‌ها در پی آن بودند که یک منطقه‌ی بی‌طرف میان مستعمره‌های دو طرف به‌وجود آید و هر دو طرف، بی‌طرفی آن منطقه را محترم بشمارند.^۹

به دنبال گفت‌وگوهای بسیار، همراه با وقفه‌های زیاد، سرانجام بر سر بخش‌های دیگری از سرزمین‌های خاوری ایران، به توافق رسیدند و آمودریا (جیحون) را مرز طبیعی میان منطقه‌ی نفوذ انگلیس و روس قرار دادند. این در حالی بود که دولت ایران، یا از این فراگشت ناآگاه بود یا به گفته‌ی بهتر، می‌خواست که ناآگاه باشد.

روس‌ها به این مرز طبیعی تن در ندادند و خواستار دو ایالت میمند و اندخوی در آن سوی آمودریا بودند که انگلیس‌ها، آن را جزو امارت افغانستان می‌دانستند. سرانجام، دو قدرت استعماری به توافق رسیدند و قرار شد:^{۱۰}

یک خط سرحدی معین گردد که از نقطه‌ی «خواجه صالح» عبور نموده، به طرف سرحد ایران ممتد شود. طوری که میمنه و اندخوی جزو متصرفات افغانستان، محسوب گردد.

روس‌ها با این مساله موافقت کردند، به شرطی که این خط به گونه‌ای کشیده شود که شهر مرو و اطراف آن، بیرون از قلمرو افغانستان باشد. این گفت و گوها، کمابیش چهارسال به درازا کشید و سرانجام برپایه‌ی خط سرحدی پیشنهادی روس‌ها، به پایان رسید. البته دوطرف این گفت و گوها را زیر نام امیر افغانستان و امیر بخارا، پی می‌گرفتند:^{۱۱}

این قرارداد، باعث شادمانی بسیار در محافل دولت انگلیس و حکومت هند شد؛ اما این شادی زودگذر بود.

تا پیش از بستن این قرارداد، روس‌ها هیچ‌هنگام، نظری به امیرنشین خیوه نداشتند. اما برپایه‌ی قرارداد ۱۸۷۳ م (۱۲۵۲ خ)، این امیرنشین نیز جزو منطقه‌ی نفوذ روس‌ها قرار گرفت. از این رو، روس‌ها دست‌اندرکار تجاوز به این خان‌نشین شدند. خان خیوه که وابسته به دولت ایران بود، می‌دانست که این دولت، توان حفظ وی را در برابر دولت روسیه ندارد و از آن جا که از توافق انگلیس و روس ناآگاه بود، به حکومت هند، روی آورد. فرمان روای هند به او پاسخ داد:^{۱۲}

اعلی‌حضرت ملکه انگلستان، از نزاعی که میان خان خیوه و امپراتور روس پیش آمده است، بسیار متاسف است. بهترین کاری که امروز [خان] خیوه می‌تواند در برابر این پیشامد بکند، همانا صلح با امپراتور روس و افزون بر آن، تسلیم شدن به تقاضای او [می‌باشد].

قرارداد تعیین منطقه‌ی روس و انگلیس در سرزمین‌های خاوری ایران، روز شانزده بهمن ۱۲۵۶ (۵ فوریه ۱۸۷۳) به امضای نمایندگان دو طرف رسید و در آغاز بهار، ارتش تزاری برای تصرف خیوه، به حرکت درآمد. سرانجام روز نوزدهم خردادماه ۱۲۵۷ (۹ ژوئن ۱۸۷۳)، خان خیوه که برابر روس‌ها تنها مانده بود، تسلیم شد.

اما روس‌ها، به این حد بسنده نکردند و پس از آن که خان خیوه را در مقام خود پایدار کردند، به اندیشه‌ی اشغال مرو افتادند. آن‌ها با قرارنامه‌ی دست‌نشانده‌ی که با خان خیوه بستند، مرو را جزو قلمرو وی، قلمداد کردند. سرانجام، روس‌ها در سال ۱۲۳۳خ (۱۸۸۴م)، مرو را نیز اشغال نظامی کردند.

در این راستا، دولت ایران برای سرکوب ترکمانان و باز نگاه داشتن راه مشهد به مرو، دست به لشگرکشی‌هایی در سال‌های ۱۲۳۶ تا ۱۲۳۹ خورشیدی (۱۸۶۰ - ۱۸۵۷ میلادی) زد. باوجود پیروزی‌های آغازین، سرانجام نیروهای دولت مرکزی شکست خورد و با از دست رفتن راه مشهد - مرو، راه دسترسی به سرزمین‌های خوارزم و فرارود، به کلی به روی دولت ایران بسته شد.

در این میان، ژنرال کافمن که خیوه را اشغال کرده بود، در پی ایجاد رابطه با امیرشیرعلی در کابل برآمد. این مسایل باعث بریده شدن روابط حکومت هندوستان و امیرشیرعلی شد و ... روس‌ها، با فرستادن یک ژنرال به افغانستان و دادن وعده‌های فریبنده به امیرشیرعلی، امیدوار بودند که وی را علیه انگلستان بشوراند؛ اما درست در همین زمان، جنگ میان روسیه و عثمانی پیش آمد.

در سال ۱۸۷۷م (۱۲۵۶خ)، روس‌ها به دولت عثمانی اعلان جنگ دادند. عثمانی‌ها که دل‌گرم به وعده‌ی یاری انگلیس‌ها بودند، به سختی شکست خورده و ارتش تزاری، تا پشت دروازه‌های اسلام‌بول، پیش‌روی کرد.

عثمانی‌ها که توان پایداری نداشتند، درخواست آشتی کردند و در نتیجه، برپایه‌ی قرارداد «سن استفانو» (San Stephano) که در سوم مارس ۱۸۷۸ (۱۲ اسفند ۱۲۵۶) بسته شد، دولت عثمانی از بخشی از مستعمرات اروپایی خود چشم‌پوشی کرد. البته حضور کشتی‌های جنگی انگلیس در دریای مرمره، روس‌ها را از اشغال اسلام‌بول بازداشت.

در نتیجه‌ی این قرارداد، دولت بلغارستان با مرزهای شناخته شده، پدیدار شد و هم‌چنین، قرار شد که روسیه، پنجاه هزار سرباز، تا دو سال در این کشور، نگاه دارد و ...

با امضای این عهدنامه، نخست وزیر امپراتوری اتریش - هنگری، از دولت‌های اروپایی دعوت کرد تا برای بررسی مفاد این قرارداد، گرد هم آیند. همراهی انگلستان با دیدگاه امپراتوری اتریش - هنگری، بیسمارک صدراعظم پروس را بر آن داشت که دولت‌های اروپا را به همایش برلن

دعوت کند و از آنان خواست که اختلاف‌های خود را، دوستانه حل کنند و از کاربرد زور، خودداری نمایند.

در این همایش، روس‌ها قول دادند که در امور امارت افغانستان، دخالت نکنند. با به‌دست آوردن این ضمانت‌نامه، انگلیس‌ها، در پی برافکندن امیرشیرعلی برآمدند.

البته از یاد نبریم، پس از جداسازی افغانستان از ایران (که در آن دوست‌محمدخان و فرزندش شیرعلی خان، نقش‌آفرین بودند)، هرگز آب خوش از گلوی مردم آن سرزمین پایین نرفت و حضور استعمار در آن سرزمین، زیر پوشش‌های مختلف و دست‌آویزهای گوناگون، هرگز بریده نشد و تا امروز نیز، پی‌گرفته شده است.

امیرشیرعلی که گویا فراموش کرده بود که چگونه به امارت رسیده بود، روش پرخاش‌جویانه‌ای را برابر انگلیس‌ها پیش گرفت. وی در پاسخ به تهدیدهای انگلیس‌ها، سر شکایت را باز کرد و ناخشنودی خود را از عمل‌کرد آنان اعلام داشت. نکته‌های برجسته‌ی ناخشنودی امیرشیرعلی از انگلیس‌ها، عبارت بودند از:^{۱۳}

- ۱- نارضایتی از حکمیت درباره‌ی سیستان
- ۲- وی در سال ۱۸۷۲م (۱۲۵۱خ)، در پی بستن قرارداد دفاعی - تعرضی بود که انگلیس‌ها بدان راضی نشدند.
- ۳- دخالت فرمان‌روای هندوستان در امر تعیین ولی‌عهد امارت افغانستان
- ۴- مخالفت امیرشیرعلی با اقدام‌های انگلیس درباره‌ی کلات. زیرا انگلیس‌ها در پی آن بودند که قلمرو کلات را تا نزدیکی‌های قندهار، گسترش دهند.
- ۵- فرستادن نماینده‌ی ویژه با هدیه برای حاکم واخان، بدون اجازه‌ی امیر کابل
- ۶- همه‌ی اقدام‌ها و پیشنهادهای دولت انگلیس به نفع آن دولت است، بدون این که منافع افغانستان در نظر گرفته شود.

چنان که گفته شد، در برابر، فرمان‌روای کل هندوستان، در پاسخ امیر شیرعلی، پیشنهاد کرد:^{۱۴}

اول - دوستان و دشمنان هریک از این دو مملکت دوستان و دشمنان دیگری خواهد بود.

دوم - در موقع تهاجم و بدون دلیل و تحریک دولت انگلیس مساعدت‌های مالی قشونی و مهماتی خواهد نمود، و هم‌چنین برای تقویت امیر که بتواند در مقابل چنین تهاجمات ایستادگی کند، دولت انگلیس حاضر می‌شود استحکامات هرات را محکم

کند و سایر حدود سرحدی را سنگربندی نماید و اگر امیر مایل باشد صاحب‌منصبان نظامی به افغانستان خواهد فرستاد که قشون امیر را فنون نظامی بیاموزد.

سوم - عبدالله جان پسر کوچک امیر را به ولیعهدی افغانستان بشناسد. و وسایل مساعدت این تعهد را نمایندگان طرفین مذاکره خواهند نمود.

چهارم - یک مقرری مالی سالیانه با شرایط ذیل به امیر داده خواهد شد، این که امیر از تجاوز به ممالک همسایگان احتراز کند و بدون اطلاع دولت انگلیس با هیچ یک از دول خارجی، داخل روابط نشود، این که تمام روابط خود را با روس‌ها قطع کند، و نمایندگان آن‌ها را که با امیر سروکار دارند به دولت انگلیس مراجعه دهد، این که عمال دولت انگلیس در هرات و در نقاط سرحدی مقیم باشند، این که یک هیات مختلط از صاحب‌منصبان انگلیسی و افغان حدود سرحدات امیر را معین خواهند نمود؛ این که ترتیباتی فراهم خواهند نمود که تجارت در خطوط عمده روی قواعد معلوم و معین رواج داشته باشد، این که برای احداث سیم تلگرافی موافقت کنند؛ امتداد این سیم از کجا به کجا باید کشیده شود بعداً معین خواهد شد؛ این که مملکت افغانستان برای صاحب‌منصبان و مامورین رسمی و غیر رسمی دولت انگلیس باز باشد که بتوانند آزادانه رفت‌وآمد کنند و امیر اسباب امنیت آن‌ها را تاحدی که ممکن است باید فراهم آورد، البته امیر افغانستان را برای اتفاقات غیرمنتظره نمی‌توان به‌طور کلی مسوول قرار داد.

امیر شیرعلی، کمابیش یک‌سال بعد به این پیشنهاد پاسخ داد. اما از گفت‌وگوها، نتیجه‌ای گرفته نشد و در این میان نیز سید نورالدین نماینده‌ی شیرعلی‌خان، بر اثر بیماری درگذشت. بارسیدن این خبر به شیرعلی‌خان، وی تعادل روانی خود را از دست داد و علیه انگلیس‌ها، حکم جهاد داد.

امیر شیرعلی‌خان، نمی‌دانست که روس‌ها به ناچار دست از امارت افغانستان شسته‌اند؛ اما او هنوز امیدوار بود که در جنگ با انگلیسیان، از پشتیبانی و پول و جنگ‌افزار روسیان بهره‌مند خواهد شد.

در این حال وهوا، نیروهای انگلیس از سه سو به قلمرو امیر شیرعلی‌خان، یورش آوردند. یک گروه، از تنگه خیبر گذشت، علی‌مسجد را اشغال کرد. یک گروه، مامور اشغال قندهار شد و دسته‌ی سوم، جلال‌آباد را نشانه گرفت.

امیر شیرعلی که لاف جنگ و مردانگی می‌زد، محمد یعقوب‌خان را که در زندان بود، آزاد کرد و به‌جای خود نشاند و خود همراه همسران و فرزندان، به سوی آسیای میانه فراری شد؛ اما میان راه در مزار شریف، درگذشت.

یعقوب‌خان، از انگلیس‌ها درخواست آستی کرد و در نتیجه، روز پنجم خرداد ۱۲۵۸ (۲۶ مه ۱۸۷۹)، قرارداد معروف به «گندمک» میان وی و ژنرال رابرتس (Roberts) فرمانده نیروهای انگلیسی بسته شد و برپایه‌ی آن، مناطق خیبر، پیوار، پشتک، سیبی، کرم و شنواری از امارت افغانستان تجزیه شد و به مستعمره‌ی انگلیس در هند پیوند داده شد. همچنین، امیر افغانستان موظف شد که سیاست خارجی این امارت را برپایه‌ی دیدگاه‌های دولت انگلیس اداره کند. همچنین، به دوش گرفت که با هیچ دولت خارجی، رابطه برقرار نکند و ارتش انگلیس هرگاه که لازم باشد برای جلوگیری از تهاجم خارجی، می‌تواند وارد امارت افغانستان شود و پس از رفع خطر آن تهاجم، این نیروها، بیرون خواهند رفت و ...

همچنین، دولت انگلستان پذیرفت که در سال ۶ لک (صد هزار) روپیه، به امیر کمک مالی کند و نیز قرار شد که نماینده‌ی دائمی انگلیس در افغانستان مستقر شود و ... (پیوست شماره‌ی ۲۳)

بدین سان، امارت جدیدالولاده (اگر نه به‌گونه‌ی رسمی) تحت الحمایه‌ی دولت انگلیس شد. کمابیش، دو ماه پس از بسته شدن قرارداد، نماینده‌ی انگلیس با تشریفات بسیار چشم‌گیر وارد کابل شد. امیر از وی استقبال شایانی به عمل آورد و محل بالاحصار به سفارت انگلیس اختصاص داده شد.

هنوز چهل روز از ورود وی به کابل نگذشته بود که خیزش نظامیان این شهر آغاز شد، مردم نیز به صف نظامیان پیوستند و پس از درهم شکسته شدن پایداری نگهبانان سفارت، مردم بالاحصار را برگرفتند، سفیر و دیگران را کشتند و هرچه بود، به تاراج بردند. انگلیس‌ها دوباره به کابل لشگر فرستادند و امیریعقوب‌خان را از کار برکنار کرده و به هندوستان تبعید کردند.

اما بار دیگر، مردم در قندهار و کابل سر به شورش برداشتند. در سال ۱۲۶۱ خ (۱۸۸۰ م)، محمدجان‌خان که از سرداران لشگری بود:^{۱۵}

قرآنی و شمشیری برداشته و با چند نفر از قضات و اعیان ... میان طوایف کوهستانی و غزنین و اطراف کابل درآمده، مردم را ترغیب و تحریص به جهاد نمودند.

مردم بی‌سردار، با ارتش انگلیس در اطراف کابل وارد جنگ شدند و انگلیس‌ها را ناچار کردند. انگلیس‌ها، برای آرام نگاهداشتن امارتی که چندی پیش از ایران جدا کرده بودند، روی به امیرعبدالرحمن‌خان آوردند که در تاشکند در تبعید به‌سر می‌برد. آنان وی را به کابل فراخواندند.

البته در این میان، حکومت هندوستان به این فکر افتاد که امارت ساخته‌ی دست خود را دوباره تجزیه کند و هرات را به ایران برگرداند و قندهار را خود اداره کند و بر کابل امیری برقرار سازند و با وی معاهده ببندند: ^{۱۶}

نقشه‌ی لرد بیکانزفیلد این بود که هرات را به دولت ایران واگذار کند.

حتا در این زمینه، قراردادی نیز میان دو دولت ایران و انگلیس بسته شده بود. در این قرارداد آمده بود: ^{۱۷}

- ۱- هرات، تسلیم دولت ایران می‌گردد.
- ۲- یک نفر مامور انگلیس در آن‌جا، مقیم خواهد بود.
- ۳- اجازه خواهند داد، صاحب‌منصبان انگلیس داخل هرات شده، آن‌جا را سنگربندی کنند و قشون ساخلوی دولت ایران در آن‌جا، تعلیمات نظامی ببینند.
- ۴- نماینده‌ی سیاسی هیچ دولتی در آن‌جا مقیم نشود.
- ۵- تنها دولت انگلیس مجاز خواهد بود، در موقع حمله به قلمرو ایران، به آن‌جا قشون وارد کند.

از آن‌جا که دولت انگلیس در پی آن بود که ایران را برابر زیاده‌خواهی روس‌ها در آسیای میانه، تقویت کند، به فکر واگذاری هرات به ایران افتاد.

در این سال، روس‌ها جلگه‌ی مرو را نشانه گرفته بودند. گرچه نتوانستند به این منطقه دست یابند؛ اما وزیر امور خارجه روسیه به وزیر مختار انگلیس در پترزبورگ گفته بود که: ^{۱۸}

جلگه‌ی مرو در حدود سرحدات مشروع دولت روس واقع است و روس‌ها، تا آن‌جا جلو خواهند رفت.

از این‌رو، وزیر امور خارجه‌ی انگلیس، این‌گونه اظهار عقیده کرده بود که: ^{۱۹}

من به این عقیده متمایل می‌شوم که پادشاه ایران در کابل باشد، بهتر از [امیر] کابل می‌تواند به ما خدمت کند.

دولت انگلیس این نظریه را تصویب کرد و در آبان‌ماه ۱۲۵۸ (نوامبر ۱۸۷۹) گفت‌وگوها با دولت ایران برای تنظیم قرارداد در این‌باره، آغاز شد.

وزیر امور خارجه‌ی انگلیس اصرار داشت که این کار زود بگذرد؛ اما انگلیس‌ها که منتظر اقدام‌های نظامی در افغانستان بودند، می‌خواستند این کار پس از عادی شدن اوضاع افغانستان این کار انجام شود. از سوی دیگر، آن‌ها از آن بیم‌ناک بودند که روس‌ها از گفت‌وگوهای تهران آگاه شده و دست به اقدام‌های علیه آنان بزنند:^{۲۰}

موضوع هرات یک بلایی شده است شهریار ایران در باب آن چانه می‌زند روس‌ها به انواع و اقسام او را تهدید می‌کنند و وعده می‌دهند که شاه خود را کنار بکشند، اما محسوسات من این است که تا در کابل یک واقعه رخ ندهد علاقه او به هرات معلوم نمی‌شود. من به موضوع واگذاری هرات به دولت ایران چندان اهمیت نمی‌دهم؛ چون که تصور نمی‌کنم این یک ترتیب دائمی باشد؛ دولت روس به این مساله راضی نخواهد شد و بالاخره هم اقدامی خواهد کرد که اسباب زحمت دولت ایران گردد و این فرصت را هم از دست نخواهد داد و یکی از اثرات آن این خواهد شد که ایران تجزیه شود. البته تا آن وقت راه‌آهن ما به کوشک خواهد رسید، دیگر روس‌ها قادر نخواهند بود به هرات حمله کنند مگر این که راه آهن آن‌ها به مشهد رسیده باشد، این نیز در این دوره صورت نخواهد گرفت مگر در زمان نسل آینده شاید این کار انجام شود، تا آن وقت هم ما در رود کارون تجارت خود را توسعه داده‌ایم و قادر خواهیم بود جنوب ایران را از تجاوزات حفظ کنیم.

فعلا دلیل روشنی در دست نیست که تصور کنیم در دوره ما می‌شود یک قرارداد ثابتی نسبت به مسایل شرقی منعقد نمود، متنی کاری که می‌توان انجام داد این است که گاه‌گاهی یک وقفه‌هایی ایجاد نمود که این تغییرات چندی متوقف شود. ولی چیزی که فعلا باید انجام داد، این است که تصور کرد این تغییرات در این ایام رخ خواهد داد و ما باید مواظب باشیم در این دگرگونی منافع حقیقی ما مصون بماند.

اما چندی پس از آن، هیات دولت انگلیس از کار برکنار شد و در نتیجه، دولت گلاستون، نقشه‌ی سالیسبوری وزیر امور خارجه‌ی پیشین را کنار گذاشت. در حالی که دولت ایران، خود را به گونه‌ی عملی برای این کار آماده کرده بود. از این رو، حسام السلطنه را که چندی پیش هرات را آزاد کرده بود، از کرمانشاه به تهران احضار کرده و او نیز بدون درنگ به تهران آمده بود.

شاید انگلیس‌ها، به این مساله توجه کرده بودند که در صورت بازپس گرفتن هرات، ایران دوباره اعتماد به نفس خود را به دست می‌آورد و می‌تواند خواستار بازگشت دادن، بخش‌های جدا شده‌ی مکران، بلوچستان و سیستان و شاید قندهار گردد.

از این‌رو، انگلیس‌ها، به سراغ امیرعبدالرحمن خان رفتند. حکومت هندوستان، برگزیدن وی را به امارت افغانستان به وزیر مستعمرات در لندن پیشنهاد کرد و پذیرفته شد. اما سرداران افغانی، خواستار آن بودند که دوباره یعقوب‌خان به کابل برگردانده شود که انگلیس‌ها، نمی‌توانستند آن را بپذیرند.

سرانجام، انگلیس‌ها با قول و قرارهای نوشتاری که با امیرعبدالرحمن بستند، روز ۱۲ مرداد ۱۲۵۹ (۲۳ ژوئیه ۱۸۸۰)، حکومت وی را به امارت کابل شناختند و دست‌اندرکار عقب‌نشینی از کابل بودند که نیروهای انگلیسی در میوند (میمند) و در نزدیکی قندهار از امیر ایوب خان شکست خورد و قندهار در شهر بند (محاصره) قرار گرفت.

از این‌رو، انگلیس‌ها، نیروهای کافی از کابل به قندهار فرستادند و شهر بند آن‌جا را درهم شکستند. شکست انگلیس‌ها در قندهار، موجب آن شد که انگلیس‌ها، بیش‌تر به سوی عبدالرحمن‌خان، متمایل شدند.

انگلیس‌ها، همان قرارداد گندمک را با وی، تازه کردند و به گردن گرفتند که کمک مالی سالانه به او نمایند. عبدالرحمن نیز به هم‌هی بزرگان قندهار نامه نوشت و از آنان خواست تا با انگلیس‌ها همراهی کنند.

در این نبرد، انگلیس‌ها پیروز شدند و امیر ایوب‌خان پس از شکست در قندهار، به هرات آمد و با تدارک نیرو، دوباره رو به قندهار آورد. اما با بیرون شدن وی از هرات، فتنه‌ی هراتی - کابلی در هرات پیش آمد و به ناچار ایوب‌خان به هرات بازگشت و هرات را آرام ساخت و دوباره آهنگ قندهار کرد. البته پس از بیرون شدن نیروهای انگلیس از هرات نیز جنگ شیعه و سنی در گرفت و گروه زیادی کشته شدند.

در پایان سال ۱۲۵۹ خورشیدی (ماه‌های آغازین ۱۸۸۱م)، انگلیس‌ها قندهار را به عبدالرحمن واگذار کردند و بدین سان، کابل و قندهار در حیطه‌ی فرمان‌روایی وی قرار گرفت.

از سوی دیگر امیر ایوب‌خان دوباره آهنگ تسخیر قندهار را کرد و در پایان بهار ۱۲۶۰ح (ژوئن ۱۸۸۱)، نیروهای عبدالرحمن را در هم شکست و دوباره بر قندهار دست یافت. اما عبدالرحمن توانست با یاری ازبکان بر هرات که خالی از لشکر مانده بود، دست یابد و نیروهای ایوب‌خان را در قندهار نیز در هم بشکند. پس از این شکست، ایوب‌خان، دوباره به دربار تهران پناهنده شد. ایوب‌خان، بدون اجازه‌ی دولت، در صدد بازگشت به هرات بود که بر اثر فشار وزیر مختار انگلیس در تهران، در مشهد بازداشت شد و به دستور دولت، والی خراسان:^{۲۱}

او و همراهان او را تسلیم قنصل انگلیس نمود و آن‌ها هم او را به هندوستان

بردند و همان گونه که اولاد دوست محمدخان، جزای عمل پدر را دیدند، اولاد امیرشیرعلی خان نیز جزای عمل پدر خویش را دیدند.

آخرین امید دولت ایران، بازپس گیری هرات و در نتیجه، امکان حضور نظامی، دست کم در مرو بود که می توانست به خیزش هایی در سرتاسر خوارزم و فرارود، علیه روس ها انجامد. دولت روسیه، پس از دستیابی به بخش های بزرگ سرزمین های خوارزم و فرارود، دولت ایران را برای پذیرش وضع جدید در این منطقه زیر فشار قرار داد:^{۲۲}

دولت ایران که در اثر مداخلات سیاسی و لشگرکشی های نظامی دو قدرت بزرگ جهان، یعنی امپراتوری روس و انگلیس به سختی ناتوان گشته بود، به پذیرش قرارداد آخال تن در داد

برپایه ی این قرارداد که روز ۲۳ آذرماه ۱۲۶۰ (۱۴ دسامبر ۱۸۸۱) میان میرزا سعیدخان مومتمن الممالک وزیر امور خارجه ی ایران و ایوان زینویف (Ivan Zinoviev) وزیر مختار دولت روسیه در تهران به امضا رسید، نظر کرد و رود اترک را به عنوان مرز میان دو دولت پذیرفت. باید گفته شود که:^{۲۳}

بعد از قرارداد ترکمان چای، پیمان آخال ضربه ی مهلک دیگری به تمامیت ارضی ایران به شمار می رود. زیرا به موجب آن خانان ترکستان و ماورا النهر [خوارزم و فرارود] که ... تابع پادشاهان ایران بودند، برای همیشه از قلمرو میهن ما منتزع گردید.

بدین سان:^{۲۴}

دولت روسیه که از اواخر قرن هجدهم [میلادی] شروع به اجرای وصیت نامه ی پتر... در مورد دست یافتن به آب های گرم خلیج فارس کرده بود، پس از آن که در نتیجه ی دو دوره جنگ با ایران، سرتاسر قفقاز را تصرف کرد، با انعقاد قرارداد آخال، توانست دومین مرحله از برنامه ی توسعه ی ارضی خود را بدون اشکال زیاد عمل سازد.

روس ها پس از آن که انگلیس ها، مصر را اشغال کردند، بدون سروصدا شهر مرو را متصرف شدند. البته آن ها از سال ۱۲۶۲ خ (۱۸۸۳ م)، کارهای اولیه را برای اشغال مرو، آماده کرده بودند. در همین سال، حاکم نظامی عشق آباد، یک دژ نظامی در دشت تجن برپا کرد. تجن در میانه ی راه عشق آباد - مرو قرارداد. رسیدن پای روسیان به تجن، باعث ترس مردم مرو شد:^{۲۵}

اهالی مرو در مرحله‌ی نخست که از نزدیک شدن روس‌ها آگاه شدند، عده‌ی زیادی جمع شدند که از آن‌ها جلوگیری کنند؛ اما همین که دیدند، روس‌ها از تجن تجاوز نمی‌کنند، ترس آن‌ها ریخت.

اما ناگهان، بادغیس را مورد آفند قرار دادند و آن‌جا را اشغال کردند: ^{۲۶}

همین‌طور روس‌ها در بادغیس برای خود، جاهایی انتخاب نموده‌اند و چندان به درازا نخواهد کشید که روس ناگهان، آن‌جا را هم تصاحب کنند.

چنان‌که گفته شد، پیش از آن‌که روس‌ها، مرو را اشغال کنند، رابطه خراسان با مرو را بریده بودند و در نتیجه دولت ایران که همیشه مرو را بخشی از ایران می‌دانست، نتوانست کاری انجام دهد. انگلیس‌ها، با جداکردن هرات از ایران، به‌گونه عملی راه مطمئن و قابل دست‌رسی سرزمین‌های خوارزم و فرارود را، به روی ایران بسته بودند.

هنگامی‌که روس‌ها، دست‌اندرکار اشغال مرو شدند، انگلیس‌ها از این‌که اشتباه بزرگی را مرتکب شده بودند و با دشمنی با ایران، کوشیدند تا دست ایران را از مناطق خوارزم و فرارود، کوتاه کنند، پشیمان شده بودند؛ اما دیگر کار، از کار گذشته بود.

از رسیدن پای روس‌ها به مرو، انگلیس‌ها وحشت کردند و وسیله‌ی وزیر مختار خود در پترزبورگ از روس‌ها، توضیح خواستند. ترس انگلیس‌ها از این بود که با تصرف مرو، آن‌ها مدعی «کوه بابا» خواهند شد که تا هرات بیش از چند فرسنگ نیست.

از این‌رو، به دستور لندن وزیر مختار این کشور در پترزبورگ، از دولت روسیه توضیح خواست. روس‌ها پاسخ دادند که فرماندهان محلی بدون اجازه‌ی امپراتور این کار را کرده‌اند و افزوده بودند که اشغال مرو، به خواهش اهالی بوده و آن‌ها به میل و اراده‌ی خود، تبعیت دولت امپراتوری روس را پذیرفته‌اند.

هنوز گفت‌وگو بر سر مرو ادامه داشت که روس‌ها، سرخس را نیز اشغال کردند. روس‌ها در پی آن بودند که پس از اشغال سرخس، جلگه‌ی آبادان میان دو رودخانه را نیز، تصرف کنند.

انگلیس‌ها پس از اشغال مصر و سودان، دوباره متوجه‌ی رویارویی روس‌ها شدند. آن‌ها به حیل‌های قدیمی خود رو آوردند و به امیر افغانستان گفتند که مدعی این مناطق شود و خود به عنوان حکم (مانند مساله سیستان و بلوچستان) وارد شدند و خواستار آن شدند که مرزهای افغانستان در این منطقه، تعیین گردد.

روس‌ها با این کار موافقت کردند؛ اما به پیش‌رفت در این مناطق ادامه دادند و با اشغال پل خاتون، متوجه مرغاب شدند. کشمکش میان روس‌ها به نمایندگی ترکمن‌ها و انگلیس‌ها به نمایندگی افغان‌ها، به درازا کشید تا این‌که روس‌ها در دهم فروردین‌ماه ۱۲۶۴ (۳۰ مارس ۱۸۸۵)، به پنج ده حمله کردند و با در هم شکستن نیروهای افغان در پنج‌ده، انگلیس‌ها را که به عنوان حکم به آن‌جا آمده بودند، فراری دادند. انگلیس‌ها، با پرداخت پول‌های گزاف به سواره‌ی ایل جمشیدی، خود را از معرکه رهانیدند.

انگلیس‌ها، پنجاه سال کوشیدند تا هرات را از ایران جدا کردند و با پیوند دادن آن به دیگر سرزمین‌های ایرانی کابل و قندهار، واحد سیاسی تازه‌ای خلق کردند.

میان ایران و کابل و قندهار و هرات دیوار جدایی کشیدند و اکنون، واحد پوشالی که خلق کرده بودند، از سوی روس‌ها، مورد تهدید قرار گرفته بود.

در سال ۱۸۸۱ م (۱۲۶۰خ)، روس‌ها عشق‌آباد را اشغال کردند و به دنبال آن دشت آخال^{۳۷} را

اشغال کردند و قرارنامه جدایی سرزمین‌های خوارزم و فرارود را به ایران تحمیل کردند.

در سال ۱۸۸۳ م (۱۲۶۲خ) جلگه‌ی تجن را اشغال کردند و در سال ۱۸۸۴ م (۱۲۶۳خ) مرو و

سپس سرخس را نیز تصاحب کردند.

روس‌ها، هم‌زمان با پیش‌رفت در آسیای میانه، دست به کشیدن راه‌آهن در این منطقه زدند،

تا بهتر بتوانند، نیروهای خود را جابجا کنند و سلطه‌ی خود بر این سرزمین‌ها، پایدار سازند.

پی‌نوشت‌های گفتار هفتم

- ۱- چکیده‌ی تاریخ تجزیه‌ی ایران - ر ۸۹
- ۲- تاریخ روابط خارجی ایران ... - رر ۲۸۴ - ۲۸۳
- ۳- چکیده‌ی تاریخ تجزیه‌ی ایران - ر ۸۹
- ۴- تاریخ روابط خارجی ایران ... - ر ۲۸۴
- ۵- همان
- ۶- چکیده‌ی تاریخ تجزیه‌ی ایران - پیوست شماره یک (راهبرد پتر) - رر ۱۷-۱۳
- ۷- روس و انگلیس در ایران از ۱۸۶۴ تا ۱۹۱۴ - ر ۷ (برگرفته از اسناد وزارت امور خارجه‌ی انگلیس ۱۲۰۲ / ۶۵ مکاتبات ۱۸۶۴ تا ۱۸۸ اقدام‌های روسیه در آسیای مرکزی و روابطی آن با افغانستان) / ایران در برخورد با استعمارگران از آغاز قاجاریه تا مشروطیت - ر ۵۴
- ۸- همان / رر ۵۵ - ۵۴
- ۹- انگلیس و روس، این اندیشه را در سال ۱۹۰۷ با بخش کردن ایران به سه منطقه‌ی نفوذ روسیه در مال، انگلیس در جنوب و دولت ایران در مرکز (به‌عنوان حایلی میان دو منطقه‌ی نفوذ، برپایه‌ی پیمانی عملی کردند که با ایستادگی دیرانه مردم و مجلس شورای ملی، جراید و ... ناکام ماند.
- ۱۰- تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس ... - ج ۳ - ر ۸۰۸
- همان - ر ۸۰۹ / 321, volum 2, op. cit. Rawlinson, 11-
- ۱۱- تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس ... - ج ۳ - ر ۸۱۰
- ۱۲- همان - ر ۸۲۰
- ۱۳- همان - ر ۸۲۱
- ۱۴- عین الوقایع - ر ۱۸۹ / تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس ... - ج ۳ - ر ۸۷۹
- 16- Curzon, op. cit ; Vol. II , P. 586
- کرزن می‌گوید، درباره‌ی درستی این مساله، نمی‌توانم چیزی بگویم
- ۱۷- تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس ... - ج ۳ - ر ۸۸۳، برگرفته از کتاب: جنگ تراکمه یا ترکستان در جلد دوم - ر ۲۹۶ - نوشته‌ی جنرال گردوکوف.
- ۱۸- تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس ... - ج ۳ - ر ۸۸۴
- ۱۹- همان
- ۲۰- از گزارش لردفرین در چهارم فوریه ۱۸۸۰ (۱۵ بهمن ۱۲۵۸) وی از سال ۱۸۸۴ تا ۱۸۸۸ فرمان‌روای کل هندوستان بود. تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس ... - ر ۸۸۵ برگرفته از: تاریخ زندگی سالزبوری - جلد دوم - ر ۳۷۷
- ۲۱- همان - ر ۸۹۲
- ۲۲- چکیده‌ی تاریخ تجزیه‌ی ایران - ر ۹۳
- ۲۳- تاریخ روابط خارجی ایران ... - ر ۲۸۷
- ۲۴- همان

25- The Rusians at the Gate of Heart, by C. Maruin, P . 32 /

تاریخ روابط سیاسی ایران وانگلیس ... - ج ۴ - ر ۱۰۷۶

۲۶- همان

۲۷- آخال تکه، نام شهرستانی از سرزمینی‌های خوارزم و فرارود (آسیای میانه) که در سال ۱۸۸۱ م (۱۲۶۱ خ) به دست روس‌ها افتاد. این شهرستان، بخش‌های اتک (مرکز آن دهکده کاخکه) و درون (مرکز دهکده‌ی باخارون) ، را شامل می‌شد. از سال ۱۸۹۰ م (۱۲۶۹ خ) این شهرستان، به نام عشق‌آباد (اشک‌آباد) معروف است.

آخال که نام تازه‌ای است، به واحدهایی گفته می‌شود که بر دامنه‌ی شمالی کوپت‌داغ و کوردن داغ قرار گرفته است. تکه اشاره به ترکمان‌های تکه است.

جغرافیایانوسیان دوره‌ی اسلامی برای این ناحیه که مردمانش ایرانی بودند و در فن آبیاری مهارت داشتند، نام ویژه‌ای نگفته‌اند. در آن زمان، شهر نسا که اکنون ویرانه است و دژ شهرستان (در سه فرسنگی شمال نسا) و دژ فراوه (افراوه) ، نزریک قزل‌آورت کنونی، در همین ناحیه بوده است. در سده‌های دهم و یازدهم خورشیدی (۱۶ و ۱۷ میلادی) و در اثر تاخت و تارهای ازبکان و از میان رفتن شبکه‌های آبیاری، این سرزمین ویران شد. در این دوره ، از درون نیز یاد شده است. پس از اشغال این ناحیه از سوی روس‌ها، عشق‌آباد و قزل‌آورت، بنا شده است.

(برگرفته از : دانش‌نامه ایران و اسلام - زیر نظر احسان یارشاطر - جلد ۱ - صص ۳۸ - ۳۷)

قرارنامه‌ی آخال

این قرارنامه مابین دولتین ایران و روس در باب تعیین حدود در طرف شرقی بحر خزر در طهران به تاریخ ۲۳ آذرماه ۱۲۶۰ (۱۴ سپتامبر ۱۸۸۱) منعقد و تصدیق‌نامه‌جات در ۱۱ تا ۲۳ فوریه ۱۸۸۲ میلادی (۲۲ بهمن تا ۴ اسفند ۱۲۶۰) مبادله گردید.

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

چون اعلیحضرت شاهنشاه ایران و اعلیحضرت امپراطور کل ممالک روسیه لازم دیدند که در طرف شرقی بحر خزر سرحد ممالک خود را از روی دقت معین کرده و موجبات آسودگی و امنیت آن‌جاها را فراهم نمایند چنین صلاح دیدند که روی حصول این مقصود قراردادی منعقد دارند معهدا وزراءمختار خود را از این قرار معین داشتند.

از طرف اعلیحضرت شاهنشاه ایران سعیدخان مؤتمن الممالک وزیر امور خارجه و از طرف اعلیحضرت امپراطور کل ممالک روسیه ایوان زینوویف، (Ivan Zinvoiv) وزیر مختار و ایلچی مخصوص در دربار دولت علیه وزراءمختار مزبور از این که اختیار نام‌های خود را مبادله نموده و آنرا موافق قاعده و مرتب به ترتیبات شایسته یافتند در فصول ذیل متفق‌الرأی شدند.

فصل اول - در طرف شرقی بحر خزر سرحد بین الممالک ایران و روس از قرار تفصیل ذیل خواهد بود از خلیج حسینقلی الی چات سرحد بین‌الدولتین به مجرای رود اترک است از چات خط سرحدی در سمت شمال شرقی قلل سلسله کوه‌های سنکوداغ و ساکریم را متابعت کرده و بعد در سمت شمال به طرف رود چندر متوجه شده و در چقان قلعه به بستر رود مزبور می‌رسد. از این‌جا در سمت شمال قلل کوه‌هایی که فاصل دره چندر و دره سومبار است متوجه شده و در سمت شرقی قلل کوه‌های مزبور را متابعت کرده و بعد به طرف بستر رودخانه سومبار حرکت و در ملتقای رود مزبور با نهر آج آقایان فرودمی‌آید. از این نقطه اخیر به طرف شرقی بستر رود سومبار خط سرحد محسوب می‌شود الی خرابه‌های مسجد دادیانه الی قلل کوه کوپت‌داغ خط سرحدی راهی است که به درون ممتد است پس از آن خط سرحدی در امتداد قلل مزبور به سوی جنوب شرقی حرکت می‌کند ولی نرسیده به انتهای تنگه گرماب به طرف جنوب برگشته و از سر کوه‌هایی که فاصل دره سومبار و سرچشمه‌ی گرماب است گذشته و بعد متوجه به سوی جنوب

شرقی شده از قلل کوه‌های میز نو و چوب بست عبور کرده راهی را که در گرماب به رباطمی رود در محلی ملاقات می‌کند که در یک ورستی شمال رباط است چون به این محل رسید خط سرحدی از قلل کوه‌های الی قلل کوه دالانچه کشیده شده پس از آن از شال قلعه خیرآباد گذشته و در سمت شمال الی حدود گوک گتل ممتد شده و از حدود گوک گتل به در بند رود فیروزه متوجه و در بند مزبور رادر شمال ده فیروزه تقاطع می‌کند و از این جا در سمت جنوب شرقی متوجه به قلل کوه‌هایی می‌شود که از طرف جنوب وصل به دره است که راه عشق‌آباد و فیروزه از آن عبور می‌کند و پس از آن که قلل کوه‌های مزبور را الی اقصی نقطه شرقی متابعت نمود خط سرحدی به شمالی‌ترین قلعه کوه اسلم گذشته و در سمت جنوب شرقی این کوه‌ها را طی کرده و بعد شمال قریه‌ی کلته چنار را دور زده به محل اتصال کوه‌های زیر کوه و قزل داغ می‌رسد، از این جا خط سرحد در سمت جنوب شرقی از قلل سلسله زیر کوه کشیده می‌شود تا این که بدره رود بابادورماز برسد بعد از وصول به این محل به طرف شمال حرکت کرده و در راهی که از کاورس الی لطف‌آباد ممتد است به جلگه می‌رسد به طوری که قلعه بابا دورماز در شرق این خط واقع شود.

فصل دوم - چون در فصل اول این قرارداد نقاط عمده خط سرحدی بین متصرفات ایران و روس معین شده است طرفین معاهدین کمیسرهای مخصوص مأمور خواهند نمود که خط سرحد را در محل به طور صحیح ترسیم کرده و علامات را نصب نمایند زمان و محل ملاقات کمیسرهای مزبور را طرفین معاهدین بالاتفاق معین خواهند نمود.

فصل سوم - چون قلعت‌جات گرماب و قلقلاب واقع در دره‌ی رودی که آبش اراضی ماوراء بحر خزر را مشروب می‌کند در شمال خطی واقع است که به موجب فصل اول سرحد بین متصرفات طرفین است دولت ایران متعهد می‌شود که قلاع مزبور را در ظرف یکسال از تاریخ مبادله این قرارنامه تخلیه کند ولی دولت علیه حق خواهد داشت که در ظرف مدت مزبوره سکنه گرماب و قلقلاب را به مملکت خود مهاجرت دهد از طرف دیگر دولت روس متقبل می‌شود که در نقاط مزبوره استحکامات بنا نکرده و خانواده ترکمنی در آن جا سکنا ندهد.

فصل چهارم - چون منبع رود فیروزه و منابع بعضی رود و انهاری که ایالت ماوراء بحر خزر متصله به سرحد ایران را مشروب می‌کند در خاک ایران واقع شده است دولت علیه متعهد می‌شود که به هیچ وجه نگذارد که از منبع الی محل خروج از خاک ایران در امتداد رود و انهاری مزبوره قراء جدیدی تأسیس شده و به اراضی که بالفعل زراعت می‌شود توسعه داده شود و نیز برای اراضی که فعلا در خاک ایران مزروع است بیش از آن مقداری که لازم است نگذارد آب استعمال کنند.

محض این که این شرط به طور صحیح اجرا و بدون تعطیل و تعلل رعایت شود دولت ایران متقبل می‌شود که به قدر لزوم مأمورین صحیح برای این امر معین کند و به کسانی که از مدلول آن تخلف می‌ورزند سیاست سخت دهد.

فصل پنجم - محض ترقی و پیشرفت مناسبات تجارتي مابین ایالت ماوراء بحر خزر و ایالت خراسان طرفین معاهدین متقبل می‌شوند که در باب ساختن راه‌های عرابه‌رو که برای مراودات تجارت بین ایالات مذکوره مناسب بوده‌باشد حتی‌الامکان زودتر فی‌مابین قراری دهند که مستلزم نفع جانبین باشد.

فصل ششم - دولت ایران متعهد می‌شود که در تمام امتداد سرحد استرآباد و خراسان اخراج هر نوع اسلحه و آلات جنگی را از مملکت ایران به‌طور سخت ممنوع دارد و نیز تدبیرات لازمه را به عمل آورده نگذارد که به‌تراکمه که در خاک ایران ساکن هستند اسلحه برسد کارگذاران سرحدی دولت‌علیه درباره اشخاص که از طرف روسیه مأموریت منع خروج اسلحه از حدود ایران دارند کمال مساعدت و همراهی را منظور خواهند داشت.

دولت روس هم متقبل می‌شود که نگذارد اسلحه و آلات جنگی از روسیه به تراکمه که در خاک ایران متوقفند برسد.

فصل هفتم - محض مراقبت اجرای شرایط این قرارداد و برای مواظبت حرکات و رفتار تراکمه که مجاور ایران هستند دولت روس حق خواهد داشت که به نقاط سرحد ایران مأمور معین کند. مأمورین مزبور در مسایلی که راجع به حفظ انتظام و آسودگی صفحات مجاور متصرفات دولتی است واسطه بین کارگذاران طرفین خواهد بود.

فصل هشتم - تمام تعهدات و شرایط مندرجه عهدنامه‌جات و قرارنامه‌هایی که مابین طرفین معظمین منعقد شده است به قوه خود باقی خواهد ماند.

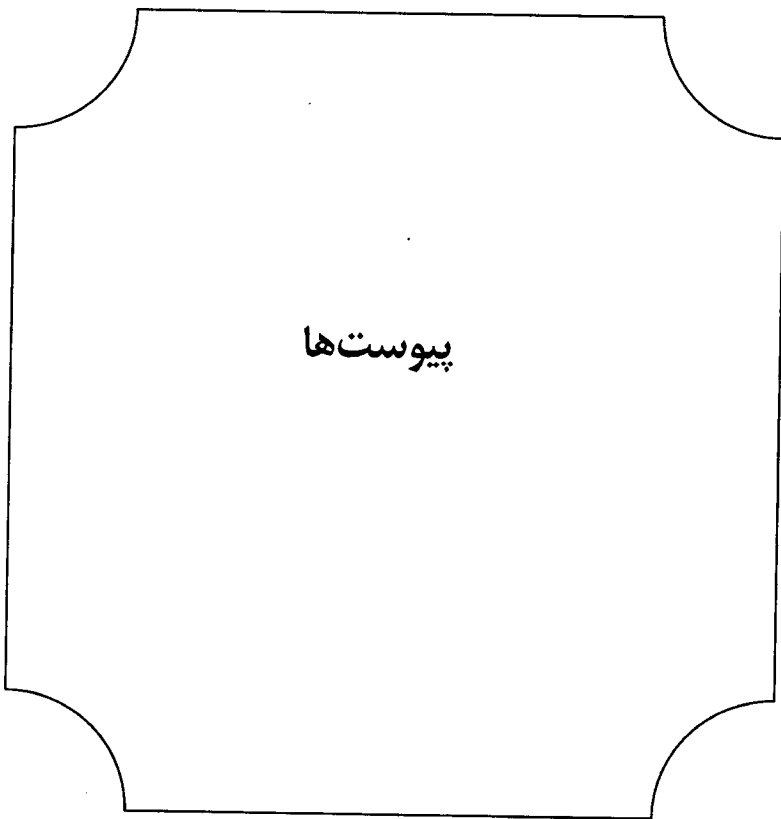
فصل نهم - این قرارنامه که به دو نسخه نوشته شد و به امضاء و مهرورزای مختار طرفین رسیده است به تصویب و تصدیق اعلیحضرت شاهنشاه ایران و اعلیحضرت امپراطور روس خواهد رسید و تصدیق نامجات در ظرف چهارماه و حتی‌الامکان زودتر در تهران مابین وزراء مختار طرفین مبادله خواهد شد.

در طهران ۹ دسامبر مسیحی ۱۸۸۱ [۱۴] دسامبر میلادی [مطابق ۲۲ محرم ۱۲۹۹ ۲۳] آذر [۲۳ آذر ۱۲۶۰]

امضاء: میرزا سعیدخان

امضاء: ذی‌نویف

برگرفته از: تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس - ج ۴ - رر ۹۱۳ - ۹۱۱ / معاهدات و قراردادهای تاریخی دوره ی قاجاریه - رر ۴۱۰ - ۴۰۷ / چکیده ی تاریخ تجزیه ی ایران - رر ۱۰۰ - ۹۶



پیوست‌ها

قرارنامه‌ی سردار کهن دل خان و پسرش سلطان علی خان مظفرالدوله

در باب قندهار

[ذیحجه ۱۲۶۰ هجری قمری برابر با شهریور - مهر ۱۲۳۲ خورشیدی/

سپتامبر - اکتبر [۱۸۵۳]

بنده درگاه جهان پناه کهن دل خان سردار با اقتدار قندهار نظر به این که همیشه چشم داشت و امید مرحمت به دولت علیه ایران داشت و دارم و برای اطمینان اولیای دولت علیه ایران صانهاالله تعالی عن الحدثان به ارادت و نوکری خود در خدمت دولت علیه فقرات مسطوره ذیل را قرار می‌دهد:

اولا چنان که از قدیم الایام قندهار تابع دولت علیه ایران بوده بعد از این کماکان از نوکری و خدمت و تبعیت این دولت انحراف و عدول ننماییم و هر چه فرمایش و اطاعت اولیای این دولت علیه باشد بدون تعلل قیام و اقدام نماییم و خود را بسته و متعلق به این دولت بدانیم و خود را در زیر حمایت این دولت دانسته و می‌دانیم و هر کدام از سرداران افغانستان که خواسته باشند با دولت علیه ایران مخالفت نمایند این بندگان به اجازه اولیای دولت در مقام طرد و منع آن برآییم و به هر طور اولیای دولت ابد مدت دستورالعمل بدهند رفتار نماییم و مغایرت نکنیم.

ثانیا آنکه از فرستادن پیشکش و عریضه و آدم فرستادن و عرض حالات و امورات خودمان به اولیای دولت علیه کوتاهی ننماییم و اولیای دولت را خودمان همیشه مستحضر سازیم و روی خدمت و تبعیت به این دولت ابد مدت و از جمیع دول احتراز و تبری خواهیم داشت و آن چه سرداران قندهار بدون اذن و اجازه دولت ایران از خاک خود تجاوز نمی‌نماییم و هرگاه هراتی از خاک خود بخواهد بگذرد و داخل خاک و نواحیات ما بشود امنای دولت آن‌ها را ممانعت نماید و همچنین هرگاه سرداران کابلی بخواهند از خاک خود تجاوز نمایند و داخل خاک ما بشوند از جانب دولت جاوید مدت باید تنبیه شوند و تخلف و تجاوز نکنند بر منزل و حد خود باشند پیشتر قدم نگذارند.

ثالث آن که دولت علیه ایران با هر دولتی جنگ یا صلح داشته باشند این‌بندگان در صلح شریک و در جنگ رفیق دولت هستیم و موافق سایر تبعه‌دولت علیه ایران می‌باشیم. رابع آن که هر وقت ضرور شود و از دولت علیه اظهار و اعلام شود و قشون برای دولت ضرور شود از فرستادن قشون به قدری که لازم باشد مضایقه ننماییم باید از جانب امنای دولت وجه نعلبندی مقرر شود که به‌رکاب همایون حاضر شوند بعد از احتیاج دولت معاودت نمایند و نیز قرار می‌دهند کمترین بندگان که سرداران قندهار می‌باشیم که مطلقاً و اصلاً به‌دولت انگلیس مرادده ننماییم و بعداً قشونی با توپخانه هر چه ضرور داشته‌باشیم از دولت علیه ایران بخواهیم و از دولت‌های دیگر ابداً معلم برای فوج یا سرباز نگاه نداریم و ان‌شاءالله تعالی ابدالاباد این قرارداد برقرار خواهد ماند که از جانب اعلیحضرت شاهنشاه دولت ایران نسلاً بعد نسل نسبت به مایان مرحمت و التفات و نگاهداری شود و از جانب سرداران قندهار نسلاً بعد نسل خدمتگذار دولت ایران خواهند بود و مطلقاً دولت دیگر را نخواهند شناخت.

تحریرا فی شهر ذیحجه ۱۲۶۹ [شهریور - مهر ۱۲۳۲ خورشیدی

پیوست شماره شش

سواد کاغذی که به شارژدافر روس نوشته شده

[درباره هرات]

[پنجم ربیع‌الثانی ۱۲۷۲ برابر با ۲۴ آذرماه ۱۲۳۴ / ۱۵ دسامبر ۱۸۵۵]

از اقرار نوشته‌جات و اخبار صریحه که به اولیای این دولت می‌رسد امیردوست محمدخان از کابل با جمعیت و استعداد و توپخانه به عزم تصرف قندهار حرکت کرده در سیم شهر ربیع‌الاول وارد آن جا شده و آن ملک را متصرف گشته و در شرف حرکت به سمت هرات نیز بوده است. بنابر خبر مزبور خیلی محتمل است که اگر تا حال هرات را متصرف نشده باشد لامحاله داخل خاک آن جا شده است.

چون قطع نظر از ملاحظات دیگر دولت علیه ایران موافق رسم و قرارداد قدیم بر خود واجب می‌داند که به جهت حفظ انتظام داخله خراسان و سایر ولایات و حدود ایران نگذارد که از خارج به استقلال حکومت هرات خللی برسد و نیز این معنی از جمله قرارهای سابق این دولت است که هر وقت از حکام کابل و قندهار و سایر به عزم تعرض به حکومت هرات یا تملک بیاید قشون و استعداد کافی از جانب دولت علیه به هرات رفته رفع تعرض آن‌ها را نماید. لهذا اولیای این دولت بی‌هیچ ملاحظه بدون اینکه مدخلیت به اعانت یا اهانت احدی داشته باشد. و اما خللی بر بی‌طرفی این دولت نه نسبت به کل دول هم عهد دوست دارد برساند. فقط برحسب قرارداد سابق و حفظ انتظام حدود خراسان و آن صفحات از دست‌اندازی افغان و ترکمان و قصد دفاع‌لا علاج شدند که قشون و استعداد کافی برای اجرای مقصود مزبور به خاک‌هرات مأمور نمایند.

به جهت اطلاع آن جناب لازم آمد که بالصراحه مقصود حقیقی اولیای این دولت در ضمن این مراسله قلمی و اظهار و از بقای بی‌طرفی به حالت اصلیه خود و مدخلیت نداشتن این مشاغل در خاک هرات به دولت بهیه روسیه با سایر دولت متحابه مجدداً تکرار شود امری است که فقط راجع بر خود دولت علیه ایران است.

تحریر فی پنجم شهر ربیع‌الثانی ۱۲۷۲ [۲۴ آذرماه ۱۲۳۴]

بیوست شماره هفت

صورت مراسله‌ای که به مأموران دولت علیه در خارجه درباره اطلاع از احوال خراسان و افغانستان نوشته شده است.

بعد از آنکه در ماه ربیع‌الثانی ۱۲۷۱ (دی ۱۲۳۳) فوجدارخان آدم‌انگلیس به کابل آمد و امیردوست محمدخان امیرکابل را به دوستی دولت‌انگلیس دعوت کرد. غلام حیدرخان پسر او را در ماه رجب ۱۲۷۱ (فروردین ۱۲۳۴) به پیشاور بردند و اظهار دوستی باو کردند. امیردوست محمدخان رادر برابر دولت علیه ایران علیحده برانگیختند. چنان چه اکنون در نوشتجات خود همه جا خود را دولت علیه می‌نویسد و به اقسام بی‌ادبانه کاغذ به اولیای دولت می‌نویسد. در این اثنا در سیزدهم محرم ۱۲۷۲ (سوم مهر ۱۲۳۴ / ۲۵ سپتامبر ۱۸۵۵) سردار کهندل خان وفات یافت و میان اولاد او بنای مخالفت و مخاصمت شده امیردوست محمدخان فرصت غنیمت دانسته با قشونی زیاده‌از حوصله مملکت خود عنان عزیمت به جانب قندهار معطوف ساخت. اولادکهندل خان هم هر یک علیرغم دیگری پشت به اقبال نموده به استقبال شتافتند و او را به احترام تمام در چهارم ماه ربیع‌الثانی ۱۲۷۲ (۲۳ آذر ۱۲۳۴) وارد قندهار نمودند. چون ورود به قندهار و تصرف آن دیار بسیار در نظرش سهل و آسان نمود ابقا به آن نموده به جهت پادشاهی افغانستان مصمم گشته تصمیم هرات نمود و در مقام تهیه و تدارک آن جا برآمد. اهالی هرات از این معنی مطلع گشته شاهزاده محمدیوسف و سایر رؤسا و علمای افغانه و اعیان و ارکان ولایت عریضه‌ای به اولیای دولت معروض داشته به جهت دفع شرکابلی از دولت علیه اعانت و استمداد جستند و بخصوصه مستدعی شدند که سام خان ایلخانی با جمعیتی به شهر برود و سایر افواج و توپخانه و قورخانه در خارج موجود و آماده باشد که لدی الحاحه دفع شر نمایند اولیای دولت علیه ایجابا لمسئولهم امر و مقرر فرمودند که مقرب الخاقان سام خان ایلخانی با معدودی به هرات بروند و نواب والاحسام السلطنه در جام و با خزر توقف نمایند. بعد از آن که ایلخانی در هفتم جمادی الثانی ۱۲۷۲ (۲۵ بهمن ماه ۱۲۳۴) به هرات رفت در اول ورود او را اکرام کردند و در ارک نو منزل دادند لکن بعد از آن که امیردوست محمدخان در قندهار از آشنا و بیگانه و قوم و خویش و قاضی و ملا هر کس بود بر احدی رحم نیاورد و آن چه خواست کرد مردم هم از او وحشت برداشتند و اولاد سردار کهندل خان از قندهار فراری و متواری شده لوای مخالفت برافراشتند. از هراتی هم بعضی برای خودفرجه‌ای یافتند و برخی به مناسبت مجانست افغانیت در باطن فرستاده

بامیردوست محمدخان ساختند با این اطمینان عذر ایلخانی را از ارک هرات خواسته به باغ شاه فرستادند چند روزی در آن جا ماند حضرات به آن قناعت نکرده از آن جا هم عذر خواسته به کلاته کاشی که دو فرسخی شهر است رفت پس از آن تحریک کردند که جهال اجماعاً بر سر ایلخانی بریزند و او و همراهانش را مقتول سازند. ایلخانی پیشتر مخبر شده آدم فرستاد پاشاخان سرتیپ را که با قشون در کوهویه بود اخبار نمود او به ایلغار آمده خود را به ایلخانی رسانیده به اتفاق ایلخانی معاودت نمود و در معاودت از غوریان اهالی غوریان اظهار یابیگری کردند و سر راه آن‌ها بیرون آمدند. این قشون همراه پاشاخان هم باین طور دیده غوریان را محصور ساختند. در ایام محاصره رؤسای هرات تدبیری اندیشیده شاهزاده محسن و سردار احمدخان اسحق زایی و جمعی از خوانین و رؤسای افغانیه را با دو هزار سوار به ایلغار به کمک غوریان فرستادند. نواب‌الاحسام السلطنه این حرکات را از افغانه مشاهده نموده خود با قشون به دور غوریان آمده و سامخان ایلخانی را با دو هزار سوار جلوسردار احمدخان و شاهزاده محسن فرستاده در راه به یکدیگر برخوردند. پس از مجادله قشون افغان فرار کرده محمدحسن خان و امیرمحمدخان و شصت نفر از سوار هراتی گرفتار و اسیر شدند. از آن طرف هم غوریان در ۲۴ رجب ۱۲۷۲ (۱۱ فروردین ۱۲۳۵) به تصرف قشون دولت علیه درآمد سردار مجیدخان افغان که حاکم غوریان بود دستگیر گردید. بعد از آنکه نواب و الاحسام السلطنه خود سری‌های آن‌ها را آن طور دیده با بودن ایل امیردوست محمدخان دشمنی در قندهار را که از جای دیگر هم تحریک و اطمینان داشته منافی حزم و عقل دانست که هرات را به آن حالت گذاشته معاودت نماید لهذا بطرف هرات رفت. در غره شعبان ۱۲۷۲ / ۱۸ فروردین ۱۲۳۵ / ۷ آوریل [۱۸۵۶] وارد دور هرات گردیده در دروازه هرات معسکر ساختند. اهل هرات بعضی طالب خدمتگزاری و قلیلی به سبب مجانست با افغانیت به دعوت امیردوست محمدخان یکدل شدند. طایفه افغان به ستوه آمده شاهزاده محمد یوسف و برادرش را جمعی از افغانه دیگر که میل به خدمتگزاری دولت علیه داشتند از شهر بیرون کردند. لکن نواب والا با قشون جمعیت هراتی را حصاری نموده و خود در کمال استقلال هستند و از قراری که خبر رسید به واسطه گرانی و عدم آذوقه و قطعی در شهر چنان می‌نماید که عما قریب خبر فتح برسد و نتوانسته خودداری کنند. چنانکه امروز آدم میرعلم خان پسر امیر قاین رسید که لاش و جویین و قلعه‌گاه و محالات آن‌ها را که جزو قاین و از ولایت خراسان بود و در سنوات سابقه افغانه دست بر روی آن‌ها انداخته بودند و در این دولت هم چون خدمت می‌کردند دولت متعرض نشد این اوقات میرعلم خان آن‌جا را تصرف کرده و در

جميع آنها از سربازفوج شقاقي و تفنگچي قايني ساخلو گذاشته خود نيز با عالي‌جاه رحمت‌الله‌خان سرهنگ در آن‌جا هستند.

اما از اين حرکات و رفتار اميردوست محمدخان و افاغنه به طور وضوح و شهود بر هرذی شعور مشهود می‌شود که اين حرکت به اغوای دولت انگليس است چرا که اولاً موافق قرارنامه و عهدنامه دولتی نيست با افغانستان مرادهمو مداخله داشته باشند در اينجا مداخله کردند که عهد بستند. ثانياً به محض عهد بستن و حصول اطمینان که غلام حیدرخان رفت و برگشت و مستر موره‌اين جا بنای بدرفتاری و بهانه‌جویی را گذاشت که از آن روز ساعت به ساعت به بدرفتاری خودافزود تا در روز سه‌شنبه نهم ماه ربیع‌الاول ۱۲۷۲ [۲۸ آبان‌ماه ۱۲۳۴ / ۱۹ نوامبر ۱۸۵۵] به جهت طفره زدن از سوال و جواب این‌فقره در اينجا مستر موره بیرق خود را خوابانید و رفت و در چهارم ربیع‌الثانی ۱۲۷۲ [۲۳ آذر ۱۲۳۴ / ۱۴ دسامبر ۱۸۵۵] امیرادوست محمد خان، ۴دوست محمد خان و او رادعوت به دولت انگليس کرد. با ملاحظه اين احوالات البته بر اولیای دولت‌عليه لازم است تا ممکن است بهر نحو کار رفع اين مفاسد را از طرف افغانستان بکنند و با اين که بدیهی است اميردوست محمدخان با معاهده‌انگليس اگر مالک هرات هم بشود حالت او با دولت عليه ايران چه خواهدبود. البته اولیای دولت دست از اين فقره برنخواهد داشت و مهم‌امکن درمقام رفع اين مفاسد هستند.

۱- روز سه‌شنبه برابر با ۱۰ ربیع‌الاول ۱۲۷۲ هجری قمری می‌باشد.

برگرفته از: چکیده تاریخ تجزیه‌ی ایران - رر ۳۱۶ - ۳۱۳

پیوست شماره هشت

سواد کاغذهای شاهزاده محمدیوسف

فدای حضور مبارکت شوم - احوالات به قراری است که امیردوست محمدخان به تقویت انگلیس از قراری که چاپارهای فدوی از قندهار رسیدند در سیم شهر ربیع الاول ۱۲۷۲ [برابر با ۲۲ آبان ۱۲۳۴ / ۱۳ نوامبر ۱۸۵۵] امیردوست محمدخان داخل قندهار را تصرف نمود. دوازده هزار سوار و سرباز دارد و دوازده عراده توپ. دو روز آدم‌های فدوی در میان اردوی امیر بوده و مشخص و معین آمده. حرف مردم این بوده که به تحریک دولت بهیه‌مأمور هرات می‌باشد. از صاحبان انگلیس یک نفر همراه امیر هست. درسیزدهم شهر حال [ربیع‌الاول ۱۲۷۲ برابر با ۲ آذر ۱۲۳۴] خبر به هرات رسید. ایوم که شانزدهم شهر ربیع‌الاول ۱۲۷۲ (برابر با ۵ آذر ۱۲۳۴) می‌باشد چاپار روانه مشهد شد که اخبار را خدمت فرمانفرما عرض کند.

فدایت شوم - امر هرات پر مغشوش و ضایع می‌باشد. چهارسال است که سوار و سرباز هرات سیدمحمدخان حبه و دیناری نرسانیده. یک من قورخانه، یک دانه تفنگ نداریم. گندم سه من یک قران است. از آمدن امیرخیلی مردم هرات پریشان شده‌اند. اگر امیر آمد و تقویت دولت ایران از لشکرو توپخانه و قورخانه و تنخواه نقد نرسید ولایت از دست رفت عرض کردم خدمت فرمانفرما که ده هزار تومان نقد ده روزه به دست یک نفر آدم معتبری روانه فرمایند. اگر امیر از قندهار حرکت نمودند بدهد تنخواه را به سوار و پیاده هرات. اگر نیامد سپرده نزد خود آن شخص باشد. اگر چه مشخص می‌آید امیر بر سر هرات.

فدایت شوم - بفرمایید قشون زود بیاید در جام با تنخواه و قورخانه زود به ما برسانند که بی جهت خدمت‌ها به هدر نرود. معلوم است اگر خدای نخواست هرات رفت کار مشهد و سرحدات مشهد ضایع خواهد شد. صاحب اختیارید. فدوی که دو روز است آرام ندارد. در فکر برج و خندق و به میان سوار گرفتار است. البته البته زود تنخواه التفات نمایند هرات را به ده هزار تومان سودا نکنید که مردم پریشان می‌باشند. زیاده مایوس می‌باشند. خیلی خیلی التفات سر کار بندگان اعلی دیر رسید به هرات. مردم چنان تصور کردند که دولت... (جمله ناقص مانده است)

قربانت شوم - قرار چاپاری هرات را تا مشهد عرض کردم. خدمت نواب اشرف والا فرمانفرما که دو روز خبر هرات در مشهد و خبر مشهد به هرات برسد.

فدایت شوم - دستورالعمل هرات را البته به سرکار فرمانفرما بدهند که دشمن نزدیک است و راه طهران دور. زیاده پریشانم. از دست تنگی مردم طالب دینارند. بی دینار کار به راه نمی‌رود. فکر درستی بفرمایید که هرات مثل مرو نشود، اگر خدای نخواستہ تقویت نخواهند فرمود زود مرا اطلاع بفرمایند که جان خودم به هدر نرود مردم هرات ابدًا راضی به دوست محمدخان نیستند. اشخاصی که بودند همه را از شهر اخراج نمودم رفتند. سابق بر این نواب اشرف والا فرمانفرما نوشته بودند که حکم دولتی رسید. از جناب صدراعظم حکم شد که در وقت ضروری هر قدر لشکر و توپ و قورخانه و پول نقد به هرات ضرورت باشد بی تأمل، بی‌اخذن بدهند حال نمی‌دانم چه خواهید فرمود، فدوی مردم را به امیدواری تنخواه مشهد آرام کرده تا دیده شود. احوالات را روز به روز خواهیم نوشت تا والی آگاه باشند و عرض کند. باز آدمی فرستادم که برود اگر امیر حرکت کند خبر بیاورد تا دیده شود.

قربانت شوم - آنچه به دولتخواهی نسبت به جان‌نثار رسیده، اگر جان‌نثار را این روزها مرخص فرمایند که بیاید خود را به هرات برساند به قدر پنج هزار لشکر کاری شد خیلی خیلی خوب است که اهل هرات همه با ایلخانی راه‌دارند. خودش آدم دولتخواه می‌باشد وجود ایلخانی به نمک قبله عالم خیلی خیلی در هرات واجب است آن چه منظور نظر شما باشد به همه قسمتی به عمل می‌آید. بهتر از ایلخانی به جهت پهلو داری هرات آدمی به هم نمی‌رسد. به شرطی که به چا پاری او را مرخص نمایند که خود را به فدوی برساند که احوال هرات پریشان است. فدوی دست تنها. اگر ایلخانی در هرات باشد فدوی می‌تواند به چا پاری به دارالخلافة بیاید. به حق سیدالشهدا از روی صداقت و اخلاص عرض کردم. زیاده صاحب اختیارید. آمدن ایلخانی کار صد هزار تومان را می‌کند به اقبال پادشاه بفرمایید که زن و بچه عالیجاه محمد حسین خان هزاره را با عیال ملا یوسف و کیل فرمانفرما مرخص نمایند که بیایند به هرات بعد از رسیدن خانوار باخرزی.

سواد مراسله‌ای که به وزیر مختار فرانسه نوشته شد و به
همین مضمون به حیدر افندی نوشته شد با جزئی اختلاف
[در باب تحریکات انگلیس در هرات]

[ربیع‌الثانی ۱۲۷۲ برابر با ۲۴ آذرماه ۱۲۳۴ / ۱۵ دسامبر ۱۸۵۵]

مراسله آن جناب مورخه نهم ربیع‌الثانی رسید(۱). از استفسار دوستانه آن جناب به خصوص ایفاد شدن قورخانه و استعداد جزیی به خراسان و حکم‌شدن به این که قشون به هرات برود کمال امتنان از برای اولیای این دولت برحسب لزوم این معنی را رسماً به آن جناب اطلاع می‌دادند و واقعا چنان که آن جناب هم نگاشته‌اند از این نوع کیفیت احتمال احداث اضطراب و واهمه می‌رود لهذا در مقام زحمت برمی‌آید که اولیای آن دولت در چنین ضیق وقت لازم نمی‌دانند کیفیت افغانستان و هرات را کماهو حقه به اطلاع آن جناب برسانند و این معنی را خاطر نشان نمایند. به توافق عهدنامهجات دایره فیما بین دولتین ایران و انگلیس، دولت انگلیس ابداحق مداخله در کل افغانستان ندارد ولی از آن چه اطلاع آن جناب را لازم می‌داند این است که در ۱۵ شهرربیع‌الثانی سنه ۱۲۶۹ [۵ بهمن ماه ۱۲۳۱ / ۲۵ ژانویه ۱۸۵۳] در باب هرات فیما بین اولیای آن دولت و جناب شیل صاحب قرارنامه نوشته شده است.

سواد آن قرارنامه ملفوف این مراسله ایفاد شد به جای آن که از جانب دولت انگلیس وجهها من الوجوه مداخله و مراوده به هرات نشود شخص انگلیسی به هرات آمده پهلوی مرحوم سیدمحمدخان افتاد و او را از خدمت این دولت به کلی روگردان کرد که گویا ظن قوی می‌رود الان هم آن شخص در هرات باشد و یا این که قرار شد مراوده و مداخله ننمایند پنج شش آدم در این دو سال به لباس تبدیل مأمورین انگلیسی روانه نمودند که تا دولت انگلیس کاغذی به مرحوم سیدمحمدخان حاکم سابق هرات نوشته است که اصلش پیش اولیای این دولت و سوادش به جهت اطلاع آن جناب در ضمن مراسله ارسال شد ملاحظه خواهند نمود که تا چه درجه خلاف قرارنامه از آن طرف ظاهر شده است و چه وعده‌ها به سیدمحمدخان کرده است و واقعا چه منظورات داشته و چه قسم مداخلات کرده است. از این گذشته امیردوست محمدخان بعد از مراجعت پسرش از هندوستان برخلاف سابق بنای خود رابه بدرفتاری و بی‌ادبی گذاشته خود

سری آغاز نمود و عریضه خود را که همیشه می‌نوشت نامه مانند کرده خطاب شاهی به خود نموده و از قراری که حال خبر صریح رسید با دوازده هزار سوار و پیاده و دوازده عراده توپ درحالی که یک نفر انگلیسی هم با اوست و با این قرینه و قراین خارجه واضح‌دیگر می‌توان اعتقاد کرد که حرکتش به واسطه تحریک دولت انگلیس بوده‌است در سیم ماه ربیع‌الاول (۲۲ آبان ماه ۱۲۳۴) داخل قندهار شده و آن جارا تصرف کرده و درصدد حرکت به سمت هرات و تصرف آن جا بوده‌است. از ملاحظه کاغذهای مقرب الخاقان شاهزاده محمدیوسف حاکم هرات که در ۱۶ شهر ربیع‌الاول (۵ آذر ۱۲۳۴) نوشته‌است و سواد آن‌ها نیز ملفوف این‌مراسله ایفاد شد گمان نمی‌رود که تا این تاریخ هرات در دست شاهزاده محمد یوسف مانده باشد و نیز گمان ندارد که قشون این دولت درک فرصت‌مدخلیت به دولت روس ندهند و همراهی به آن دولت فرض ننمایند که دولت‌ایران به همان بی‌طرفی خود نسبت به دول متفقہ باقی و برقرار است. چون اطلاع آن جناب لازم بود زحمت داده خواهش دارد اولیای دولت بهیه فرانسه را از این مراتب قرین اطلاع و آگاهی سازد.

تحریر ۵ شهر ربیع‌الثانی ۱۲۷۲ [۲۴ آذر ۱۲۳۴ / ۱۵ دسامبر ۱۸۵۵]

در ثانی زحمت‌افزا می‌شود: که اولیای دولت ایران از حرکت مستر موره‌غریق بحر حیرت و فکرت بودند که به چه ملاحظه در سر امر جزیی بی‌معنی ترک مراوده کرده سفارت را از دربار این دولت برد. حالا معلوم شد که حرکت جناب معزی‌الیه بهانه‌جویی بوده‌است و چون از رفتار و منظورات دولت خودش اطلاع داشت و می‌دانست که منظورات دولتش از رده بیرون خواهدافتاد بهانه‌جویی نموده دست به آن کار بی‌معنی زده ترک مراوده نمود و جمعی حرکات دو سه ماهه مستمرموره معلوم شود بهانه‌جویی بوده‌است والا بیرق دولت انگلیس به جهت مرد و زن بی‌معنی عقل اجازه نمی‌داد که بیفتند و آندره خیاط و صادق فراش قابل مباحثه نبود والسلام.

سواد مراسله

جناب اشرف امجد دام مجده‌العالی به سفرای خارجه متوقفین در دارالخلافه

[۱۸ ربیع‌الاول ۱۲۷۶ برابر با ۲۳ مهرماه ۱۲۳۸ / ۱۵ اکتبر ۱۸۵۹]

دول اروپا عموماً و دول متحابه و همجوار این دولت خاصه اطلاع کامل دارند که از بدو استقرار مرآوده و دوستی فیما بین دولتین ایران و انگلیس تاکنون این دولت چه قدر و قیمت بر دوستی دولت انگلیس قرار داده و در حفظ استحکام در روابط یک جهتی در حالات مختلفه چه نوع گذشت‌ها و زحمات و خسارات متحمل گشته در طریقه خاطر خواهی آن دولت و در اعزاز و اکرام و رضاجویی سفرا و مأمورین انگلیس مکرر اولیای این دولت خود را چه در نظر دول خارجه و چه در نظر اهالی این مملکت مورد ملامت و شماتت دیدند و در جنب دوستی دولت انگلیس شبهتی انگاشتند. این اوقات جناب مسترموره وزیرمختار آن دولت معلوم نیست به چه نیت کمر همت به میان بست که حاصل زحمات این مدت را ضایع نموده مؤسس اساس برودت فیما بین دولتین بشود. چند فقره مرارت و گفتگوی ناگوار که در قلیل زمان توقف خود برای اولیای این دولت را نموده به امید این که غریب این مملکت است، تازه رسیده است، رفته رفته رفتار و شعارش را تغییر خواهد داد همه را اولیای این دولت به حلم و حوصله گذرانیدند تا آن روزها پا پی مطالبی شد که هر قدر اولیای این دولت در چاره و قبول آن اظهار عجز نمود هر چند حرکات جناب مشارالیه بر اصرار خود افزود و عاقبت به موجب شرح رسمیه قطع مرآوده دیپلماتیک با این دولت نمود. هر چند حرکات جناب مشارالیه در این مطلب آخری و منتهای سعی و اهتمام اولیای دولت ایران در رفع این اوضاع ناگوار از خارج به سمع آن جناب رسیده است اما برای اطلاع نام آن جناب واستحضار اولیای دولت خود از حقیقت احوال سواد جمیع مکاتباتی که فیما بین اولیای این دولت و جناب مسترموره در باب امری که سبب قطع مرآوده قرار داده است واقع شده نزد آن جناب ایفاد می‌دارد یقین است بعد از ملاحظه آن‌ها به قدری که تخمین خواهند کرد بر مراتب اهمتامی که از اولیای این دولت در رفع این ماده تأسفناک به ظهور رسیده تعجب خواهید کرد. بر اصرار جناب مسترموره در چنان امر خطرناک و انداختن بیرق و قطع مرآوده دیپلماتیک بر سر فقره‌ای که قرن‌ها خجالت آن برای دولتین ایران و انگلیس باقی خواهند ماند.

فی ۱۸ ربیع‌الاول ۱۲۷۶ ۲۳ [مهرماه ۱۲۳۸ / ۱۵ اکتبر ۱۸۵۹]

پیوست شماره یازده

به سفارت فرانسه و عثمانی نوشته می‌شود [درباره مسأله حفظ انضباط قندهار، کابل و هرات]

بعد از رفتن جناب مستر موره وزیر مختار دولت انگلیس از دربار این دولت علیه به تبریز که سبب آن مشهود و عیان معلوم آن جناب گردید پاره‌ای اوضاع در سمت افغانستان بلافاصله اتفاق افتاد که به هیچ وجه ربطی به آن مسأله که جناب مشارالیه در سر آن ترک مرآوده نمود و رفت نداشت و بلکه واقعات و حادثات جداگانه بود که فقط منافی قرارداد پیشرفت نظم امور داخلی و مایه‌ی وقوع خطرات عمده نسبت به انتظام حدود شرقیه این دولت خاصه داخله خراسان و کمال بی‌استقلالیتی حکمران آن مملکت بود. اولیای دولت علیه خود را لابد و ناچار دیدند که به جهت رفع این خطرات برحسب قرارداد معمول و مسبوق به سابقه خودشان که عبارت از حفظ انضباط حکومت قندهار و هرات باشد تدابیر لازمه را به کار برند.

چون این حالت و حرکات از قضا مقارن رفتن سفارت دولت انگلیس اتفاق افتاد به وهم و تصورات مردم بی‌استحضار چنان وانمود کرد که شاید ربطی به رفتن آن سفارت و ظهور نقاری مابین دولتین ایران و انگلیس دارد چنان که از روز نامجات اروپ نیز همین تصورات و احتمالات مفهوم می‌شود ولکن از آن‌جا که دولت علیه ایران در دوستی خود نسبت به دولت انگلیس باقی و برقرار است و این رفتار جناب مستر موره وزیر مختار آن دولت را منافی بقا و دوام بین‌الدولتین نمی‌داند و معتقد بر این هستند که ترک مرآوده با این دولت از شخص خود جناب مستر موره ناشی گردید به جهت رفع شبهه دور و نزدیک و اقامه دلیل بر استحکام دوستی این دو دولت لازم آمد که اصل حقیقت را که به کلی از شائبه خلاف و اختلاف دور است اولیای دولت در ضمن این مرآسه به آن جناب قلمی دارند تا معلوم شود که مقصود دولت ایران فقط دفاع و رفع شر و فتنه و نظم داخله این دولت است نه مبادرت در امر جدید و مخالفت با دولت انگلیس و آن این است که قرار و قانون قدیم و مستمر این دولت را به جهت نظم حدود خراسان از سمت سیستان و بلوچستان و کرمان و امنیت مسالک و معابر آن صفحات و پیشرفت امور تجارت بالطبع لازم افتاده است که سرداران و حکام هرات و قندهار و کابل و عموم افغانستان هر یک به محل حکومت خود اکتفا کرده تجاوز به یکدیگر ننمایند.

این اوقات که مرحوم کهندل خان سردار قندهار وفات کرد می‌بایست حکومت و سرداری آن‌جا به وراثت و قرار معمول سابق به یکی از اولاد او قرار بگیرد و اولیای دولت به ملاحظه کمال بستگی مرحوم مشارالیه که به دولت علیه داشت در این صدد بودند که آدمی به جهت تسلیت بازماندگان و رفع اندک خشونت‌ی که در سر حکومت مابین اولاد و اخوان او اتفاق افتاده بود به طور اصلاح روانه قندهار نمایند که در این بین امیردوست محمدخان سردار کابل فرصت کرده به بهانه تعزیت و اصلاح ذات‌البین وارد قندهار شد و با قشون و استعدادی زیاده بر قدرت و استعداد خود که همیشه از اومشاهده می‌شد آن ملک را متصرف گشت و اولاد و اخوان مرحوم کهندل خان هر یک را به طرفی متواری ساخت و آن‌ها عموماً از جمله سردار رحمدل خان و میرافضل خان و محمد عمرخان و سلطان علی‌خان مظفرالدوله که دو سال قبل در حیات والد خود به سمت نوکر به دربار همایون آمده و به لقب مظفرالدوله و منصب سرتیپی سرافراز شد و غلام محیی‌الدین خان و عبدالله‌خان و خوشدل خان و یحیی‌خان و صاحب‌زاده و محمدعلم خان و فتح‌محمدخان عریضه‌ای به حضور اقدس همایون شاهنشاهی روحانفاده نوشته‌از دست‌اندازی امیردوست محمدخان به خانواده آن‌ها اظهار تظلم نمودند که سواد عریضه‌جات آن‌ها در ضمن مراسله به جهت اطلاع آن جناب فرستاده‌شد و از اولیای دولت علیه به جهت رفع تعرضات مزبوره و بقای حالت حکومت و ولایت خودشان به احوال سابق طالب و از شاهزاده محمدیوسف و عموم رؤسا و علما و اعیان هرات نیز عریضه‌جات متعدده به اولیای دولت رسید و در مقام تظلم برآمدند و از این طرف نیز سردار علی‌خان سیستانی از سه کوهه‌ی سیستان خاک این دولت به تعجیل تمام عریضه به دربار همایون فرستاد که امیردوست محمدخان یکی از پسران خود را برای تاخت و تازسیستان و بلوچستان مأمور کرده است. چون اولیای دولت دیدند که از این حرکات ناشایست فتنه‌انگیز که امیردوست محمدخان پیشنهاد کرد و نزدیک است که اوضاع آن صفحات و داخله خراسان منقلب شود و رشته‌های نظم این دولت از هم بپاشید به این ملاحظات و نظر به مضمون کاغذی که در تاریخ پنجم شهر ربیع‌الثانی به آن جناب نوشته شد اولیای دولت لابد و ناچار شدند که محض دفاع و رفع شر و فتنه قشونی مأمور هرات نمایند که به جهت محافظت هرات و نظم داخله خراسان و مابین الصفحات قشون دولت هم در آن حدود بوده باشد و امیردوست محمدخان از دایره حکومت کابل تجاوز که باعث این همه مفساد است ننماید و لابد هستند در حفظ اولاد مرحوم کهندل خان و نظم حکومت آن‌جا هم به اقتضای فریضه تکلیف خود عمل نماید.

تحریر فی ۲۰ شهر جمادی‌الاولی ۱۲۷۲ [بهمن ماه ۱۲۳۴ / ۲۸ ژانویه ۱۸۵۶]

پیوست شماره ی دوازده

صورت قرارنامه ایست که همین فقرات را سردار محمد علم‌خان نوشته و به اولیای دولت علیه سپرده است .
سنه ی ۱۲۷۳ [۱۲۳۵ خ / ۱۸۵۷ م]

بنده درگاه جهان پناه و کالتا از جانب قیله‌گاه صاحب خود سردار قندهار که از عرایض ایشان معلوم می‌شود که مرا وکیل نموده است در خدمت اولیای دولت علیه ایران - صانها الله تعالی عن الحدثان - فقرات مسطورهی ذیل را قبول می‌نماید که ان‌شاءالله بعد از فتح قندهار امضای همین فقرات را به مهر قیله‌گاه خود سردار رحمدل‌خان گرفته بفرستد .

چنان که از قدیم‌الایام قندهار تابع دولت علیه ایرن بود، بعد از این کماکان از نوکری و خدمت به این دولت انحراف ننماییم و هر چه فرمایش و اطاعت به قدر طاقت اولیای این دولت باشد بدون تعلل قیام و اقدام نماییم و خود را بسته و متعلق به این دولت بدانیم و خود را در زیر حمایت این دولت دانسته و می‌دانیم و هر کدام از سرداران افغانستان که خواسته باشند با دولت علیه مخالفت نمایند، این بنده‌ی درگاه به اجازه‌ی اولیای دولت علیه در مقام طرد و منع برآییم و به هر طوری که اولیای دولت علیه دستوالعمل بدهند رفتار کرده مغایرت ننماییم.

از فرستادن پیشکش و عریضه و آدم فرستادن و عرض حالات خودمان به اولیای دولت علیه کوتاهی ننماییم و اولیای دولت علیه را همیشه از حالات خودمان مستحضر سازیم و روی خدمت به این دولت ابدی آیت داشته، از جمیع دول احتراز و تبری خواهیم داشت و آن چه سرداران قندهار است بدون اذن و اجازه‌ی دولت ایران از خاک خود تجاوز ننماییم و هرگاه کابلی بخواهد از خاک و نواحی قندهار بشود اولیای دولت علیه آن‌ها را ممانعت کرده نگذارند و از جانب دولت تنبه شوند.

دولت علیه ایران با هر دولتی جنگ یا صلح داشته باشد، این بندگان در صلح شریک و در جنگ رفیق دولت هستیم و ان‌شاءالله تعالی موافق سایر تبعه، بلکه بیش‌تر از سایرین به دولت علیه ایران تابع می‌باشیم.

هر وقت ضرور شود و از دولت علیه اظهار و اعلام شود و قشون برای دولت علیه لازم شود در فرستادن قشون به قدری که لازم باشد و به قدری که بتوانیم مضایقه ننماییم باید از جانب اولیای دولت علیه وجه نعل‌بندی و تدارک مقرر شود که به رکاب همایون حاضر شوند، بعد از رفع احتیاجات دولت علیه معاودت نمایند.

نیز قرار می‌دهد کم‌ترین بندگان که سرداران قندهار مطلقا و اصلا با دولت انگلیس مراوده و دوستی ننمایند، بلکه مردم خود ممانعت نمایند از آمدوشد غیرتجاری و مراوده و دوستی با انگلیس.

معلم قشونی یا توپخانه و غیره هرچه ضرور شود و لازم داشته باشیم از دولت علیه ایران می‌خواهیم و از دولت‌های دیگر ابدا معلم برای فوج و یا سرباز نگاه نداریم.

از جانب اولیای دولت علیه اگر در حق کسی از اهالی آن‌جا وظیفه یا مقری مرحمت شود که اولیای دولت علیه به قندهار حواله نمایند، بدون مضایقه همان را مقرر و برقرار خواهیم داشت و همچنین اگر مظلومی و ملهوفی از اهل این ملک خدمت اولیای دولت علیه عارض شود، اولیای دولت علیه حق خواهند داشت که غوررسی کرده به هر طور حکم از جانب دولت صادر شود ان‌شاءالله تعالی سرداران قندهار همان را مجری دارند.

سرداران قندهار متعهد می‌شوند که تجار و اهالی ایران را از هر بلیه و آسیبی در خاک خود مصون و محروس دارند و اگر از جهال و قطاع‌الطریق آسیبی به جان و یا مال آن‌ها برسد اموال آن‌ها را از مرتکبین مسترد سازند و مرتکبین را به سزای خود برسانند.

بعد از برقرار شدن سردار رحمدل‌خان در قندهار و بر حکومت قندهار اگر قشون دولت به طرف قندهار بیاید خواه برای دفع دشمن سردار رحمدل‌خان و قندهاری و خواه برای دفع دشمن دولت علیه، سردار رحمدل‌خان سیورسات قشون دولت علیه به قدر مقدور معاونت خواهد کرد و مضایقه نخواهد نمود و علاوه از آن‌چه سردار رحمدل‌خان خود سیورسات می‌دهد در اتباع سیورسات جهت قشون دولت علیه سعی و اهتمام خواهد نمود که تسهیل به عمل آید.

دیگر آن که شخصی از جانب دولت علیه ایران در قندهار باشد که مراقب و متصدی امور رعیت ایران و بعضی تابعین مخصوص دولت علیه ایران بوده، هرگاه نسبت به آن‌ها تعدی و ظلم شود و نماید و تمشیت امر را بنماید و این شخص خواه از این نتجا مقرر شود و خواه از مردم همنان‌جا به صلاح سرداران، اما در گذرانیدن این امور جزئی تفاوتی نمی‌کند این قدر باشد که این کار از او ساخته شود.

بعد از آن‌جا که استخلاص و انتزاع قندهار از چنگ امیر دوست محمدخان و استقلال و استقرار سردار رحمدل‌خان در حکومت آن‌جا، به تقویت قشون ظفر نمودن دولت علیه به عمل آمد، بدیهی است اولیای دولت علیه ایران با تجمل این همه مخارج و خسارت حق خواهند داشت که مطالبه نمایند و مردم را راضی کنند امتیازی را که بستگی سردار رحمدل‌خان و اهالی قندهار بر دولت علیه ایران در انظار دور و نزدیکم ظاهرتر باشد و به مصلحت سرداران قندهار [است]

که مردم راضی شوند و نیز در این است که بستگی خود را بیش‌تر ظاهر نمایند و آن این است که سکه و خطبه را در قندهار به نام نامی و اسم گرامی سرکار اقدس اعلیحضرت شاهنشاهی - صانهاالله تعالی ایام شوکته عن‌التناهی - روح‌العالمین بکنند، لیکن از آن جا که مردم آن سامان همه افغان و وحشی‌صفت هستند انجام این مرام قدری صعب‌القبول است، مگر در صورتی که فتح قندهار به دست قشون دولت علیه بشود و سردار رحمدل‌خان را برقرار نمایند، در این صورت بدیهی می‌نماید که سهل‌تر خواهد بود. پس بر ذمه کل سرداران البته بالطبع و الرغبة قبول خواهند داشت و اگر به طوری کار بشود که مردم خود بلوی [بلوا] کند بی‌آن‌که قشون دولت علیه به قندهار برسد قندهار را تخلیه نمایند، در آن صورت حصول این مقصود باکل منوط به رضای ملت و اهل ولایت خواهد بود و سردار رحمدل‌خان و سایر سردادان آن چه لازمه‌ی سعی و کوشش است در هر صورت به عمل خواهند آورد که ان‌شاءالله تعالی این عمل را بلکه انجام بدهند و بستگی خود و اهل خود را به این دولت برای دفع دشمن خارج و داخل زیادتر ظاهر سازند.

بنده‌ی درگاه جهان‌پناه محمدعلم‌خان به وکالت مطلقه از جانب قبله‌گاه صاحبی خود فقرات مسطورهی فوق را به جهت قبله‌گاه صاحبی خود سردار فوق که مرا وکیل مطلق نموده است گرفته، قبولی آن را از جانب سردار مومی‌الیه خدمت اولیای دولت علیه‌ی ایران ارسال می‌دارم که این قرارداد ان‌شاءالله تعالی ابدالابد برقرار بماند.

حرر فی شهر جمادی‌الصانی سنه‌ی یک هزار و دویست و هفتاد و سه هجری [بهمن ماه

۱۲۳۵ / فوریه ۱۸۵۷]

پیوست شماره چهارده

سواد مراسم

جناب اشرف امجد دام مجده‌عالی به سفرای خارجه متوقفین در دارالخلافه

[۱۸ ربیع‌الاول ۱۲۷۶ برابر با ۲۳ مهرماه ۱۲۳۸ / ۱۵ اکتبر ۱۸۵۹]

دول اروپ عموماً و دول متحابه و همجوار این دولت خاصه اطلاع کامل دارند که از بدو استقرار مرآوده و دوستی فیما بین دولتین ایران و انگلیس تاکنون این دولت چه قدر و قیمت بر دوستی دولت انگلیس قرار داده و در حفظ استحکام در روابط یک جهتی در حالات مختلفه چه نوع گذشت‌ها و زحمات و خسارات متحمل گشته در طریقه خاطرخواهی آن دولت و در اعزاز و اکرام و رضاجویی سفرا و مأمورین انگلیس مکرر اولیای این دولت خود را چه در نظر دول خارجه و چه در نظر اهالی این مملکت مورد ملامت و شماتت دیدند و در جنب دوستی دولت انگلیس شبهتی انگاشتند. این اوقات جناب مسترموره وزیرمختار آن دولت معلوم نیست به چه نیت کمر همت به میان بست که حاصل زحمات این مدت را ضایع نموده مؤسس اساس برودت فیما بین دولتین بشود. چند فقره مرارت و گفتگوی ناگوار که در قلیل زمان توقف خود برای اولیای این دولت را نموده به امید این که غریب این مملکت است، تازه رسیده است، رفته رفته رفتار و شعارش را تغییر خواهد داد همه را اولیای این دولت به حلم و حوصله گذرانیدند تا آن روزها پا پی مطلبی شد که هر قدر اولیای این دولت در چاره و قبول آن اظهار عجز نمود هر چند حرکات جناب مشارالیه بر اصرار خود افزود و عاقبت به موجب شرح رسمیه قطع مرآوده دیپلماتیک با این دولت نمود. هر چند حرکات جناب مشارالیه در این مطلب آخری و منتهای سعی و اهتمام اولیای دولت ایران در رفع این اوضاع ناگوار از خارج به سمع آن جناب رسیده است اما برای اطلاع نام آن جناب واستحضار اولیای دولت خود از حقیقت احوال سواد جمیع مکاتباتی که فیما بین اولیای این دولت و جناب مسترموره در باب امری که سبب قطع مرآوده قرار داده است واقع شده نزد آن جناب ایفاد می‌دارد یقین است بعد از ملاحظه آن‌ها به قدری که تخمین خواهند کرد بر مراتب اهتمامی که از اولیای این دولت در رفع این ماده تأسفناک به ظهور رسیده تعجب خواهید کرد. بر اصرار جناب مسترموره در چنان امر خطرناک و انداختن بیرق و قطع مرآوده دیپلماتیک بر سر فقره‌ای که قرن‌ها خجالت آن برای دولتین ایران و انگلیس باقی خواهند ماند.

فی ۱۸ ربیع‌الاول ۱۲۷۶ ۲۳ [مهرماه ۱۲۳۸ / ۱۵ اکتبر ۱۸۵۹]

پیوست شماره پانزده

سواد کاغذ طامس صاحب به سیدمحمدخان حاکم سابق هرات
که شاهزاده محمدیوسف فرستاده بود به دربار همایون

[۸ شعبان ۱۲۷۸ برابر با ۱۹ بهمن ۱۲۴۰ / ۸ فوریه ۱۸۶۲]

بر صفحه صحیفه مودت و اتحاد می‌نگارد: مراسله مودت رساله آن جناب که مصحوب عالیجاه رفیع جایگاه مستوفی ملااکرم‌خان و عالیشان حسن بیک ارسال داشته بودید در ایامی که دیده اشتیاق در شاهراه امیدواری و انتظار نگران بود کحل‌الجواهر دیده رمد دیده شد. در این اوان که عالیجاه مستوفی معظم‌الیه معاودت می‌نمود لازم گشت که به ترقیم ترسیل این ذریعه‌الموده یادآوری نماید. جناب جلالت ما با چون عالیجاه مستوفی آدم‌کاردان بود سه فقره به او حرف زده‌ام:

اول - آدم دولت بهیه انگلیس را در هرات بنشانند آنچه اسباب توپ و تفنگ و سایر آلات جنگ شما را ضرور باشد مضایقه نخواهد شد و از تنخواه‌نقد نیز آنچه خرج شود تا ده کرور مأذون است که بدهد. چون این فقره رامستوفی پسندید گفتم که از پسرهای ظهیرالدوله تا خدمت جناب جلالت‌ماب فرمانفرما برود. در این صورت آنچه بخواهد به هیچ وجه من الوجوه معطلی نخواهد رفت و آنچه بدون افغانستان در حیطة تصرف ظهیرالدوله بیاید کارگزاران دولت بهیه انگلیس بی‌مدخلیت نباشد.

دوم - افغانستان یعنی افغان زبان که در آن‌جا سکنا دارند تعلق به جناب ظهیرالدوله خواهد داشت. این راهم عالیجاه مستوفی متقبل شد. در جواب‌گفت که این دو فقره موقوف به عرض مواجهه جناب ظهیرالدوله است .

فقره سیم - این است که اگر الحال رأی شما قرار نمی‌گیرد و راه مماشات رابا دولت علیه ایران سلوک می‌دارید هم بسیار خوب. دوستی دولت انگلیس‌ابدا از شما قطع نخواهد شد. شما نیز آدم روی و آمد و شد خود را از دولت بهیه قطع نکنید و با دولت علیه ایران هم خلاف قاعده راه نزیود و تاخت‌خراسان بلکه تاخت جمیع ولایات افغانستان و سیستان را موقوف دارید که کارگزاران دولت بهیه انگلیس مورد بحث دولتی دول‌های خارجی شوند. هروقت میل شما باشد

در هر سه فقره از کارگزاران دولت بهیه جواب یأس نخواهید شنید اگر چه بعد از ده سال باشد و بر این نوشته احدی مطلع نخواهد شد و این نوشته در دست شما حجت است.

تحریر فی ۸ شعبان المعظم ۱۲۷۸ [بهمن ماه ۱۲۴۰ / ۸ فوریه ۱۸۶۲ میلادی]

بیوست شماره شانزده

صورت‌اظهارات جناب‌امجد ارفع‌دام‌مجده‌العالی صدراعظم‌به مسترموره وزیر مختار انگلیس و جناب مستربورا وزیر مختار دولت بهیه فرانسه

بعد از آنکه به اقتضای اوضاع زمان در عهد خاقان مغفور (فتح‌علی شاه) کار دولتین ایران و روس به منازعه کشید به جهت نقصان لازمه تدابیر و تدارک دولت ایران شد آنچه شد کیفیت مصالحه ترکمان‌چای اتفاق افتاد. از آن روز به بعد دولت روس خود را نسبت به دولت ایران قاهر و قوی دیده بنای کار خود را رفته رفته به تحکم و انواع و اقسام تکالیف شاقه گذاشته از اطوار و گفتار مرحوم حاجی میرزا آقاسی خیال ایشان قوت گرفت و به این معتقد شدند که هر وقت و هر روز قسم تکلیف به دولت ایران نمایند دولت ایران از قبول و تمکین آن لاعلاج است.

دولت ایران هم از آن روز به بعد مریض و علیل بود. اما روز به روز خیالش این بود که اسباب و استعداد مصالحه از برای خود فراهم بیاورد و خود را از حکم روس فارغ ساخته ممالک از دسته رفته خود را یک روزی متصرف شود. این بود که رفته رفته به تمهید ازدیاد قشون و آلات حربیه و مهمات لشکرکشی پرداخته بر قشون و استعداد سابق خود افزود تا کار به جایی کشید که حاصل عمل ایران که بعد از وضع مخارج لازمه مبالغ کلی عاید خزانه می‌شد همه صرف مخارج قشون و غیره شد بلکه در آخر سال باقی‌دار هم می‌شد. تا این که مقدمه منازعه روم و روس اتفاق افتاد. دولت روس به خیال سابق خود که می‌توان هر نوع تکلیفی به دولت ایران کرد و بدیهی است که بی‌مضایقه باید قبول نماید تکلیف موافقت و همراهی به دولت ایران کرد. دولت ایران هم اگرچه منظورش عدم موافقت و همراهی بود و علاوه این معنی را دریافت کرده بود که دولت عثمانی به انفراد مرد میدان روس نیست البته دول دیگر باید از قبیل انگلیس و فرانسه و غیره در باطن با او همدست باشند اما به اقتضای قرب جواری که با دولت روس داشت تکلیف خود را ندید که جواب صریح به دولت روس بگوید به خیال آن که شروط مشکله به دولت روس تکلیف می‌کند البته آن شروط را قبول نمی‌کند و دست از سردولت ایران خواهد کشید تکلیف روس را به شروط مشکله چند قبول کرد که از جمله پول زیاد دولت روس از برای مصارف جنگ به دولت ایران بدهد و حفظ بقای حالیه ایران را تعهد نماید و دولت ایران را در مصالحه عامه شریک نماید

و اسلحه هر قدر ضرور باشد به دولت ایران بدهد و معلم و صاحب منصب از برای قشون ایرانی بدهد و نحو ذلک.

وزیرمختار روس تفصیل تکالیف مزبوره را به دولت خودش نوشت دربین این که جوابی از پترزبورگ برسد موافقت و همراهی انگلیس و فرانسه هم با عثمانی ظاهر شد و بلافاصله از روس خبر رسید که کل شرایط و تکالیف ایران را روس قبول کرده حالا وقت آن است که اقدام به موافقت با روس و مخاصمت با عثمانی بشود. دولت ایران ابواب چاره را بر خود مسدوددید دیگر عذری به خاطرش نرسید مگر این که از یک طرف حکم کرد سردارو استعداد طرف آذربایجان رفت و از طرف دیگر به وزیرمختار روس اظهار کرد آن وقت که روس بود حالا انگلیس و فرانسه دخیل شده‌اند ایران را از صدمه و تعرض انگلیس و فرانسه نیز محفوظ بدارد و الا دولت ایران تکلیف خود را نمی‌داند که با سه دولت قوی بچنگد و به علاوه با دوستی و عهد قدیمی که با انگلیس دارد هرگز ابواب جنگ را با آن دولت مفتوح نخواهد نمود.

مأمور روس چون چنین تعهدی را در فقره دولت خودش ندید نتوانست این تکلیف را قبول نماید. به این ملاحظه این که مکرر وزیر مختار سابق و شارژدافر انگلیس محرمانه به اولیای دولت ایران اظهار کرده بودند که انگلیس هم بالمال دخیل این جنگ خواهد شد مبدا ایران طرف روس را بگیرد از برای ایران عدم همراهی وزیرمختار روس در قبول تکلیف آخری عذر موجه به نظر آمده فی الفور بی طرفی خود را اظهار کرد. این اظهار بی طرفی ایران در نظر روس با این که کار ناتمام و حرف درمیان بود زیاده‌عمده آمد و به ملاحظه این که از شخص صدراعظم اطمینان نداشت و خود این اظهار بی طرفی را هم از او دانست به این اندیشه بود که در باطن با انگلیس‌ها همدست و هم عهد است و ایران را به این بی طرفی نمی‌گذارد و بالاخره ایران با دول متحده موافق و شریک خواهد شد. با اصرار تمام به توسط شارژدافر خودش و با ایران قرار داد که اگر ایران به همین بی طرفی خودش کاملاً بماند به این معنی که هر طور معامله و رفتار با انگلیس و عثمانی بکند با روس هم همان رفتار را معمول دارد روس یک کروری را که از ایران طلبکار است صرف نظر ابدی خواهد کرد. دولت ایران هم به تصور این که مقصود خودش را که در عدم موافقت با روس به عمل آورده است و خللی به روابط دوستی خودش با انگلیس به هم نرسیده است، پول مفتی است چرا قبول نکند این معنی را از روس قبول کرد. امر مزبور فیما بین گذشت.

اما روس که همیشه ایران را مقهور و مغلوب خود می‌دانست از کجای توانست این معنی را بر خود هموار نماید که ایران از تکلیف اول روس عذر بیاورد. در ثانی یک کرور پول مفت بگیرد که بی طرف بماند. چه در پترزبورگ و چه در تهران به کارگزاران ایران به اقتضای صحبت این

معنی راحالی کرد که روس این عقده را بر خود هموار نخواهد کرد یعنی همین که از غوغای دول سایره فارغ شد البته به خیال خواهیم افتاد ایران هم بدیهی است که این نکته را هیچ وقت فراموش نکرده یک آن از این خیال آسوده نبود و در فکر چاره بود که اسباب از برای خودش فراهم بیاورد که از صدمه و تعرض از این روس محفوظ بماند و بلکه ولایات از دست رفته خود را بدست بیاورد چنانکه در اول حرب روم و روس با شیل صاحب و بعد از آن با شارژدافرانگلیس طامس صاحب درد کار خود را چندین بار اظهار کرده و همیشه اولیای ایران به آن‌ها می‌گفتند که از برای خاطر دوستی و اتحاد قدیمی ایران و انگلیس، دولت ایران همسایه قوی خود را جواب گفت و بالمال منتظر بهانه جویی و تعرض روس خواهیم بود. پس بر دولت انگلیس لازم است که قبل از وقت قرار چاره‌ای در این باب بدهد که روس بعد از مصالحه نتواند تلافی عدم موافقت ایران را با خودش به وجه ناپسند نماید الی حال جواب درستی از اولیای دولت انگلیس حاصل نشد و هر روزی یک وعده و یک عذری به میان آمد مگر این که یک جواب مختصر مبهمی از انگلیس آمد به این مضمون که انگلیس دولت بی‌وفایی نیست، البته دوست قدیم خود را در وقت کار فراموش نخواهد کرد.

این خود بدیهی است که ایران با این دشمن قوی که در مقابل دارد و رفتار نامناسبی که با او کرده است چطور به این جواب مبهم از کار بعد از خود مطمئن می‌شود و حال این که در جنگ اول ایران و روس به تجربه معلوم کرده باشد که آن وقت هم که انگلیس با ایران دوست بود هیچ صرفه‌ای از برای ایران کسب نکرد و آخر خود را به عنوان واسطه دخیل مصالحه نمود. به علاوه حالا کار به جایی بدتر منجر شده است که محل منازعه و مشاجره به همه ایران کشیده شده است و احتمال کلی می‌رود که رفته رفته به سرحدات ممالک ایران نزدیک‌تر شود و حالت ایران از مرض سابق که امید بهبودی داشت به هلاکت برسد. به این معنی که بعضی از ولایات ایران را که روس در جنگ گرفته متصرف است و ایران همیشه در این خیال بوده و هست که قوتی پیدا کرده فرصتی حاصل نماید و ولایات خود را متصرف شود. بعد از آن که ولایات ایران از دست تصرف یک حریف بیرون برود و به دست تصرف سه حریف قوی بیفتد بدیهی است که انتزاع آن محال و دیگر امید معالجه بر آن مترتب نخواهد بود و کار مرض ایران به هلاکت خواهد کشید. روس هم باز بایاسی که از ایران به ملاحظه دعوی سابق خود به هم می‌رسانید به ترنم وحسن طلب اتفاق افتاده، در پرده حرف اتفاقی می‌زند. در این صورت ایران قدرت ندارد دیگر ساکت باشد و در بی‌طرفی خود باقی بماند و لاعلاج است که خود را به طرفی ببندد. به انگلیس و فرانسه چند تکلیف می‌کند که یکی از آن‌ها را قبول نمایند :

اولا اگر این دولت مصلحت در سلوک دولت ایران می‌دانند بخواهند که دولت ایران کماکان بی‌طرف باشد فقط بقای حالت حالیه ایران را از تعرض بعد از این روس و تعهد داخل کردن ایران را در مصالحه عامه ضمانت نمایندو ایران را جزو معاهده دول فرنگ محسوب دارند و علاوه ولایات اسلام‌نشین ایران را که غصبادر تصرف روس است بعد از آن که دول متفقهمتصرف شدند به تصرف ایران بدهند. اگر دول متفقہ عذر بیاورند که چطورمی‌توانیم حفظ بقای حالت حالیه ایران را ضمانت نماییم و حال این که به‌علت بعد انگلیس و فرانسه به ایران مقذور نمی‌شود که اگر یک وقتی روس بخواهد صدمه به ایران وارد بیاورد ما قشون به سرحد ایران بیاوریم و با روس جنگ بکنیم.

جواب ایران این است که اگر چه انگلیس و فرانسه با ایران واقعا قرب‌جوار ندارند و صعوبت دارد قشون به سرحدات ایران بیاورند اما کمال‌سهولت را دارد که از سمت اروپ و جاهای دیگر آسیا متعرض روس شوند و او را از تعرض به ایران مانع آیند یا دولت عثمانی را وادارند که با ایران‌همدست شده جواب روس را بگویند. علاوه بعد آنکه روس دید که دول متفقہ به موجب عهدنامه ضمانت حفظ بقای جنگ ایران را کرده‌اند ابدا به‌خیال تعرض نخواهد افتاد.

ثانیا اگر انگلیس و فرانسه این فقره اولی را از ایران قبول نکنند و بگویند تاایران دخیل جنگ نشود نمی‌تواند این صرفه را کسب نماید دولت ایران حاضر است که دخیل جنگ بشود به شروط مفصله:

اولا حفظ بقای حالت حالیه دولت ایران را از تعرض بعد از این هر دولت‌به داخل کردن دولت ایران را در مصالحه عامه ضمانت نمایند و اگر در حین جنگ هم ولایتی از ایران به تصرف خصم بیاید بعد از مصالحه گرفته به دولت ایران واگذارند.

ثانیا ولایات اسلام‌نشین ایران را که روس متصرف شده است بعد از انتزاع به ایران واگذارند. ثالثا سالی سه کرور تومان پول ایران هر قدر جنگ امتداد بیاید هر ساله به‌جهت مصارف و مخارج سی فوج و ده هزار سوار و پنجاه عراده توپ به‌جهت جنگ با روس و حفظ سرحدات ایران کارسازی دولت ایران نمایند.

رابعا به جهت پیشرفت امور جنگ و تقویت حقوق ایران به قدری که لازم‌باشد معلم و صاحب منصب فرنگی از برای قشون ایران بدهند.

خامسا دول متفقہ به قدر امکان ترکمان و افغانه و اعراب سمت بحرالعجم و غیره را از دستبرد و تعرض و اغتشاش حواس دولت ایران مانع آیند.

سادسا اگر چه الان به قدر کفاف آلات و اوضاع حربیه و قورخانه به جهت قشون ایران مهیا و موجود است اما اگر جنگ طول بکشد و دولت ایران احتیاج به هم رساند دولت متفقہ مضایقه نکنند.

سابعا از برای پاره‌ای نکات و مکالمات و شرایط لازمه این عمل وزیرمختار مقیم دارالخلافه از جانب دولت خودش اختیار تامه داشته باشد که در گفتگو هر روز محتاج به مراجعه لندن نشود. اگر دولت انگلیس دولت ایران را که محض ملاحظه دوستی و تکالیف‌آمورین آن دولت از همسایه قوی خود مثل دولت روس گذشته است و منظور او را به عمل نیاورده است تنها بگذارد و مثل این که در این مدت دوسال هر چه چندین بار گفته شد و جواب درستی نرسید قراری از برای بعد از این [با] این دولت ندهد که دولت ایران گرفتار مهالک و صدمه تعرض بعد از مصالحه شود و از دولت ایران رفتاری ناشی شود البته معذور خواهند داشت و دولت انگلیس آن رفتار دولت ایران را حمل بر عدم ثبات در دوستی و همراهی با خود نخواهند کرد.

لازم دانست که در خاتمه این نوشته این نکته را به خاطر آن جناب برساند که بنای پلتیک روس در حفظ ممالک و طوایف مختلفه رعیت خود چنانکه ظاهر و آشکار است بر منازعه و ظاهر کردن قدرت و قوت خود بوده است به ممالک و دول خارجه هم جوار خود.

بعد از اتمام این منازعه حالیه و این شکست فاحش که به او روی داده است از برای بقای انتظام امور تعرض نسبت به دول اروپ و عثمانی به اقتضای مصالحه عامه که بالمال سمت استقرار خواهد یافت مایوس است و دولت ایران تنها خواهد دید از برای اظهار قدرت و قوت او به جهت تلافی رفتاری که دولت ایران در عدم همراهی با او حین جنگ کرده به اهالی مملکت خود خاصه ولایاتی که به ایران نزدیک است و در جنگ از آن‌ها مخالفت‌های خفی و جلی دیده است به هر بهانه که میسر شود لابد متعرض ایران خواهد شد. با این احوال دولت انگلیس که همیشه اظهار دوستی با دولت ایران کرده است و در حقیقت به جهت موافقت با او و مخالفت از دعوت روس گرفتار آمده است اگر دولت ایران را تنها بگذارد با شرایط انسانیت موافقت ندارد...
والسلام

بیوست شماره بیست و هفتم

پهنه‌ی سرزمین‌های جدا شده در شرق ایران زمین

۱- افغانستان* : ۶۲۵۲۲۵ کیلومترمربع

۲- بخش‌هایی از مکران و بلوچستان ۳۵۰۰۰۰ کیلومترمربع

جمع : ۹۷۵۲۲۵ کیلومترمربع

۳- سرزمین‌های خوارزم و فرارود

الف- ترکمنستان ۴۸۱۱۰۰ کیلومترمربع

ب- ازبکستان ۴۴۷۱۰۰ کیلومترمربع

پ- تاجیکستان ۱۴۱۳۰۰ کیلومترمربع

ت- بخش‌های ضمیمه شده به جمهوری قزاقستان ۱۰۰۰۰۰ کیلومترمربع

ث- بخش‌های ضمیمه شده به جمهوری قرقیزستان ۵۰۰۰۰ کیلومترمربع

جمع سرزمین‌های خوارزم و فرارود: ۱۱۸۶۵۰۰ کیلومترمربع

جمع کل سرزمین‌های تجزیه شده در خاور ایران زمین : ۲۱۶۱۷۲۵ کیلومترمربع

* - بخش اصلی سیستان، با پهنه‌ای کمابیش ۱۰۷۷۲ کیلومتر مربع از خاک ایران جدا و ضمیمه‌ی قلمرو افغانستان گردیده است.

برگرفته از : چکیده‌ی تاریخ تجزیه‌ی ایران - ر ۳۳۷

کتاب نامه

مرکزهای اسناد

مرکز اسناد انگلیسی

Public Record Office F. O. Vol. 539 Affairs of Persia and Afghanis
Record of India office I.O. Vol. 28-89 and 101 - 119

مرکز اسناد فرانسه

Archive National Francais, Correspondance Perse.vol. 8-9-10 et 25-26-27

مرکز اسناد وزارت امور خارجهی ایران

مجلد ۲۰۴ - ۶ ، مجلد ۱۲۶ - ۳۴ ، مجلد ۱۲۶ - ۴۵

به زبان فارسی

آشوراده و هرات ، دو کمین گاه استعمار - دکتر ابوالفتح وثوق زمانی - نشر گویا - چاپ یکم -
تهران، زمستان ۱۳۶۳

اسنادی از روابط ایران با مناطقی از آسیای مرکزی - دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی
(وزارت امور خارجه) - چاپ یکم - تهران ۱۳۷۲

اسناد روابط ایران و روسیه در دوران فتح علی شاه و محمدشاه قاجار - به کوشش فاطمه
قاضی ها - مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه - چاپ یکم - تهران ۱۳۸۰

اسناد رسمی در روابط سیاسی ایران با انگلیس و روس و عثمانی - به اهتمام غلام حسین
میرزاصالح - نشر تاریخ ایران - چاپ یکم - تهران ۱۳۶۵

اسنادی از روابط ایران و انگلیس در عهد شاه محمد قاجار - به کوشش مینا ظهیرنژاد ارشادی
- مرکز اسناد تاریخ دیپلماسی (وزارت امور خارجه) - چاپ نخست - تهران ۱۳۸۱

اسناد نویافته - ابراهیم صفایی - انتشارات بابک - تهران، بی تا

۲۷۰

- اسناد کارگزاری بوشهر - به کوشش دکتر مرتضی نورایی - موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران و بنیاد ایران‌شناسی شعبه بوشهر - چاپ نخست - تهران ۱۳۵۸
- اختلاف دولتین ایران و افغانستان در مورد رود «هیرمند» - غلامرضا فخاری - دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه - چاپ نخست - تهران ۱۳۷۱
- امیرکبیر و ایران - دکتر فریدون آدمیت - انتشارات خوارزمی - تهران ۱۳۵۴
- افغانستان در مسیر تاریخ - میر غلام محمد «غبار» - پیام مهاجر - چاپ دوم - قم ، اسد [امرداد] ۱۳۵۹
- ایران و مساله‌ی ایران - کرزن - ترجمه علی جواهر کلام - انتشارات ابن‌سینا - چاپ سوم - تهران ۱۳۴۷
- ایران در برخورد با استعمارگران (از آغاز قاجاریه تا مشروطیت) - دکتر سید تقی نصر - شرکت مولفان و مترجمان - چاپ نخست - تهران ، بهار ۱۳۶۳
- انفصال هرات (گوشه‌ای از روابط خارجی ایران ۱۲۸۰ - ۱۲۰۰ هـ ق) - منصوره اتحادیه (نظام مافی) - انتشارات کتاب سیامک - چاپ یکم - تهران ، زمستان ۱۳۸۰
- بلوچستان در سال‌های ۱۳۰۷ تا ۱۳۱۷ قمری - عبدالرضا سالار بهزادی - بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار یزدی - چاپ دوم - تهران ۱۳۸۴
- تاریخ روابط خارجی ایران از ابتدای دوره‌ی صفویه تا پایان جنگ دوم جهانی - عبدالرضا هوشنگ مهدوی - انتشارات امیرکبیر - چاپ سوم - تهران ۱۳۶۳
- تاریخ و زبان در افغانستان - نجیب مایل هروی - بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار یزدی - چاپ دوم - تهران ۱۳۷۱
- تاریخ افغانستان بعد از اسلام - عبدالحی حبیبی - دنیای کتاب - چاپ دوم - تهران ۱۳۶۳
- تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم میلادی - محمود محمود - انتشارات اقبال - چاپ دوم - ج ۱، تهران ۱۳۳۶ / ج ۲، تهران بی‌تا / ج ۳، تهران ۱۳۳۵ / ج ۴، تهران بی‌تا
- تاریخ روابط خارجی ایران در دوره‌ی ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه - دکتر علی‌اکبر ولایتی - دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه - چاپ دوم - تهران ۱۳۷۵
- تاریخ ایران - حسین پیرنیا و عباس اقبال آشتیانی - کتاب‌فروشی خیام - تهران، بی‌تا
- تاریخ کرمان - احمد علی‌خان وزیر کرمانی - به کوشش باستانی‌پزیری - انتشارات ابن‌سینا - تهران ۱۳۵۲

تاریخ منتظم ناصری - اعتمادالسلطنه - به تصحیح دکتر محمد رضوانی - دنیای کتاب - چاپ یکم - تهران ۱۳۶۳

تاریخ سیاسی و دیپلماسی ایران - دکتر علی‌اکبر بینا - انتشارات دانشگاه تهران - ج ۱ - تهران ۱۳۳۷

تاریخ روابط ایران و روسیه در نیمه اول قرن ۱۹ - احمد تاج‌بخش - تبریز ۱۳۳۷
 تاریخ ایران (دوره‌ی قاجاریه) - رابرت گرانت واتسون - ترجمه ع. وحید مازندرانی - انتشارات سخن - چاپ چهارم - تهران ۲۵۳۶ [۱۳۵۶ خورشیدی]
 تحولات سیاسی نظام ایران (از آغاز قرن یازدهم هجری تا سال ۱۳۰۱ هجری شمسی) - جهانگیر قائم‌مقامی - چاپ یکم - تهران ۱۳۲۶

جغرافیای نیم‌روز - ذوالفقار کرمانی - به کوشش عزیزالله عطاردی - انتشارات عطارد - تهران ۱۳۷۴

جنگ ایران و انگلیس - کاپیتان هنت - ترجمه حسین سعادت نوری - با حواشی و اضافات به قلم عباس اقبال - دنیای کتاب - چاپ یکم - تهران ۱۳۶۲

چکیده‌ی تاریخ تجزیه‌ی ایران - دکتر هوشنگ طالع - انتشارات سمرقند - ویرایش دوم - تهران ۱۳۸۶

حقایق الاخبار ناصری - میرزا سیدخان حقایق نگار خورموجی - به کوشش خدیو جم - نشر نی - چاپ دوم - تهران ۱۳۶۳

خلیج فارس و بوشهر (روابط سیاسی ایران و اروپا در سال‌های ۱۳۳۹-۱۳۰۸ ه. ق / ۱۹۲۰-۱۸۹۰ میلادی) - دکتر عبدالکریم مشایخی - موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران و بنیاد ایران شناسی شعبه استان بوشهر - چاپ یکم - تهران ۱۳۸۶

روس و انگلیس در ایران (از ۱۸۶۴ تا ۱۹۱۴) - فیروز کاظم‌زاده - ترجمه منوچهر امیری - کتاب‌های جیبی - تهران ۱۳۵۴

سرکنسول‌گری بریتانیا در بوشهر - (۱۳۳۲-۱۱۷۷ ه. ق / ۱۹۱۴-۱۷۶۳ م) - صفورا برومند - مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه - چاپ یکم - تهران ۱۳۸۱

- سفر در ایران - گاسپار دروویل - ترجمه منوچهر اعتماد مقدم - نشر شباویز - چاپ سوم - تهران، آذرماه ۱۳۶۷
- سفرنامه رالینسون (گذر از زهاب به خوزستان) - هنری رالینسون - ترجمه دکتر اسکندر امان‌اللهی بهاروند - انتشارات آگاه - تهران ۱۳۶۲
- سرزمین سوخته - (دیپلماسی بریتانیا در سیستان) - دکتر رضا رییس‌طوسی - انتشارات گام‌نو - تهران ۱۳۵۸
- شرح حال رجال ایران - مهدی بامداد - انتشارات زوار - ج ۲ - چاپ پنجم - تهران ۱۳۷۸
- صدراعظم‌های سلسله قاجاریه - پرویز افشاری - دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه - چاپ دوم - تهران ۱۳۷۶
- فرخ‌خان امین‌الدوله - (مجموعه‌ی اسناد و مدارک) - قسمت اول - به کوشش کریم اصفهانیان و قدرت‌الله روشنی (زغفران‌لو) - انتشارات دانشگاه تهران - تهران ۱۳۴۶
- قرارها و قراردادهای دوران قاجاریه - به اهتمام دکتر وحیدنیا - موسسه‌ی مطبوعاتی عطایی - چاپ یکم - تهران، پاییز ۱۳۶۲
- مراسلات در باب آسیای مرکزی (مکاتبات سفیر انگلیس در سنت پترزبورگ با لندن و ماموران انگلیسی در ایران در مورد سرحدات افغانستان، روسیه و ایران در ۱۸۸۴) - به کوشش محمد حسن کاووسی عراقی - مرکز مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز وزارت امور خارجه - چاپ اول - تهران ۱۳۷۳
- مرزهای ایران - مهندس محمدعلی فجر - چاپ یکم - تهران ۱۳۲۴
- معاهدات و قراردادهای تاریخی دوره‌ی قاجاریه - به کوشش غلام‌رضا طباطبایی مجد - انتشارات موقوفات دکتر محمود افشار یزدی - چاپ یکم - تهران ۱۳۷۳
- مهاجمان سرحد - ژنرال رجینالدادیر - ترجمه دکتر حمید احمدی - نشر نی - چاپ دوم - تهران ۱۳۸۳
- مجموعه اسناد و مدارک فرخ‌خان امین‌الدوله - به کوشش کریم اصفهانیان و قدرت‌الله روشنی (زغفران‌لو) - جلد ۴ - انتشارات دانشگاه تهران ۱۳۴۷

ناسخ التواریخ سلاطین قاجاریه - میرزاحمدتقی لسان‌الملک سپهر - انتشارات کتاب‌فروشی
اسلامیه - ج ۲۱ - تهران ۱۳۵۳

هرات در قلمرو استعمار - فتح‌الدین فتاحی - انتشارات مستوفی - چاپ دوم - تهران، اردی‌بهشت
۱۳۷۰

یکصد سند تاریخی دوران قاجاریه - ابراهیم صفایی - انتشارات بابک - چاپ دوم - تهران، بی‌تا
یکصد و پنجاه سال سلطنت در ایران - امیر گیلان‌شاه (اعتماد همایون) - تهران ۱۳۴۰

به زبان‌های بیگانه

Curzon, Georg. N. Persia and Persian Question, Volum 2, London, 1896

Goldsmid, major general F. J. Eastern Persia, An Account of the journey of Persian boundary commission 1870 /1/2 , 2 vols. London, McMillan and Co 1876

Melson, Col. G. B. History of Afghanistan ,from the earliest Period to the Outbreak of the War of 1878, London 1878

Kay , john William, The War in Afghanistan, London, 1859 .

Rawlinson, Henry. England and Russia in the East, London 1878

نمایه

| | |
|--|--|
| ب | ا |
| بارتینسکی (برنس)..... ۹۴ | آجودان باشی (حسین خان مقدم) ۱۴، ۲۷، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۷، ۳۹، ۴۰، ۵۱ |
| بیگانزفیلد..... ۲۳۷، ۲۰۸ | آچسون..... ۱۵۲ |
| برایدن (دکتر)..... ۶۲ | أصفالدوله (الله یار خان)..... ۲۴، ۲۲، ۱۶، ۱۵ |
| بورنس (آلکساندر)..... ۲۰، ۱۹ | آقاخان محلاتی..... ۱۱۴، ۱۱۳، ۱۱۲ |
| بورنس (ویلیام)..... ۴۵ | آقاخان نوری .. ۷۴، ۸۶، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴ |
| بوره..... ۹۰، ۸۶، ۸۳، ۸۱ | ۹۶ |
| بیسمارک..... ۲۲۸، ۲۲۵، ۲۲۴، ۲۱۴ | آلفینسون (جنرال)..... ۱۱ |
| پ | ا |
| پاتینجر (سروان هنری)..... ۱۱ | ابراهیم پاشا..... ۵۲ |
| پالمرستون..... ۹۱، ۳۶، ۳۴، ۳۳، ۲۹، ۱۸ | ابوالحسن خان شیرازی..... ۶۳ |
| پروسپر (نیکلا)..... ۸۳ | احمدشاهدرانی..... ۱۴۹ |
| ت | اسکینز..... ۶۲ |
| تاج محمد خان ، تاج محمد سرابندی..... ۱۴۹ | استودارت..... ۳۰ |
| تاد (داری) ... ۴۷ | الکساندر بورنس..... ۱۴۱، ۲۰، ۱۹ |
| تامسن..... ۸۰ | الکساندر دوم..... ۲۲۴، ۲۱۴، ۹۷ |
| تیمور..... ۱ | الله قلی توره..... ۲۴، ۱۵ |
| ث | الیس..... ۱۹۶، ۳۶، ۱۸ |
| ثین (میجر)..... ۶۰ | الیسون (چارلز)..... ۱۱۹، ۱۱۸ |
| ج | امیر ایوب خان..... ۲۳۴، ۲۱۰، ۲۰۹ |
| جاممیرخان..... ۱۲۶ | امیر تیمور..... ۱ |
| جورج ناپیر..... ۱۵۲ | امیر عبدالله خان..... ۱۹۸ |
| ح | امیر کبیر..... ۳۷، ۶۶، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۸۹، ۱۱۶، ۱۳۱ |
| حاجی خان..... ۲۲ | ۱۳۲ |
| حاجی عبدالمحمد محلاتی..... ۲۶ | امیر یعقوب خان..... ۲۳۱ |
| حسام السلطنه..... ۲۳۳، ۲۰۸، ۱۹۶، ۱۹۴، ۹۳، ۹۲، ۸۷ | امین الدوله..... ۱۱۹ |
| حسین خان مراغه‌ای (آجودان باشی)..... ۳۳، ۳۲، ۲۷ | امین الملک..... ۸۹ |
| ۵۱، ۳۴ | اوکلند..... ۱۸، ۲ |
| | ایست‌ویک (ادوارد)..... ۱۱۹، ۱۱۸ |

سیمونیچ (کنت) ۲۹

ش

شاه اسماعیل ۱۱۱، ۲۲۳

شاه خلیل‌الله ۱۱۱، ۱۳۱

شاه شجاع (الملک) ۲، ۲۰، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۹، ۶۹

۱۱۳

شاه‌زاده علی‌خان ۱۶

شجاع‌السلطنه ۱۷

شجاع‌الملک ۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۶۴، ۷۳، ۹۸

شیخ شامل (شمل) ۷۸، ۹۳، ۹۷

شیر محمدخان ۲۳

شیرعلی خان .. ۱۹۶، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۲۹، ۲۳۰

۲۳۰

شیرین‌خان ۵۷

ص

صارم افندی ۵۳

صارم‌الدوله ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۳۱

صید محمدخان ۷۴، ۱۰۰، ۱۰۱

ط

طامسون ۱۸۰

ع

عادل شاه (علی‌خان) ۱۷، ۴۹

عباس میرزا (ولی‌عهد، نایب‌السلطنه) ۱۰، ۱۱، ۱۲

۱۳، ۳۵، ۳۶، ۳۷

عبدالرحمن خان ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۲، ۲۱۴، ۲۲۱

عزیزخان (سرهنگ) ۲۲

علی‌اشرف‌خان ۱۲۶

علی‌خان ۱۶، ۹۸، ۱۴۷، ۱۵۸

علی‌رضا پاشا ۵۰، ۵۲

ف

فتح علی‌شاه ۱۰، ۱۳، ۱۴، ۱۷، ۹۸، ۱۱۲، ۱۱۱

حسین‌علی میرزا فرمان‌فرما ۱۶

حمزه میرزا ۲۲۳، ۲۲۴

خ

خدادادخان ۱۲۶، ۱۲۸

د

داریسی تاد (سروان) ۱۷، ۳۶، ۷۰

دالگودکی (پرنس) ۷۶

داودخان ۷۲

دف (دکتر) ۶۱

دورانده (هنری مارتیمر) ۲۱۲، ۲۱۹

دوست محمدخان بازکرایبی ۱۶، ۱۸، ۱۹، ۳۰، ۳۴، ۵۶

۷۹،

دوست محمدخان بلوچ ۱۱۶

دوسرسی (کنت) ۳۴، ۸۴

ر

رالسون .. ۹۳، ۹۴، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۱۳، ۱۹۱، ۱۹۲

۲۱۳

رضاخان نخعی ۱۱۶

رنجیت سینگ ۲۴، ۴۴، ۴۵، ۶۵

ز

زمان‌خان جمشیدی ۲۳

زاهدی (اردشیر) ۷۵

زینویف (ایوان) ۲۳۵

س

سارتیژ ۸۲، ۸۳

سالیسیوری ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۳۳

سلطان احمدخان ۹۳، ۱۵۳

سلطان محمود دوم ۳۲

سیل (جنرال) ۵۸، ۶۱

سیمونف (لویی) ۲۲

لورنس ۱۲۶

م

مترنيخ ۳۲

محمد امين خان ۸۸

محمد شاه . ۱۳ ، ۱۴ ، ۱۵ ، ۱۶ ، ۱۷ ، ۱۸ ، ۲۱ ، ۲۴ ، ۲۹ ، ۳۰ ، ۴۳ ، ۴۴ ، ۴۸ ، ۵۰ ، ۵۲ ، ۵۳ ، ۵۴ ، ۵۵ ، ۷۱ ، ۷۲ ، ۷۳ ، ۸۲ ، ۸۳ ، ۹۹ ، ۱۱۱

محمد رضا خان ۹

محمد ميرزا ۹۸ ، ۱۳ ، ۱۲

محمد ولي خان سرتيپ ۲۲

محمد يعقوب خان ۲۰۵

محمد اكبر خان ۶۲ ، ۶۱ ، ۶۰ ، ۵۸ ، ۵۶

محمد خان ماکويي ۲۲

محمد رضا خان ۱۷۰ ، ۹

محمد رضا شاه پهلوي ۷۵

محمد علي پاشا ۷۶ ، ۵۴ ، ۵۳

محمد علي خان شيرازي ۸۲

محمد ولي خان تنکابني ۲۲ ، ۲۱

محمود پاشا ۵۱

مشير الدوله ۹۵ ، ۵۲ ، ۵۱

مک نايل ۳۶ ، ۳۵ ، ۳۴ ، ۳۳ ، ۲۹ ، ۲۸ ، ۲۶ ، ۲۵ ، ۲۴

مک نوتن (ويليام) ۵۷ ، ۴۵

ملکم ۱۸۰ ، ۹۰ ، ۳۶

موري (چارلز) ۸۱

مهدي خان قرجه داغي ۲۵

ميت فوردي ۴۶

مير علم خان ۱۴

ميرزا آقاسي ۳۷ ، ۳۰ ، ۲۸ ، ۲۷ ، ۲۶ ، ۲۳ ، ۲۵ ، ۲۱ ، ۱۶

۳۸ ، ۳۹ ، ۶۶ ، ۸۲ ، ۱۶۵

ميرزا آقا خان نوري ۹۲ ، ۹۱ ، ۷۴

ميرزا اسدالله خان قايني ۲۱

ميرزا تقی فراهانی ۳۰

ميرزا جعفر خان (مشير الدوله) ۵۱

ميرزا حسين خان سپه سالار ۱۲۴

ميرزا حسن خان گروسي ۹۴

فتح الله خان مافي ۲۱

فرخ خان ۱۹۳ ، ۱۵۳ ، ۱۴۳ ، ۱۴۲ ، ۹۰ ، ۸۹

فرديناند (اميراتور) ۳۲

فريزر ۳۹ ، ۳۷ ، ۳۵ ، ۹

فرين (لرد) ۲۰۸

فيروز ميرزا نصرت الدوله ۱۱۲

ق

قائم مقام ۱۱۱ ، ۵۰

قنبرعلي خان مافي ۵۲

ک

کافمن (ژنرال) ۲۲۸

کامران ميرزا ۲۴ ، ۲۳ ، ۲۲ ، ۲۱ ، ۱۶ ، ۱۵ ، ۱۴ ، ۱۲ ، ۲۵ ، ۲۶ ، ۲۷ ، ۲۸ ، ۲۹ ، ۳۰ ، ۳۱ ، ۳۲ ، ۳۳ ، ۳۴

۱۰۰

کاولي ۸۹

کرديو (دکتر) ۶۱

کهن دل خان ۱۶ ، ۴۳ ، ۴۵ ، ۵۵ ، ۶۴ ، ۷۳ ، ۸۸ ، ۱۶۹

۱۷۰

کورچاکف ۲۲۵

کيومرث ۷

گ

گاردان (ژنرال) ۳۴

گرچاکف (پرنس) ۲۰۰

گردکف (ژنرال) ۲۰۷

گلادستون ۲۳۴

گلداسميد (فردريك) ۱۲۵ ، ۱۲۴ ، ۱۱۵ ، ۱۰۹ ، ۱۱۰

۱۲۶ ، ۱۲۷ ، ۱۲۸ ، ۱۲۹ ، ۱۳۰ ، ۱۴۶ ، ۱۴۷ ، ۱۴۹

۱۵۰ ، ۱۷۵ ، ۱۷۶ ، ۱۸۱ ، ۱۸۲ ، ۱۸۳ ، ۱۸۴ ، ۱۸۵ ، ۱۸۶ ،

ل

لدويج ميت فوردي ۴۶

نیکلای اول ۷۹

و

وکیل‌الملک ۱۲۷

ویکوویچ زمان‌خان جمشیدی ۲۳

ه

هویدا (امیرعباس) ۷۵

ی

یارمحمدخان ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹

۴۳، ۴۶، ۴۷، ۵۴، ۵۵، ۶۴، ۶۸، ۷۳، ۱۰۰

یعقوب‌خان ۱۲۵، ۲۰۴، ۲۰۶، ۲۰۹، ۲۱۶، ۲۳۰

۲۳۳

یعقوب لیث صفار ۱۵۱

میرزا رضا مهندس باشی ۲۲

میرزا سعید خان ۱۳۰، ۸۱، ۱۳۳

میرزا معصوم خان ۱۲۹، ۱۲۸، ۱۲۷، ۱۳۰، ۱۳۳، ۱۶۶

میرزا نصرالله خان ۱۶۴، ۱۸۰

میرزا هاشم‌خان نوری ۸۱، ۸۰

عیرنصرخان ۱۱۳، ۱۱۴

ن

ناپلئون ۱۲

ناپلئون سوم ۷۱، ۷۶، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۲۲۵

نابیر (جنرال چارلز) ۱۱۳

ناصرالدین‌شاه ۷۱، ۷۲، ۷۴، ۱۰۹، ۱۳۰، ۲۱۰

ناظم‌الملک ... ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹

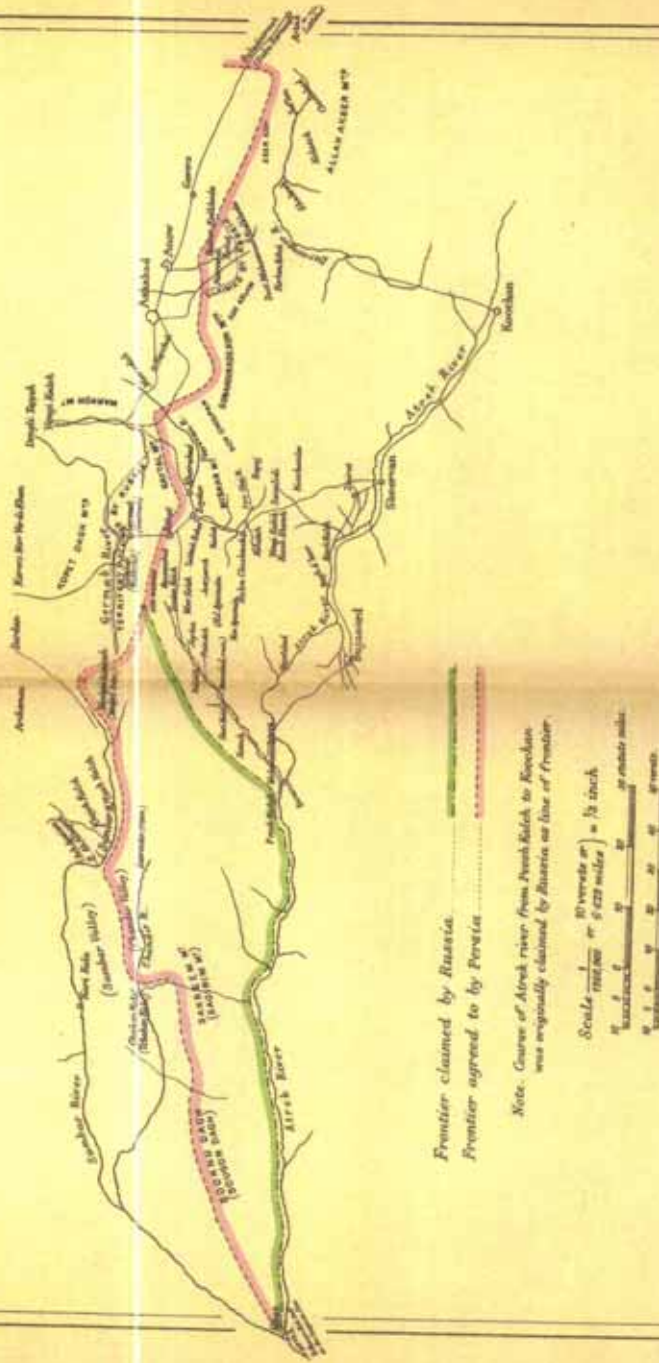
۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۸۰، ۱۸۲

۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶

نجف‌قلی‌خان شادلو ۱۵

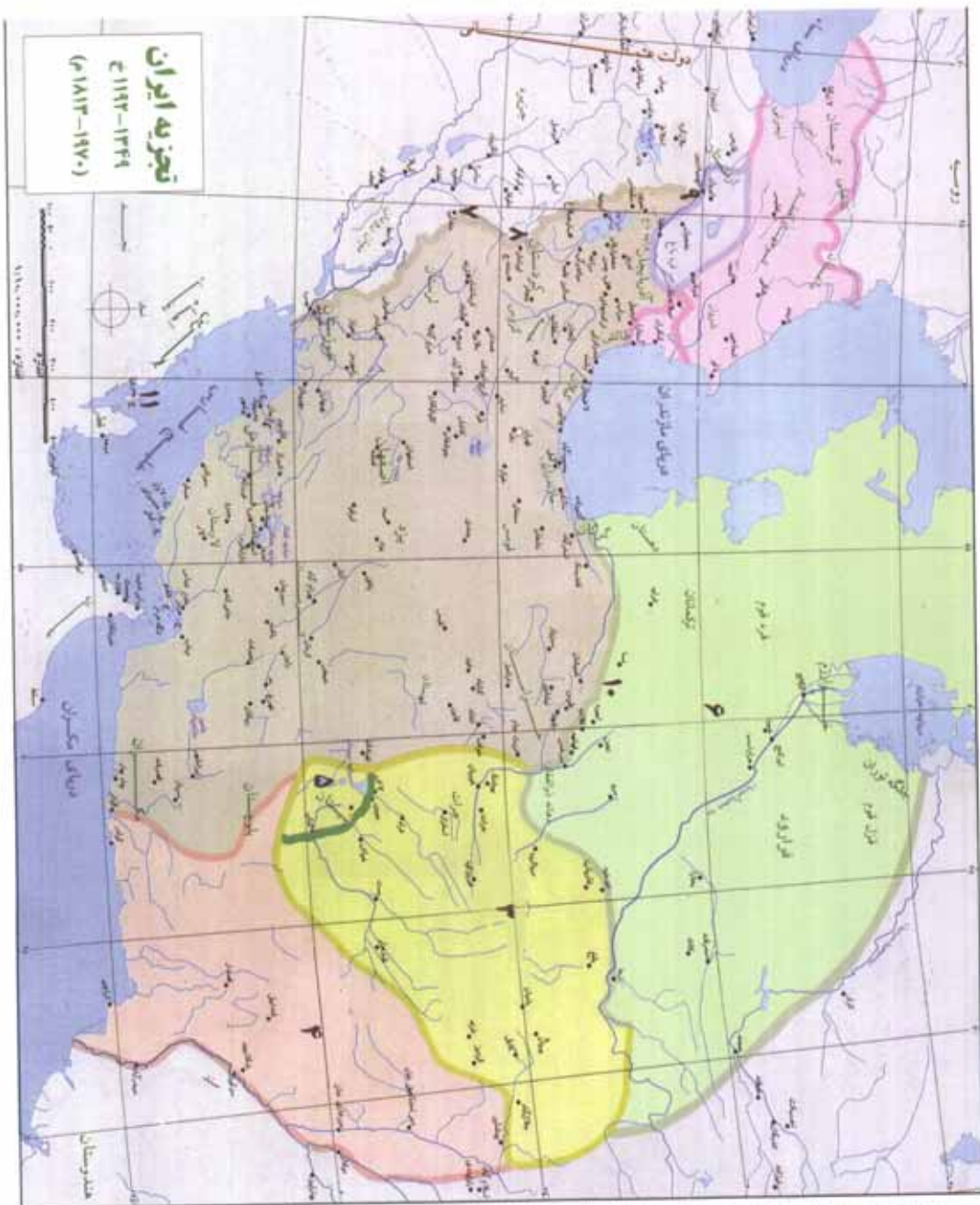
نورمحمدخان ۱۴۵

COPY of MAP
 FURNISHED BY
RUSSIAN MINISTER IN TEHRAN TO PERSIAN GOVERNMENT
FOR NEGOCIATION OF AKHAL-KHORASSAN
BOUNDARY QUESTION
 DECEMBER 1881.



Printed and Published by the Government of Persia, Tehran, 1882.

نقشه ارائه شده از سوی سفیر روسیه در تهران به دولت ایران برای گفتگوهای مسایل سرحدی آخال - خراسان - دسامبر ۱۸۸۱ (آذر ۱۲۶۰)



- ۱- تجزیه‌ی بخش یزرگی از سرزمین قفقاز بر پایه‌ی قرارداد گلستان - یکشنبه دوم آبان ماه ۱۱۹۲ (۱۲۴ اکتبر ۱۸۱۳)
- ۲- تجزیه‌ی سرتاسر قفقاز بر پایه‌ی قرارداد ترکمان‌چای - پنجشنبه اول اسفندماه ۱۲۰۶ (دهم فوریه ۱۸۲۸)
- ۳- تجزیه‌ی افغانستان بر پایه‌ی قرارداد پاریس - چهارشنبه ۱۲ اسفندماه ۱۲۳۵ (۴ مارس ۱۸۵۷)
- ۴- تجزیه‌ی بلوچستان بر پایه‌ی حکمیت گلد اسمید - دوشنبه ۱۳ شهریورماه ۱۲۵۰ (۴ سپتامبر ۱۸۷۱)
- ۵- تجزیه‌ی سیستان بر پایه‌ی حکمیت گلد اسمید
- ۶- تجزیه‌ی سرتاسر خوارزم و فرارود بر پایه‌ی قرارداد آخال - چهارشنبه ۲۳ آذرماه ۱۲۶۰ (۱۴ سپتامبر ۱۸۸۱)
- ۷- تجزیه‌ی ولایت سلیمانیه بر پایه‌ی عهدنامه‌ی دوم ارزروم - دوشنبه ۱۰ خردادماه ۱۲۲۶ (۳۱ مه ۱۸۷۴)
- ۸- تجزیه‌ی ولایت خانقین بر اثر مفاوله‌نامه‌ی تهران - پنجشنبه ۲۹ آذرماه ۱۲۹۰ (۳۱ سپتامبر ۱۹۱۱)
- ۹- تجزیه‌ی آگری (آارات) کوچک - پنجشنبه ۵ خردادماه ۱۳۱۱ (۲۶ مه ۱۹۳۲)
- تجزیه‌ی قریه‌ی فیروزه - پنجشنبه ۱۱ آذرماه ۱۳۳۲ (۲۲ سپتامبر ۱۹۵۴)
- تجزیه‌ی بحرین www.iranboom.ir ۱۴ مه ۱۹۷۰

